

تاریخ مختصر

# نئولیبیرالیسم

مانفرد بی. اسٹگر

راوی کی. روی

ترجمہ: محمد نصیری

# تاریخ مختصر نئولیبیرالیسم

نویسندگان: مانفرد بی. استگر، راوی کی. روی

ترجمه: محمد نصیری

چاپ اول: ۲۰۱۰، انتشارات آکسفورد

نشر زمینیان

اسفند ۱۳۹۷

انتشار این اثر به هر صورت آزاد است

## فهرست

فصل اول. چه چیز "نو"یی در نئولیبرالیسم است؟

فصل دوم. موج اول نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰: اقتصاد ریگانی و تاچریسم

فصل سوم. موج دوم نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۹۰: گلوبالیسم بازار کلینتون و راه سوم تونی بلر

فصل چهارم. نئولیبرالیسم و توسعه‌ی آسیایی

فصل پنجم. نئولیبرالیسم در آمریکای لاتین و آفریقا

فصل ششم. بحران نئولیبرالیسم: حوالی سال ۲۰۰۰ و پس از آن

## پیشگفتار

دنیای قرن بیست و یکم دنیایی است اساساً درهم تنیده. جهانی شدن توانسته روابط اجتماعی را چه به لحاظ مکانی چه به لحاظ زمانی گسترده، فشرده و تسریع کند. گسترش شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی - شبکه‌هایی که افراد، دولت‌ها و کسب و کارها را به یک اندازه درگیر خود کرده - مدیون کاتالیزوری است به نام انقلاب دیجیتال. گروه‌های تروریستی فراملی‌ای که می‌توانند در هر گوشه‌ی دنیا دست به خرابکاری بزنند نمادهای قدرت سکولار را هدف گرفته‌اند و رهبران سیاسی جهان غرب را به «جنگ جهان‌گیر علیه ترور» واداشته‌اند. تغییر اقلیم جهانی و شیوع بیماری‌های همه‌گیر به واقعیت‌های ترسناک تبدیل شده‌اند و باعث شده کشورها برای جلوگیری از فاجعه‌ای عالم‌گیر به دنبال استراتژی‌های مشترک باشند. انفجار حباب بخش مسکن در ایالات متحده یک بحران مالی جهانی راه انداخته که در سطح جهان باعث ضررهای تریلیارد دلاری شده و جامعه‌ی جهانی را به ورطه‌ی یک رکود بزرگ دیگر انداخته است. صدای پیروزمندانی که فروپاشی شوروی را «پایان تاریخ» و آغاز حکومت بلامنابع کاپیتالیسم بازار آزاد آمریکایی طور انگاشته بودند ساکت شده، چرا که می‌بینند قرن جدید همچنان آوردگاهی ایدئولوژیک است و همه‌ی ایدئولوژی‌های سیاسی رقیب می‌خواهند به قلب و ذهن مخاطبان جهانی نفوذ کنند.

«نئولیبرالیسم» یکی از همان «ایسم‌ها» و ایدئولوژی‌هاست. این اصطلاح اولین بار در آلمان پس از جنگ جهانی اول و توسط یک حلقه‌ی کوچک از اقتصاددانان و حقوقدانان نزدیک به «مکتب فرایبورگ» جعل شد تا به برنامه‌ی متعادل احیای لیبرالیسم کلاسیک اشاره کند. در دهه‌ی ۱۹۷۰، گروهی از اقتصاددانان آمریکای لاتین روی مدل بازاری خود نام نئولیبرالیسم گذاشتند. اما تا ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ منتقدین دست‌چپی اصلاحات بازاری در کشورهای جنوب، نئولیبرالیسم را از معانی تحقیرکننده‌ی مرتبط با «توافق واشنگتن» آکنده کردند - توافق واشنگتن مجموعه‌ای از نهادها و سیاست‌هایی است که ایالات متحده برای جهانی کردن کاپیتالیسم آمریکایی و سیستم فرهنگی مرتبط با آن طراحی کرده است. منتقدان دیگر، «نئولیبرالیسم» را تکیه کلام مبهمی می‌دانستند که دانشگاهیان رادیکال یا ناسیونالیست‌های اقتصادی مرتجع از خود در آورده‌اند تا با آن، دستاوردهای فکری اقتصاددانان نوکلاسیکی مانند میلتون فریدمن و فریدریش فون هایک - که هر دو نوبل برده‌اند - را بی‌ارج کنند. دیگرانی هم هستند نئولیبرالیسم را نسخه‌ی پُست‌مدرن «گفتمان لسه‌فر» می‌دانند، گفتمانی ستایشگر منافع فردی، کارآیی اقتصادی و رقابت بی حد و حصر. اما علیرغم این نقدها، نئولیبرالیسم جزوی از اندیشه‌ی روزمره شده است. روزی نیست که این کلمه در تیترو روزنامه‌ها دیده نشود.

در ربع آخر قرن بیستم، «نئولیبرالیسم» با سیاستمدارانی مثل رونالد ریگان، مارگارت تاچر، بیل کلینتون، تونی بلر، آگوستو پینوشه، بوریس یلتسین، جیانگ زیمین، مانموهان سینگ، جونچیرو کویزومی، جان هوارد و جورج بوش پسر پیوند خورده که بعضاً خیلی با یکدیگر فرق دارند. هرچند

همه‌ی این رهبران سیاسی به سیاست‌های «نئولیبرال» تعلق خاطر دارند - سیاست‌هایی که هدفشان مقررات‌زدایی از اقتصادهای ملی، آزادسازی تجارت جهانی و ایجاد یک بازار جهانی واحد است - ولی هیچیک از آنها هرگز به‌طور عمومی خود را نئولیبرال نخوانده است. نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۹۰ و در اوج قدرت خود، بر همه‌ی جهان مسلط بود و راه خود را به دل بلوک شوروی سابق باز کرد و به کشورهای جنوب گفت که توسعه‌ی اقتصادی قواعد و شرایط جدیدی دارد. نئولیبرالیسم خود را موجودی تطبیق‌پذیر نشان داده که حتی حزب کمونیست چین پس از مائو را هم اغوا کرد؛ چینی که «سوسیالیسم با مشخصه‌های چینی» آن تا حد زیادی شبیه دشمن ایدئولوژیک آن یعنی کاپیتالیسم است.

اما در سپیده‌دم قرن جدید، نئولیبرالیسم اعتبار خود را از دست داده است چرا که اقتصاد جهانی‌ای که براساس اصول آن ایجاد شده، در برخورد با مصیبت مالی‌ای که از سال‌های تاریک دهه‌ی ۱۹۳۰ سابقه نداشته، حساسی ضربه خورده است. آیا نئولیبرالیسم نابود شده یا شکوه سابق خود را به دست خواهد آورد؟ آیا رهبران گروه ۲۰ که ذهنیتی اصلاحگر دارند رهسپار راهی نو می‌شوند یا با چنگ و دندان می‌جنگند تا به روزهای باشکوه و نئولیبرال دهه‌ی ۹۰ پریهاو بازگردند؟

این کتاب با هدف تأملی گذرا بر این سوالات اساسی، طوری طراحی شده که از طریق بررسی تجلیات انضمامی نئولیبرالیسم در کشورها و مناطق مختلف جهان، ریشه‌ها و تکامل و ایده‌های بنیادین نئولیبرالیسم را به خواننده معرفی کند. کاوش ما نشان خواهد داد که گرچه نئولیبرال‌های سراسر دنیا در برخی باورهای عمومی مثل قدرت «خودتنظیم‌گر» بازارهای آزاد در جهت ایجاد دنیایی بهتر با یکدیگر اشتراک نظر دارند ولی در جزئیات،

هر یک بر مسلک خویش است. مثلاً اقتصاد ریگانی دقیقاً همان تاجریسم نیست. گلوبالیسم بازار بیل کلینتون از برخی جهات با راه سوم تونی بلر ناهمخوان است. و نخبگان سیاسی کشورهای جنوب (که غالباً در دانشگاه‌های کشورهای شمال درس خوانده‌اند) خوب یاد گرفته‌اند که الزامات توافق واشنگتن را چگونه با بافت محلی و اهداف سیاسی خود تطبیق دهند. پس نئولیبرالیسم محیط و مشکلات و فرصت‌های خاص خود را دارد. به همین دلیل است که در عوض یک لیبرالیسم واحد و یکپارچه می‌توان به نئولیبرالیسم‌های متکثر اندیشید.

اساس این کتاب چیزی نیست مگر بررسی ایده‌ها و سیاست‌ها و اشکال حکومتی‌ای که ذاتی این پروژه‌ی نئولیبرال هستند. ما نویسندگان این کتاب برای برآورده کردن خواست ناشر و مختصر و مفید نوشتن آن، مجبور شدیم فقط به برخی از موضوعات عمومی ورود کنیم. هدف اصلی این کتاب آرایه‌ی گرنه‌ای قابل فهم و غنی - ولی ساده - از پدیده‌ای غنی و پیچیده است.

مایلم از نهاد مطالعاتی شهرهای جهانی، مرکز مطالعات گلوبالیسم در دانشگاه RMIT، و همچنین شورای تحقیقاتی استرالیا (ARC) برای فراهم کردن حمایت‌های تحقیقاتی ارزشمند تشکر کنیم. قدردان دستان یاری‌گر همکاران و دوستان خود هستیم که در نهادهای ذیل حضور دارند: دانشگاه RMIT، دانشگاه هاوایی-مانوا، دانشگاه تحصیلات تکمیلی کلرمونت، دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا، آکادمی علوم اجتماعی دانشگاه شانگهای دانشگاه آزاد برلین و دانشگاه آکسفورد. کار کردن با آندره آ کیگان و تیم قابل او در انتشارات دانشگاه آکسفورد فوق‌العاده بود. ولی بیش از همه باید از خانواده‌هایمان تشکر کنیم، برای عشق و حمایت همیشگی‌شان. پرل، جوان و نیکول، این کتاب تقدیم شما! خیلی‌ها کمک کردند که این کتاب، اثری بهتر شود؛ مسوولیت نقایص برجا مانده تنها بر عهده‌ی ماست.

## فصل اول

### چه چیز "نو"یی در نئولیبرالیسم است؟

#### لیبرالیسم قدیم و جدید

باراک اوباما سال ۲۰۰۹ یعنی در اوج بدترین بحران اقتصادی از زمان رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ به اینطرف، در اولین سخنرانی خود در مقام رییس جمهور آمریکا، هنگام اشاره به آنچه او مقصر اصلی فاجعه‌ی مالی جهانی می‌داندست رک و راست حرف زد: طمع و بی‌مسئولیتی بعضی‌ها، و ناکامی دستجمعی مردم در گرفتن تصمیم‌های سخت و عدم آماده‌سازی خود برای یک دوره جدید. رییس جمهور جوان با بسط استدلال خود اصرار داشت بگوید که امروزه مسأله‌ی مهم این نیست که آیا دولت زیادی بزرگ است یا زیادی کوچک است، مسأله‌ی اصلی کارایی دولت است. رهبر آمریکا سپس با نگاه مستقیم به دوربین‌هایی که چهره‌ی مصمم او را به بیشمار تلویزیون و کامپیوتر در سراسر جهان می‌بردند، الگوی مسلط اقتصادی ۳۰ سال گذشته را به چالش کشید:

سوال پیش روی ما این نیست که بازار خوب است یا بد. قدرت بازار در ایجاد ثروت و گسترش آزادی بی‌همتاست. ولی این بحران یادمان انداخته که بازار ممکن است از کنترل خارج شود.



عکس ۱: اوباما در حال ایراد نطق افتتاحیه ریاست جمهوری اش در سال ۲۰۰۹

واکنش مفسران خبری سریع و صریح بود: سخنرانی او با ما نشانه‌ای است از آن که یحتمل عصر "نئولیبرالیسم" رو به پایان است. آماج انتقاد او با ما - یعنی ایده آل نئولیبرالی "بازار خودتنظیم‌گر" در مقام موتور محرک تعقیب عقلانی ثروت توسط افراد- یقیناً همان چیزی است که از قرن هجدهم به بعد، اس‌اس نظریات اقتصاددانان بوده است. در حالیکه شاهان مرنکانتلیستتقریباً کنترل کاملی روی اقتصاد داشتند و عمدتاً به قصد تأمین خرج جنگ‌های خود دنبال گردآوری طلاهای هرچه بیشتر بودند "لیبرال‌های کلاسیک"ی مانند آدام اسمیت و دیوید ریکاردو شایستگی اقتصادهای "بازار آزاد"<sup>۱</sup> و "سه فر"<sup>۲</sup> را موعظه می‌کردند. اعتبار اسمیت به خاطر ایجاد یک تصویر روشنگرانه و اسکاتلندی از هومو اکونومیکوس<sup>۳</sup> یا انسان اقتصادی است، تصویری که بنا بر آن، انسان‌ها افرادی هستند مجزا از یکدیگر و اعمالشان عمدتاً بازتاب منافع شخصی مادی آنهاست. از این دیدگاه، موضوعات اقتصادی و سیاسی بالکل از هم جدایند و اقتصاد نسبت به سیاست دست بالا را دارد، چراکه اقتصاد، تحت نظام هماهنگ قانون طبیعی و بدون مداخله‌ی دولت به بهترین شکل عمل می‌کند. بر همین اساس، دولت باید از "مداخله" در فعالیت اقتصادی شهروندان نفع-شخصی-پرست احتراز نماید و برعکس، از قدرت خود برای تضمین مبادلات آزاد اقتصادی استفاده کند.

نظریه‌ی "مزیت نسبی"<sup>۴</sup> ریکاردو تبدیل شد به کتاب مقدس تجار آزاد مدرن. او گفت تجارت آزاد، برای تمام طرفین دخیل در تجارت، نتیجه‌ی بُرد-بُرد دارد چرا که باعث می‌شود هر کشور، متخصص تولید محصولاتی شود که در آن از مزیت نسبی برخوردار است. مثلاً اگر تولید شراب در ایتالیا ارزاتر از انگلستان در می‌آید و تولید لباس در انگلستان ارزاتر از ایتالیا می‌افتد سود این دو کشور در تولید تخصصی و تجارت متقابل است. در واقع ریکاردو تا آنجا پیش رفت که بگوید اگر یک کشور در تولید همه‌ی محصولات تجاری مزیت مطلق داشته باشد باز هم سودش به اندازه‌ی سود حاصل از تولید تخصصی و تجارت نمی‌شود. نظریه‌ی ریکاردو به لحاظ سیاسی منجر به استدلالی قوی علیه مداخله‌ی دولت در تجارت شد و هنگام نزاع بر سر لغو قانون حمایت گرایانه‌ی ذرت<sup>۵</sup> در انگلستان، در دست لیبرال‌های قرن نوزدهمی مانند ریکارد کوبدن تبدیل به یک سلاح ایدئولوژیک قوی شد.

از نظر لیبرال‌های کلاسیک، تولیدکننده، خادم مصرف‌کننده است، مصرف‌کننده‌ای که در مورد چگونگی رفع نیازها و حوائج مادی خود مختار است. لیبرال‌های کلاسیک که حامی مالکیت خصوصی و اجبار قانونی رعایت قراردادها بودند گفتند "دست نامرئی" بازار ضامن کارآمدترین و موثرترین تقسیم منابع و همچنین موجد تسهیل رابطه‌ی تجاری صلح‌آمیز میان ملت‌ها است. ایده‌های آنان یکی از دلایل اصلی ایجاد انقلاب‌های بزرگ قرن هجدهم بود؛ ایده‌های آنان سلسله‌های پادشاهی را سرنگون کرد و کلیسا را از دولت جدا نمود و جزییات مرنکانتلیسم<sup>۶</sup> را فرو ریخت. در بیشتر قرن نوزدهم، وارثان لیبرالیسم کلاسیک می‌خواستند مردم را مجاب کند که خرابی اوضاع اقتصادی همیشه نشانگر شکلی از "خرابکاری دولت" است، چراکه معمولاً دخالت زیاد دولتی باعث می‌شود قیمت‌ها غیرواقعی شوند. دلیل آنان این بود که چون بازارها-ی فارغ از دخالت دولتی- طبیعتاً "خرابی بردار" نیستند پس "خرابی اوضاع بازار" کار دولت است.

---

1 free market

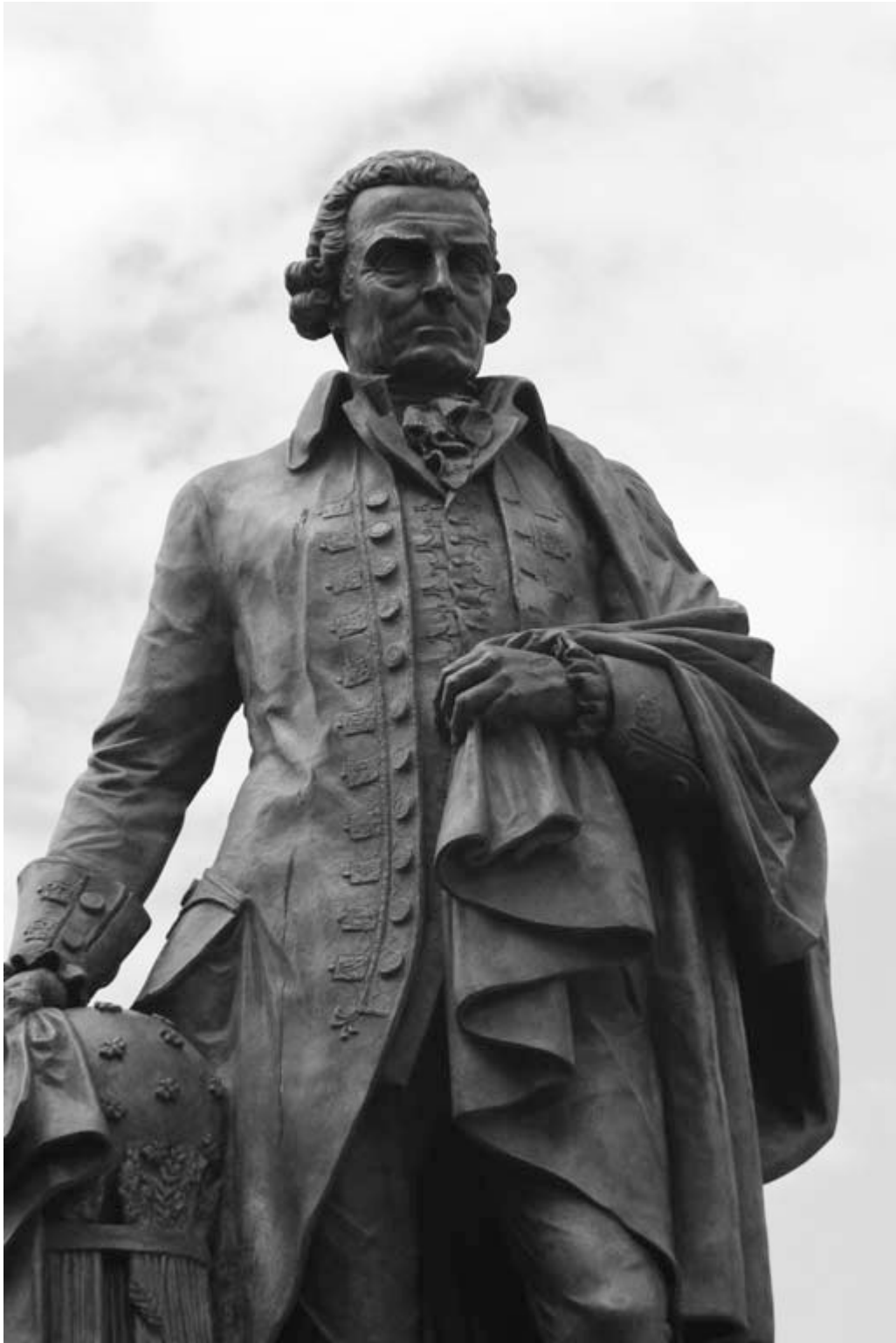
2 *laissez-faire*

3 homo economicus

4 comparative advantage

5 Corn Law

6 mercantilism



عکس ۲. امام اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰)



## لیبرالیسم کلاسیک و روشنگری

لیبرالیسم کلاسیک، دوشادوش جنبش روشنگری اواخر قرن هفدهم و قرن هجدهم پا گرفت، جنبشی که خرد را بنیاد آزادی فردی معرفی کرد. اندیشمندان روشنگر مانند جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) استدلال کردند که در "وضع طبیعی" همه انسان ها آزاد و برابرند. از این رو افراد، حقوقی سلب ناشدنی دارند که مستقل از هرگونه دولت یا اتوریتیه هستند. آدمیان که بنا بر سرشت شان از عطیه‌ی حق حیات و آزادی و مالکیت برخوردارند همانا محقند فقط حکومت های محدودی را بنا نهند که وظیفه ی اصلیشان حفظ و حراست از این حقوق فردی، به خصوص حق مالکیت خصوصی<sup>۷</sup> است.

ولی قرن پر آشوب بیستم خیلی زود بر این "حقایق" لیبرالیسم کلاسیک غبار تردید افکند. تازه در دهه‌ی ۱۹۸۰ بود که "نولیبرال ها" توانستند برخی از این ایده‌های قدیمی را جامه ای نو بر تن کرده و به میدان بازگردانند. در میان این دو دوره چه اتفاقاتی افتاد؟ همه می دانند. اضطراب طولانی مدت رکود بزرگ، پیشروان اندیشه‌ی اقتصادی مانند جان مینارد کینز و کارل پولانی را مجاب کرد بگویند که دولت بیش از یک "پاسبان شب"<sup>۸</sup> صرف است. پاسبانی تنها وظیفه‌ای بود که لیبرال های کلاسیک به دولت محول کرده بودند. اما کینز و نسل جدید "لیبرال های برابری طلب"<sup>۹</sup> در عین حال با مارکسیست ها هم مخالف بودند؛ مارکسیست ها تداوم بحران های اقتصادی را شاهدهی بر فروپاشی کاپیتالیسم و پیروزی "پرولتاریای انقلابی" می گرفتند. از نظر آنها پرولتاریایی که از "تحریفات ایدئولوژیک بورژوازی حاکم" آگاه شده امکان ندارد به نام ایده آل های دهن پرکن لیبرالی مثل "آزادی"، "فرصت" و "کار مجدانه" دوباره به تله‌ی ظریف پذیرش اسشمار خود بیفتند. لیبرال های برابری طلب از جمله کلمنت اتلی، نخست وزیر بریتانیا و فرانکلین روزولت، رییس جمهور آمریکا که در جستجوی راهی برای اصلاح اقتصادی و پیشگیری از انقلاب بودند، هرگز از خودآیینی فردی و حق مالکیت کوتاه نیامدند. با این حال، آنان لیبرالیسم کلاسیک را نقد می کردند که چرا نتوانسته تشخیص دهد کاپیتالیسم مدرن می بایست منقاد و تحت کنترل ضوابط خاص یک دولت سکولار قدرتمند باشد.

بخصوص کینز حامی دولت بزرگی بود که در زمان بحران اقتصادی، شغل بیافریند و قدرت خرید مصرف کنندگان را بالا ببرد. برای همین او منکر عقاید لیبرالیسم کلاسیک بود که ادعا داشتند هنگام وقوع یک بحران اقتصادی، مکانیسم بازار، طبیعتاً خود را تصحیح می کند و به حالت تعادل اشتغال کامل بازمی گردد. کینز بیکاری را به کمبود سرمایه گذاری خاص و پایین آمدن مصرف نسبت داد. او این کمبود را زیر سر سرمایه گذاران طماع و کوتاه بینی می دانست که با سرمایه گذاری های قمار (بورس بازی) بازار را بی ثبات کرده بودند. "کینزیانسم"<sup>۱۱</sup> به اصل بازار معتقد بود اما مخالف با "بازار آزاد" بود و به همین جهت حتی خواهان دولتی شدن موسسات مهم ملی مثل راه آهن و شرکت های تولید انرژی شد.

در کنفرانس برتون وودز به سال ۱۹۴۴ در آمریکا، کینز ریاست هیئت بریتانیا را برعهده داشت. این کنفرانس، نظم اقتصادی بین المللی پس از جنگ جهانی دوم و نهادهای اقتصادی آن را تعریف کرد. صندوق بین المللی پول (IMF) ایجاد شد تا نظام پولی بین المللی را اداره کند. بانک بین المللی بازسازی و توسعه که بعداً به بانک جهانی بدل شد، در ابتدا تأسیس شد تا به اروپا بابت بازسازی خسارات جنگ وام بدهد اما در دهه‌ی ۱۹۵۰ هدف خود را به تأمین مالی پروژه های صنعتی مختلف در کشورهای در حال توسعه‌ی سراسر جهان تغییر داد. دست آخر هم در سال ۱۹۴۷، توافق عمومی گمرکات و تجارت (GATT) یا سازمان تجاری جهانی بنیان نهاده شد که متصدی تدوین و تنفیذ توافقات تجاری چندجانبه بود. در

7 private property

8 night watchman

9 egalitarian liberals

10 speculative investments

11 Keynesianism

سال ۱۹۹۵، سازمان تجارت جهانی (WTO) جایگزین GATT شد، سازمانی که طرح نئولیبرال آن برای توافقات تجارت آزاد، بعداً در افکار عمومی بدل به کانون مجادلات داغی شد.

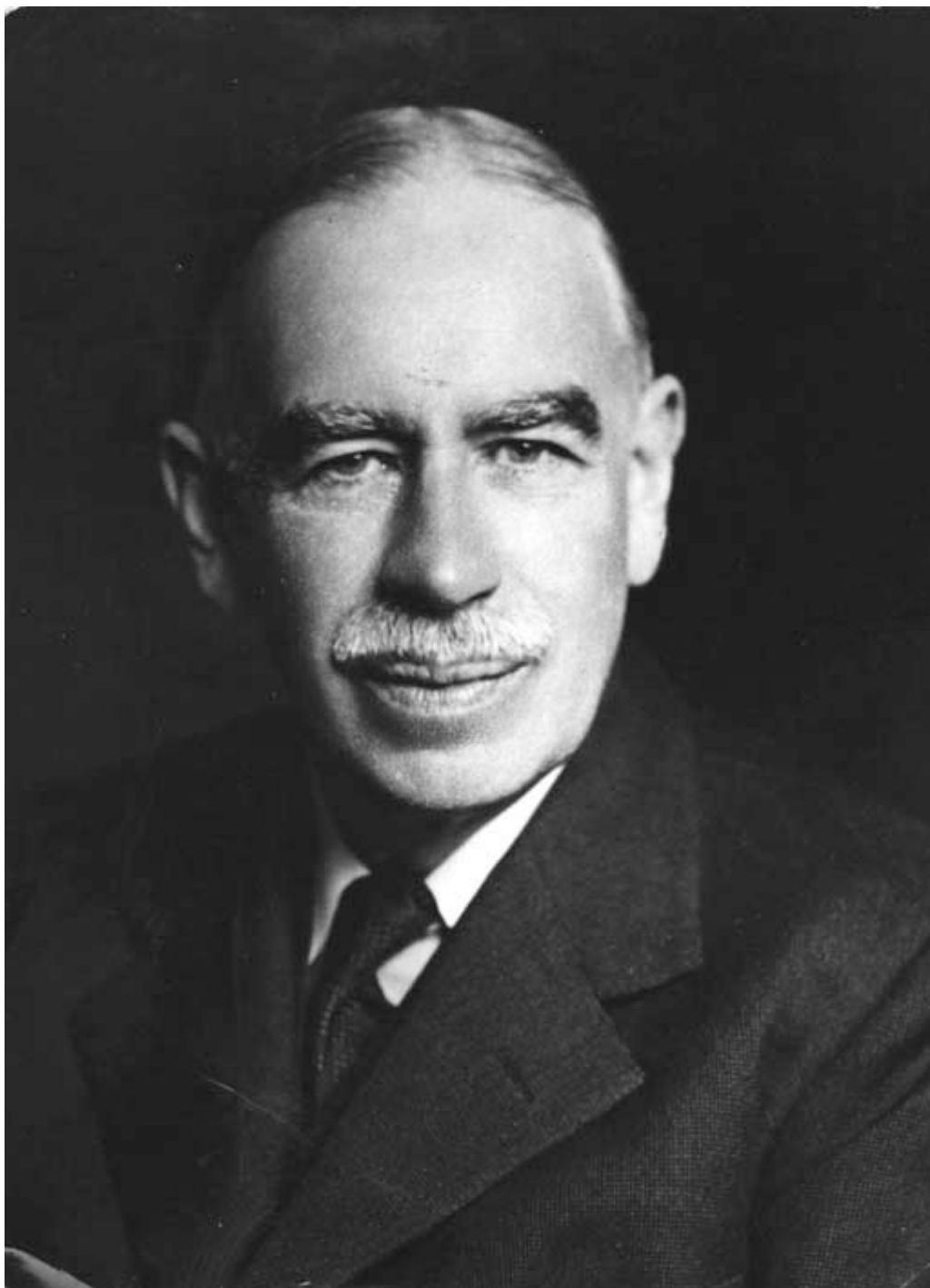
کاربست سیاسی ایده‌های کینزی، الهامبخش به قول اقتصاددانان، "عصر طلایی کاپیتالیسم کنترل شده" بود، عصری که از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵ قدرتمندانه ادامه داشت. برنامه‌های آمریکایی "نیو دیل"<sup>۱۲</sup> و "جامعه‌ی عالی"<sup>۱۳</sup> به سرکردگی روزولت و رییس جمهور لیندون جانسون؛ مدل تحسین شده‌ی سوسیال دموکراسی سوئد؛ و نسخه‌ی بریتانیایی "رفاه گرایی"<sup>۱۴</sup> (یا دولت رفاه) که در سال ۱۹۴۵ به اجرا گذارده شدند بازتابنده‌ی یک اجماع سیاسی بزرگ میان ملل غربی بودند و صاحب‌نظرانی را واداشت تا از "پایان ایدئولوژی"<sup>۱۵</sup> سخن بگویند. دولت‌های ملی، جریان پول در مرزهای خود و بیرون از آن را کنترل می‌کردند. مالیات زیاد بر افراد ثروتمند و شرکت‌های سودده منجر به گسترش دولت رفاه شد. افزایش دستمزدها و خدمات اجتماعی افزون در کشورهای ثروتمند (کشورهای شمال) کارگران را وارد طبقه‌ی متوسط کرد.

### عصر طلایی کاپیتالیسم کنترل شده در ایالات متحده

اقتصاد، بر پایه تولید انبوه بود. تولید انبوه سودمند بود چون یک طبقه‌ی متوسط پرشمار، پول کافی برای خرید انبوه محصولات را داشت. طبقه‌ی متوسط پول داشت چون سود حاصل از تولیدات انبوه بین شرکت‌های بزرگ، و کارگران آن‌ها، پیمانکارها، قطعه‌سازها و فروشندگان ریز و درشت محصولات تقسیم می‌شد. قدرت چانه‌زنی کارگران افزایش یافت و با حمایت‌های دولتی تقویت شد. تقریباً یک سوم نیروی کار جزو اتحادیه‌ها بودند. سودهای اقتصادی، در میان ملت از جمله کشاورزان، بازنشسته‌ها، ساکنین شهرهای کوچک و کسب و کارهای کوچک جریان می‌یافت، آن‌هم از طریق ضابطه‌مند کردن (راه آهن، تلفن، تأسیسات زیرساختی و کسب و کارهای کوچک) و یارانه (تنظیم قیمت‌ها، بزرگراه‌ها، وام‌های فدرال).

منبع: رابرت ب. رایش: سوپر کاپیتالیسم: استحاله‌ی تجارت، دموکراسی و زندگی روزمره (نیویورک، کناپف، ۲۰۰۸)، ص ۱۷

- 
- 12 New Deal
  - 13 Great Society
  - 14. welfarism
  - 15end of ideology



عکس ۳. جان مینارد کینز (۱۸۸۳-۱۹۴۶)

حتی رئیس جمهور آمریکا، ریچارد نیکسون، این جمهوریخواه محافظه کار هم در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ اعلام کرد "الان ما همه کینزی هستیم". حمایت کینزی از دولت مداخله‌گرا و بازارهای تنظیم‌شده بود که به "لیبرالیسم" معنای اقتصادی مدرنش را داد: نظریه‌ای خواهان دولتی بزرگ و فعال، تنظیم‌گری بخش صنعت، مالیات زیاد برای اغنیا، و برنامه‌های رفاه اجتماعی گسترده برای همگان.

سه دهه پس از جنگ جهانی دوم، لیبرال‌های برابری‌طلب مدرن توانستند نرخ رشد اقتصادی چشمگیر، دستمزد بالا، تورم پایین و سطح بی‌سابقه‌ای از بهروزی مادی و امنیت اجتماعی را رقم بزنند. ولی با بحران‌های اقتصادی سخت دهه‌ی ۱۹۷۰، این عصر طلایی کاپیتالیسم کنترل‌شده زمین‌گیر

شد. در پاسخ به مصایبی مانند "شوگ های نفتی" که یک شبه قیمت بنزین را چهار برابر کرد، تورم عنان گسیخته و افزایش بیکاری ( رکود تورمی<sup>۱۶</sup>) و کاهش سود شرکت ها، گونه‌ی کاملاً جدیدی از لیبرال‌ها در پی راه حلی برای احیای نظریه‌ی قدیمی لیبرالیسم کلاسیک برآمدند، نظریه‌ای که در شرایط جدید جهانی شدن کارآمد باشد.

## اقتصاد کلان کینزی

شاهکار جان مینارد کینز، کتاب *نظریه‌ی عمومی اشتغال، بهره و پول*<sup>۱۷</sup>، سال ۱۹۳۶ و در اوج رکود بزرگ به طبع رسید. کتاب شهرت سریعی به دست آورد چرا که ایده‌های لیبرال کلاسیک در باب نحوه‌ی کارکرد اقتصادهای مدرن را با موفقیت به چالش کشید. ایده‌های کینزی در توسعه‌ی چارچوب نظری "اقتصاد کلان" اهمیت بسیار یافتند. این حوزه‌ی پژوهشی جدید ادعا داشت که دولت‌های ملی می‌توانند با گردآوری داده‌ها بحران‌های اقتصادی را پیش از وقوع پیش‌بینی کنند؛ و برای همین کینز مدافع سیاست‌گذاری‌های گوناگون برای مداخله در اقتصاد و تعدیل آن بود. مهم تر از همه آن که دولت‌ها در زمان رکود اقتصادی باید پرداخت‌های دولتی را بالا ببرند تا باعث رشد شوند؛ دولت در زمان رونق باید پرداخت‌ها را کاهش دهد تا تورم را تحت کنترل داشته باشد. ایده‌های کینزی تا ظهور نظریات نئولیبرال در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ بر اقتصاد کلان حاکم بود.

این "نئولیبرال‌ها" در یک سری اصول ایدئولوژیک و سیاسی اشتراک داشتند که هدفشان گسترش جهانی یک مدل اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد و تجارت آزاد بود. ولی آنان براساس بافت جوامع گوناگون، روی بخش‌های متفاوتی از نظریه‌ی خود تأکید می‌گذاشتند. نئولیبرال‌ها که محبوب قلوب پیروان خود و منفور کینزی‌ها بودند، در ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ موفق شدند برای ربع باقیمانده‌ی قرن یک طرح اقتصادی و سیاسی جهانی بریزند. چنان که در فصول دو و سه بحث خواهیم کرد آنان می‌گفتند مسوول ایجاد شرایطی که در کل دهه‌ی ۱۹۷۰ باعث تورم بالا و رشد اقتصادی اندک کشورهای صنعتی شد چیزی نبود جز ضوابط فلج‌کننده‌ی دولتی، هزینه‌های دولتی گزاف، و موانع گمرکی سد راه تجارت بین‌الملل. وقتی این فرض به گسترده‌گی پذیرفته شد قدم منطقی بعدی این بود که مدعی شوند این مولفه‌ها مانع اصلی توسعه‌ی اقتصادی موفق کشورهای جنوب نیز هستند. اینگونه بود که اساساً بر بنیاد به اصطلاح "برنامه‌های اصلاح ساختاری"<sup>۱۸</sup> و توافقات تجارت آزاد بین‌المللی، یک برنامه‌ی توسعه‌ی نئولیبرال جهانی زاده شد. چنانکه در فصول چهار و پنج خواهیم دید، نهادهای اقتصادی قدرتمندی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، در قبال وام‌های اضطراری که به کشورهای در حال توسعه‌ی بدهکار می‌دادند از آنها اجرای برنامه‌های نئولیبرال را طلب می‌کردند. مرگ اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و سرعت اصلاحات بازارمحور در چین کمونیستی منجر به تفوق بی‌سابقه‌ی مدل نئولیبرال در دهه‌ی ۱۹۹۰ شد.

اما در دهه‌ی اخیر، نئولیبرالیسم آماج نقدهایی چند شده است. بحران اقتصادی جهانی سال‌های ۲۰۰۸-۹ فقط آخرین چالش از مجموعه چالش‌های پارادایم همچنان مسلط بازار آزاد است. ولی پیش از آن که اندازه‌ی واقعی تهدید پیش‌روی نئولیبرالیسم را درک کنیم لازم است با ابعاد، گونه‌ها و کاربردهای سیاستگذارانه‌ی آن آشنا شویم. پس بیایید سفر خود را با نگاهی گذرا به ایده‌ها و اصول نئولیبرالیسم آغاز کنیم.

## سه جنبه‌ی نئولیبرالیسم

"نئولیبرالیسم" مفهومی نسبتاً گسترده است که به مدل یا "پارادایم" اقتصادی حاکم در دهه‌ی ۱۹۸۰ اشاره دارد. نئولیبرالیسم که بر پایه‌ی ایده آل لیبرالیسم کلاسیک یعنی بازار خودتنظیم‌گر بنا شده لایه لایه و متنوع است. شاید بهترین راه برای مفهوم‌بندی نئولیبرالیسم، درک آن به مثابه سه جنبه‌ی در هم تنیده است. نئولیبرالیسم (۱) یک ایدئولوژی؛ (۲) شکلی از حکمرانی؛ و (۳) یک بسته‌ی سیاستگذارانه است. بیایید این جنبه‌های بنیادین را از واگشایی کنیم.

16. stagflation

17 The General Theory of Employment, Interest and Money

18. structural adjustment programmes

ایدئولوژی، مجموعه‌ای از ایده‌های پرطرفدار و عقاید نظام‌مند است که گروه بزرگی از جامعه آن را بسان حقیقت پذیرفته است. این "ایسم‌ها" کار یک نقشه‌ی مفهومی جامع را ایفا می‌کنند و آدمیان را در میان پیچیدگی‌های جهان سیاسی راهبری می‌کنند. ایدئولوژی‌ها، هم تصویر کمابیش منسجمی از جهان، آنگونه که هست ارایه می‌کنند هم تصویر منسجمی از جهان آنگونه که باید باشد. برای این مقصود، ایدئولوژی‌ها ایده‌های اصلی خود را به شکل مدعاهای ساده‌ای در می‌آورند که مردم را تشویق می‌کنند به فلان شکل عمل نمایند. موسسان ایدئولوژی‌ها این مدعاها را گرد می‌آورند تا نگرش سیاسی خاصی را مشروعیت بخشند و ساختار قدرت حاکم را مورد دفاع یا هجمه قرار دهند. نظریه پردازان نئولیبرالیسم، نخبگان قدرت جهانی هستند: مدیران و گردانندگان شرکت‌های فراملی بزرگ، لابی‌گران شرکتی، روزنامه‌نگاران اثرگذار و متخصصان روابط عمومی، روشنفکرانی که برای مخاطبان انبوه می‌نویسند، سلبیتی‌ها و بازیگران معروف، بوروکراتهای دولتی و سیاستمداران.

این افراد در قامت حامیان اصلی نئولیبرالیسم، گفتمان عمومی را بر می‌کنند از تصاویر ایده‌آلیزه از جهان مصرف‌گرا و مبتنی بر بازار آزاد. آنان در تعامل ماهرانه با رسانه‌ها دیدگاه دلخواه خود از بازار جهانی یکه و جهانی شده را امری فرخنده و ابزاری ناگزیر برای تحقق یک جهان بهتر تصویر می‌کنند. این دیدگاه‌های بازاری از جهانی شدن، در بسیاری از نقاط دنیا بر افکار عمومی و تصمیمات سیاسی سیطره یافتند. در واقع تصمیم‌سازان نئولیبرال مثل طراحانی حرفه‌ای هستند که برای اهداف سیاسی بازار-دوستانه‌ی خود یک بسته‌ی ایدئولوژیک جذاب طراحی می‌کنند. ادعاهای ایدئولوژیک آنان متضمن اشاره به وابستگی متقابل اقتصاد جهانی است، وابستگی‌ای که در اصول کاپیتالیسم بازار آزاد ریشه دارد: وابستگی متقابل تجارت جهانی، بازارهای مالی، جریان جهانی کالا و خدمات و کار، شرکت‌های فراملی، مراکز مالی برون مرزی و مانند اینها. برای همین می‌شود نئولیبرالیسم را یک ایدئولوژی نسبتاً اقتصادی دانست، ایدئولوژی‌ای که مثل دشمنش یعنی مارکسیسم، تولید و مبادله‌ی کالاهای مادی را در مرکز زندگی انسانی قرار می‌دهد.

جنبه‌ی دوم نئولیبرالیسم به آن چیزی اشاره دارد که میشل فوکو، اندیشمند اجتماعی فرانسوی، "حکومت‌مندی"<sup>۱۹</sup> نامید، یعنی آشکال خاصی از حکمرانی بر اساس روابط قدرت، اصول، و منطق خاص. حکومت‌مندی نئولیبرال در ارزشهای کارآفرینانه ریشه دارد از جمله رقابت، نفع شخصی، و تمرکززدایی. نئولیبرالیسم تحسین‌گر توانمندسازی<sup>۲۰</sup> فرد و تنزل قدرت دولت مرکزی به واحدهای سیاسی کوچک است. این شکل حکمرانی نئولیبرال، خود تنظیم‌گری بازار آزاد را تنها شکل درست حکومت تلقی می‌کند. نئولیبرال‌ها به جای پیگیری اندیشه‌ی سنتی نیل به خیر (و نه سود) عمومی از راه تقویت جامعه‌ی مدنی و عدالت اجتماعی، دنبال به کارگیری فناوری‌های حکومت‌داری هستند، فناوری‌هایی که مأخوذ از جهان تجارت و بازرگانی باشد: توسعه‌ی آمرانه‌ی "طرحهای استراتژیک"<sup>۲۱</sup> و اتخاذ تدابیر "مدیریت ریسک اقتصادی"<sup>۲۲</sup> به قصد ایجاد ارزش افزوده‌ی اقتصادی<sup>۲۳</sup>؛ تحلیل هزینه-فایده و دیگر محاسبات مربوط به کارایی؛ انقباض حکمرانی سیاسی (و ایجاد به اصطلاح، "حکمرانی خوشکار"<sup>۲۴</sup>)؛ تدوین اهداف کمی؛ رصد دقیق درآمدها؛ ارائه‌ی طرحهای اشتغال بازده‌محور<sup>۲۵</sup>؛ و معرفی مدل‌های "انتخاب عقلانی" که رفتار بازارمحورانه را درونی و استانده می‌کنند. شیوه‌ی حکمرانی نئولیبرال، مشوق استحاله‌ی ذهنیت بوروکراتیک به هویت کارآفرینانه است. در این هویت، مستخدم دولت، دیگر خود را خدمتگزار عموم و پاسدار "خیر عمومی" ذاتاً کیفی نمی‌داند، او حالا بازیگری نفع‌پرست است که باید پاسخگوی بازار باشد و در جهت رونق کسب و کار دولت منقبض شده کوشا باشد.

---

19 governmentalities

20 empowerment

21 strategic plans

22 risk-management

23 surpluses

24 best-practice governance

25 performance-based

در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، یک شکل جدید از اداره‌ی امور دولتی، مشهور به "مدیریت نوین امور عمومی"<sup>۲۶</sup>، بوروکراسی دولتی جهان را تکان داد. با پیاده کردن شکل حکمرانی نئولیبرال در خدمات دولتی، شهروند تبدیل شد به "مشتری" یا "مراجع" و بدین ترتیب، مدیران تشویق شدند تا "روحیه‌ی کارآفرینی" را ارتقا دهند. اگر قرارست شرکت‌ها برای بقا در بازار رقابتی، ابداع‌گری کنند و بهره‌وری را ارتقا بدهند پس چرا مستخدمین دولتی نباید ایده آل‌های نئولیبرال را در برکشند و بخش عمومی را بهبود ببخشند؟ براساس همین حکومت مندی نئولیبرال بود که ال گور، معاون بیل کلینتون، در دهه‌ی ۱۹۹۰ با خوشحالی، از اصول مدیریت دولتی استفاده کرد و کارکنان ادارات مختلف را به ارائه‌ی "گزارش کارایی ملی"<sup>۲۷</sup> مقید ساخت، گزارشی که اعلام کرد هدفش کاستن از "اسراف دولت" و افزایش کارآمدی، تأثیرگذاری و مسوولیت‌پذیری است.

## نئولیبرالیسم در مقام مدیریت جدید امور دولتی: ده هدف دولت

۱. دولت کاتالیزور<sup>۲۸</sup>: هدایت کردن به جای پارو زدن؛
۲. دولت مشاع<sup>۲۹</sup>: توانمندسازی به جای خدمت کردن؛
۳. دولت رقابتی<sup>۳۰</sup>: رقابتی کردن بخش خدمات؛
۴. دولت رسالت‌محور<sup>۳۱</sup>: استحاله‌ی نهادهای قانون‌پرست؛
۵. دولت نتیجه‌گرا<sup>۳۲</sup>: اعتبار دادن به برونداد نه درونداد؛
۶. دولت مشتری‌مدار<sup>۳۳</sup>: توجه به نیازهای مشتری نه بوروکراسی؛
۷. دولت کاسب<sup>۳۴</sup>: کسب کردن به جای خرج کردن؛
۸. دولت آینده‌نگر<sup>۳۵</sup>: پیشگیری به جای درمان؛
۹. دولت تمرکز زدوده<sup>۳۶</sup>: حرکت از سلسله‌مراتب به سوی مشارکت و کار تیمی؛
۱۰. دولت بازارمحور<sup>۳۷</sup>: ایجاد تغییرات از راه بازار.

منبع: دیوید آذربورن و تد گابلر، بازاختراع دولت (۱۹۹۲)، به نقل از رابرت ب. دنهارت، نظریات سازماندهی عمومی، ویراست پنجم (وادزورث، ۲۰۰۷)، صص ۶-۱۴۵

26 new public management

27 National Performance Review

این گزارش توسط ال گور نوشته شد و واجد بیش از ۳۵۰ طرح برای کاستن از هزینه‌های دولتی و افزایش کارایی بود. (م)

28 Catalytic Government

29 Community-Owned Government

30 Competitive Government

31 Mission-Driven Government

32 Results-Oriented Government

33 Customer-Driven Government

34 Enterprising Government

35 Anticipatory Government

36 Decentralized Government

37 Market-Oriented Government

سومین جنبه نئولیبرالیسم اینست که خود را همچو مجموعه‌ی مشخصی از سیاستهای عمومی نشان می‌دهد، سیاستهایی که آن را "فرمول م-ا-خ"<sup>۳۸</sup> می‌نامیم: (۱) مقررات‌زدایی از اقتصاد؛ (۲) آزادسازی تجارت و صنعت؛ و (۳) خصوصی‌سازی شرکتهای دولتی. سیاستهای مرتبط دیگری را هم میتوان نام برد: مثل کاهش عمده‌ی مالیات (بخصوص برای بخش تجارت و کاسبان پر درآمد)؛ کاهش خدمات اجتماعی و برنامه‌های رفاهی؛ جایگزینی رفاه با "سختکوشی"<sup>۳۹</sup>؛ تنظیم نرخ بهره‌ی بانکی توسط بانک‌های مرکزی مستقل برای کنترل تورم (حتی به قیمت خطر افزایش بیکاری)؛ کوچک کردن دولت؛ ایجاد بهشت‌های مالیاتی<sup>۴۰</sup> برای شرکتهای داخلی و خارجی ای که مایلند در مناطق اقتصادی تعیین شده سرمایه‌گذاری کنند؛ شکل‌گیری فضای شهری تجاری جدید بنابر الزامات بازار؛ تحرکات ضد اتحادیه‌ای در لوای ارتقای سودمندی و "انعطاف‌کاری"؛ برداشتن کنترل بر جریان مالی و تجاری جهان؛ ادغام اقتصادهای ملی در بلوک‌های منطقه‌ای و جهانی؛ و آفرینش نهادهای سیاسی جدید، اندیشکده‌ها و رویه‌های جدید برای بازتولید پارادایم نئولیبرال. چنانکه در فصل آینده خواهیم دید، پیشگامان "نومحافظه‌کار"، برای تعقیب اهداف سیاسی مشترک با نئولیبرال‌ها غالباً از سیاستهای نئولیبرالی حمایت کرده‌اند. از آن طرف هم بسیاری از نئولیبرال‌ها ارزشهای محافظه‌کارانه را پذیرفتند، ارزشهایی مثل "ارزشهای خانوادگی"، سختگیری در اجرای قانون، و ارتش قوی. اینکه در دهه‌ی ۱۹۹۰ حداقل بخش‌هایی از این بسته‌ی سیاستگذارانه در سراسر جهان پذیرفته شد، بازتاب قدرت جهانی ایدئولوژی نئولیبرالیسم بود.

همانطور که در پیشگفتار گفتیم فصول بعدی این کتاب در هنگام بررسی کاربستهای عینی این سیاستها در کشورهای مختلف جهان، نشان خواهند داد میان جنبه‌های ایدئولوژیک و سیاستگذارانه‌ی نئولیبرالیسم چه ارتباطاتی وجود دارد. ولی پیش از آن بگذارید با بررسی گذرای نظریات اقتصادی مهمی که باعث ظهور نئولیبرالیسم در پایان دهه‌ی ۱۹۷۰ شدند توضیح مفهومی خود را کامل کنیم.

## ریشه‌های اندیشگانی نئولیبرالیسم

با اینکه نئولیبرالیسم اشکال چندی به خود می‌گیرد ولی اولین صورت‌بندی نظام‌مند اصول اقتصادی آن را می‌توان در انجمن مونت پلرین<sup>۴۱</sup> دید. انجمن مذکور - که سال ۱۹۴۷ توسط فریدریش آگوست فون هایک، عضو تأثیرگذار مکتب اقتصادی اتریش در اوایل قرن بیستم بنیان نهاده شد- او روشنفکران هم‌عقیده‌ای را به خود جذب کرد که متعهد به تقویت اصول و رویه‌ی "جامعه‌ی آزاد" بودند و کارکردها و شایستگی‌های نظام‌های اقتصادی بازارمحور را مطالعه می‌کردند. هایک و همکارانش هم‌قسم شده بودند از آنچه "موج خیزان کالکتیویسم" می‌نامیدند دوری کنند - چه مارکسیسم باشد چه دیگر صور کمتر رادیکال برنامه‌ریزی دولتی - پس عزم جزم کردند تا با به چالش کشیدن تسلط ایده‌های کینزی، لیبرالیسم کلاسیک را احیا کنند. هایک، این مومن واقعی تواناییهای خودانگیخته‌ی بازار آزاد خودتنظیم‌گر، کسی که بازار آزاد را موتور تولید آگاهی انسان به آزادی و استعداد خود میدانست، اغلب انحای مداخله‌ی دولت در اقتصاد را علامت نامیمون "حرکت به سوی سرفداری" تلقی کرد، حرکتی که به شکل‌های جدید استبداد دولتی منتهی می‌شود. نظریه‌ی اقتصادی وی بر انگاره‌ی "مکانیسم قیمت‌گذاری بدون مزاحم"<sup>۴۲</sup> مبتنی است. او مدعی بود که این مکانیسم، اطلاعات شخصی و محلی را به اشتراک گذارده و هماهنگ می‌کند و بدین ترتیب به فرد جامعه اجازه می‌دهد بدون دخالت دولت، به غایات متفاوت خود دست پیدا کنند. از نظر هایک، آزادی اقتصادی هرگز نه تابع آزادی سیاسی است نه محدود به سپهر خاصی از تولید مادی. برعکس، آزادی اقتصادی نیرویی عمیقاً سیاسی و اخلاقی است که همه‌ی دیگر جنبه‌های جامعه‌ی آزاد و باز را شکل داده است. اما شگفت آنکه، اعضای جامعه‌ی مونت پلرین گهگاه به حیطه‌ی ایدئولوژیک محافظه‌کاری متمایل می‌شدند و بر محدودیت عقلانیت بشر و اهمیت ارزشها و سنتهای دیرپای موجود در ساخت جوامع انسانی تأکید می‌گذاشتند.

38 D-L-P Formula

39 workfare

40 tax havens

41 Mont Pelerin Society

42 undistorted price mechanisms



۴. فردریش آگوست فون هایک (۱۸۹۹-۱۹۹۲)



## لیبرتاریسیسم

لیبرتاریسیسم، که غالباً با نظریات فریدریش فون هایک و میلتون فریدمن تداعی می‌شود، یک گرایش سیاسی مخالف مداخله‌ی دولت است. بیشتر لیبرتاریستها با لیبرالها بر سر تفوق آزادی فردی در توافقند اما شدیداً با دیگر ارزشهای لیبرال مثل برابری، یکپارچگی و مسوولیت اجتماعی مخالفند. بسیاری از لیبرتاریستها دولتهای مدرن را بخاطر استفاده از سیاستهای "اجبارگرانه" نامشروع می‌دانند. آنان طرفدار ایده آل اتویپایی "جامعه"ی نامقید مرکب از افراد خودآیین هستند، افرادی که مشغول مبادلات کاملاً آزاد کامانه هستند. در واقع، برخی از لیبرتارینها تا آنجا پیش می‌روند که خواستار الغای کامل دولت می‌شوند.

اصول نئولیبرال مدنظر هایک در انجمن مونت پلرین، خوشایند اقتصاددان آمریکایی یعنی میلتون فریدمن، این برنده‌ی نوبل اقتصاد سال ۱۹۷۶ واقع شد. فریدمن، این رهبر کاریزماتیک مکتب اقتصادی شیکاگو (که در دانشگاه شیکاگو پا گرفت) در تبدیل نئولیبرالیسم از یک دیدگاه مهجور در دهه‌ی ۱۹۵۰ به سخت‌کیشی اقتصادی حاکم در دهه‌ی ۱۹۹۰ نقش بسزایی داشت. فریدمن با تمرکز روی تورم به‌عنوان خطرناکترین نتیجه‌ی اقتصادی مداخلات دولتی - از کنترل قیمت‌ها توسط دولت‌های کینزی گرفته تا تضمین دسترسی کم درآمدها به کالاهای اساسی - نظریه‌ی پول‌گرایی<sup>۳۳</sup> (مانیتاریسم) خود را مطرح کرد. این نظریه مدعی بود که فقط بازار آزاد خود تنظیمگر می‌تواند مقدار کافی محصولات را با قیمت واقعی تولید کند و مزد کارگران را با دستمزدی که در بازار آزاد تعیین می‌شود بپردازد. تا دهه‌ی ۱۹۸۰ پول‌گرایانی مانند فریدمن اصرار داشتند که از پا درآوردن غول تورم‌نیازمند آنست که بانکهای مرکزی مانند رزرو فدرال آمریکا سیاستهای ضدتورمی‌ای را دنبال کنند که تولید و تقاضای پول را متعادل نگه دارد. خلاصه آنکه سیاستهای پولی باید مقدم بر سیاستهای مالی (سیاستهای مالیاتی و بازتوزیع ثروت مدنظر "دولت بزرگ") باشند.



عكس ۵. ميلتون فريدمن (۱۹۱۲-۲۰۰۶)

همانطور که در فصل‌های بعدی خواهیم دید، نئولیبرالیسم - غالباً از راه باصطلاح "شوک درمانی"<sup>۴۴</sup> هایی که اقتصاددانان برجسته‌ی نئولیبرال توصیه کرده بودند - به زودی به دیگر بخشهای جهان گسترش یافت. شیلی پس از کودتای ژنرال آگوستو پینوشه به سال ۱۹۷۳ که با حمایت سیا انجام شد، استحاله‌ی اقتصادی کشورهای اروپای شرقی پیش‌تر کمونیست، و آفریقای جنوبی پس‌آپارتاید از مثالهای شوک درمانی هستند. در برخی موارد، نخبگان بومی که در دانشگاه‌های معتبر خارجی درس خوانده بودند، مشتاقانه از نئولیبرالیسم استقبال کردند. دیگرانی هم بودند که نئولیبرالیسم را با اکراه پذیرفتند؛ آنان احساس می‌کردند چاره‌ای جز قورت دادن قرص تلخ تعدیل ساختاری ندارند چرا که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اجرای این برنامه‌ها را در ازای اعطای وام‌های ضروری، می‌طلبیدند. گرچه اقتصاددانان مکتب شیکاگو منجمله فریدمن از چارچوب تنظیم‌گر کینزی‌ای که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی براساس آن به وجود آمده بودند نفرت داشتند ولی اخلاف ایدئولوژیک نئولیبرال آنها در دهه‌ی ۱۹۹۰ بالاترین مناصب این سازمانهای اقتصادی بین‌المللی را در اختیار گرفتند. آنان با حمایت تنها ابرقدرت جهان، "توافق واشنگتن"<sup>۴۵</sup> را بی‌تابانه به مابقی جهان صادر کردند.

## توافق واشنگتن

"توافق واشنگتن" را غالباً مترادف "نئولیبرالیسم" می‌گیرند. این اصطلاح که در دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط جان ویلیامسون، اقتصاددان بازار آزاد ابداع شد به معنای "وجه مشترک سیاستگذاری‌ها" بی‌است که صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و دیگر نهادها و اندیشکده‌های اقتصادی و بین‌المللی وابسته به واشنگتن عمدتاً به کشورهای آمریکای لاتین سفارش کردند. در دهه‌ی ۱۹۹۰ این توافق، چارچوبی جهانی شد برای توسعه‌ی اقتصادی "مناسب". دولت‌های جنوب برای کسب وام‌های ضروری و تمهیل بازپرداخت دیون خود باید با رعایت ده اصل ذیل به توافق واشنگتن پایبند می‌ماندند:

۱. تضمین انضباط مالی، و مهار کسری بودجه؛
۲. کاهش هزینه‌های دولتی، بخصوص در بخشهای نظامی و ادارات؛
۳. اصلاح مالیاتی، تلاش در جهت ایجاد یک نظام مالیاتی گسترده و اجرای دقیق آن؛
۴. آزادسازی مالی، با نرخ بهره‌ی برآمده از بازار؛
۵. نرخهای رقابتی برای مبادلات ارزی به قصد کمک به رشد صادرات محور؛
۶. آزادسازی تجاری، همراه با لغو انحصارهای وارداتی و کاهش تعرفه‌ها؛
۷. تشویق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛
۸. خصوصی‌سازی شرکتهای دولتی به قصد مدیریت کارآمدتر و بهره‌وری بیشتر؛
۹. عدم تنظیم اقتصاد؛
۱۰. حفاظت از حق مالکیت.

حالا بیایید نگاه جزئی‌تری بیفکنیم به نمودهای انضمامی سیاستگذارانه و ایدئولوژیک نئولیبرالیسم در کشورها، مناطق و رژیمهای مختلف. به هنگام عمل، گاهی در موضوعاتی مانند نقش و اندازه‌ی دقیق دولت یا اولویت‌ها و تجویزهای سیاستگذارانه، واگرایی‌هایی پیش می‌آید، ولی بیشتر نئولیبرال‌ها در مورد نحوه‌ی رشد اقتصادی تاحد زیادی اشتراک نظر دارند و مکانیسم بازار خود تنظیم‌گر را به مداخله‌ی دولتی ترجیح میدهند. آنها همچنین در مورد سیاستهای افزایش بهره‌وری و رشد کارآفرینانه‌ی فردی با هم توافق دارند. دست آخر اینکه آنها در این دیدگاه که پایین

نگهداشتن تورم مهم‌تر از ایجاد اشتغال کامل است با یکدیگر هماهنگند. ما سفر خود به سرزمین نئولیبرالیسم را با کاوش دو تا از اولین و مهمترین و چشمگیرترین ایستگاه‌های آن شروع می‌کنیم: اقتصاد ریگانی<sup>۴۶</sup> و تاچریسم<sup>۴۷</sup>.

---

46 Reaganomics

47 Thatcherism

## موج اول نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰: اقتصاد ریگانی و تاجریسم

ظهور نئولیبرالیسم در جهان انگلیسی زبان بیش از همه به رونالد ریگان، رئیس جمهور آمریکا (۸۸-۱۹۸۱) و مارگارت تاچر، نخست وزیر بریتانیا (۹۰-۱۹۷۹) نسبت داده می شود. اتحاد پرحمیت آنان برای پایان دادن به "دولت بزرگ" کینزی همراهان دیگری نیز داشت: ملکوم فریزر، نخست وزیر استرالیا (۸۳-۱۹۷۵) و برایان مالرونی، نخست وزیر کانادا (۹۳-۱۹۸۴). این رهبران سیاسی نه تنها مهمترین ادعاهای ایدئولوژیک نئولیبرالیسم را قبول کردند بلکه در پی آن بودند تا آنها را به سیاستها و برنامه های دولتی تبدیل کنند. اما آنچه ریگان و تاچر را از دیگر نئولیبرالها متمایز کرد تصمیم راسخشان برای ایستادگی بر اصول خود بود، حتی وقتی این کار به لحاظ سیاسی خطرناک یا نامناسب بود. مثلاً ریگان بجای نمی گذاشت در دفتر کارش از چیزی حرف بزنند که مستلزم معکوس کردن روند کاهش گزاف مالیاتها باشد. مشابهاً وقتی برخی اعضای محافظه کار حزب تاچر یعنی حزب توری<sup>۱</sup> گفتند دیگر نمی توانند سیاستهای ضدتورمی سفت و سخت او را تحمل کنند تاچر به درستی درآمد که "اگر دوست دارید برگردید ولی این بانو اهل برگشت نیست". در واقع، "بانوی آهنین"<sup>۲</sup> بخاطر جعل شعارهای ایدئولوژیک معروف است، شعاری مثل (برای برنامه های نئولیبرال او) "جایگزینی وجود ندارد"<sup>۳</sup>. احزاب چپ بریتانیا برای کوبیدن این جبرگرایی اقتصادی هیچ فرصتی را از دست ندادند ولی با اینهمه نتوانستند یک برنامه ی سیاسی جایگزین تهیه نمایند و ثابت کنند که نخست وزیر دارد اشتباه می کند.

یقیناً مراد از این مثالها این نیست که ریگان و تاچر فاقد عملگرایی<sup>۴</sup> بودند یا به وقت ضرورت دست به سازشهای سیاسی مهم نمی زدند. کسی نباید فکر کند تلاشهای مالرونی و فریزر برای اصلاحات نئولیبرالی، علیرغم سیاستهای کلی نسبتاً مبهم آنان، فاقد اصالت بود. ولی آنچه انقلاب های ریگان و تاچر را متمایز کرد، بیان قدرتمندانه ی مجموعه ای از ایده ها و ادعاهای خیلی خاص نئولیبرال و ترجمه ی موفق آنها به سیاستها و برنامه های انضمامی بود. به علاوه این دو رهبر، کابینه های خود را با وزرا و مشاوران مطیعی پر کردند که دیدگاه همانندی داشتند. دست آخر آنکه هم ریگان هم تاچر کوشیدند نئولیبرالیسم اقتصادی خود را با برنامه های محافظه کارانه ی سنتی تلفیق کنند. برخی صاحب نظران تا آنجا پیش رفته اند که بگویند "نئولیبرالیسم" و "نومحافظه کاری" هر دو به یک معنایند. چنان که در همین فصل خواهیم دید چنین حرفهایی کمی اغراق آمیز بنظر می رسند. این ایدئولوژیها یکی نیستند، هر چند در عین حال، همپوشانی های مهمی بین نئولیبرالیسم و نومحافظه کاری وجود دارد. به خصوص در ریگانیسم و تاجریسم.

### نئولیبرالیسم و نومحافظه کاری

نومحافظه کاران امروزی، در معنای کلاسیک کلمه، در معنایی که اندیشمندان قرن هجدهمی مثل ادموند برک تعریف کردند "محافظه کار" نیستند. محافظه کار کلاسیک شیفته ی ارزشهای آریستوکراتیک، شاکي از تغییرات اجتماعی رادیکال، متنفر از ارزشهای جمهوریخواهانه و بی اعتماد به پیشرفت و خرد بشری است. برعکس، نومحافظه کاری ریگان و تاچر شبیه لیبرالیسم پرزوری است که غالباً به چهره های سیاسی ای مثل تئودور روزولت، هری ترومن یا وینستون چرچیل نسبت داده می شود. در کل، نومحافظه کاران با نئولیبرالها روی اهمیت بازار آزاد، تجارت آزاد، قدرت شرکتهای، و حکمرانی نخبگان توافق دارند. ولی نومحافظه کاران به تلفیق تسلیم در مقابل تجارتهای بزرگ و مداخله ی دولت برای تنظیم

<sup>۱</sup> Tory Party

نام حزب محافظه کار انگلستان. (م)

<sup>۲</sup> Iron Lady

<sup>۳</sup> There Is No Alternative

<sup>۴</sup> pragmatism

عملکرد شهروندان، گرایش بیشتری دارند و این کار را به نام امنیت عمومی و اخلاق سنتی انجام می دهند. تمسک آنها به "نظم و قانون" گاهی دغدغه‌شان برای حقوق فردی را تحت الشعاع قرار می دهد. هرچند در این حالت هم باز نسبت به فرد درمقام یکی از اجزای جامعه دغدغه دارند. نومحافظه کاران در امور خارجی طالب استفاده ی بی محابا و گسترده از نیروهای اقتصادی و نظامی هستند و در ظاهر هدف آن را گسترش آزادی، بازار آزاد، و دموکراسی در سراسر جهان اعلام می کنند.

تا اوایل دهه ی ۱۹۸۰، بسیاری از اعضای کلیدی خزانه داری بریتانیا که پول گرایی<sup>۵</sup> پیشه کرده بودند، در شکل دهی برنامه های اقتصادی تاجر نقش به شدت تأثیرگذاری پیدا کردند. این افراد اعضای برجسته ی حزب توری بودند، از جمله آلن باد، تری برنز، دیوید لیدلر، پاتریک مینفورد و تیم کانگدن. بیشتر آنها با اندیشکده های محافظه کار قدرتمند رابطه داشتند، و از آن جمله اند مرکز مطالعات سیاستگذاری<sup>۶</sup> (که یکی از موسساتش مارگارت تاجر بود)، موسسه ی امور اقتصادی<sup>۷</sup>، موسسه ی آدام اسمیت<sup>۸</sup>، و موسسه ی مدیران<sup>۹</sup>. ژورنالیستهای تأثیرگذاری که برای *فاینشیال تایمز*، *تایمز*، و *ساندی تایمز* کار می کردند حامی برنامه های نتولیبرال نخست وزیر بودند، که از آن شمارند ویلیام ریس-ماگ، ساموئل بریتان، برنارد لوین، پیتر جی، و رونالد بات. همه ی این نویسندگان جزو حامیان اصلی سیاستهای اقتصادی پول گرایانه ی تاجر بودند.

در ایالات متحده، نومحافظه کاران رُکی مانند ایروینگ کریستول، مدیران اجرایی برخی از ثروتمندترین شرکتهای آمریکا را بر آن داشتند تا از نهادهای پژوهشی و اندیشکده های نتولیبرال مثل موسسه ی آمریکن اینترپرایز<sup>۱۰</sup>، موسسه ی کاتو<sup>۱۱</sup>، و بنیاد هریتیج<sup>۱۲</sup> حمایت کنند. آنان با ریگان و کادر او همکاری نزدیکی داشتند تا بلکه سیاستهای معطوف به رشد اقتصادی خصوصی-محور را ارتقا دهند. ریگان درمقام یکی از حامیان بی شائبه ی اقتصاد "طرفدار عرضه"<sup>۱۳</sup> معتقد بود که علت اصلی بهره وری پایین اقتصاد، مالیاتهای زیاد است.

### اقتصاد طرفدار عرضه و منحنی لافر<sup>۱۴</sup>

اقتصاد طرفدار عرضه، که از سوی اقتصاددانان نتولیبرالی مثل آرتور لافر حمایت می شد و مقبول رییس جمهور ریگان افتاد، بر این فرض مبتنی است که رشد اقتصادی بلندمدت بستگی دارد به "آزادسازی"<sup>۱۵</sup> سرمایه ی در دسترس برای سرمایه گذاری خصوصی. یکی از اجزای نظری و مهم اقتصاد طرفدار عرضه، یعنی "منحنی لافر"، نموداری است که می گوید افزایش در نرخ مالیات همیشه منجر به افزایش درآمدهای مالیاتی نمی شود. این منحنی می گوید وقتی نرخ مالیات به ۱۰۰ درصد نزدیک شود درآمد مالیاتی افت می کند چرا که در این حالت، شهروندان انگیزه ای برای کار سخت نخواهند داشت. اقتصاد طرفدار عرضه تعهدی است سرسختانه به کاهش مالیات بر درآمدهای خصوصی. حامیان این ایده، براساس منحنی

۵ . monetarism

۶ Centre for Policy Studies

۷ Institute of Economic Affairs

۸ Adam Smith Institute

۹ Institute of Directors

۱۰ American Enterprise Institute

۱۱ Cato Institute

۱۲ Heritage Foundation

۱۳ supply-side

۱۴ Laffer Curve

۱۵ freeing up

لافر استدلال می کنند که رشد اقتصادی تازه‌ای که با سرمایه گذاری اضافه به دست می آید خودبخود عواید مالیاتی تولید می کند. دولت می تواند از این عواید غیرمستقیم برای کاهش دیون خود و بنابراین به تعادل رساندن بودجه استفاده کند. اقتصاد طرفدار عرضه که تحت عنوان "اقتصاد سرریزی"<sup>۱۶</sup> هم شناخته می شود ریگان و قانونگذاران جمهوریخواه در کنگره ای ایالات متحده را جذب خود کرد، یعنی کسانی را که گرچه دوستدار کاهش مالیاتها بودند ولی بنابر مقتضیات سیاسی مراقب بودند برنامه‌های اجتماعی مردم‌پسندی مثل امنیت اجتماعی یا بیمه‌ی پزشکی سالمندان<sup>۱۷</sup> نیز حفظ شود.

بالعکس، تاجر معتقد بود که متهم اصلی بهره‌وری پایین اقتصادی، رشد عرضه‌ی پول است. دیدگاه‌های رییس جمهور ایالات متحده و نخست وزیر بریتانیا از یک قماش بودند ولی سیاستهای متفاوتی را رقم زدند. شکل الف این تنوعات مضمونی نئولیبرال را نشان می دهد.

| رهبر اجرایی         | عقاید نئولیبرالی اصلی                                              | عقاید ثانویه                                        | مسایل اصلی سیاستگذاریهای نئولیبرال                                             | موضوعات ثانویه ی سیاستگذاری                                      |
|---------------------|--------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------|
| ریگان (طرفدار عرضه) | دولت ناکاراست. غارتگری دولتی منجر به بهره‌وری پایین اقتصاد می شود. | ثبات پولی و مالی برای رشد اقتصادی ضروری است.        | تحدید غارتگری دولتی از راه کاهش مالیات.                                        | ایجاد ثبات اقتصادی از راه کاهش کسری بودجه و محدود کردن هزینه‌ها. |
| تاجر (پول‌گرا)      | دولت ناکاراست. ثبات پولی و مالی برای رشد اقتصادی ضروری است.        | غارتگری دولتی منجر به بهره‌وری پایین اقتصاد می شود. | ایجاد ثبات اقتصادی از راه کاهش کسری بودجه <sup>۱۸</sup> و محدود کردن هزینه‌ها. | تحدید غارتگری دولتی از راه کاهش مالیات.                          |

الف. اقتصاد ریگانی و تاجریسم: نئولیبرالیسم طرفدار عرضه و پول‌گرا

## اقتصاد ریگانی

رییس جمهور رونالد ریگان بلافاصله پس از استقرار در دفتر کار خود به سال ۱۹۸۱ برنامه‌ی طرفدار عرضه‌ی خود را اعلام کرد، برنامه‌ای که می‌خواست با کمک اصول نئولیبرال، اقتصاد را احیا کند، برنامه‌ای که مخالفان او در حزب جمهوریخواه با نام "اقتصاد وودویی"<sup>۱۹</sup> به تمسخر گرفتند. اقتصاد ریگانی با اعلام جنگ علیه اتحاد زهرآلود رکود تورمی و نرخ بالای بیکاری که از کارتر به او به ارث رسیده بود، اول و بیش از هر چیز روی

<sup>۱۶</sup> trickle-down economics

به معنای سرریز شدن خودبخودی منافع از بالا به پایین سود اقتصادی است.(م)

<sup>۱۷</sup> Medicare

<sup>۱۸</sup> deficit reduction

<sup>۱۹</sup> Voodoo Economics

کاهش نرخ مالیات‌های حاشیه‌ای<sup>۲۰</sup> تمرکز کرد. ریگان به همین اندازه برای محدود کردن هزینه‌ها و مقابله با مقررات جاری دولتی راسخ بود. تنها جایی که ریگان در آن، با قدرت برای افزایش هزینه‌ها اقدام کرد بخش نظامی بود که آن را برای جنگ سرد علیه "امپراتوری شیطانی" شوروی و دیگر "دشمنان کمونیست" در سراسر جهان ضروری می‌دانست. در پایان این فصل به موضوع سیاستگذاری‌های خارجی باز خواهیم گشت.

---

<sup>۲۰</sup> marginal tax rates





۶. رونالد ویلسون ریگان (۱۹۱۱-۲۰۰۴)، چهلمین رئیس جمهور ایالات متحدهی آمریکا (۹-۱۹۸۱)

گرچه ریگان و تاچر هر دو تورم را مانعی برای رشد اقتصادی می‌دیدند ولی یک آدم طرفدار عرضه مثل ریگان، دوست داشت پول گرایی را به‌عنوان "سیاست ریاضت‌کشی"<sup>۲۱</sup> تصویر کند. ریگان باور داشت عرضه‌ی پول، خودبخود با الزامات بازار تطابق پیدا می‌کند و به همین دلیل او در دغدغه‌ی پول‌گرایانه‌ی تاچر درباره‌ی کسری بودجه شریک نبود. او گفت مالیات کمتر، رشد اقتصادی را بالا می‌برد و خودبخود عواید کافی برای هزینه‌ی برنامه‌های دولتی را فراهم می‌آورد.

ولی وقتی اقتصاد ریگانی برای عمل به وعده‌ی خود یعنی کاهش هزینه‌ها به مشکل برخورد، دیوید استاکمن، مدیر بودجه‌ی رییس‌جمهوری این استراتژی اقتصادی را به چالش کشید. استاکمن، این محافظه‌کار مالی سنت‌گرا، در ملاعام هشدار داد که کاهش افراطی مالیات‌ها و افزایش هزینه‌های نظامی، ناگزیر یک کسری بودجه‌ی عظیم با پیامدهایی فاجعه‌آمیز به بار خواهد آورد. او سپس به رییس‌جمهور توصیه کرد هزینه‌ی برنامه‌های اجتماعی از جمله بیمه‌ی اجتماعی سالمندان<sup>۲۲</sup> و بیمه‌ی اجتماعی فقرا<sup>۲۳</sup> را کاهش دهد. ولی ریگان هیچیک از این کارها را نکرد. او جسورانه در مسیر اقتصادی خود ماند.

اگر کاهش مالیات ریگان را در کوتاه‌مدت بینیم سخت بتوان آن را یک "انقلاب" نئولیبرال دانست. ولی از یک منظر گسترده، تأثیر طولانی‌مدت آن چیزی نبود جز هجوم همه‌جانبه علیه بازتوزیع ثروت‌های خصوصی توسط دولت. بخصوص آنکه قانون اصلاح مالیات<sup>۲۴</sup> سال ۱۹۸۶ تعداد طبقات مالیاتی را به چهار تقلیل داد و نرخ مالیات بر درآمدهای شخصی را به طور متوسط به ۶ درصد کاهش داد. قانون اصلاح مالیات برای تخفیف دادن هراس‌ناشی از کسری بودجه، مالیات شرکت‌ها را بالا برد تا کاهش مالیات بر درآمدهای شخصی را جبران کرده باشد. ولی منتقدین به سرعت گفتند که اصلاحات مالیاتی ریگان منجر شده به نوعی گسترش چشمگیر فاصله‌ی درآمدی بین طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی غنی. اولین کاهش‌های مالیاتی ریگان که در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ انجام گرفت باعث شد دولت نتواند از عهده‌ی هزینه‌ی تعهدات اجتماعی و افزایش چشمگیر مخارج نظامی برآید. در نتیجه، حکومت مجبور شد برای پوشش این کمبود عواید، بسیاری از هزینه‌های خود را کاهش دهد.

ریگان که تحت فشار سنگین بسیاری از محافظه‌کاران سنتی بود نهایتاً مجبور شد با بزرگترین کسری بودجه‌ی تاریخ ایالات متحده دست به گریبان شود.

نفرت همیشگی ریگان از بزرگ شدن دولت، راه را برای دستور تاریخی معروف به ابتکار کاهش کسری بودجه‌ی گرام-رادمن-هولینگز<sup>۲۵</sup> باز کرد. قوه‌ی مقننه با هدایت سناتورهای جمهوریخواه یعنی فیل گرام و وارن رادمن، میان کشورهای شمال یک بحث عمومی شدید به راه انداخت مبنی بر اینکه کسری بودجه در زمینه‌ی هزینه‌کردها برای اقتصاد آمریکا و جهان چه خطرات بالقوه‌ای دارد.

### ابتکار گرام-رادمن-هولینگز (GRH)

GRH یا قانون بودجه‌ی متوازن و کنترل ضروری<sup>۲۶</sup> در سال ۱۹۸۵، جهت کنترل هزینه‌های گزاف دولت ریگان تصویب شد. GRH هزینه‌هایی را مشخص کرد که کاستن از آنها، تا سال ۱۹۹۱ کسری بودجه را از بین می‌برد و بدین ترتیب بحثی عمومی به راه انداخت در باب خطرات گرایش روزافزون دولت به قرض گرفتن و خرج کردن. نکته‌ی اصلی این مجادله، درخواست GRH برای کاهش هزینه‌های اجتماعی بود. برخی‌ها،

- ۲۱ politics of austerity
- ۲۲ Medicare
- ۲۳ Medicare
- ۲۴ The Tax Reform Act
- ۲۵ Gramm-Rudman-Hollings Deficit Reduction Initiative
- ۲۶ Balanced Budget and Emergency Control Act

بخصوص اعضای پیشرو حزب دموکراتیک خشمگین بودند که چرا هزینه‌های نظامی، مشمول این تدابیر کاهش سفت و سخت نمی‌شوند. گرچه همه‌ی ره‌نوس GRH اجرا نشد ولی ذات نئولیبرال آن پیاده شد.

بانک مرکزی فدرال آمریکا (فدرال رزرو) برای مدتی طولانی در اتخاذ سیاست‌های پولی، بخصوص در زمینه‌ی نرخ بهره استقلال نسبی داشت. تعهد ریگان به اهداف پولی وقتی آشکار شد که در سال ۱۹۸۳، پل وولکر را مجدداً به ریاست فدرال رزرو برگزید و بعد از او، در سال ۱۹۸۷، پول‌گرای معروف یعنی آلن گرینسپن را به این سمت منصوب کرد. پل وولکر یک کارزار جدی علیه تورم به راه انداخت، تورمی که در سال ۱۹۸۰ دو رقمی شده بود. وولکر به شکل تهاجمی روی بالابردن نرخ بهره تأکید کرد. تا سال ۱۹۸۶، تدابیر پول‌گرایانه‌ی او تورم را نصف کرده بود. ولی این کاهش به قیمت زیان آمریکاییانی به دست آمد که بهره‌ی فوق‌العاده بالا برای وام خرید خانه و قرض‌های خصوصی را زهری یافته بودند که ناگزیر باید می‌نوشیدند. خرید خانه و ماشین برای حقوق‌بگیران کم‌درآمد یا متوسط‌الحال تقریباً غیرممکن شده بود. میلیون‌ها آمریکایی که بی‌تاب بودند محصول برنامه‌های نئولیبرال رییس‌جمهور خود را درو کنند دچار سرخوردگی شدند. در نتیجه محبوبیت ریگان به زیر ۵۰ درصد سقوط کرد اما بعداً میزان محبوبیت او با توجه به بهبود اقتصادی در میانه تا اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ بالا رفت.

به‌علاوه، کاهش مالیات‌ها و افزایش هزینه‌های نظامی – و همزمان، تلاش برای متعادل کردن بودجه – باهم جور در نمی‌آمدند. این امر بخصوص در زمینه‌ی سیاست‌های مالیاتی به چشم می‌آمد، جایی که کاهش مالیات بر درآمد منجر به افزایش مالیات بر درآمد شرکت‌ها شد. این عدم تناسب‌ها باعث نوسانات شدید نرخ مبادله‌ی دلار شد. دلار آمریکا در سال ۱۹۸۰ به بالاترین ارزش خود رسید ولی در آخرین سال ریاست‌جمهوری ریگان در سال ۱۹۸۸ به پایین‌ترین سطح خود نزول کرد. دلیل این بالا پایین شدن‌ها چه بود؟ یکی آن بود که کاهش اولیه‌ی نرخ مالیات توسط ریگان، مکمل سیاست پولی سفت و سخت فدرال رزرو بود و بدین ترتیب به خلق دلار قدرتمند کمک کرد. به‌علاوه، این کاهش اولیه‌ی مالیات باعث تشویق سرمایه‌گذاری خارجی شد و برای سرمایه‌گذاران، نیاز به سهام<sup>۲۷</sup> و اوراق قرضه‌ی خزانه‌داری<sup>۲۸</sup> آمریکا را ایجاد کرد. اما افزایش بعدی نرخ مالیات، بخصوص آنی که بر درآمد شرکت‌ها تحمیل شد سرمایه‌گذاری خارجی را کاهش داد و سبب شد ارزش دلار تا پایان دوره‌ی دوم ریاست‌جمهوری ریگان، کمتر و کمتر شود. ولی ریگان خیلی نگران این بالا پایین شدن‌ها نرخ پول نبود، چون دلار ضعیف باعث گرانی واردات خارجی می‌شد و کالاهای آمریکایی، مطلوب مصرف‌کنندگان داخلی و خارجی می‌شد.

گرچه توجه عمده‌ی اقتصاد ریگانی به سیاست‌گذاری مالی بود ولی پشت‌بندها هم اصلاح مقررات آمد. این اصلاحات، بخشی از تعهد ایدئولوژیک ریگان به "فدرالیسم جدید"<sup>۲۹</sup> بود. فدرالیسم جدید که ریشه در نظریات مکتب اقتصادی انتخاب عمومی<sup>۳۰</sup> داشت ملهم از انگاره‌های نئولیبرالی مرکز‌دایی و انتخاب فردی بود. فدرالیسم جدید، سیاست را همچو یک شرکت عقلانی می‌دید که هدفش بردن اکثریت آراست و نه پیاده کردن انگاره‌ی مبهم حکومت کردن در جهت خیر عمومی. اقتصاددانان انتخاب عمومی با این فرض که شهروندان با "پای خود رأی می‌دهند" مدعی شدند که حکومت‌های محلی برای پاسخ به مطالبات فرد فرد شهروندان موقعیت بهتری دارند چرا که به "مراجعات" خود نزدیکترند. به کلام دیگر، در چارچوب کارایی بازار و تأثیرگذاری اقتصادی، دولت مرکز‌دوه "بهتر" است. به‌علاوه، فدرالیست‌های جدید، دولت کوچک را چندان توانا به تنظیم بازار نمی‌بینند. شعار نئولیبرال آن‌ها اینست که "کمتر، بیشتر است"<sup>۳۱</sup>.

۲۷ portfolio assets

۲۸ treasury bonds

۲۹ New Federalism

۳۰ Public Choice School of Economics

۳۱ less is more

ریگان، بازار رویکرد انتخاب عمومی / فدرالیست جدید را گرم کرد چراکه این رویکرد، دلیل خوشایندی برای مقررات‌زدایی فراهم می‌آورد. او با ایمان به ارزش آمارهای اقتصادی برای ارزیابی سیاست‌گذارها، دستور/جراحی ۱۲۲۹۱ را امضا کرد که موسسات فدرال را ملزم می‌کرد برای ارزیابی پیشنهادات تنظیمی دولت، از روش‌های تحلیل هزینه-فایده استفاده کنند. در نتیجه، تعداد زیادی از مقررات حاکم بر بازار در خطر حذف احتمالی قرار گرفتند. علاوه بر این، قدرت مقرراتی که سازمان‌های دولتی مثل سازمان حفاظت محیط زیست (EPA) وضع کرده بودند هم تا حد زیادی به حاشیه رانده شد. چنانکه در فصل ۱ دیدیم، این ابتکارات، گواهی بودند بر کارکرد نئولیبرالیسم، نه تنها در مقام ایدئولوژی یا مجموعه‌ای از سیاست‌ها بلکه همچنین در مقام شکلی از حکمرانی که با اصول "مدیریت دولتی جدید"<sup>۳۲</sup> و نظریه‌ی انتخاب عمومی هماهنگ است.

ریگان به‌عنوان بخشی از ابتکار فدرالیسم جدید شروع کرد به دادن مجوز وضع مقررات به ایالات - گرچه غالباً منابع کافی برای اجرای این وظایف و تعهدات جدید به ایالات داده نشد. به‌علاوه مقررات‌زدایی در بخش‌های کلیدی صنعت نیز به کار رفت از جمله در ارتباطات، حمل‌ونقل، و بانکداری. در یکی از این اقدامات جسورانه برای مقررات‌زدایی از صنعت مخابرات، دولت دعوی دامنه‌دار وزارت دادگستری علیه شرکت تلفن و تلگراف آمریکا (AT&T) را حل و فصل کرد. این حرکت منجر شد به خرد شدن انحصار شرکت بل بر خدمات تلفن محلی و تبدیل آن به هفت شرکت تلفنی مجزا. در شرایط مقررات‌زدوده، بازهم نرخ‌ها تنظیم می‌شدند ولی قیمت محصولات و خدمات مخابرات (از جمله کرایه‌ی تجهیزات و خدمات از راه دور) وابسته بودند به رقابت در بازار.

شاید پر مناقشه‌ترین ابتکار نئولیبرال اقتصاد ریگانی، مقررات‌زدایی از صنعت پس‌انداز و وام<sup>۳۳</sup> (S&L) بود. قبلاً پس‌انداز و وام‌ها اینگونه بودند که برای حساب‌گذار، یک حساب پس‌انداز باز می‌کردند و وجوهی را به‌عنوان وام و به‌شکل وام خرید خانه در اختیار او قرار می‌دادند. صنعت پس‌انداز و وام در مقام یک صنعت نسبتاً ایمن و مطمئن مقررات سفت و سختی داشت و حساب‌های پس‌انداز مشتریان نیز توسط دولت فدرال تضمین می‌شد. تلاش مقررات‌زدایی ریگان که مدعی بود صنعت پس‌انداز و وام لازم است فرصت رقابت جدی‌تری با دیگر بانک‌های تجاری و بازارهای بورس اوراق بهادار<sup>۳۴</sup> داشته باشد، با مقررات‌زدایی به صنعت پس‌انداز و وام اجازه داد برای افزایش منافع کوتاه‌مدتش، ترفندهای تازه‌ای بیابد.

این تدابیر نئولیبرال مجموعه‌ای از ادغام‌ها، تصاحب‌ها و خریدهای استقرایی را موجب شد که برخی از بزرگترین شرکت‌های ملی را نیز درگیر کرد. ابزارهای ابتکاری مالی، از جمله آنی که به "عرضه‌ی اوراق قماری"<sup>۳۵</sup> معروف است، به سرمایه‌گذار فروخته می‌شد تا پول بسیاری از این تصاحب‌ها جور شود. شرکت‌های با بهره‌وری پایین و دارایی‌های زیاد، از جمله صندوق‌های بازنشستگی کارکنان، هدف "شرکت‌دزدها" می‌بودند که شرکت‌ها را بالا می‌کشیدند و سپس دارایی آن‌ها را با سودی هنگفت می‌فروختند که معمولاً هم منجر به اخراج‌های کلان در شرکت می‌شد. در دوران رونق افسانه‌ای وال استریت<sup>۳۶</sup> که از سال ۱۹۸۴ تا پاییز ۱۹۸۷ به طول انجامید، کار سفته‌بازها و سهامداران سکه بود. سرمایه‌گذاران کوتاه‌بین به طمع سودهای فوری و زیاد، چشم به روی خطرات ذاتی چنین مبادلاتی بستند. برای همین در اکتبر ۱۹۸۷، ارزش بیشتر سهام‌ها بطور جدی متورم شد. نتیجه‌ی فاجعه‌بار این وضع سریعاً و با سقوط "دوشنبه‌ی سیاه" بازار بورس نیویورک روشن شد، که طی یک شب، یک سوم ارزش سهام سقوط کرد. در آغاز

<sup>۳۲</sup> new public management

<sup>۳۳</sup> Savings and Loans Industry

<sup>۳۴</sup> security markets

<sup>۳۵</sup> junk bonds

<sup>۳۶</sup> Bull Market

این بحران، همه خواستار تثبیت مقررات نظارتی سفت و سخت شدند. این بار هم گوش دولت ریگان بدهکار نبود و بنابر اصل فدرالیست جدید - که براساس آن، تنظیم شرکت‌ها از امتیازات ایالتی بود- لایحه ضدتصاحب<sup>۳۸</sup> شرکت‌ها را حمایت نکرد.

فقط چند سال بعد، بالا رفتن نرخ بهره باعث پایان قطعی پدیده‌ی سفته‌بازی شد: حباب املاک که طی دهه‌ی ۱۹۸۰ باد کرده بود نهایتاً در سال ۱۹۹۱ ترکید و باعث متلاشی شدن صدها شرکت پس‌انداز و وام شد. در اینجا طرح نجات مالی<sup>۳۹</sup> فدرال، برای مالیات‌دهندگان آمریکایی بیش از صد میلیارد دلار آب خورد. اثرات این بحران مالی تا سال‌ها حس می‌شد. طرفه آن که چیزی شبیه همین سیاست‌ها - یعنی مقررات‌زدایی از بخش مالی و ایجاد یک حباب گول‌آسا بر فراز املاک که همه‌اش زیر سر وام‌های درجه دو (ساب پرایم)<sup>۴۰</sup> بود - منجر به بحران مالی ۲۰۰۸-۹ شد.

---

۳۸ Anti-takeover

۳۹ . bailout

۴۰ subprime mortgages



۷. مایکل داگلاس در نقش یک سرمایه‌دار مالی به نام گوردون گیکو در فیلم وال استریت: "طمع خوب است"

#### تملك‌ها و ادغام‌های مهم شرکت‌ها در دهه‌ی ۱۹۸۰

۱۹۸۴ بانک لینکلن فرست بانک/شرکت چیس منهتن

۱۹۸۶ رونالد آر. پرلین/اروگن

شرکت جنرال الکتریک/آر سی ای

شرکت کاپیتال سیتی/ای بی سی

ولز فارگو/کراکر نشنال

۱۹۸۷ بریتیش پترولیوم/استاندارد اویل

۱۹۸۸ فروشگاه‌های زنجیره‌ای ایمز/زئیر

فیلیپ موریس/کرفت

۱۹۸۹ تايم-وارنر/بريستول ميرز اسکویب

کوئل کرویس رابرتز/آر جی آر نیسکو

ریگان با بسط برخی از سیاست‌های نئولیبرال پیشین جیمی کارتر، تصمیم گرفت دستور مقررات‌زدایی از خطوط هوایی<sup>۴۱</sup> ۱۹۷۸ را هم صادر کند. بعداً قوه‌ی مقننه با سلب قدرت قیمت‌گذاری از شورای هوانوردی مدنی<sup>۴۲</sup>، روحیه‌ی مناقصه را اشاعه داد. نتیجه هم خوب بود هم بد. از یکسو، خدمات خطوط هوایی را زیاد کرد و بدین ترتیب، رقابت را افزایش داد. از سوی دیگر، ترافیک هوایی را به نحو چشمگیری بالا برد حال آن‌که سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت‌ها افزایشی نیافت. روی منابع موجود فشار زیادی آمد و کنترل‌کنندگان ترافیک هوایی سرشان شلوغ شد و کارشان بیشتر. وقتی اتحادیه‌ی کنترل‌کنندگان حرفه‌ای ترافیک هوایی به این شرایط کاری نامساعد اعتراض کرد و خواهان اعتصاب‌های سراسری شد، ریگان مطالبات آن‌ها را "رادیکال" دانست و ۱۱ هزار کارمند را اخراج کرد. تدابیر شدید ضد کارگری رییس‌جمهور تأثیری که باید می‌گذاشت را گذاشت: بسیاری از اتحادیه‌ها را ترساند و وادارشان کرد الزامات تجاری عصر جدید نئولیبرال را بپذیرند.

به‌لحاظ نمادین، یکی از مهم‌ترین اصلاحات نئولیبرالی حکومت ریگان، تلاش برای خصوصی‌سازی بخش بزرگی از زمین‌های دولت فدرال بود. کمتر کسی می‌داند که حدود ۵۰ درصد زمین‌های غرب کوه‌های راکی متعلق به دولت فدرال آمریکاست. رییس‌جمهور استدلال کرد که این زمین‌ها "معطل" مانده‌اند و با انتقال به بخش خصوصی می‌توان آن‌ها را به‌شکل بارآورتری مدیریت کرد. در هماهنگی با ادعای نئولیبرالی تاجر مبنی بر اینکه انتقال منابع عمومی به سرمایه‌گذاران خصوصی یعنی مدیریت بهتر و بارآوری بیشتر، ریگان هم گفت عواید حاصل از فروش زمین‌ها را می‌توان برای پرداخت دیون عمومی به کار گرفت. اما در سال ۱۹۸۳، تدابیر خصوصی‌سازی، زود و بی‌مقدمه تعطیل شد چراکه قانونگذاران فدرال و حتی مسوولان هیئت اجرایی دوست نداشتند ملک تحت کنترل و مدیریت خود را بفروشند. در واقع، حامیان درون حکومتی خصوصی‌سازی، در کنگره و دولت حمایت کافی برای این برنامه‌ی خصوصی‌سازی پیدا نکردند. ولی در سطح نمادین، ابتکار پیشنهادی فروش زمین، مزایای فوق‌العاده‌ای که نئولیبرالیسم برای مالکیت خصوصی تعریف می‌کند را مورد تأکید قرار داد.

به‌علاوه، در زمینه‌ی سیاست‌های اجتماعی هم مدل نئولیبرال ریگانی دنبال شد. برنامه‌ها و سیاست‌هایی که به داد فقرا می‌رسیدند –مانند کمک به خانواده‌های با فرزندان وابسته<sup>۴۳</sup>، برنامه‌ی ناهار مدارس، و کمک درمانی<sup>۴۴</sup>– به دوش ایالات افتاد. استفاده از اهرم بودجه به منظور تامین وجوه فدرال برای ایالات، معروف به "تقدیم یک‌جا"<sup>۴۵</sup> به‌طور معناداری افزایش یافت تا پاسگیری این "اصلاحات" را تسهیل نماید. تنها برنامه‌های بزرگ و محترمی مانند امنیت اجتماعی و بیمه‌ی درمانی سالمندان توسط دولت فدرال مدیریت و اداره می‌شد. اما دولت ریگان تردیدی به خود راه نداد که حتی این برنامه‌های اجتماعی کینزی محبوب را هم به تیغ اصلاحات نئولیبرال بسپارد و به نام ارتقای "رقابت" و "بهره‌وری" در برنامه‌ی بیمه‌ی درمانی سالمندان و کاهش هزینه‌های دولتی، یک نظام شبه‌کوپنی<sup>۴۶</sup> را به اجرا گذارد. گرچه سیستم کوپنی آزمایشی، نتایج مدنظر رییس‌جمهور را ایجاد نکرد ولی در حکم یک پیام نئولیبرالی قدرتمند بود برای اعمال اصول بازار در ارایه‌ی خدمات اجتماعی.

---

۴۱ Airline Deregulation Act of 1978

۴۲ Civil Aeronautics Board

۴۳ Aid to Families with Dependent Children

۴۴ . Medicaid

۴۵ block grants

منظور، نوعی واگذاری وجوه از دولت فدرال به دولت ایالتی است که در آن، دستورات درباره‌ی نحوه‌ی خرج کردنشان حداقلی و محدود باشد. (م)

۴۶ . a lean voucher system

از نقطه نظر نئولیبرال‌های دوآتشه‌ی طرفدار بازار آزاد، سابقه‌ی ریگان در گسترش سیاست‌های تجاری تاحدی مایوس‌کننده بود. در واقع، به نظر می‌آید طرفداران بازار آزاد تا حد زیادی اجماع دارند که ریگان یکی از حمایت‌گراترین<sup>۴۷</sup> روسای جمهور دوران مدرن آمریکاست، بخصوص در مقایسه با بیل کلینتون و جورج بوش پسر. ویژگی سیاست‌های تجاری ریگان غالباً تلاش‌های خُردخُردی است که قصد داشتند توافقات تجاری موجود در زمینه‌هایی مانند محصولات کشاورزی و محصولات های-تک را بهبود بخشیده و تعدیل کنند. حامیان او ادعا کردند که مواضع رییس جمهور معطوف به منافع برخی از مهم‌ترین طرفداران داخلی خود بود. برای مثال، حمایت‌گرایی او در مقابل اتومبیل‌های ژاپنی برای آن بود که کشورهای شرق آسیا را مجبور کند اقتصاد خود را به سوی صادرات کشاورزی ایالات متحده بگشایند. این کار را هرچور که تبیین و تفسیر کنید باز هم شکی نیست که برنامه‌ی تجارت آزاد دولت ریگان تقریباً معتدل بود.

### حمایت‌گرایی و ملی‌گرایی اقتصادی

حمایت‌گرایی که غالباً به عنوان جایگزین عمده‌ی ایدئولوژی تجارت آزادِ آدام اسمیت و دیوید ریکاردو مطرح می‌شود با اهداف "ملی‌گرایی اقتصادی" در پیوند است. یکی از برجسته‌ترین ملی‌گرایان اقتصادی قرن نوزدهم، مورخ اقتصادی آلمان یعنی فردریش لیست (۱۷۸۹-۱۸۴۶) گفت که ملل، و نه بازارهای جهانی، کانون فعالیت بازرگانی هستند. از نظر او صنایع نوپای اقتصادهای در حال صنعتی شدن، به‌طور نسبی شکننده هستند و احتمالاً ورشکست خواهند شد اگر مجبور به رقابت در شرایط تجارت آزاد با صنایع کشورهای صنعتی شوند، کشورهایی که روشهای سرمایه‌بر تولید را از قبل توسعه داده‌اند و نیروی کار ماهر را پرورش داده‌اند. برای همین، لیست پیشنهاد داد که اقتصادهای در حال صنعتی شدن از حق گمرک استفاده کنند تا صنایع نوپای آنها آماده‌ی رقابت در بازارهای جهانی بشوند. در ایالات متحده، حمایت‌گرایی و ملی‌گرایی اقتصادی تا مدت‌ها شانه‌به‌شانه‌ی هم بودند. مثلاً وزیر خزانه‌داری، الکساندر همیلتون، یک ملی‌گرای اقتصادی پرشور بود و از حمایت صنایع ایالات متحده دفاع کرد تا بدین ترتیب آنها را از سلطه‌ی صنعتی بریتانیا در امان بدارد. در سال ۱۸۹۰، رییس جمهور بنجامین هریسون (۹۲-۱۸۸۸) فرمان مک-کینلی<sup>۴۸</sup> را امضا کرد که گمرک واردات را تا نزدیکی‌های ۵۰ درصد بالا برد. در سال ۱۹۳۰، رییس جمهور هربرت هوور (۳۲-۱۹۲۸) فرمان اسموت-هاولی<sup>۴۹</sup> را امضا کرد که گمرک را تاحدی بالا برد که کشاورزان داخلی را از رقابت خارجی مصون دارد. بعدتر هم سخنرانی‌نویس سابق ریگان یعنی پاتریک جی. بوکانان و مجری تلویزیون سی ان ان یعنی لو دابز شدند حامیان متنفذ ملی‌گرایی اقتصادی در ایالات متحده. بوکانان به وفور این عقیده را بیان کرد که در قلب جامعه‌ی آمریکای امروزی، تنشی ناگزیر وجود دارد بین ادعاهای ملی‌گرایان آمریکایی و الزامات نئولیبرالی اقتصاد جهانی. حمایت‌گرایی‌مانند بوکانان که از کم‌شدن خودمختاری ملی و نابودی فرهنگ آنگلو ساکسون می‌ترسند، خود را رهبران مردمی نبردی ملی علیه نیروهای جهان‌شدن می‌دانند.

ولی از یک دیدگاه افراطی طرفدار تجارت آزاد، میراث تجاری ریگان، به‌خاطر سه حرکت مهم، نمره‌ی قبولی می‌گیرد. اولی حضور جدی دولت او به سال ۱۹۸۲ در مذاکرات توافق عمومی گمرکات و تجارت (GATT) است، مذاکراتی که تمرکزش روی آزادسازی تجارت در بخش‌های کشاورزی و خدمات بود. ولی رکود سال ۱۹۸۲ بلافاصله ریگان را مجبور کرد مطالبات تولیدکنندگان داخلی را بپذیرد و از این مذاکرات صرف‌نظر

<sup>۴۷</sup> Protectionist

مقصود حمایت از تولید کالاها داخلی است. (م)

<sup>۴۸</sup> McKinley Act

<sup>۴۹</sup> Smoot-Hawley Act



کند. دومین ابتکار در جهت حمایت از تجارت آزاد، مربوط می‌شود به حضور فعالانه‌ی ریگان در برنامه‌ریزی برای مجموعه‌ی جامعی از مذاکرات تجاری چندجانبه که به دور اروگوئه<sup>۵۰</sup> (۱۹۸۶-۹۴) شهرت یافت. این مذاکرات که از کشاورزی و خدمات تا حق مالکیت فکری را در بر می‌گرفت، نیروی بزرگ و پنهان پشت‌سر پیشرفت بعدی تجارت آزاد در دهه‌ی ۱۹۹۰ بود. سوم هم اینکه دولت، توافق تجارت آزاد (FTA) با کانادا را با موفقیت منعقد کرد، توافقی که بعداً گسترش پیدا کرد و مکزیک و برخی کشورهای دیگر را هم عضو خود کرد. تکمیل این فرآیند در سال ۱۹۹۳ به گردن رییس‌جمهور بیل کلینتون افتاد که توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی<sup>۵۱</sup> (NAFTA) را به امضا رساند.

### سازمان‌ها و توافقات تجاری عمده

در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، برنامه‌ی اصلی نئولیبرالی ایجاد بازار جهانی واحد، به‌طور نسبی در توافقات آزادسازی تجاری منطقه‌ای و بین‌المللی متحقق شد. بسیاری از کشورهای ثروتمند شمال در تلاش برآمدند تا بازار جهانی واحدی برقرار کنند. مثلاً GATT با موفقیت به نزدیک ۱۲۰ کشور گسترش یافت. هشت دور مذاکره نهایتاً منجر به ده‌ها هزار معافیت مالی و سرازیری ده‌ها میلیارد به بازار معاملات جهانی شد. دور اروگوئه پایه‌ای شد برای ایجاد سازمان تجارت جهانی<sup>۵۲</sup> (WTO) در سال ۱۹۹۵. WTO که در سوییس مستقرست یک شورای دائمی درست کرد برای "ایجاد و اجرای توافقات تجاری، مدیریت منازعات تجاری، نظارت بر سیاست‌های تجاری کشورها، و تمهید مهارت و آموزش برای اعضای خود". بوش پدر (۱۹۸۹-۹۳) و بیل کلینتون (۱۹۹۳-۲۰۰۱) بجد در پی تاسیس NAFTA برآمدند. این معاهده که سال ۱۹۹۴ امضا شد مجموعه‌ی جامعی از توافقات را ایجاد کرد که گمرکات و تعرفه‌های بسیاری از محصولات مهم را حذف کرد، از اتومبیل گرفته تا منسوجات و محصولات کشاورزی. این توافق در نهایت حمایت‌هایی از مالکیت فکری به وجود آورد و در زمینه‌ی سرمایه‌ی تجاری، خواستار حذف کنترل نظارت بر نقل و انتقال سرمایه<sup>۵۳</sup> شد. بلافاصله پس از تکمیل این توافق، مذاکرات دیگری برای گسترش NAFTA به کشورهای آمریکای مرکزی، آمریکای لاتین و حوزه‌ی دریای کارائیب آغاز شد. بخصوص جورج بوش پسر (۹-۲۰۰۱) از استقرار منطقه‌ی آزاد تجاری آمریکای<sup>۵۴</sup> (FTAA) حمایت کرد. ولی رهبران چپ‌گرای آمریکای لاتین مانند رییس‌جمهور ونزوئلا هوگو چاوز، رییس‌جمهور بولیوی اوو مورالس، و رییس‌جمهور آرژانتین نستور کرسنر اقدامات خصمانه‌ای انجام دادند تا مطمئن شوند FTAA هرگز عملی نمی‌شود.

### تاچریسم

نخست‌وزیر بریتانیا که بین انبساط دولت و افزایش هزینه‌های دولتی ارتباط مستقیمی می‌دید، انگاره‌ی کینزی افزایش دادن مالیات بر ثروت فردی بنفع بوروکراسی دولت را شورمندانه رد کرد. ولی آنچه او بیش از هر چیز از آن متنفر بود، تأثیر منفی رشد پول بر کل ثبات اقتصادی بود. تاچر بنا بر الزامات پول‌گرایانه، مجموعه‌ی جامعی از اصلاحات نئولیبرال را به راه انداخت که هدفش کاهش مالیات‌ها، آزادسازی نرخ مبادلات، کاهش مقررات، خصوصی‌سازی صنایع ملی، و کاهش جدی قدرت اتحادیه‌های کارگری بود.

<sup>۵۰</sup> Uruguay Round

<sup>۵۱</sup> North American Free Trade Agreement

<sup>۵۲</sup> World Trade Organization

<sup>۵۳</sup> capital controls

<sup>۵۴</sup> Free Trade Area of the Americas



۸. مارگارت هیلدا تاجر (۱۹۲۵-۲۰۱۳)، نخست‌وزیر پادشاهی متحد بریتانیا (۱۹۷۹-۹۰)

تاچریسم در جنگ با تورم، اهداف پولی سختگیرانه و به قول برخی، ظالمانه‌ای را دنبال کرد. پیش از این، سیاست پولی برای جبران کسری بودجه‌ی ناشی از افزایش مخارج دولتی، و وضع مالیات‌های جدید به کار می‌رفت. تاچر برای سیاست پولی اهمیت فراوانی قائل بود و آن را با راهبردهای میان‌مدت مالی<sup>۵۵</sup> (MFTS) نهادینه کرد. هدف اصلی MFTS تغییر تمرکز سیاست اقتصادی از یک استراتژی کوتاه‌مدت مالیات‌گیری و پرداخت، به یک تدبیر پولی بلندمدت‌تر بود. MFTS با مرتبط کردن رشد عرضه‌ی پول به افزایش کسری بودجه‌ی ملی، در زمینه‌ی سیاست‌گذاری اقتصادی، رویکرد جامعی اتخاذ کرد. اینگونه بود که MFTS میان کسری هزینه‌ها و نرخ‌های بالای بهره ربط مستقیمی می‌دید. برخلاف استراتژی‌های تاحدی مبهم ریگان برای کاهش کسری هزینه‌ها، MFTS تاچر برای اینکه بگوید این کاهش را باید چگونه اعمال کند زبان خیلی روشنی داشت. در واقع، نخست‌وزیر روی اهداف پول‌گرایانه‌ی خود بسیار مصمم بود. او نهایتاً مالیات بر ارزش افزوده<sup>۵۶</sup> (فروش ملی) را افزایش داد و روی عواید نفت دریای شمال مالیات‌های جدیدی بست تا کسری هزینه‌ها را کاهش دهد و در همان زمان از کاهش جدی مالیات افراد پردرآمد حمایت کرد.

گرچه تاچریسم در تحقیر "دولت بزرگ"<sup>۵۷</sup> و بوروکراسی دولتی بزرگ با اقتصاد ریگانی اشتراک نظر داشت ولی اعتقاد کمی به مرکززدایی و فضایل دولت محلی داشت. در واقع تاچر از مقامات دولتی محلی خوشش نمی‌آمد و غالباً آنان را بسیار ناکارآمد و مشکوک به تأثیرپذیری مفسده‌انگیز از سوی حامیان سیاسی خود می‌دانست. برای مثال او تصمیم بسیار بحث‌انگیزی داشت: الغای نرخ‌های مالیات محلی و جایگزین کردن آن‌ها با "مالیات سرانه"<sup>۵۸</sup> یا "مالیات اجتماعی". این کار باعث ایجاد معضل درآمد کمتر شوراهای محلی شد. نخست‌وزیر زیر انتقادات تند جامعه و اعضای حزب خود در نهایت موضع خود را عوض کرد.

تاچر بعنوان یکی از هواداران سرسخت نظریات اقتصادی میلتون فریدمن، علاقه‌ی چندانی به نرخ مبادله‌ی ثابت نداشت. اما در عمل، خزانه‌داری او در زمینه‌ی نرخ مبادله، اهدافی را دنبال کرد که مارک آلمان در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ دنبال کرده بود، ولی کمی بعدتر، یعنی وقتی پوند شروع به تنزل ارزش کرد، این سیاست را هم کنار گذارد. او در سال ۱۹۹۰، با اکراه به مکانیسم نرخ مبادله‌ی جامعه‌ی اروپا<sup>۵۹</sup> (ERM) پیوست که رسماً پوند را به مارک پیوند زده بود. ولی وقتی اتحاد مجدد آلمان، تورم را شعله‌ور کرد و نرخ بهره‌ها بالا رفت این سیاست دچار مشکلاتی شد. جان میچر، جانشین تاچر، که با افول جدی اقتصادی روبه‌رو بود، در سال ۱۹۹۲ از ERM خارج شد. این تصمیم، جیب دلان ارزی زیرکی مانند جورج سورس میلیاردر را پر کرد، کسی که روی ضرر پوند بریتانیا کلی پول وسط گذاشته بود.

دیگر وجهه‌ی متمایز تاچریسم، انگیزه‌های خصوصی‌سازیِ نئولیبرال آن بود که فروش دارایی‌های مهم دولتی به بخش خصوصی را تسهیل می‌کرد. خصوصی‌سازی، در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ و با فروش شرکت نشنال فرایت<sup>۶۰</sup>، بریتیش ارو اسپیس<sup>۶۱</sup>، چندین شرکت خدمات مخابرات و بی‌سیم، بریتیش

<sup>۵۵</sup> Medium Term Financial Strategy

<sup>۵۶</sup> value-added tax

<sup>۵۷</sup> 'big government

<sup>۵۸</sup> poll tax

<sup>۵۹</sup> European Community's Exchange Rate Mechanism

<sup>۶۰</sup> National Freight Corporation

یکی از شرکت‌های بزرگ حمل‌ونقل بریتانیا (م)

ریل<sup>۶۲</sup>، و اسوشیتد بریتیش پورترز<sup>۶۳</sup> شروع شد. این کار با فروش رولزرویس ارکرفت انجینز<sup>۶۴</sup>، بریتیش ایرپورترز اتوریتی<sup>۶۵</sup>، بریتیش پترولیوم<sup>۶۶</sup>، بریتیش استیل<sup>۶۷</sup>، و چندین موسسه آب و انرژی ادامه یافت. در واقع تعداد زیادی از صنایع دولتی به سرمایه‌گذاران و شرکت‌های خصوصی، به بهایی بسیار زیرقیمت فروخته شد به امید آن که صاحبان جدید بتوانند امکانات آن‌ها را برای رقابت در بازارهای جهانی به‌روز کنند.

به‌علاوه، فروش بخش بزرگی از خانه‌های دولتی معروف به "خانه‌های شورا"<sup>۶۸</sup>، در بریتانیا نسل جدیدی از صاحبان خانه را ایجاد کرد \_ که هزینه‌ی اجتماعی زیادی داشت. از چند دهه قبل چند صد شورای خانه‌سازی همراه با هم بر ساخت و مدیریت بیش از چندین میلیون خانه سرپرستی داشتند. چون این شوراها در مدیریت منابع خانه‌سازی از خودآیینی گسترده برخوردار شدند و هیچ مطالبه یا مسوولیت حقوقی یا دستورالعمل مشخصی بر دوشان نبود، تاجر آنها را نسبت به نیازهای مستأجران، "ناکارآمد" و "غیرمسوول" یافت. نخست‌وزیر طی یک ابتکار سیاسی شجاعانه این قانون ملی که مستأجران از حقوق خاصی برخوردار شوند را پذیرفت و آنها را مستقیماً جزوی از فرآیند حل مسأله کرد. قانون جدید با نام فرمان خانه‌سازی سال ۱۹۸۰<sup>۶۹</sup> به مستأجران قدیمی هم گزینه‌ی "حق خرید" داد هم یکسری حقوق قانونی خاص و لازم‌الاجرا. ولی بسیاری از مستأجرانی که پول خرید واحد استیجاری خود در مناطق خوب شهر را نداشتند به مناطق نامطبوع پایین‌تر فرستاده شدند و بدین ترتیب شقاق موجود میان گروه‌ها و طبقات اجتماعی بیشتر شد.

تاجر در برخورد با بیکاری ساختاری و گسترده‌ی ناشی از صنعتی‌زدایی، از "بازار آزاد" خواست تا معلوم کند کدام مشاغل باید حفظ یا حذف شوند. بی شک او از این واقعیت آگاه بود که حذف مشاغل در بخش تولید مستقیماً باعث کاهش بیشتر قدرت اتحادیه‌ها می‌شود. تاجر معتقد بود که مزیت رقابتی بریتانیا در جهان در خدمات بخش مالی قرار دارد، آن‌هم به مرکزیت لندن. در تلاش برای تسریع تغییر ساختاری به‌سوی نوزایی مالی "سیتی" لندن، نخست‌وزیر دستور داد تونل‌های ذغال‌سنگ، معادن و کارخانه‌های تولیدی‌ای که استانداردهای بهره‌وری بخش خصوصی را کسب نکرده‌اند باید درشان تخته شود.

---

۶۲ British Rail

یکی از شرکت‌های ریلی مهم بریتانیا (م)

۶۳ Associated British Ports

شرکتی است صاحب ۲۱ بندر انگلیس که ۲۵ درصد تجارت دریایی انگلیس از آن طریق جریان دارد. (م)

۶۴ Rolls-Royce Aircraft Engines

۶۵ British Airports Authority

شرکتی هواپیمایی که صاحب برخی از فرودگاه‌های بریتانیا نیز هست. (م)

۶۶ British Petroleum

یکی از بزرگترین شرکت‌های نفتی جهان (م)

۶۷ British Steel

شرکت فولاد بریتانیا (م)

۶۸ council houses

۶۹ Housing Act of 1980

"بیگ بنگ"<sup>۷۰</sup> لندن

نظام مالی لندن در زمان نخست‌وزیری ماگارت تاچر دچار تغییرات نئولیبرالی عظیمی شد. تا اواخر سال ۱۹۸۶، نظام تجاری این شهر، به‌لحاظ تکنولوژیک، قدیمی بود و متکی بر قواعد و تنظیمات سفت و سخت دولتی. مثلاً مالیات‌های سنگین بر سرمایه‌گذاران نمی‌گذاشت لندن با نیویورک که نرخ مالیات خیلی کمتری داشت رقابت کند. مهم‌تر از همه آن‌که، شرکت‌های خارجی که آمادگی معامله با نرخ‌های بهتر بودند اجازه نداشتند در بورس لندن و معامله اوراق بهادار مشارکت کنند. بیشتر این قوانین و انحصارات عملاً در شب ۲۷ اکتبر ۱۹۸۶ از بین رفت. که به "بیگ بنگ" مشهور است. نخست‌وزیر نئولیبرال معتقد به رقابت بدون محدودیت، لندن را به شکل رادیکالی مقرر زدایی کرد و لندن به سرعت شد مرکز احیاشده‌ی مالی جهان. حالا با درخواست‌های بی‌پایان و پر قدرت سرمایه‌گذاران پولدار خارجی، بورس لندن - که حالا به تجارتی مانیتوری و الکترونیکی تبدیل شده - یکی از مهم‌ترین بازارهای مالی جهان می‌شود. اما در پایین دست، مقررات زدایی از سرمایه‌ی مالی در بریتانیا مصادف شد با خوش‌بینی متزاید به سهام، و همین امر بعداً یکی از دلایل سقوط جهانی "دوشنبه‌ی سیاه" (۱۹ اکتبر ۱۹۸۷) بود.

تاچر تشخیص داد که مزیت رقابتی انگلستان در "اقتصاد جدید"ی که هر روز جهانی‌تر می‌شود بستگی دارد به نیروی کار "منعطف" و ماهر. آموزش شغلی آن موقع بریتانیا موسوم به سیاست بازار کار فعال<sup>۷۱</sup> با حمایت اتحادیه‌ای قوی، بر دوش یک آژانس دولتی کارگرمحور به نام کمیسیون خدمات نیروی انسانی<sup>۷۲</sup> بود. ولی نخست‌وزیر در فکر تدبیر آموزشی نئولیبرال‌تری بود که پاسخگوی نه‌نیازهای تحصیلی کارگران اتحادیه بلکه پاسخگوی بازار باشد. از این رو وی خواستار تغییر مسوولیت کار از دولت به فرد بود و ادعا کرد که کارگران ماهر و آموزش دیده به راحتی کار پیدا می‌کنند ولی کارگرانی که مهارت‌های محدود یا قدیمی دارند می‌بینند که از قافله جا مانده‌اند. در نهایت، دولت تاچر تدبیر آموزش شغلی‌ای را فراهم آورد که از نقش اتحادیه‌ها به نفع شبکه‌ی کارکنان بخش خدمات می‌کاست، شبکه‌ای که نامش شورای تجارت و صنعت<sup>۷۳</sup> بود. این نظام جدید شالوده‌ای شد برای برنامه‌ی مشهور تاچریسم یعنی "سختکوشی" یا "رفاه برای کار"<sup>۷۴</sup>.

نخست‌وزیر که سیاست دولت رفاه را علت العلل ناکارآمدی اقتصادی می‌دانست، برای مقابله با آن سیاست‌ها و برنامه‌های زیادی را پیش گرفت. برای کاستن از هزینه‌های دولتی، رفت دنبال اصلاح برنامه‌ی حمایت از فرزندان<sup>۷۵</sup> که برای همه‌ی مادران کارگر، بی‌توجه به درآمد و وضع زندگیشان، کمک‌هایی در نظر گرفته بود. تاچر با اعتقاد به اینکه چنین حمایتی فقط باید در اختیار مادرانی قرار بگیرد که او جزو "نیازمندان حقیقی" طبقه‌بندی کرده بود تلاش کرد این کمک را تنها برپایه‌ی بررسی دقیق درآمد و وضع زندگی مادران اختصاص دهد. ولی در آخر، تاچر پس از اینکه دید امنیت اجتماعی کینزی و برنامه‌های حمایت از فرزندآوری تا عمق کالبد اجتماعی-سیاسی جامعه‌ی بریتانیا رسوخ کرده و به دلایل سیاسی نمی‌شود بدان‌ها دست زد از این برنامه دست کشید.

نخست‌وزیر با خیال اصلاح مستمری‌های بازنشستگی از مجرای همان منظر نئولیبرالی‌ای که آموزش متقاضیان بازار کار را تدارک دیده بود خواستار آن شد که پرداخت بیمه‌های بازنشستگی، "منعطف" و تابع شرایط متغیر بازار باشد. در این راستا او خواستار آن شد که میزان بیمه پرداختی کارکنان

<sup>۷۰</sup> Big Bang

<sup>۷۱</sup> Active Labour Market Policy

<sup>۷۲</sup> Manpower Services Commission

<sup>۷۳</sup> Training and Enterprise Councils

<sup>۷۴</sup> welfare to work

<sup>۷۵</sup> child benefit provision

هر شغل با مشاغل دیگر متفاوت باشد. از دید او، این کار موانع دولتی را کنار می‌زند، موانعی که افراد را از جستجو برای کارهای پردرآمدتر و با آینده‌ای مطمئن‌تر باز می‌دارد. برنامه‌ی تاجر آن بود که دستمزد کارکنان را از ساختار حقوقی اتحادیه‌های سنتی "آزاد کند" و آن را در اختیار خود کارگران بگذارد نه در اختیار اتحادیه‌ها. اما باز هم در مواجهه با رأی‌دهندگان سرکشی که هنوز به میراث کینزی چسبیده‌اند ناچار شد اصلاحات اجتماعی خفیف‌تری را به اجرا بگذارد. بنابراین آن‌همه استراتژی اصلاحی او محدود شد به نرم کردن قوانین و رویه‌ها و انسجام بیشتر بین بخش‌ها برای مدیریت و اجرای الزامات شایسته‌سالارانه‌ی اعطای حمایت‌های اجتماعی. این اصلاحات اداری هم بخشی از تلاش تاجر بود برای ایجاد انگیزش نهادی، که او فقدان آن را عامل اصلی ایستایی بوروکراتیک می‌دانست.

درواقع، هم تاجر هم اقتصاد ریگانی دوست داشتند تکنیک‌های مدیریتی نئولیبرال را از بخش خصوصی اقتباس کنند و به بخش دولتی بیاورند. این دو رهبر با وفاداری به اصول "مدیریت دولتی جدید" اصرار داشتند که اهداف باید به روشنی تعریف شوند و نتایج هم به شکل دقیق در قیاس با میزان هزینه‌ای که در برداشته‌اند بررسی و سنجیده شوند. منطق راهبردی پشت اندیشه‌ی این دو، آن برنامه‌های دولتی‌ای را هدف گرفته بود که منافع سنجش‌پذیر آنی نداشتند. این شیوه‌ی حکومت‌داری نئولیبرال ثابت کرد که ویرانگر بسیاری از برنامه‌های اجتماعی‌ای است که تنها در بلندمدت منافع محسوس دارند و تازه، همان موقع هم منافع‌شان چندان قابل اندازه‌گیری نیستند.

در دهه‌ی ۱۹۷۰ فارغ از اینکه کدام حزب سیاسی در قدرت بود، هزینه‌های خدمات بهداشتی ملی بریتانیا<sup>۷۶</sup> (NHS) لاینقطع افزایش یافت. تاجر نپذیرفت که مشکل NHS کسری بودجه است و گفت مشکل، ناکارآمدی بوروکراتیک است. او باز هم با چرخش به سمت یک عمل بازارمحورانه دستور داد بیمارستان‌ها، انواع خدمات‌شان را با مناقصه به بخش خصوصی بسپارند. در پایان دهه، تاجر هم متن قانون اصلاح نئولیبرال را آماده کرد، متنی که به مقامات اداری بهداشت محلی، اختیارات و قدرت اجرایی بیشتری در باب خدمات بهداشتی اعطا می‌کرد - از جمله قدرت مدیریت هزینه‌ها در هنگام عقد قرارداد با پزشکان و بیمارستان‌ها.

## اقتصاد ریگانی و تاجر هم در زمینه‌ی امور خارجی

ریگان و تاجر در امور خارجی و هنگامی که کسی با دیدگاه نئولیبرال آنان برای ایجاد بازار جهانی واحد مخالفت می‌کرد، رسماً نومحافظه‌کارانه عمل می‌کردند. این دو با توجه به تصویر ذهنی‌ای که از کشور خود داشتند، تصویری که گهگاه منجر به وطن‌پرستی گزافه می‌شد، خود را مشعلداران تمدن آنگلو ساکسون می‌دیدند، فرهنگی که مقید به ایده‌آل‌های آزادی سیاسی، تجارت بازار آزاد و عشق به وطن است. این تضاد میان تصور ذهنی از امر ملی و امر جهانی، خود را آشکارا در جنگ شوونستی ۱۹۸۲ فالکلند (تاجر) و حمله‌ی ۱۹۸۳ به جزیره‌ای کوچک در منطقه‌ی کارائیب یعنی گرنادا (ریگان) نشان داد. یقیناً، دهه‌ها جنگ سرد و عدم اعتماد میان غرب کاپیتالیست و شرق کمونیست فقط میل ریگان و تاجر برای قیام در مقابل "امپراتوری شیطانی" را بیشتر کرد. هردو رهبر، از این جنبه، شوق وافر "غیرلیبرال"ی برای استفاده از دولت و منابع مالی آن جهت نزاع خود علیه اتحاد شوروی، اقمار و توابع آن در سراسر جهان نشان دادند. رییس‌جمهور آمریکا در عوض مواجهه‌ی مستقیم با اتحاد جماهیر شوروی از راه اقدام نظامی - همان ترسی که چپ سیاسی در روزهای اول به قدرت رسیدن ریگان داشت - در تلاشی قمارآمیز برای اجبار شوروی به ورود به یک مسابقه‌ی تسلیحاتی شدید - نبردی که شوروی از عهده‌اش بر نمی‌آمد - هزینه‌های نظامی را به نحو چشمگیری بالا برد.

## جنگ فالكند به سال ۱۹۸۲

در سال ۱۹۸۲، ماركارت تاچر تصميم گرفت بر سر منازعه‌ی ارضی بر سر فالكند بریتانیا (مالویناس) با آرژانتین وارد جنگ شود. در واقع این دو کشور بر سر اعمال حاکمیت بر این چندتا جزیره‌ی کوچک در جنوب اقیانوس اطلس، سال‌های سال بود که باهم سر ناسازگاری داشتند. وقتی دولت نظامی آرژانتین دستور داد چند صد سرباز این جزایر را اشغال کنند واکنش تاچر، به راه انداختن یک حمله‌ی دریایی بزرگ برای باز پس‌گیری این جزایر بود. پاسخ جنگ‌آورانه‌ی نخست‌وزیر نشان داد که انگیزه‌های نومحافظه‌کارانه‌ی وی، رویکرد نئولیبرال اعلامی وی درباب نحوه‌ی سیاستگذاری را تحت‌الشعاع قرار داده است. چراکه توصیه‌ی نئولیبرالی آنست که پیش از ورود به جنگ باید ابتکارات دیپلماتیک هماهنگ را از مجاری بین‌المللی آزمایش کرد. پس از دو ماه جنگ و مرگ ۶۰۰ نیروی آرژانتینی و ۲۰۰ نیروی بریتانیایی، آرژانتین متحمل شکستی تحقیرآمیز شد که درنهایت منجر به سقوط رژیم نظامی این کشور شد. برعهده‌ی رییس‌جمهور جدید، کارلوس مینیم (۱۹۸۹-۱۹۹۰) بود تا در سال ۱۹۹۰، رابطه با بریتانیا را عادی کند. در سال ۱۹۹۰ هردو کشور قبول کردند مسأله‌ی حاکمیت بر فالكند را کنار بگذارند و در عوض، روی پیشبرد برنامه‌ی اقتصادی نئولیبرال آرژانتین تمرکز کنند. در سال ۱۹۹۱، این تلاش‌ها منجر به ایجاد مرکوسور<sup>۷۷</sup> (بازار مشترک جنوب) شد، یک توافق تجارت آزاد منطقه‌ای میان کشورهای آمریکای جنوبی.

شاید در پاسخ به این استراتژی بود که دفتر مرکزی حزب کمونیست، در سال ۱۹۸۵ یک اصلاح‌طلب سیاسی را به رهبری برگزید، کسی که لقبش "مرد ایده‌ها" بود، مردی پویا و لایق. کنایه‌آمیز آن‌که، میخایل گورباچف هم در تلاش برای ایجاد اصلاحات بازاری معتدل "از درون"، گرایشاتی نئولیبرال نشان داد. ریگان و تاچر با قدری شکاکیت به اهداف اصلی رهبر جدید شوروی، تدریجاً با این دبیرکل کارزماتیک حزب کمونیست شوروی گرم گرفتند. آنان در ملاعام، هم انقلاب فرهنگی گلاسنوست<sup>۷۸</sup> (گشایش فضای عمومی) و هم برنامه‌ی بازسازی جامع اقتصادی و سیاسی گورباچف معروف به پروسترویکا<sup>۷۹</sup> را تأیید کردند. همتایان غربی گورباچف که تحت‌تأثیر اشتیاق رهبر روسیه به اصلاحات بازاری قرار گرفته بودند متوجه شدند می‌توانند با او کار کنند تا براساس ایده‌آل‌های اساساً نئولیبرال، با شوروی به رابطه‌ای جدید دست یابند. اولین نتیجه‌ی این نزدیکی ایدئولوژیک در مجموعه پیشرفت‌ها بر سر توافقات کنترل تسلیحاتی آشکار شد.

همه می‌دانند که اصلاحات گورباچف نهایتاً منجر شد به انحلال اتحاد شوروی و استقلال سیاسی دولت‌های دست‌نشانده‌ی شرق اروپا. ولی دشوار بتوان گفت دقیقاً چه مقدار از مرگ کمونیسم زیر سر نئولیبرالیسم بوده است. بخصوص که، اتحاد شوروی مدت‌های مدید از ناکارآمدی ساختاری در رنج بود. تا قبل از اینکه گورباچف زمام قدرت را به دست بگیرد کشور غرق در رکود اقتصادی بی‌مهتر، کمبود همیشگی کالاهای موردنیاز مصرف‌کنندگان، اسراف‌های حیرت‌انگیز، ناکارآمدی بوروکراتیک و تنزل مشروعیت سیاسی حزب کمونیست بود. سیاست خارجی پرخاشگرانه‌ی ریگان که با هزینه‌های گزاف نظامی همراه بود، بازهم به مشکلات کرملین افزود. تقریباً به‌ضرس قاطع می‌شود گفت که پیشگامان نئولیبرالی مانند ریگان و تاچر شانس تاریخی‌ای که با رویکرد جدید ایدئولوژیک گورباچف پیش آمده بود را درک کرده بودند. سقوط سریع و فروپاشی حیرت‌انگیز امپراتوری شوروی درنهایت کمک کرد تا باور ریگان و تاچر به برتری بازار آزاد و فضیلت نظام‌های سیاسی لیبرال‌دموکرات تأیید شده و اعتبار یابد.

چنانکه در فصل اول نشان داده شد، موج اول نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰ با الزامات سیاست جغرافیایی برای توقف گسترش کمونیسم و جلوگیری از توسعه‌گرایی سوسیالیستی در جهان سوم گره خورده بود. چنانکه در مورد گرنادا ذکر کردیم، ریگان برای سرنگونی رژیم‌های تحت حمایت شوروی و به‌بهانه‌ی "تهدید ایدئولوژیک" آن‌ها برای ایالات متحده و متحدان آن، به تنش‌های منطقه‌ای ورود کرد، چه به صورت آشکار، چه به صورت

<sup>۷۷</sup> Mercosur

<sup>۷۸</sup> glasnost

<sup>۷۹</sup> perestroika

نهان و با حمایت از جنبش‌های چریکی. ریگان فهمید ویرانگرترین ضربه به اتحاد جماهیر شوروی، حمایت از جنبش‌های ضدانقلابی در کشورهای گوناگونی است که از کمک‌های شوروی بهره می‌برند. دو مثال دیگر این استراتژی، تلاش ریگان برای سرنگون کردن دولت ساندینیستا<sup>۸۰</sup> در نیکاراگوئه و پاسخ او به حمله‌ی شوروی به افغانستان بود. ریگان در مورد اخیر به جای رودرویی مستقیم با شوروی، دستور ارسال پی‌پی‌ام‌های اسلحه به افغانستان برای حمایت از مخالفان (معروف به مجاهدین) را داد. با عمیق شدن مشکل اقتصادی، رژیم شوروی دریافت نمی‌تواند هر سال چهل درصد از بودجه‌ی خود را صرف جنگ افغانستان کند. نهایتاً شوروی مجبور به عقب‌نشینی شد و ریگان مدعی پیروزی شد. این جنگ‌های نیابتی در زمین‌های فراخ ایدئولوژیک در کشورهای جنوب، بادقت انتخاب می‌شدند تا اثبات‌کننده‌ی برتری کاپیتالیسم بازار آزاد بر مابقی جهان باشد.





۹. ریگان و گورباچف در اجلاس سال ۱۹۸۸ در مسکو، پس از امضای قرارداد پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد، دست یکدیگر را می‌فشارند.

### نتیجه‌گیری

موج اول نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰ منجر به جنگ صلیبی ایدئولوژیک موفق علیه "دولت بزرگ" و "مداخله‌ی دولت در بازار شد. اقتصاد ریگانی و تاجریسم با پذیرش یک‌سری اصول مشترک، با محوریت آزادسازی انرژی‌های کارآفرینانه‌ی افراد، بازتاب دو نوع پاسخ بالکل مجزا به یک اقتصاد جهانی و بافت سیاسی روبه‌رشد هستند. چنانکه در این فصل دیدیم، این دو نوع پاسخ ذاتاً نئولیبرال، رویکردهای متمایزی دارند، از جمله در میزان اهمیت کسری بودجه یا مالیات. هر دو از کاهش نقش دولت حمایت کردند ولی ابتکارات اقتصادی آنان، به‌نحوی پارادوکسیکال، بستگی داشت به زور اصلاحات نئولیبرالی دولت‌ساخته و تحمیل آن به مقامات محلی و منطقه‌ای. پس مهم است متوجه باشیم که بدون یک دولت قدرتمند، غیرممکن بود نئولیبرالیسم ظهور کند. اقتصاد ریگانی و تاجریسم، هر دو وقتی از نیاز به کاهش هزینه‌های دولتی برای برنامه‌های اجتماعی سخن می‌گفتند، از افزایش هزینه‌های نظامی حمایت کردند. ابلهانه است اگر تصدیق نکنیم که علیرغم تنش‌ها و تعارضات ایدئولوژیک، این دو گونه نئولیبرالیسم در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ خاطرخواهان زیادی داشتند. اینکه نیروهای چپ دموکراتیک حجم زیادی از طرح‌های نئولیبرال را با برنامه‌های سیاسی خود ادغام کردند نشانه‌ی گویایی است از قدرت اقتصاد ریگانی و تاجریسم.

### موج دوم نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۹۰: گلوبالیسم بازار کلینتون و راه سوم تونی بلر

مواضع ایدئولوژیک رییس‌جمهور آمریکا یعنی بیل کلینتون و نخست‌وزیر بریتانیا یعنی تونی بلر در دهه‌ی ۱۹۹۰ رویکرد میانه‌ای بود که هم مقدار زیادی نئولیبرالیسم را پذیرفته بود هم در پی ادغام بخش‌هایی از برنامه‌های پیشروی اجتماعی بود که سنتاً اهداف احزاب سیاسی چپ دموکراتیک بودند. بلر با امید به جذاب کردن حزب "اصلاح‌شده"ی کارگر برای همه‌ی طبقات اجتماعی گفت که حزب "نو کارگر" به دنبال "پیشرفت اجتماعی از راه دستاوردهای فردی است". مراد از این شعار آن بود که رشد اقتصادی بخش خصوصی می‌تواند با مسوولیت دولت برای ایجاد سطحی مناسبی از خدمات اجتماعی برای همه‌ی شهروندان همسو باشد. مثلاً در سمینار سیاستگذاری به سال ۱۹۹۸ در واشنگتن دی‌سی، این نخست‌وزیر پراورزی، قصد خود برای ایجاد یک شبکه‌ی جهانی از احزاب "چپ‌میانه" را اعلام کرد، شبکه‌ای که در پاسخ به چالش‌های جهان پس از جنگ سرد، قرار بود یک چارچوب سیاستگذارانه‌ی مشترک را شکل دهد. بلر اصرار داشت بگوید دلیل ابداع اصطلاحی مثل "راه سوم" و فراروی از طرح‌های کهنه‌ی چپ کینزی قدیمی و راست‌تاجری جدید آن بود که او به اصل چپ میانه یعنی اصل تقویت انسجام اجتماعی متعهد است، ولی در عین حال از ایده‌آل نئولیبرالی کارآفرینی بازارمحورانه هم دست برنمی‌دارد.

مشابه‌ا وقتی کلینتون سال ۱۹۹۶ در سخنرانی وضعیت کشور<sup>۴</sup> خطاب به کنگره و مردم آمریکا گفت "زمانه‌ی دولت بزرگ به سر آمده"، منظورش آن نبود که در زمانه‌ی جهانی شدن، جایی برای دولت‌های تر و تمیز و چابک وجود ندارد، دولت‌هایی که بتوانند با شکل حکومت نئولیبرال، کارایی بیشتری داشته باشند. این رییس‌جمهور آمریکا، مانند همتای بریتانیایی خود مطمئن بود که آنچه برخی هواخواهان نئولیبرال، "سوپر کاپیتالیسم"<sup>۵</sup> یا "توربو کاپیتالیسم"<sup>۶</sup> نامیده‌اند را می‌شود با قیود معتدل رفاه اجتماعی و همچنین مسوولیت‌پذیری بیشتر شرکت‌ها ترکیب کرد. به‌علاوه، هردو رهبر بر ضرورت پاکسازی موج اول نئولیبرالیسم از شاخ و برگ و محافظه‌کارانه‌ی آن توافق داشتند، از چیزهایی مثل وطن‌پرستی گزافه و نظامی‌گری، جسیبیدن به "ارزش‌های خانوادگی" عتیقه، و نفرت از چندفرهنگ‌گرایی و چشم‌پوشی از مسایل زیست‌محیطی. آنان امید داشتند که محصول "پیراسته"شان – یعنی بازار جهانی به‌علاوه‌ی نوعی آگاهی اجتماعی – کل جهان را به یک عصر طلایی جدید سوق دهد، به‌سوی عصر طلایی پیشرفت و بارآوری تکنولوژیک. این موج دوم نئولیبرالیسم "مدرن‌شده" تأثیر شگرفی بر منظر سیاسی دهه‌ی ۱۹۹۰ پسا کمونیستی داشت، چراکه این موج، برای نیروهای سیاسی پیشرو که پس از یک دهه اقتصاد ریگانی و تاجریسم، تشنه‌ی بازگشت به قدرت بودند مدلی جذاب فراهم کرده بود. با ورود به قرن جدید، طرح‌های چپ میانه‌ی جدید، حامیان جدیدی پیدا کرد: رهبران احزاب سنتی سوسیال دموکرات، از نخست‌وزیر هلند یعنی ویم کوک گرفته تا نخست‌وزیران ایتالیایی یعنی رومانو پرودی و ماسیمو دالما، نخست‌وزیران فرانسوی یعنی پی‌یر برگوا و لیونل ژوسپن، و صدراعظم آلمان یعنی گرهارد شرودر. کلینتون و بلر، در هماهنگی با یکدیگر برای آزادسازی روابط تجاری و ادغام اقتصادهای ملی درون بازار جهانی واحد، مسوول "دهه‌ی نود پریهاو" شناخته شدند. دهه‌ی شکوفایی اقتصادی.

1. New Labour
2. centre-left
3. Third Way
4. State of the Union Address
5. super-capitalism
6. turbo-capitalism

## گلوبالیسم بازار<sup>۷</sup> بیل کلینتون

بیل کلینتون از آغاز ریاست جمهوری خود معتقد بود که اقتصاد آمریکا به نحوی ناگشودنی به مجموعه فرآیندهایی گره خورده که جهان را محلی به هم بسته و درهم پیوسته تر کرده بودند: یک "اقتصاد جدید" جهانی که ظاهراً داشت توسط نیروهای مقاومت ناپذیر بازار به سرعت تکامل می یافت. اصطلاح "جهانی شدن"<sup>۸</sup> که در دهه ی ۱۹۹۰ باب روز شد نخست برای اشاره به گسترش و قوام روابط اقتصادی در کل کره ی زمین به کار می رفت. یقیناً اقتصاد بخش بزرگی از داستان جهانی شدن بود، چرا که بدون گسترش جهانی بازارها، بدون ظهور شرکت های فراملیتی<sup>۹</sup> (TN C) و بدون استحکام جریان اقتصادی در سراسر جهان، فشرده گی عظیم زمان و فضا ناممکن می بود. از سوی دیگر، پیشرفت تکنولوژیک در بخش های اطلاعات، ارتباطات، و حمل و نقل، این توسعه های اقتصادی را تسهیل کرد. به این پیشرفت، "انقلاب دیجیتال"<sup>۱۰</sup> می گویند که نشانه های آن را می شد در فراگیر شدن کامپیوترهای شخصی، اینترنت، تلویزیون های ماهواره ای، کانتینرهای استاندارد، کابل فیبر نوری، بارکدهای الکترونیک و زنجیره ی عرضه ی جهانی مشاهده کرد. ولی جهانی شدن فقط به گسترش مادی تجارت و تکنولوژی متکی نبود؛ بلکه پیامد مستقیم سلطه ی جهانی ایدئولوژی نئولیبرال پس از فروپاشی کمونیسم شوروی (۱۹۸۹-۹۱) هم بود. تعبیر عمومی از جهانی شدن در مقام پدیده ای عمدتاً اقتصادی که با دینامیسم برگشت ناپذیر بازار آزاد و تکنولوژی پیشرفته<sup>۱۱</sup> حرکت می کند، زیر سر مدیران شرکت های فراملیتی بزرگ، لابی گران شرکت ها، ژورنالیست های برجسته و متخصصان روابط عمومی، نخبگان فرهنگی و سلبریتی های صنعت سرگرمی بود و البته رهبران سیاسی ای مثل بیل کلینتون که طرح نئولیبرال خود را درون چنین چارچوب "گلوبالیستی" ای بیان کردند.

- 
7. market globalism
  8. globalization
  9. transnational corporations
  10. digital revolution
  11. Cutting-edge technology



۱۰. بیل کلینتون و تونی بلر در "میزگرد راه سوم؛ حکمرانی پیشرو برای قرن بیست و یکم" ۲۵ آوریل ۱۹۹۹ در واشنگتن دی سی

چنان که در فصل اول دیدیم این نخبگان قدرت جهانی، لفظ "جهانی شدن" را با ایده‌ها و معانی نئولیبرال آکنده و این چنین، در میان ملل و فرهنگ‌های مختلف، روایت ایدئولوژیک خود از "بازار جهانی" را پراکنده کردند. مثلاً یکی از این ادعاهای نئولیبرال، ایجاد بازارهای جهانی را فرآیند عقلانی‌ای می‌داند که آزادی‌های فردی و پیشرفت مادی جهان را افزایش می‌دهد. فرض زیربنایی این ادعا آنست که اصول بازار و مصرف‌گرایی، در همه‌ی جهان قابل استفاده‌اند چراکه اینها برای همه‌ی انسان‌ها (ی‌دنبال منفعت خویش) در همه‌ی بافت‌های اجتماعی جذابند. اینان حتی تفاوت‌های فرهنگی صددرصدی را هم مانعی بر سر راه استقرار بازار جهانی واحد برای کالاها، خدمات و سرمایه نمی‌دانند. دیگر ادعای نئولیبرالی مرتبط این است که آزادسازی تجارت و ادغام جهانی بازارها نهایتاً به لحاظ مادی، به نفع همه است. این گزاره را درست کردند تا جذابیت جهانی نئولیبرالیسم را بالا ببرند، چراکه این گزاره آدم‌ها را مطمئن می‌کند که ایجاد یک بازار جهانی واحد، همه‌ی مناطق جهان را از فقر می‌رهاند. در واقع، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، الزامات برنامه‌های تعدیل ساختاری خود در مورد کشورهای کمتر توسعه‌یافته را تحت عنوان برنامه‌های "کاهش دادن فقر" توجیه کرده‌اند.

ادعای نئولیبرالی دیگر این است که آزادسازی و ادغام جهانی بازارها تقریباً مثل نیروهای طبیعی آب‌وهوا و جاذبه ناگزیر و مقاومت‌ناپذیر است. این گزاره کار نئولیبرال‌ها برای اقناع مردم را آسانتر می‌کند: مردم اگر دوست دارند زنده بمانند و پیشرفت کنند باید قواعد ذاتی بازار آزاد را بپذیرند. دیگر ادعایی که ایده‌ی بازارهای گسترده و خود تنظیم‌گر را به ایده‌ی دموکراسی و انتخاب فردی ربط می‌دهد می‌گوید آزادی‌های اقتصادی و سیاسی، به‌طور پیچیده‌ای به هم وابسته‌اند. ولی نئولیبرال‌ها در عین حال روی تقدم بازار بر سیاست اصرار داشته و می‌گویند استقرار دموکراسی از دل اقتصاد بازار می‌آید و نه برعکس.

## پنج ادعای گلوبالیسم بازار

ادعای اول: جهانی شدن یعنی آزادسازی و ادغام جهانی بازارها؛

ادعای دوم: جهانی شدن، ناگزیر و مقاومت ناپذیر است؛

ادعای سوم: جهانی شدن زیر سر کسی نیست؛

ادعای چهارم: جهانی شدن (در بلندمدت...) به نفع همه است؛

ادعای پنجم: جهانی شدن، دامنه‌ی دموکراسی و آزادی را در کل جهان افزایش می‌دهد.

کلینتون، این حامی قلبی "گلوبالیسم بازار" اعتقاد داشت که گسترش مستمر اقتصاد ایالات متحده بستگی دارد به حیات اقتصادی اقتصاد جهانی. کلینتون با تشخیص فرصت‌های بی‌شمار رشد روابط متقابل که با افزایش پیوندهای تجاری با "اقتصادهای نوظهور" کشورهای جنوب همراه بود، تجارت را محمل اصلی رویکرد اقتصادی خود قرار داد. اما این بدان معنا نیست که کلینتون کاملاً بیرون از چارچوب ملی‌گرایانه عمل می‌کرد. او اصرار داشت که آمریکا رهبر جهان است ولی نفوذ خود را ابتدائاً از راه "قدرت نرم"<sup>۱۲</sup> و نه "قدرت سخت"<sup>۱۳</sup> اعمال خواهد کرد. بنابراین جهان مد نظر او جهانی بود که با روابط تجاری به هم پیوند خورده است و طراحی شده تا به منافع آمریکا خدمت نماید و مکمل اتحادهای نظامی قدیمی مانند ناتو باشد. این استراتژی، نسخه‌ی کلینتونی این ادعای لیبرالی سنتی بود که می‌گفت کشورهایی که با هم تجارت می‌کنند علیه هم نمی‌جنگند.

## قدرت سخت و قدرت نرم

این مفاهیم که ساخته‌ی جوزف نای، متخصص روابط بین‌الملل و از مقامات دولت کلینتون هستند در گفت‌وگوهای امروزی روابط بین‌الملل، اصطلاحاتی رایج شده‌اند. قدرت سخت به استفاده از قدرت نظامی و اقتصادی اشاره دارد، به طوری که باعث تغییر موضع کشورها یا بازیگران سیاسی دیگر شود. این ایده مبتنی است بر تشویق و تهدید (یا "چماق" و "هویج"). از سوی دیگر، قدرت نرم اشاره دارد به استفاده از جذابیت‌های فرهنگی و ایدئولوژیک برای گرفتن نتایج مطلوب، بدون اینکه ارباب‌بندگی‌ای در کار باشد. این ایده، بیش از اعمال قدرت صرف، بر جذب و اغوا مبتنی است. در سیاست خارجی اخیر ایالات متحده، قدرت نرم را به چند فرهنگ‌گرایی نئولیبرال بیل کلینتون نسبت می‌دهند و قدرت سخت را معمولاً به تک‌جانبه‌گرایی نومحافظه‌کارانه‌ی جورج بوش پسر.

آن‌گونه که در کتاب پرفروش جوزف استیگلتر - مشاور اقتصادی دولت کلینتون و اقتصاددان سابق بانک جهانی - درباره‌ی دهه‌ی نود پرهیاهو آمده، گلوبالیسم بازار مبتنی بود بر این تز نئولیبرال که تجارت آزاد، به کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه، و فوراً بی‌سابقه‌ای ارزانی می‌دارد. کلینتون همیشه می‌گفت وقتی بازار آزاد، شبکه‌های اجتماعی موجود را مرکز‌زدایی کند باز هم سیاست‌ها و برنامه‌های دولت ارج و منزلت خود را دارند ولی هیئت حاکمه‌ی او می‌خواست به کشورهای در حال توسعه، از راه نهادهای اقتصادی بین‌المللی مثل صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی، "برنامه‌های تعدیل ساختاری" بازار محور و رادیکال تحمیل کند. علیرغم این ادعای آمریکاییان که این سیاست‌های تجاری به نفع همه‌ی ملت‌های جهان است، گلوبالیسم بازار کلینتون حقیقتاً به دنبال رشد "توافقات چندجانبه یا ایجاد فضایی برای گفتگوی آزادانه بر سر دیدگاه‌های جایگزین" نبود؛ هدف، تداوم هژمونی ایالات متحده بود.

12. soft power

13. hard power

این را درباره‌ی استراتژی مهم کلینتون برای انعقاد قرارداد نفتا و مذاکرات دور اروگوئه‌ی گات نیز می‌توان گفت؛ مذاکرات گات توسط پیشینیان جمهوریخواه کلینتون آغاز شد ولی به سال ۱۹۹۴ در شهر مراکش کشور مراکش توسط او به امضا رسیدند. این پیمان در پی سفت کردن قواعد نئولیبرال حاکم بر نظام اقتصادی بین‌الملل بود و به‌جای گات قدیمی، سازمان تجارت جهانی یا WTO ی قدرتمند را جایگزین کرد. WTO موانع تجارت جهانی کالاها را کمتر کرد، آزادسازی خدمات را بسط داد، "تجارت غیرمنصفانه"<sup>۱۴</sup> را تعریف کرد و باعث امضای توافقاتی بین‌المللی در زمینه‌ی حقوق مالکیت فکری (TRIP) شد. کلینتون کاری کرد که اساس توافق مراکش را همین ملاحظات جدید تشکیل دهند. به‌خصوص آزادی صنعت خدمات و حقوق مالکیت فکری (که ایالات متحده در آن‌ها مزیت رقابتی دارد). لازم به ذکر است که در همان زمان کلینتون فهمید که سیاست‌های نئولیبرالی که باعث اشاعه‌ی بازارهای رقابتی در تجارت آزاد می‌شوند می‌باید با ملاحظات مربوط به عدالت اجتماعی و عدالت محیط‌زیستی در تعادل قرار بگیرند. به این جهت، او رفت دنبال تقویت قدرت اجرایی خود برای گفتگو بر سر اصلاحات مربوط به استانداردهای کار و محیط‌زیست بین‌المللی. در دو فصل بعدی، تأثیر این طرح تجاری نئولیبرال بر کشورهای جنوب را با دقت بیشتری بررسی خواهیم کرد.

ولی کوششهای کلینتون برای صدور توافق نئولیبرال واشنگتن به باقی جهان هیچ کجا به روشنی استراتژی اقتصادی او برای دولت‌های جدا شده از اتحاد شوروی سابق نبود. کلینتون براساس روابط نزدیک خود با بوریس یلتسین، رئیس‌جمهور روسیه که هر روز عجیب‌تر از دیروز می‌شد، کاری کرد تا چند دهه "مشاور" اقتصادی آمریکا به روسیه برونند و گذار این کشور از کمونیسم به کاپیتالیسم را هدایت نمایند. به‌علاوه، رئیس‌جمهور ایالات متحده، از توصیه‌های افراطی گروه ۱۵۷ و صندوق بین‌المللی پول و تحمیل نوعی "شوک درمانی" به روسیه حمایت کرد، شوک درمانی‌ای که قبلاً هم به توصیه‌ی متخصصان تحت سرپرستی جفری ساکس، اقتصاددان هاروارد روی لهستان انجام شد و نتیجه‌اش هم خوب بود هم بد. ساکس که تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ تبدیل به مشاور اقتصادی ارشد یلتسین شده بود به وی و حلقه‌ی سیاسی تقریباً اقتدارگرای او هشدار داد که برای گذار اقتصادی، از رویکرد "بیگ‌بنگی" حمایت کنند و از آنان خواست کنترل قیمت‌ها را کنار بگذارند، حدود ۲۵۰,۰۰۰ کارخانه‌ی دولتی را خصوصی، و تجارت را آزاد کنند. پاداش ایستادگی در این راه، چیزی نبود جز دریافت وام‌های کلان از صندوق بین‌المللی پول و دیگر نهادهای اقتصادی بین‌المللی.

تا پایان دهه‌ی ۱۹۹۰، پیامد مهلک شوک درمانی روسیه خود را در گسترش چشمگیر نابرابری اقتصادی نشان داد. گروه کوچکی از نخبگان، معروف به "الیگارکها"<sup>۱۵</sup> همه‌ی منافع این شوک درمانی را به جیب زدند. ولی کلینتون به شایستگی‌های این اصلاحات نئولیبرال ایمان داشت و دولت یلتسین را معتمدترین عامل برای اجرای این اصلاحات می‌دانست. او در مقابل اقدامات اقتدارگرایانه‌ی روبه‌افزایش یلتسین، خود را به ندیدن می‌زد؛ اقداماتی مثل انحلال مجلس، تعلیق دادگاه قانون‌اساسی، سانسور گسترده، و افزایش تنش در چچن تا حد یک جنگ کامل. روسیه در نتیجه‌ی بحران مالی آسیا در سال‌های ۸-۱۹۹۷ دچار کاهش جدی درآمدهای نفتی و دیگر منابع صادراتی شد. سرمایه‌گذاران خارجی به سرعت سرمایه‌ها را از بازارهای روسیه بیرون کشیدند و همین مطلب، باعث تورم جدی و فروپاشی نظام بانکداری این کشور شد. دولت یلتسین مجبور شد از ارزش روبل کم کند و بازپرداخت ۴۰ میلیارد روبل اوراق قرضه را متوقف کند. اقتصاد تدریجاً از این بحران درآمد ولی ضرباتی که به دموکراسی روسیه زده شد نیتام نیافت و این کشور در دست "الیگارک‌ها" ماند. همچنانکه در هشت سال ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین و رهبری او در سال‌های پس از آن مشهود بود.

گلوبالیسم بازاری کلینتون، در جبهه‌ی داخلی روی بازگشت اقتصاد آمریکا به شکوه سابق خود تمرکز داشت. رکود سال ۱۹۹۱، پشت‌بند بحران صنعت پس‌انداز و وام که در فصل دوم بحثش رفت، کشور را به سرایشب یک بحران مالی جدی افکند. آن حدود ۱۵۰ میلیارد دلار کسری بودجه‌ی آخرین سال‌های ریاست جمهوری ریگان، در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ به حدود ۳۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت. جورج بوش پدر سال ۱۹۹۰ در تلاشی ناامیدانه برای معکوس کردن این نیروی خطرناک، تصمیم مجادله‌برانگیزی گرفت مبنی بر افزایش مالیات پردرآمدها و از این طریق، خدشه‌دار کردن انگاره‌ی اصلی اقتصاد ریگانی. در پی همین تصمیم بود که بیل کلینتون، که آن موقع کاندیدای ریاست جمهوری بود به حرف مشاوران خود گوش داد: قلب برنامه‌ی اقتصادی او باید کاهش کسری بودجه باشد. به‌نظر آن‌ها، میزان زیاد از حد استقراض دولتی، مانع از حضور

14. unfair trade

15. G-7

16. oligarchs

سرمایه‌گذاران خصوصی می‌شود. مشاوران اقتصادی کلinton همچنین به تأثیر منفی نرخ بالای بهره در بلند مدت اشاره کردند و گفتند که بهترین راه برای پایین آوردن این نرخ بهره، کنترل رشد کسری فدرال است.

رئیس‌جمهور کلinton وقتی که در ژانویه ۱۹۹۳ شروع به کار کرد، سریعاً دولت خود را متعهد به اقتصاد نئولیبرال معطوف به ثبات مالی کرد. در واقع، تیم اقتصادی پر تعداد او تحت هدایت "بازهای کسری بودجه"<sup>۱۷</sup> بود، کسانی که روابط نزدیکی با وال استریت داشتند از جمله آلیس ریولین، لوید بنسنت، رابرت رایبن، رابرت سامرز، و لئون پانتا. به علاوه، کلinton مشاوره‌ی رئیس فدرال رزرو، آلن گریسنپن را هم پذیرفت، کسی که قویاً اعتقاد داشت طرح کاهش کسری بودجه‌ی ۵۰۰ میلیارد دلاری فدرال طی پنج سال، به لحاظ اقتصادی شدنی است. کلinton در فکر تأثیرات بالقوه‌ی هزینه‌های دولت روی تورم روبه‌افزایش، نه فقط (در هماهنگی با توصیه‌های گریسنپن) محدودیت‌های هزینه‌ای سفت و سختی وضع کرد بلکه همچنین هدف تورمی خود را جاه‌طلبانه روی ۳ تا ۳.۵ درصد تعریف کرد. او در تلاشی حساب‌شده برای راحت کردن خیال سرمایه‌گذاران، به گریسنپن و مقامات مستقل فدرال رزرو اختیار تام تدوین سیاست‌های پولی و تعیین نرخ بهره را داد. این رئیس‌جمهور چپ‌میانه با این تصمیم به عموم نشان داد که قصد تأثیرگذاری بر سیاست‌های فدرال رزرو به‌خاطر مقاصد سیاسی را ندارد، و از این جهت از سلف خود یعنی جورج بوش پدر فاصله گرفت، یعنی از کسی که در اوج رکود سال ۱۹۹۱ و قبل از انتخاب ریاست‌جمهوری سال ۱۹۹۲، به گریسنپن فشار آورد تا نرخ بهره را پایین بیاورد و تکانی به اقتصاد بدهد.

در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ بود که ترکیب سیاست‌های نئولیبرال مالی و پولی، تأثیرات مثبت خود را نشان داد. بدون اینکه دلار تضعیف شده باشد یا تورم اقتصادی پیش آمده باشد، کسری بودجه کاهش یافت و نرخ‌های بلندمدت بهره پایین آمد. در نتیجه، ایالات متحده، از شرق آسیا سرمایه‌گذاران بین‌المللی جدیدی برای خود دست‌وپا کرد، سهام کارخانه‌های های-تک آمریکایی سر به آسمان سایید و سلیکون ولی، رونقی بی‌سابقه را تجربه کرد. در آن دوره، تعدادی از کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین، نرخ مبادله‌ی ثابت را پذیرفته بودند و همین مطلب باعث ثبات بیشتر دلار آمریکا شد و بدین ترتیب، این ارز برای کشورهای که اوراق قرضه‌ی و دیگر دارایی‌های آمریکا را می‌خریدند، جذاب‌تر شد. مصرف‌کنندگان آمریکایی که حالا از همیشه پولدارتر بودند، بخصوص رفتند سراغ تهیه‌ی اقلام گران‌قیمت مثل کامپیوتر، لوازم خانگی، اتومبیل، و ملک. ولی در همان زمان، وقتی طبق اصول اقتصاد ریگانی بیشتر و بیشتر می‌شد، این وفور نوپدید منجر به فشار سیاسی برای کاهش مالیات شد.

ولی هدف کاهش مالیات کلinton، نه مثل دوران ریگان، معافیت پر درآمدها بلکه معافیت سودهای سرمایه‌گذاری شده‌ی صاحبان خانه در ملک، اوراق بهادار و سهام بود و همچنین معافیت تجارت‌هایی که در بخش‌های جدید توسعه و تحقیقات های-تک سرمایه‌گذاری کرده بودند. در هماهنگی با اهداف نئولیبرال موج دوم، یعنی ترکیب ابتکارات بازار با دغدغه‌های اجتماعی، دولت کلinton گفت که مالیات سرمایه‌گذاران قماری<sup>۱۸</sup> و شرکت‌های استارت‌آپی کاهش می‌یابد تا جرئت داشته باشند به تحقیقات تکنولوژیک و پزشکی ورود کنند. تحقیقاتی که در نهایت به سود همه‌ی اجتماع جهانی خواهد بود. مثلاً بودجه‌ی فدرال سال ۱۹۹۷، برای سود حاصل از تجارت و سرمایه، تا پنج سال، ۱۰ میلیارد دلار معافیت مالی قایل شد. یک سال بعد، کلinton، یک پکیج کاهش مالیات هنگفت به ارزش نزدیک ۱۰۰ میلیارد دلار امضا کرد که برای سودهای تجاری و مالیات ملک، معافیت بیشتری فراهم کرد، و همچنین برای خانواده‌های کارگری با درآمد سالانه‌ی کمتر از ۱۰۰.۰۰۰ دلار، معافیت مالیاتی محدود در نظر گرفت. ولی این کاهش مالیات‌ها به سود برخی از شرکت‌های قدرتمند آمریکا نیز بود، از جمله هیولت-پاکارد، جانسون و جانسون، و مایکروسافت. در دهه‌ی ۱۹۹۰، حقوق و مزایای مدیران اجرایی آمریکایی مرزهای جدیدی را درنوردید حال آن‌که دستمزد بقیه ثابت بود یا فقط اندکی افزایش یافت. در واقع ۲۰۰۰ داده‌ی سرشماری ملی، آشکارگر شکاف فزاینده‌ی اقتصادی در آمریکا بود.

ولی شاید رادیکال‌ترین کار نئولیبرال دولت کلinton مربوط بشود به افزایش مقررات‌زدایی اقتصادی. کلinton با این ادعا که "سیاست‌های تنظیمی عتیقه" سد راه ابتکارات کارآفرینانه‌ای می‌شوند که پیشرفت‌های تکنولوژیک در زمینه‌ی مخابرات و توسعه‌ی ابزار مالی بین‌المللی جدید آن‌ها را ایجاد می‌کنند، برخی از جامع‌ترین اصلاحات مقررات‌زدایانه‌ی قرن بیستم را به اجرا گذاشت. برای مثال، فرمان مدرن‌سازی خدمات مالی سال ۱۹۹۹<sup>۱۹</sup> توانست تفکیک قانونی میان بانکداری تجاری و بانکداری سرمایه‌گذاری و همچنین تفکیک میان شرکت‌های بیمه و شرکت‌های

## 17. deficit hawks

منظور کسانی است که معتقدند کسر بودجه باید به هر تمهیدی مهار شود. (م)

## 18. venture capitalists

## 19. Financial Services Modernization Act of 1999

سرمایه‌گذاری<sup>۲۰</sup> را ملغی کند، و بدینگونه یکی از بزرگترین ضوابط کینزی نیو دیل فرانکلین روزولت را ملغی نماید. خطرات بالقوه‌ی چنین مقررات‌زدایی‌های عمیق از بخش تجارت، تا زمان بحران سال ۹-۲۰۰۸ آشکار نشد. دیگر اقدامات مقررات‌زدایانه راه را برای موج ادغام‌ها در صنعت مخابرات باز کرد، چیزی مشابه همان فروپاشی تلگراف و تلفن آمریکا که یک دهه قبل در دوران حکومت ریگان رقم خورده بود. مثلاً فرمان مخابرات<sup>۲۱</sup> سال ۱۹۹۶ کلینتون، منجر به چندین ادغام بزرگ و تماشایی شد، از جمله ادغام بل-آمریکتل با اس‌بی‌سی سی‌سی‌فیک؛ بل با آتلانتیک-نینکس-جی‌تی‌ئی؛ کوئست با یواس وست؛ آی‌آل با تایم وارنر؛ ای‌تی‌اند تی‌بی‌تی‌سی‌آی؛ همچنین ورلد با ام‌سی‌آی که دیگر وجود ندارد. همچنین با لغو چند مورد از مقررات مهم قانون مخابرات سال ۱۹۹۲، قانون سال ۱۹۹۶ هم به شرکت‌های محلی بل اجازه داد در اراییه خدمات راه دور و تلویزیون کابلی با یکدیگر رقابت کنند. دولت کلینتون مدعی شد که چنین مقررات‌زدایی‌هایی، مشوق رقابت پویا است و گزینه‌های مصرف‌کننده برای انتخاب نوع خدمات را بالا می‌برد و قیمت را هم کمتر می‌کند ولی گروه‌های مصرف‌کننده -و حتی اقتصاددانان محافظه‌کار- گفتند که نتیجه‌ی کلی قانون مخابرات باعث افزایش سریع هزینه‌ی خدمات و گرایش جدی به سوی شکل‌گیری انحصارات شرکتی محلی و منطقه‌ای می‌شود.

ولی دولت کلینتون در پاسخ به این انتقادات می‌گفت که متعهد است تا از راه تشویق شدید رقابت، با تشکیل انحصارها مقابله کند. در واقع مجموعه اقدامات ضد تراستی مورد حمایت رییس‌جمهور شامل شکایات معروف دولتی از مایکروسافت، شرکت اینتل، و آمریکن ارلاینز می‌شد. وزارت دادگستری در مورد پرونده‌ی مایکروسافت گفت که این غول نرم‌افزاری -که عملاً بر بازار سیستم عامل کامپیوترهای رومیزی انحصار دارد- با مجبور کردن سازندگان عمده‌ی کامپیوتر به نصب مرورگر اینترنت اکسپلورر مایکروسافت در نرم‌افزار سیستم عامل ۹۵، عامدانه تلاش کرده رقابت در عرصه‌ی مرورگرها را از بین ببرد، چرا که شرکت‌های نرم‌افزاری دیگر مثل نت‌اسکیپ که مرورگرهای جایگزین را تولید می‌کردند نمی‌توانستند در بازار، رقابت چندانی داشته باشند. در پرونده‌ی شرکت اینتل هم کمیسیون تجاری فدرال مدعی شد که این شرکت مالکیت معنوی بخش‌های مهمی از سخت‌افزار را از آن خود کرده و از این رهگذر، مشتریان را از اطلاعاتی مهم در باب ریزپردازنده‌های خود محروم کرده است. وزارت دادگستری در پرونده‌ی آمریکن ارلاینز ادعا کرد که این شرکت حمل‌ونقل درگیر "قیمت‌شکنی"<sup>۲۲</sup> بوده و قیمت پرواز از فرودگاه‌های خود و همچنین پرواز به فرودگاه‌های خود را کاسته تا مانع از رقابت با خطوط هوایی دیگری شود که می‌خواهند از این تسهیلات استفاده کنند. گرچه مایکروسافت و اینتل در دادگاه بازنده شدند ولی منتقدان گلایه داشتند که اینها جریمه‌های نمادینی هستند که نمی‌توانند مزایای تجاری‌ای که این شرکت‌ها برای خود دست‌وپا کرده بودند را تغییر دهد. ولی از منظر نتولیرال کلینتون، این پرونده‌ها بازتاب تعهد جدی دولت او به دفاع از بازار آزاد و تشویق رقابت بود.

با توجه به همدلی گلوبالیسم بازار با نتولیرالیسم در حوزه‌های سیاست‌گذاری تجاری و مالی، شاید بهتر باشد به سیاست‌گذاری اجتماعی هم توجه کنیم تا مشخص شود از طرح‌های سیاسی چه سنتی چه چیزی باقی ماند -اصلاً اگر چیزی باقی مانده باشد. لازم به ذکر است که کلینتون عمیقاً معتقد بود که سیاست‌های حامی تجارت او، با برنامه‌های پیشروی اجتماعی در هم تنیده است. با این حال منتقدان دست چپی کلینتون، تلاش‌های او برای جایگزینی "رفاه به معنای متعارف" را نشانه‌ای گرفتند از افراط‌گرایی نتولیرال وی. به واقع آنان حق دارند، چراکه ریشه‌های فلسفه‌ی "از-رفاه-به‌سوی-کار" کلینتون اساساً تداوم همان قانون حمایت از خانواده‌ی ۱۹۸۸<sup>۲۳</sup> رونالد ریگان بود. کلینتون آن‌موقع به‌عنوان فرماندار آرکانزاس، در ایالت خود قویاً از برنامه‌ی مشهور به "کارفاه"<sup>۲۴</sup> حمایت کرد. او این برنامه را تلفیقی موفق کارآموزی با کمک دولتی به بیکاران توصیف می‌کرد و می‌گفت این برنامه از فقرا حمایت می‌کند بی‌آن‌که آنان را "موجب بگیرد"<sup>۲۵</sup> بار آورد. در واقع ایده‌های نتولیرال کلینتون در باب سیاست‌های

20. brokerage houses

21. Telecommunications Act of 1996

22. predatory pricing

23. Family Support Act of 1988

24. workfare

25. welfare dependency



اجتماعی، از قرابت او با یکی از دسته‌بندی‌های نوظهور حزب دموکرات، یعنی دسته‌ی "نودموکرات‌ها"<sup>۲۶</sup> ناشی می‌شد. این گروه شامل "سانتریست"<sup>۲۷</sup>‌های برجسته‌ی دیگری چون ال گور، دیو مک کوردی، اد کیلگور، جوزف لیبرمن می‌شود که همگی با شورای رهبری دموکراتیک<sup>۲۸</sup> نویناد مرتبند. این شورا اصول نئولیبرال "مسئولیت فردی" و "پاسخگویی" را جایگزین مرام چپ قدیم یعنی "رفاه جمعی" کرده است.

|           |                                      | حقوق و مزایای سال | پاداش‌های درازمدت |                |
|-----------|--------------------------------------|-------------------|-------------------|----------------|
|           |                                      | 1996              |                   |                |
| <u>1</u>  | Lawrence Coss, Green Tree Financial  | 102,499           | صفر               | <u>102,499</u> |
| <u>2</u>  | Andrew Grove, Intel                  | 3,003             | 94,587            | 97,590         |
| <u>3</u>  | Sanford Weill, Travelers Group       | 6,330             | 87,828            | 94,157         |
| <u>4</u>  | Theodore Waitt, Gateway 2000         | 965               | 80,361            | 81,326         |
| <u>5</u>  | Anthony O'Reilly, H. J. Heinz        | 2,736             | 61,500            | 64,236         |
| <u>6</u>  | Sterling Williams, Sterling Software | 1,448             | 56,801            | 58,249         |
| <u>7</u>  | John Reed, Citicorp                  | 3,467             | 40,143            | 43,610         |
| <u>8</u>  | Stephen Hilbert, Conesco             | 13,962            | 23,450            | 37,732         |
| <u>9</u>  | Casey Cowell, U.S. Robotics          | 3,430             | 30,522            | 33,952         |
| <u>10</u> | James Moffett, Freeport-McMoran C&G  | 6,956             | 26,776            | 33,732         |
| <u>11</u> | John Chambers, Cisco Systems         | 619               | 32,594            | 33,213         |
| <u>12</u> | Stephen Wiggins, Oxford Health Plans | 1,738             | 27,270            | 29,008         |
| <u>13</u> | Eckhard Pfeiffer, Compaq Computer    | 4,250             | 23,546            | 27,796         |
| <u>14</u> | Stephen Case, America Online         | 200               | 27,439            | 27,639         |
| <u>15</u> | John Welch, General Electric         | 6,300             | 21,321            | 27,621         |
| <u>16</u> | Richard Scrushy, Healthsouth         | 11,380            | 16,197            | 27,577         |
| <u>17</u> | Henry Silverman, HFS                 | 3,752             | 19,990            | 23,742         |
| <u>18</u> | Norman Augustine, Lockheed Martin    | 2,781             | 20,324            | 23,105         |
| <u>19</u> | John Amerman, Mattel                 | 3,732             | 18,923            | 22,655         |
| <u>20</u> | Drew Lewis, Union Pacific            | 3,131             | 18,320            | 21,452         |

ب. پردرآمدترین مدیران اجرایی آمریکا، سال ۱۹۹۶ (برحسب ۱۰۰۰ دلار)

منبع: بیزنس ویک، ۲۱ آوریل ۱۹۹۷

26. New Democrats

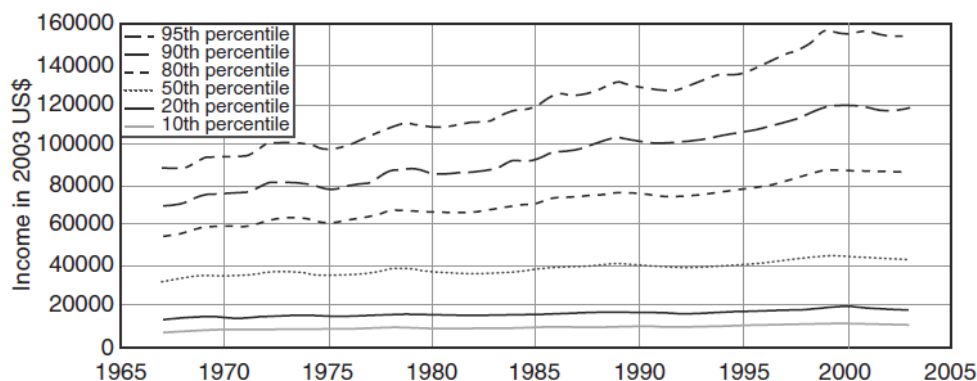
27. centrists

28. Democratic Leadership Council

| سال‌های کاپیتالیسم کنترل شده (تنظیم شده) | متوسط حقوق ساعتی |
|------------------------------------------|------------------|
| 1950                                     | 5.34             |
| 1955                                     | 6.15             |
| 1960                                     | 6.79             |
| 1965                                     | 7.52             |
| 1970                                     | 8.03             |
| 1975                                     | 8.12             |
|                                          |                  |
| سال‌های تنظیم‌زدایی و توربو کاپیتالیسم   | متوسط حقوق ساعتی |
| 1980                                     | 7.78             |
| 1985                                     | 7.77             |
| 1990                                     | 7.52             |
| 1992                                     | 7.41             |
| 1994                                     | 7.41             |
| 1996                                     | 7.50             |
| 1997                                     | 7.66             |

ج. متوسط حقوق ساعتی کارکنان غیرمدیر در بخش خصوصی غیر کشاورزی بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۷ (برحسب دلار آمریکای سال ۱۹۸۲)

منبع: ادوارد لوتواک، توربو کاپیتالیسم، ص. ۹۶



د. سهم خانوارها از مجموع درآمدهای آمریکا، بین سال‌های ۱۹۶۷ تا ۲۰۰۳

منبع: اداره‌ی سرشماری ایالات متحده <http://www.census.gov>

### شورای رهبری دموکراتیک (DLC)

DLC در سال ۱۹۸۵ و به‌عنوان پایه‌گذار نودموکرات‌های ایالات متحده ایجاد شد. مأموریت اعلامی آن ترویج گفتگو درون حزب دموکرات و عموم مردم در باب مسایل سیاسی و اقتصادی است. DLC در پاسخ به چالش‌های اقتصاد جدید، با بکارگیری نوعی "پراگماتیسم" نتولیرال، بر سه اصل بنیادین تأکید می‌کند: (۱) ایجاد فرصت برای همه؛ (۲) درخواست پاسخگویی از همه؛ (۳) پرورش درک جدیدی از اجتماع. بیل کلینتون

که با DLC رابطه‌ی نزدیکی داشت، طی هشت سال ریاست‌جمهوری خود کاری کرد که حزبش به‌سوی مرکز سیاسی حرکت کند.

در سال ۱۹۹۶، کلینتون قانون اصلاح رفاه را امضا کرد، فرمانی که جایگزینی شد برای برنامه‌ی فدرال کمک به فرزندان وابسته که سال ۱۹۳۵ و به‌عنوان بخشی از قانون تأمین اجتماعی فرانکلین روزولت وضع شده بود. نسخه‌ی کلینتونی "رفاه"، در برابر کمک، کار طلب می‌کرد. پرداخت کمک به حداکثر دو سال محدود شد و پس از آن والدین مجبور می‌شدند که کار کنند یا در دوره‌های کارآموزی شرکت کنند. هیچ متقاضی‌ای مجاز نبود در مجموع بیش از پنج سال از کمک دولتی بهره‌بردار. ولی این فرمان ملاحظات چندی هم داشت و استثنائاتی قایل بود برای مراقبت از کودکان یا بیمه‌ی پزشکی برای مادرانی که برای مدت کوتاهی بیکار مانده‌اند. قانون سال ۱۹۹۶ با کاهش میزان کمک‌ها و محدودسازی دوره‌ی پرداخت‌های رفاهی، مادران سرپرست خانوار را عملاً از تحصیل تمام‌وقت یا پاره‌وقت برای افزایش مهارت‌ها و شانس پیدا کردن مشاغل بهتر محروم کرد. در نتیجه، متقاضیان کمک رفاهی غالباً مجبور بودند در بخش خدمات، کارهای کوتاه‌مدت و کم درآمد انجام دهند.

کلینتون همسو با رویکرد ریگان برای "بازاختراع دولت" - با پذیرش شکل نئولیبرالی حکومتی که مقیاسش برای موفقیت، ابتدائاً کارآیی و سودمندی بود- از ابتکار مقاطعه‌دادن بسیاری از خدمات دولتی، تحت نظارت مقامات دولتی به کارخانه‌های بخش خصوصی حمایت کرد. منتقدان مدعی شدند که این ایده، دریافت خدمات را سخت کرد، چراکه نظارت اجباری فدرال بر شرایط محیط کار و مراقبت از فرزندان برای مادران سرپرست خانوار به فراموشی سپرده شد. آنان گفتند که بنظر می‌رسد رییس‌جمهور این واقعیت را نادیده گرفته که استقرار موفق این سیاست‌ها مستلزم هماهنگی پیچیده‌ای است میان عوامل گوناگون در سطوح مختلف دولت و بخش خصوصی، و غالباً رسیدن به چنین توافقاتی کار سختی است. ولی باید متذکر شد که دولت کلینتون از چندین برنامه‌ی چپ‌میانه هم دفاع کرد از جمله افزایش حداقل دستمزد فدرال و همچنین افزایش مالیات بر درآمد که هدفشان فراهم‌سازی کمک اقتصادی برای کارگران فقیر آمریکا بود. هیلاری کلینتون، همسر او و وزیر امور خارجه‌ی دولت اول اوباما تلاش زیادی کرد تا یک طرح بیمه همگانی تصویب شود که می‌توانست بیش از ۴۰ میلیون کارگر فاقد بیمه‌ی آمریکایی را پوشش دهد، ولی این تلاش در نهایت ناکام ماند.

### کجای طرح اجتماعی کلینتون، "چپ" است؟

- طرح حقوق بیمار<sup>۲۹</sup> یکی از چیزهایی بود که به کارگران اجازه می‌داد در موقعی که شغل خود را عوض می‌کنند پوشش بیمه‌ی سابق خود را نگه‌دارند (البته آگه از پس پرداختش بر می‌آمدند) و می‌توانستند حتی وقتی کارفرمای خود را عوض می‌کردند از پزشکان سابق استفاده کنند؛
- ابتکار مرخصی خانوادگی و پزشکی<sup>۳۰</sup> که به کارکنان اجازه داد برای پرستاری از اعضای بیمار خانواده یا بچه‌دار شدن، بدون ترس از اخراج، مدتی کار نکنند؛
- تسهیل قوانین و الزامات حاکم بر و‌آم‌های دانشجویی که سقف و‌آم را بالا برد تا امکان تحصیل در کالج را برای کارگران آسان‌تر کند، کارگرانی که در اقتصاد جهانی هرروز پیچیده‌تر به مهارت‌های شغلی جدید نیاز دارند.

## راه سوم تونی بلر

در آغاز پیروزی قاطع تونی بلر در انتخابات سال ۱۹۹۷، آنتونی گیدنز که بعداً مدیر مدرسه‌ی اقتصاد لندن و یکی از مشاوران معتمد بلر شد، گفت که کابینه‌ی جدید باید "راه سوم"ی پیش بگیرد که در این سینه‌دم عصر جهانی، از پس چالش‌های اقتصاد جدید برآید. گیدنز تشریح کرد که این رویکرد جدید نه تنها از معضل دوآلیسم‌های سیاسی قدیم فراتر می‌رود بلکه همچنین پلی می‌شود بین دو سوی یک تقسیم زمخت، پلی بین دینامیسم بازار آزاد و دغدغه‌های خیر عمومی.

### آنتونی گیدنز در باب راه سوم

راه سوم تعادلی است بین مقررات و مقررات‌زدایی در سطوح محلی، ملی و فراملی؛ تعادلی بین زندگی اقتصادی و غیراقتصادی جامعه. بخش دوم این معادله حداقل به اندازه‌ی بخش اول اهمیت دارد ولی تحقق آن تا حدی وابسته است به بخش اول.

منبع: آنتونی گیدنز، راه سوم (کمبریج: پولیتی پرس، ۱۹۹۸)، ص ۱۰۰

راه سومی که تونی بلر از آن پرده‌برداری کرد به مردم بریتانیا قول داد که به سیاست‌های قدیمی "رفاه طبقاتی" پایان دهد. این نخست‌وزیر کاریزماتیک با جستجوی راهی برای آشتی دادن دغدغه‌های طبقه‌ی متوسط با منافع تجاری، از مهارت سیاسی خود استفاده کرد تا ائتلاف و شبکه‌های مرضی‌الطرفین جدیدی درست کند و از همه‌ی ایدئولوژی‌ها، افراد و گروه‌هایی را گرد آن جمع نماید. جذابیت سیاسی اندک حزب کارگر در دوره‌ی تاجریسم بود که باعث شد بلر به سمت مرکز سیاسی حرکت کند. غیبت طولانی مدت این حزب از قدرت سیاسی، نسل جدیدی از رهبران کارگری را از خواب بیدار کرد، رهبرانی ملهم از تونی بلر و گوردون براون که قدرت ایده‌های نئولیبرال را گرفتند تا روابط بین دولت و بازار را از اساس تغییر دهند. بلر و براون معتقد بودند بهترین راه کسب رونق اقتصادی و افزایش شغل، کنترل اندازه و هزینه‌های دولت است و نه بازتوزیع سرمایه‌ی ملی، و بدین ترتیب نشان دادند که می‌خواهند میراث سوسیالیستی حزب خود را کنار بگذارند تا از این طریق، تحت نام "نوکارگر"، پایگاه سیاسی این حزب را گسترش دهند.

بی‌شک این تغییر مسیر به سوی نئولیبرالیسم ملهم از پیروزی انتخاباتی بیل کلینتون و نودموکرات‌ها بود و به همین روی بود که در پاییز ۱۹۹۷، نماینده‌ی ارشد دولت کلینتون، که در آن موقع معاون وزیر خزانه‌داری یعنی لری سامرز بود، به همراه بانوی اول آمریکا یعنی هیلاری کلینتون به اعضای کابینه‌ی نوپای بلر پیوست تا درباره‌ی سیاست‌های اقتصادی گفتگو کنند. این به قول خودشان، "مدرن‌سازان" راه سوم بلر<sup>۳۱</sup>، به سهولت، اصول بنیادین گلوبالیسم بازار کلینتون را جذب کردند. بعد از این دیدار، دولت نئولیبرال نوکارگر بلافاصله رفت دنبال آن که با تأکید بر ارزش‌های مالکیت فردی و کارآفرینی، نزد جامعه‌ی تجاری اعتبار کسب کند.

نخست‌وزیر در هماهنگی با ارزش‌های نئولیبرال مدعی شد که با تغییر بنیادین روابط "پدرسالارانه"<sup>۳۲</sup> بین دولت و جامعه و تبدیل آن به رابطه‌ی مبتنی بر "شراکت اجتماعی"<sup>۳۳</sup> بین افراد می‌تواند نابرابری‌های موجود اقتصادی را به بهترین شکل برطرف کرد.

راه سوم هم مانند گلوبالیسم بازار کلینتون بر اهمیت همکاری جهانی و اجماع از راه نهادهای بین‌المللی تأکید داشت. همدلی قوی بلر با فرآیند روبه پیشرفت پیوستن به اروپا هم ریشه در همین دارد. در واقع احساسات اروپامدار نخست‌وزیر جدید به شکل چشمگیری با احساسات پیشینان محافظه کار خود در تضاد بود. اساساً بلر امید زیادی به مشارکت بریتانیا در واحد پولی مشترک اروپا داشت، یعنی به چیزی که در معاهده‌ی سال ۱۹۹۲ ماستریخت طرح ریزی شده بود. برای همین، او از خزانه‌داری خواست با رهبران تجاری مشهوری که قبلاً در جهت همگرایی‌های منطقه‌ای کار کرده بودند، چندین "گردهمایی اروپایی"<sup>۳۴</sup> برگزار کند. به علاوه، دولت، اصلاحات گمرکی‌ای به تصویب رساند که به شرکت‌های بریتانیایی

31. Blair's Third-Way 'modernizers'

32. paternalistic

33. social partnership

34. Euro forums

اجازه می‌داد با واحد پولی جدید (یورو) مالیات بدهند، سهام بفروشند و کمک دریافت کنند. بلر با اعلام این هشدار که کشورش دیگر نمی‌تواند وانمود کند یورو وجود ندارد، اعتقاد داشت عضویت در حوزه پولی یورو برای تجارت بریتانیا و همچنین برای بازارهای مالی‌ای که دنبال سرمایه‌های جدید هستند و در غیر اینصورت، بیرون "حوزه پولی یورو"<sup>۳۵</sup> می‌مانند، فرصت‌های بی‌شماری به وجود می‌آورد.

ولی رویکرد بلر وقتی عمیقاً عوض شد که کارکرد اقتصادی حوزه پولی یورو انتظارات بالای او را برآورده نکرد. درحالی‌که دولت نوکارگر او هزینه‌های دولتی را شدیداً کم کرد، تعدادی از کشورهای دیگر، از جمله آلمان و فرانسه از محدوددهی کسری بودجه‌های تعیین شده در معاهده‌ی ماستریخت تجاوز کردند. بنابراین، از نظر بلر، استراتژی ثبات و رشد که در معاهده‌ی ماستریخت آمده بود دیگر از اعتبار افتاده است. نخست‌وزیر که هر روز نسبت به کنار گذاردن پوند با ثبات بریتانیا به نفع یوروی ظاهر آبی‌بنیاد و پر فراز و نشیب مرددتر می‌شد، نهایتاً تصمیم گرفت بیرون حوزه پولی یورو باقی بماند. در کوتاه مدت، تصمیم او با این واقعیت توجیه شد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۲۰ میلیارد دلار سالانه‌ی میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ به ۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ افزایش یافته، در حالی‌که فرانسه و آلمان فقط نرخ رشد معمولی داشتند.

بلر با تکرار اصول گلوبالیسم بازار کلینتون استدلال کرد که بریتانیا فقط با پذیرش یک چارچوب همگون اقتصاد کلان برای مالیات‌گیری و مصارف دولتی است که می‌تواند مزیت رقابتی جهانی خود را افزایش دهد. بلر در کوششی آگاهانه برای تضمین دادن به سرمایه‌گذارانی که او بنا بر شکل حکومت نئولیبرال متعهد بود با پول آن‌ها خزانه‌ی دولت را پر کند، قانون ثبات مالی را پذیرفت، قانونی که پنج اصل مدیریت مالی معقول داشت: شفافیت، ثبات، پاسخگویی، انصاف، و کارآیی. به علاوه، این قانون، نخست‌وزیر و دولت او را ملزم می‌کرد از اهداف و قوانین علنی‌ای پیروی کنند که باید به عرض و بحث سرمایه‌گذاران ثروتمند می‌رسیدند. این رویکرد قانون‌محور به سیاست مالی، سرانجام منجر به انتشار دوره‌ای بازبینی جامع هزینه‌ها<sup>۳۶</sup> شد که طرح‌ها و اهداف هزینه‌ای وزارتخانه‌ها را براساس حساب‌کتاب‌های هزینه-فایده‌ی سفت و سخت خلاصه می‌کرد. چون فلسفه‌ی راه سوم بر اهمیت شمول و اجماع تأکید داشت بلر هم از مسوولان خزانه‌داری خواست با وزارتخانه‌های اقتصادی، کمیته‌های کابینه، و گروه‌های تجاری مشورت کنند تا چارچوب سیاست‌های نئولیبرالی وی را تعدیل نمایند. برقراری این روابط به بیش از ۳۰۰ نفر نیاز داشت که خود را وقف تسهیل هماهنگی‌های بزرگ‌تر در درون و در میان وزارتخانه‌های دولتی کنند.

### مفاد همگرایانه‌ی معاهده‌ی ماستریخت

پنج اصل معاهده‌ی ماستریخت که اقتصادهای ملی برای پیوستن به حوزه پولی یورو می‌بایست بدان‌ها عمل می‌کردند از این قرار بودند:

- کسری بودجه‌ی سالانه‌ی یک کشور باید زیر ۳٪ تولید ناخالص ملی آن باشد؛
- دیون دولتی باید کمتر از ۶۰٪ تولید ناخالص ملی باشد (دیون دولتی همان جمع کلی کسری‌های بودجه‌ی سالانه است)؛
- نرخ تورم کشور متقاضی باید نهایتاً ۱.۵٪ با نرخ تورم سه کشور کم‌تورم اول اروپا فاصله داشته باشد؛
- نرخ بهره‌ی بلند مدت باید نهایتاً ۲٪ با نرخ بهره‌ی سه کشور اروپایی‌ای که پایین‌ترین نرخ بهره را دارند فاصله داشته باشد؛
- نرخ‌های مبادله‌ی یک کشور باید در حدود نوسانات مکانیسم نرخ مبادله‌ی اروپا باقی بماند.

منبع: اخبار بی بی سی، دوشنبه، ۳۰ آوریل ۲۰۰۱

بلر با هم با بهره‌گیری از بیل کلینتون (کلینتونی که سیاست‌های دوره‌ی ریگان/بوش را مسئول رکود اقتصادی سال‌های ۲-۱۹۹۱ می‌دانست و برای همین، هم حمایت سرمایه‌گذاران ثروتمند را داشت هم حمایت طبقه‌ی متوسط را) چرخه‌ی "رونق-رکود" سال‌های تاجر/مبجر را به "استراتژی‌های مالی و پولی بی ثمر آنان" نسبت داد. بنابراین، اولین ابتکار تشویقی نخست‌وزیر برای سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی، اعطای استقلال تام به کمیته‌ی سیاست‌گذاری مالی بود تا نرخ‌های بهره‌ی کوتاه‌مدت را تعیین کند، ولی بلر همزمان حق دولت برای هدف‌جابه‌طلبانه‌ی تقلیل تورم به ۲.۵٪ را حفظ کرد. رییس خزانه‌داری، گوردون براون، در تلاش برای جلب اعتماد سرمایه‌گذاران، پس از مشاوره با رییس فدرال رزرو

ایالات متحده یعنی آلن گریسنپن، نهایتاً به بانک انگلستان<sup>۳۷</sup> استقلال در سیاستگذاری اعطا کرد. کنفدراسیون صنایع بریتانیا و اتاق تجارت بریتانیا هر دو تصمیم براون را تأیید کردند ولی وقتی خوشحال تر شدند که بلر موضع تهاجمی سندیکاها برای افزایش دستمزد اتحادیه‌ها را در ملاعماً به‌عنوان "تهدیدی برای رشد اقتصادی" سرزنش کرد.

استراتژی‌های مالی نوکارگر، به‌طور آگاهانه طراحی شدند تا استقراض دولتی را کاهش دهند و در عین حال، فرصت‌های مربوط به تجارت و طبقه‌ی متوسط را تقویت کنند. همدلی بلر با کارآفرینان، بخصوص معطوف به افراد و شرکت‌هایی بود که سرمایه‌گذاری پرخطر می‌کردند و روی تکنولوژی‌های جدید سرمایه‌گذاری می‌نمودند و به پژوهش و توسعه یاری می‌رساندند. بدین ترتیب بود که اصلاحات نئولیبرال دولت برای افزایش پایه‌ی مالیات و همزمان کاهش نرخ مالیات تجاری و مالیات پردرآمدها (برای انگیزه‌دادن به سرمایه‌داران) با توفیق همراه بود. بلر برای پرهیز از "استقراض زیاد از حد" برای برنامه‌های اجتماعی، چیزی را قبول کرد که بدان می‌گفت "فاده‌ی طلایی" - تدبیری که براساس آن، خزانه‌داری مأمور شد نگهدارنده‌ی دولتی از ۴۰٪ تولید ناخالص ملی فراتر برود. به‌علاوه بلر اعلام کرد که او قصد ندارد برای سلامت، آموزش و پرورش و امنیت اجتماعی، مبالغ بیشتری هزینه کند. نخست‌وزیر با بیان این مطلب که اصلاح رفاه را می‌توان بدون افزایش هزینه‌های دولتی یا افزایش مالیات‌ها (البته به‌استثنای "مالیات سودهای بادآورده"<sup>۳۸</sup> بر عواید خصوصی که هر از گاه پیش می‌آید) انجام داد، نوعی برنامه‌های رفاه-دربرابر-کار را ارایه داد که براساس مدل "کارفاه" کلینتون طراحی شده بود. بعد از قول‌های عمومی بلر درباره‌ی "عدالت اجتماعی"، این برنامه‌ی سیاست‌های اجتماعی نئولیبرال او خیلی از حامیان کارگری وی را شوکه کرد. و این درحالی است که بلر و براون، باهم در تضاد با حامیان کارگری خود تأکید کردند که اعطای کمک‌های رفاهی توسط دولت مستلزم آنست که کسانی که از این منابع استفاده می‌کنند "مسئولیت‌پذیر" و "پاسخگو" باشند. خلاصه، سیاست اجتماعی نوکارگر روی بازتعریف سه تا از خدمات بنیادین تمرکز کرده بود: کمک به بیکاران، کمک به کارگران فقیر، و اصلاح

خدمات بهداشت ملی (NHS). طرفه آن‌که، بلر در تعقیب این اهداف، تاحد زیادی ملهم از کوشش‌های متهورانه و عمدتاً ناموفق تاجر بود، کوشش‌هایی درجهت اصلاح دولت رفاه از راه کارآمدتر کردن اعمال و رویه‌های دولتی. بلر با پذیرش این استدلال تاجر که "خرج بیشتر، راه‌حل نیست" رفت دنبال تبدیل نظام رفاه "پدرسالارانه"ی بریتانیا به برنامه‌ی کار سخت نئولیبرال و آمریکایی که به "نیو دیل" شهرت داشت. ولی نیو دیل بلر در تضاد آشکار با برنامه‌ی کینزی فرانکلین روزولت، تدبیر آموزش شغلی را لیبرال‌تر کرد، یعنی به‌جای شورای آموزش و کارآفرینی تاجر، یک مدل "شراکتی" نئولیبرال‌تر قرار داد. ولی در همان حین، دولت بلر آشکارا ابتکارات پیشرو دیگری را به راه انداخت، از جمله اعتبار مالیاتی خانواده‌های کارگر<sup>۳۹</sup>، کمک به کارگران فقیر یا پذیرش حداقل دستمزد ملی برای کمک به کارگران کم‌درآمد. این استراتژی‌های اجتماعی آشکارا متضاد نشان می‌دهند ایجاد راه سومی که ورای چپ و راست باشد چقدر سخت است.

## نئولیبرالیسم و اخلاق در سیاست خارجی

رهبران نئولیبرال موج دوم با رویکرد "نهادگرایان نئولیبرال"<sup>۴۰</sup> در زمینه‌ی سیاست خارجی قربان‌هایی داشتند. نهادگرایان نئولیبرال، اخلاق و بشردوستی را خیر فی‌نفسه دانسته و مدل‌های "رنالیستی" ای که سیاست‌های نظامی و دیپلماتیک را ابزاری صرف برای امنیت و پیشرفت‌دادن قدرت ملی می‌دانند رد می‌کنند. منظور این نیست که کلینتون و بلر، منافع ملی را به پای ایده‌آل رفیع جهان‌وطنی قربانی کردند. ولی برای طرفداران گلوبالیسم بازار که به ربط میان تجارت جهانی و جهان صلح‌آمیز باور دارند، ارزش‌های اخلاقی‌ای مثل کمک متقابل یا حقوق بشر باید در روابط بین‌الملل نقش مهمی بازی کنند. درواقع کلینتون و بلر با هم روی بازتعریف نقش نهاد‌های بین‌المللی کار کردند و مثال آن، بازتعریف ناتو از یک اتحاد نظامی غربی که ایجاد شد تا بلوک شوروی را تحت نظر داشته باشد به سازمانی جهانی و چندمنظوره بود که خود را وقف ارتقای امنیت بین‌المللی می‌کند، بویژه با حمایت از حقوق بشر و انجام مأموریت‌های حفظ صلح است.

---

37. Bank of England

38. windfall tax

39. Working Families Tax Credit

40. neoliberal institutionalists

مثال روشن چنین رویکردی را می‌توان در جنگ‌های بالکان دید که با جدایی اسلوونی از جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی به سال ۱۹۹۱ شروع شد و سال ۱۹۹۹ با مداخله‌ی ناتو در صربستان و کوزوو تحت تسلط صرب‌ها به پایان رسید. در اولین روزهای جنگ بالکان، بیل کلینتون که کاندیدای ریاست‌جمهوری بود گفت این برعهده‌ی اتحادیه‌ی اروپاست که با اعمال رهبری مناسب، این تنش را با همه‌ی ابزارهای دیپلماتیک و غیرمداخله‌گرایی موجود خاتمه دهد. ولی وقتی در بوسنی ۴-۱۹۹۳، جنگ بین کروات‌ها و صرب‌ها شدت گرفت، کلینتون ابتکاری دیپلماتیک به خرج داد، ابتکاری که نهایتاً در توافق دیتون<sup>۴۱</sup> به سال ۱۹۹۵ نتیجه داد و عملاً جنگ در بوسنی را پایان داد. ولی وقتی معلوم شد ادامه‌ی تنش‌ها در بخش آلبانی‌نشین کوزوو با تلاش‌های دیپلماتیک آمریکا حل‌شدنی نیست، کلینتون و بلر راهی ندیدند جز توسل به مداخله‌ی نظامی ناتو. اینکه رئیس‌جمهور آمریکا تصمیم گرفت صربستان را با توجیه پیشگیری از گسترش "پاکسازی قومی" به دست صرب‌های افراطی تحت امر اسلوبودان میلوشویچ بمباران کند تاحدی ناشی از این احساس عمومی بود که مسوول پاکسازی‌های قومی و نسل‌کشی‌های پیشین در بوسنی و رواندا (۱۹۹۴) چیزی نبود جز مذاکرات فوق‌العاده‌کنند و همچنین اکراه ایالات‌متحده و جامعه‌ی جهانی به استفاده از نیروی نظامی در هنگام جریان داشتن این تلاش‌های دیپلماتیک.

### نهادگرایی نئولیبرال<sup>۴۲</sup>

نهادگرایی نئولیبرال عمیقاً به ایده‌ی "نهادسازی" در جهت افزایش تجارت و امنیت جهانی وابسته است. نهادگرایی نئولیبرال از دو نظریه‌ی لیبرال مرتبط به هم ملهم است: *انترناسیونالیسم لیبرال*<sup>۴۳</sup> و *لیبرالیسم اقتصادی*. انترناسیونالیسم لیبرال شامل استفاده از ابزار سیاستگذاری بین‌المللی می‌شود: کمک‌های بشردوستانه و دیپلماتیک، و فقط در صورت ضرورت مطلق، مداخله‌ی نظامی برای دفاع از ارزش‌های لیبرال مانند دموکراسی و حقوق بشر یا گسترش آن‌ها. اگر بخواهیم دو مثال بزینم یکی تلاش رییس‌جمهور ایالات متحده، وودرو ویلسون است برای ایجاد جامعه‌ی ملل، و دیگری ترویج "امنیت جمعی" و حکومت قانون توسط سازمان ملل. چنانکه در فصل اول دیدیم، لیبرالیسم اقتصادی، عمیقاً به ایده‌ی یک رژیم تجارت آزاد جهانی مرتبط است، رژیمی که حول نهادهای اقتصادی بین‌المللی قدرتمندی مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ساخته شده باشد.

و بازهم دلیل برای مداخله‌ی ناتو در کوزوو به زبان لیبرال "الزام اخلاقی"<sup>۴۴</sup> مطرح شد نه به زبان رئالیستی "منافع ملی"<sup>۴۵</sup>. به عبارت دیگر، این حمله به‌وضوح تحت عنوان مداخله‌ی بشردوستانه توجیه شد: برای پیشگیری از پاکسازی قومی و حفاظت از اکثریت آلبانیایی اهل کوزوو که در منطقه‌ی تحت تسلط صرب‌ها قرار گرفته بودند. در آوریل ۱۹۹۹ - کمی پس از توفیق کارزار ناتو علیه صربستان - تونی بلر، در سخنرانی تحسین‌شده‌ی خویش در باشگاه اقتصادی شیکاگو، "دکترین جامعه‌ی بین‌الملل" را پیشنهاد کرد، نظریه‌ای براساس آموزه‌ی "جنگ عادلانه"<sup>۴۶</sup>ی سنت مسیحی که درمقابل مهاجمان سنگدل و برای پیشگیری از فجایع بشری اعمال خشونت راجایز می‌داند.

### دکترین بلر

دکترین بلر در تلاش برای تعیین اینکه آیا جامعه‌ی بین‌المللی اخلاقاً حق دارد به کشوری حمله‌ی نظامی کند یا نه، مدعی شد که برای این مطلب باید به پنج سوال پاسخ داد. البته قرار نبود این آموزه یک آزمون مطلق باشد بلکه قرار بود، این سوالات چارچوب بنیادینی باشند برای

41. Dayton Agreement

42. Neoliberal institutionalism

43. Liberal internationalism

44. moral imperative

45. national interest

46. implacable

- مسایلی که باید درباره‌ی آنها تصمیمی اتخاذ کرد.
۱. آیا مطمئنیم که موضوع حقیقت دارد؟
  ۲. آیا همه‌ی راه‌های دیپلماتیک را رفته‌ایم؟
  ۳. آیا برای ما امکان عملیات نظامی معقول و محتاطانه‌ای وجود دارد؟
  ۴. آیا برای جنگ بلندمدت آماده‌ایم؟
  ۵. آیا منافع ملی در تصمیم‌گیری دخیل هستند؟

## نتیجه‌گیری

موج دوم نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۹۰، که در الزامات راهبردی رشد اقتصاد، بدون در افتادن به ورطه‌ی دوگانه‌های سیاسی قدیمی ریشه داشت اندیشه‌ی بازارمحور را با سیاست‌های اجتماعی معتدل ترکیب کرد. گلوبالیسم بازار بیل کلینتون و راه سوم تونی بلر و ترکیب رشد اقتصادی بازارمحور با چارچوب اخلاقی عدالت اجتماعی و حقوق بشر نشانگر فهم روشن این نکته بودند که عصر اقتصادهای نسبتاً محافظت‌شده‌ی ملی به سر آمده و هیچ کشوری نمی‌تواند اقتصاد خود را از دینامیسم جهانی شدن شرکت‌محور در امان نگه دارد.

ولی چپ سیاسی، نئولیبرال‌های موج دوم را محکوم کرد که درباره‌ی "کامیونیتی" فقط لفاظی می‌کنند ولی در عمل، به همان پروژه‌های توریو کاپیتالستی اقتصاد ریگانی و تاجریسم ادامه می‌دهند. این منتقدان گرچه با اکراه به رونق اقتصادی دهه‌ی نود پرهیاهو اذعان دارند، همزمان به سطوح گزاف نابرابری بین کشورهای شمال و جنوب به‌عنوان نشانی از موفقیت نامتعادل سیاست‌های نئولیبرال موج دوم اشاره می‌کنند. ازسوی دیگر، حامیان گلوبالیسم بازار، توانایی‌های این بازار را ستودند: کمک به رشد اقتصادی بالا، و عرضه‌ی کالاهای مصرفی ارزان به مصرف‌کنندگان جهان توسعه‌یافته، کالاهایی که از جهان درحال توسعه می‌آیند و همزمان به بالا رفتن استانداردهای زندگی در این مناطق محروم هم کمک می‌رسانند. حالا برای ادامه‌ی کاوش و ارزیابی تنوعات نئولیبرالیسم باید به کشورهای جنوب رو کنیم.



## فصل چهارم

### نئولیبرالیسم و توسعه‌ی آسیایی

گرچه در ربع آخر قرن بیستم تأثیر موج اول و دوم نئولیبرالیسم بر کشورهای آسیایی قابل توجه بوده ولی لازم به ذکر است که این ایده‌های آزادی بازار، عدم تنظیم، و خصوصی‌سازی، با سنت قدیمی مداخله‌گرایی دولتی و تمرکزگرای اقتصادی این کشورها در تضاد بوده است. در این مناطق، بخصوص در کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا ارتباط بین دولت و بخش خصوصی خیلی عمیق بوده است.

چنانکه بانک جهانی مورد تأکید قرار داد، "از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ تا دهه‌ی ۱۹۹۰، هشت کشور آسیایی - ژاپن، چهار ببر (هنگ‌کنگ، کره، جنوبی، سنگاپور و تایوان) و سه اقتصاد نوظهور در حال صنعتی‌شدن یعنی اندونزی و مالزی و تایلند- از رشد اقتصادی‌ای دو برابر دیگر کشورهای منطقه و سه برابر آمریکای لاتین و جنوب آسیا و پنج برابر آفریقای سیاه بهره بردند." گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۳، این توفیق اقتصادی حیرت‌آور را "معجزه‌ی آسیایی"<sup>۲</sup> نامید و آن را ناشی از نرخ بالای سرمایه‌گذاری خصوصی دانست، سرمایه‌گذاری خصوصی‌ای که تکمله‌ای بود بر "سیاست‌های درست اقتصادی" و "مدیریت ماهرانه‌ی اقتصاد کلان". این "مدل توسعه‌ی آسیایی"، هر چند گاهی به چالش گرفته شده، ولی عموماً معتقدست که بهترین راه رشد اقتصادی سریع در آسیا چیزی نیست مگر همکاری نزدیک بخش تجاری با بخش دولتی، آن‌هم درون یک چارچوب فرهنگی وطنی.

#### مدل توسعه‌ی آسیایی

مدل توسعه‌ی آسیایی بر روابط همکاری‌ان‌ی دولت، کسب و کارها، و نیروی کار مبتنی است. این اصطلاح همچنین گاهی اوقات،

"کورپوراتیسم"<sup>۳</sup> خوانده می‌شود و چهار مشخصه‌ی بنیادین دارد:

۱. حکمرانی تقریباً مستقل یک گروه از نخبگان دولتی-سیاسی-بوروکراتیک که به قدر کافی در مقابل فشار گروه‌های ذینفع قوی باشد تا استراتژی‌های رشد اقتصادی بلندمدت را فدای سیاست‌های سودآور کوتاه‌مدت نکنند؛
۲. همکاری بخش‌های دولتی-خصوصی برای ایجاد "سیاست‌های صنعتی" ملی که هدفشان ارتقای تولید و افزایش صادرات باشد (آژانس‌های برنامه‌ریزی دولتی، ناظر حسن اجرای آن سیاست‌ها هستند)؛
۳. سرمایه‌گذاری دولتی در آموزش و پرورش برای توسعه‌ی بازارهای کار رقابتی؛
۴. حمایت نظام‌مند از بازارهای ملی در مقابل واردات خارجی (و کنترل ملی بر بازار سرمایه).

دولت‌های آسیایی در بازارهای مالی ملی خود مداخله کردند و با جهت‌دهی به جریان‌ات جدید سرمایه و تمرکز بر سرمایه‌گذاری‌های سودآور و تکنولوژی‌های جدید، پول را به بخش‌های صنعتی‌گرفته‌ای بردند که بهره‌وری شان بالا بود، از جمله صنایع سنگین. ولی آنگونه که بعدتر خواهیم دید، مدل توسعه‌ی آسیایی، در دهه‌ی ۱۹۸۰ با چالش‌هایی مواجه شد. بسیاری از اقتصاددانان، چرخش بعدی این منطقه، بخصوص جنوب شرقی، به سوی نئولیبرالیسم، که با رشد اقتصادی بالا در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ همراه بود را تحسین کردند. برداشتن سد مقررات مالی از جلوی سرمایه‌ی خارجی، هم مشوق سیل سرمایه‌گذاری‌های قمارآمیز خارجی و هم مشوق بی‌ثباتی بسیار زیاد مالی بود. سال ۱۹۹۷، در پی بحران مالی آسیا که تأثیر مخرب آن تا سال‌ها بر منطقه احساس می‌شد، سال‌های رونق ناگهان به پایان رسید.

1. 1993 World Bank Report
2. Asian miracle
3. corporatism

حال اجازه دهید بررسی کنیم که دولت‌های گوناگون آسیایی چرا و چگونه تصمیم گرفتند مدل‌های اقتصادی خود را براساس نئولیبرالیسم تعدیل کنند. چنانکه خواهیم دید رهبران سیاسی‌ای مثل نخست‌وزیران ژاپن یعنی ریوتارو هاشیموتو و جونپچيرو کویزومی، روسای جمهور چین یعنی جیانگ زمین و هو جین تائو، و نخست‌وزیر هندوستان یعنی مانموهان سینگ، برای ارتقای بهره‌وری اقتصادی کشورهای متبوع خود، جنبه‌های خاصی از نئولیبرالیسم را پذیرفتند. گرچه آنها اقتصادهای ملی خود را صرفاً برحسب اصول بازار آزاد انگلوساکسون هدایت نکردند ولی باینهمه به اهمیت رشد اقتصادی در بخش خصوصی-محور در بازارهایی که هرچه بیشتر جهانی می‌شوند اذعان داشتند.

## بحران مالی آسیا

در دهه‌ی ۱۹۹۰، دولت‌های تایلند، اندونزی، مالزی، کره‌ی جنوبی و فیلیپین به تدریج کنترل بر جریان سرمایه در کشور خود را رها کردند تا سرمایه‌های مستقیم خارجی را جذب کنند. آنها با نیت ایجاد یک فضای باثبات پولی، نرخ بهره‌ی ملی را افزایش دادند و ارزهای ملی خود را به ارزش دلار آمریکا گره زدند. شادمانی غیرمعقول سرمایه‌گذاران بین‌المللی از این اقدامات باعث صعود بازارهای سهام و ملک در سراسر جنوب شرقی آسیا شد. ولی تا دهه‌ی ۱۹۹۷، سرمایه‌گذاران فهمیدند که قیمت‌ها بسی بیش از ارزش واقعی متورم شده‌اند. آنها ترسیدند و سریعاً ۱۰۵ میلیارد دلار از این کشورها بیرون کشیدند. پس دولت‌های منطقه مجبور شدند سیاست گره زدن پول ملی به دلار<sup>۴</sup> را کنار بگذارند. این دولت‌ها که نمی‌توانستند سقوط آزاد پول‌های خود را متوقف کنند از تمام ارزهای خارجی ذخیره‌شده‌ی خود استفاده کردند. نتیجه آن که تولید کم شد، بیکاری بالا رفت و دستمزدها تنزل کرد. واکنش بانک و طلبکارهای خارجی آن بود که از اعطای اعتبارات جدید خودداری کنند و از استمهال وام‌ها سر باز زدند. تا اواخر ۱۹۹۷، همه‌ی منطقه خود را در گیرودار بحران مالی‌ای دید که امکان داشت اقتصاد جهانی را دچار رکود کند. فقط ترکیبی از بسته‌های بین‌المللی و فروش بلافاصله‌ی دارایی‌های تجاری جنوب شرقی آسیا به شرکت‌های سرمایه‌گذاری خارجی، آن‌هم به ثمن بخش، توانست جلوی رکود فاجعه‌آمیز اقتصاد جهانی را بگیرد. حتی امروز هم بسیاری از شهروندان معمولی جنوب شرقی آسیا از نتایج مخرب اجتماعی و سیاسی آن فروپاشی اقتصادی رنج می‌برند.

## ژاپن: پیوند توسعه‌گرایی دولتی با نئولیبرالیسم

گروه‌های صنعتی پرتعداد ژاپن معروف به *کیرتسو*، با تمرکز روی تولید کالاهای مصرفی معطوف به صادرات توانستند پس از جنگ جهانی دوم با حزب لیبرال دموکرات (LDP) حاکم اتحاد نزدیکی به هم بزنند. وزارت تجارت و صنعت بین‌المللی (MITI) پرقدردترین نهاد حکومتی بود و بر سیاست‌های صنعتی، تأمین وجوهات پژوهشی، و هدایت سرمایه‌ها نظارت داشت. MITI با تقویت صنایع داخلی از راه حمایت از آن‌ها در مقابل رقبای خارجی، تجارت و صنعت ژاپن را تقریباً شبیه یک اقتصاد متمرکز مدیریت کرد. تا دهه‌ی ۱۹۷۰، ژاپن نه فقط در برخی بخش‌های مهم صنعتی مانند اتومبیل‌سازی و وسایل برقی خانگی از غرب پیشی گرفته بود بلکه به‌لحاظ بهره‌وری، از قدرتمندترین اقتصادهای جهان نیز پیش افتاده بود. بازارهای مالی ژاپن تحت کنترل سفت و سخت وزارت مالیه (MOF) باقی ماند، وزارت‌خانه‌ای که هم نرخ بهره‌ها را مدیریت می‌کرد هم نرخ مبادلات خارجی را. درحالیکه ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۷۰ شاهد کاهش چشمگیر پس‌اندازهای شخصی بود، نرخ پس‌انداز ژاپن به رقم شگفت‌انگیز ۲۰٪ رسید که به‌نظر بسیاری از اقتصاددانان، کمال مطلوب یک رشد اقتصادی درونزا<sup>۱</sup> است. ولی کمی بیش از یک دهه‌ی بعد، اقتصاد ژاپن نشانه‌های یک آسیب جدی را بروز داد. مگر چه رخ داده بود؟

بانک توسعه‌ی ژاپن با عمل به رهنمودهای MITI و MOF تا دهه‌ها نه تنها از طریق بانک‌های خصوصی سرمایه‌گذاری می‌کرد بلکه تعیین می‌کرد در کدام صنایع باید سرمایه‌گذاری شود. دولت با انتخاب اینکه برنده‌ها و بازنده‌ها باید چه کسانی باشند بیشتر ریسک سرمایه‌گذاری را تقبل کرده

4. dollar peg

5. keiretsu

6. self-sustaining economic growth

بود و بدین ترتیب، بخش خصوصی اجازه یافته بود سودها را درو کند. ولی این نظام مالی دولتی، شرکت‌های خصوصی را از الزامات و نوسانات بازاری کوتاه‌مدت دور کرد و بدانها اجازه داد تا براساس سیاست‌های صنعتی متصلب موجود، روی طرح‌های اقتصادی بلندمدت کار کنند. کارخانه‌های ژاپن، در این اوضاع احوال، مجاز بودند با سرمایه‌گذاری روی محصولات ابداعی، ریسک‌های بزرگی انجام دهند، بی‌آنکه به منافع کوتاه‌مدت سهامداران که دنبال سودهای فوری هستند پاسخگو باشند (برخلاف وضعیتی که برای رقبای غربی ژاپن وجود داشت).

این نظام که در اصول سنتی ناسیونالیسم اقتصادی ریشه داشت، برای کارکنان شرکت‌های بزرگ ژاپنی یک سامانه‌ی دولت‌رفاهی نسبتاً خصوصی به‌وجود آورد. بسیاری از مدیران و کارکنان از استخدام مادام‌العمر بهره‌مند شدند. تدبیری که حس وفاداری دوطرفه را افزایش داد و همزمان مدیران را تشویق کرد تا استراتژیک و بلندمدت بیندیشند. یکی از تبعات بزرگ این شکل آگاهی اجتماعی آن بود که شرکت‌ها نمی‌توانستند خود را به سادگی با شرایط روز بازار تطبیق بدهند. وقتی ژاپن به‌خاطر دینامیسم‌های تازه‌ی جهانی سازی دچار کاهش سود و کاهش جدی سرمایه شد، تاجران این کشور دیدند به کار گرفتن تدابیر اجباری "نئولیبرال"، مانند کاهش هزینه‌ها از راه "تعدیل" نیرو خیلی سخت است. ولی وقتی بازار ملک متورم شد و قیمت متورم سهام رو به کاهش نهاد، افت اقتصاد ژاپن افزایش یافت و بدین ترتیب، فشار روی حکومت برای توجه به تدابیر نئولیبرال به شدت افزایش یافت. شوک‌های اقتصادی بیشتر و درخواست‌های مصرانه‌ی جورج بوش پدر برای بازشدن بازارهای حفاظت‌شده‌ی ژاپن به‌روی واردات بیشتر از آمریکا، دولت ژاپن را مجبور کرد تا رویه‌های اقتصادی سنتی خود را مجدداً مورد ارزیابی قرار دهد.

تعدادی از سیاستمداران اصلاح‌طلب، به سرکردگی نخست‌وزیر یعنی ریوتارو هاشیموتو، تدابیر نئولیبرال را به‌عنوان جایگزینی برای روابط سنتی و کورپوراتیستی بخش دولتی-بخش تجاری، به‌بوته‌ی آزمایش گذاردند. هاشیموتو تحت فشار جدی افکار عمومی برای واکنش نشان دادن به این شرایط اقتصادی وخیم، در سال ۱۹۹۶ یک بسته‌ی اصلاحاتی جامع ارائه داد که شامل تدابیر آشکارا نئولیبرال بود.

### "بیگ‌بنگ" توکیو

در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ و در زمان نخست‌وزیری هاشیموتو، نظام مالی توکیو دچار تغییرات نئولیبرال شد، چیزی شبیه "بیگ‌بنگ" ده‌سال قبل لندن. در دهه‌ی گذشته، حجم سهام‌های خریدفروش شده در بورس توکیو ۵۰٪ پایین آمده بود و بازارهای مالی رقیب در هنگ‌کنگ و سنگاپور فرصت یافتند تا سهم بزرگی از تجارت ژاپن را به سمت خود بکشند. ولی بسته‌ی اصلاحی هاشیموتو شامل مواد تنظیم‌زدایانه‌ی قوی‌ای بود با هدف حذف موانع قانونی که بانک‌ها را از ادغام در شرکت‌های بیمه یا ورود به بازار اوراق بهادار باز می‌داشت. قوانین سال ۱۹۹۶ نیز تنظیمات حاکم بر حق دلالتی<sup>۲</sup> را کنار زد و سرمایه‌گذاری خارجی را تشویق کرد. هاشیموتو هم مانند تاجر، بازار بورس تک‌افتاده‌ی توکیو را به یک مرکز مالی پرجنب‌وجوش جهانی تبدیل کرد.

به‌علاوه، حکومت ژاپن به این قصد که نرخ بهره را تا حد صفر پایین بیاورد به درمان‌های پول‌گرایانه نیز متوسل شد. پس از آن که چندین بانک زیر بار گُلّی وام بی‌فایده کمر خم کردند، دیگر تدابیر نئولیبرال، مانند سیاست تسهیل کمی پول<sup>۳</sup> سال ۲۰۰۱ به میان آمدند تا عرضه‌ی پول ملی را افزایش دهند. این ابتکارات، شرایط اقتصادی را تاحدی بهتر کردند ولی به رکود دامن زدند و بدین ترتیب در ارتقای اعتماد مصرف‌کنندگان ناکام ماندند.

نخست‌وزیر پر انرژی جانشین هاشیموتو، یعنی جونیچیرو کویزومی قول داد تا به اقتصاد بی‌رمق ژاپن، مقدار زیادی کوزو کائیکاکو<sup>۴</sup> -بازسازی "ساختار ملی" ژاپن براساس اصول نئولیبرال- تزریق کند. در سال ۲۰۰۵ و در یک مانور به‌لحاظ سیاسی خطرناک، کویزومی رفت به‌دنبال خصوصی‌سازی نظام پس‌انداز پستی<sup>۱</sup> ژاپن -بزرگترین بانک جهان، با ۱.۷۵ تریلیارد پس‌انداز. ولی این کار آسانی نبود، پس‌اندازهای پستی ژاپن تاحد زیادی در اختیار نخبگان سنتی کشور بود، یعنی در اختیار کسانی که از دستکاری چنین سازمانی که "مشخصات عمیقاً ملی" داشت

7. brokerage commissions

8. Quantitative Monetary Easing Policy

9. kozo kaikaku

10. Postal Savings system

خوششان نمی‌آمد. نخست‌وزیر اصلاح‌طلب که متهم به سازش با نیروهای غربی بازار جهانی شده بود، شدیداً مورد مخالفت قرار گرفت. کویزومی پس از جنگی سخت با برخی از اعضای حزب خود وادار به عقب‌نشینی شد و قول داد که چنین حجم خصوصی‌سازی‌ای تا سال ۲۰۱۷ نهایی نشود. تازه، هر نخست‌وزیری هم در آینده بر سر کار بیاید بتواند آن را لغو کند! این رهبر گرچه بادش خالی شده بود ولی بازهم کاری کرد تا با اصلاح شرکت‌خانه‌سازی دولتی و باز کردن تجارت‌گروگذاری به روی شرکت‌های غیربانکی خصوصی، چندتا پیروزی نئولیبرال به دست آورد.



۱۱. جونچیرو کویزومی (...-۱۹۴۲)، نخست‌وزیر ژاپن (۶-۲۰۰۱)

ولی در مجموع، توفیقات ابتکار کوزو کائیکاکوی نخست‌وزیر کویزومی زیاد نبود، بخصوص وقتی با موج دوم نئولیبرالیسم در بریتانیا و ایالات متحده مقایسه شود. کویزومی برخلاف کلینتون، در کاهش کسری بودجه‌ی هنگفت ملی ناکام ماند چراکه نه بلوک‌های کلیدی قدرت در حزب او یعنی LDP و نه بوروکراسی دولتی، هیچ‌یک کاهش هزینه‌های پیشنهادی را قبول نکردند. ولی تأثیر اصلاحات نئولیبرال او بر اقتصاد ژاپن در ادغام آن کشور در بازار جهانی آشکارست. به‌علاوه، اصلاحات کوزو کائیکاکو، بی‌شک رویکردها و رویه‌های بازاری جدیدی را معرفی کرد و بدین ترتیب، مدل مدیریت دولتی سنتی ژاپن را تغییر داد.

### چین: "نئولیبرالیسمی با مشخصه‌های چینی"

اصلاحات بازارمحورانه‌ای که سه دولت پسامائویی چین برعهده گرفتند را حامیان نئولیبرالیسم تحسین کرده‌اند، چراکه این اصلاحات باعث توفیق اقتصادی حیرت‌آور کشور شده و طی دو دهه‌ی اخیر، متوسط رشد سالانه‌ی تولید ناخالص ملی را به ۹.۷٪ رسانده است. تغییر نظام اقتصادی چین یک فرآیند تدریجی بود ولی گسترش ایده‌های نئولیبرال غربی، بخصوص در میان نخبگان شهری، خیلی سریع‌تر اتفاق افتاد. امروزه چین، سومین

اقتصاد بزرگ جهان است و به سرعت دارد فاصله‌ی خود با ژاپن و ایالات متحده را پر می‌کند. برخی از بهترین نهادهای آموزش عالی کشور مانند دانشگاه تسینگوا در پکن یا دانشگاه فودان در شانگهای دوره‌های تجاری‌ای برگزار می‌کنند که عملاً مشابه دوره‌های بهترین دانشگاه‌های غربی است. در واقع، آثار بزرگان نئولیبرال مانند میلتون فریدمن، فریدریش هایک، و جیمز بوکانان به زبان چینی ترجمه شده و سریع به فروش می‌رسند.

چرخش چین به سوی نئولیبرالیسم در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ شروع شد، آن‌هم پس از ۳۰ سال طرح‌ریزی اقتصادی و تمرکز سیاسی به ریاست مائو تسه‌تونگ. تا زمان مرگ مائو یعنی سال ۱۹۷۶، میلیون‌ها شهروند عادی چینی بهای ایده‌های توتالتر رییس را پرداخته بودند. پیامد صنعتی کردن زوری دهه‌ی ۱۹۵۰ دولت، که اسم آن را با آب‌وتاب "جهش بزرگ به جلو"<sup>۱۱</sup> گذاردند قحط‌و‌غلا بود. در سرکوب سیاسی برآمده از "انقلاب فرهنگی پرولتری بزرگ"<sup>۱۲</sup> در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلیون‌ها نفر کشته یا زندانی شدند. به‌خاطر جنایات رژیم در دهه‌ی گذشته که هنوز هم بر دهه‌ی ۱۹۷۰ سایه‌ای تاریک می‌انداخت، جهت‌گیری پراگماتیک اقتصاد چین به سمت اصول بازار ناممکن بود مگر با یک تجدیدنظر ایدئولوژیک اساسی در سخت‌کشی "اندیشه‌ی مائو تسه‌تونگ".

این وظیفه به دوش رهبر سالخورده یعنی دنگ ژیاوپینگ افتاد، یعنی کسی که بعید می‌نمود معمار آن چیزی بشود که دیوید هاروی، این اقتصاددان سیاسی، "نئولیبرالیسم با مشخصه‌های چینی" نامیده است. دنگ به‌عنوان یک بازمانده‌ی سیاسی بادوام که طی انقلاب فرهنگی، دو بار و به‌اتهام "جاده صاف کن کاپیتالیسم" بودن از همه‌ی مناصب حزبی تأثیرگذار خلع شده بود، پس از مرگ مائو و با حمایت کادرهای قدیمی<sup>۱۳</sup> پراگماتیک حزب که بیشتر قدرت خود را طی انقلاب فرهنگی از دست داده بودند، معمار اصلاح بنیادی سیستم شد. دنگ با حرکتی محتاطانه ولی قاطعانه علیه مائویست‌های سفت و سخت حزب، طلایه‌دار کارزاری ملی شد که هدفش "آزادی ذهن، وحدت، و نگاه به جلو" بود. "دنگیسم" که به‌دروغ می‌گفت دیدگاه کمونیستی رهبر بزرگ را دنبال می‌کند، بازتاب جستجوی واقعی بود برای مدلی جایگزین، یعنی مدل سوسیالیسم-دولتی-به‌علاوه‌ی-بازار، و ارزیابی آن برحسب معیارهای نئولیبرالی کارایی، بهره‌وری و رقابت‌پذیری اقتصادی. در سال ۱۹۷۸، حزب کمونیست چین (

CCP) بسته‌ی اصلاحات اقتصادی دنگ را تصویب کرد، بسته‌ای که نظریه‌ی "جنگ مدام طبقاتی"<sup>۱۴</sup> را به‌نفع ساخت و مدرن‌سازی اقتصادی کنار گذارد. این بسته همچنین مستلزم واگذاری تدریجی قدرت اقتصادی و سیاسی به هیأت‌های محلی و منطقه‌ای بود ولی با این حال اصل اساسی حزب که تصمیم‌گیری مرکزی بود را دست‌نخورده باقی گذارد. درنهایت، این بسته مستلزم یک فرآیند تدریجی و دولتی "گشایش" به‌سوی غرب بود و هدف اعلامی‌اش هم "یادگیری مدیریت پیشرفته و تکنولوژی‌های جدید از کشورهای خارجی" بود. دنگیسم برخلاف چرخش مهم خود به‌سوی بازار، برای همه روشن کرد که امور ذیل در انحصار دولت خواهند ماند: ایجاد نهادهای اقتصادی جدید؛ تعیین قیمت و دستمزد؛ نظارت بر واردات و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛ و اعطای مجوز به شرکت‌های داخلی برای صادرات کالاهای خود به مقاصد مختلف بین‌المللی.

---

11. Great Leap Forward

12. Great Proletarian Cultural Revolution

13. Old Guard

مقصود، نیروهای اصلی به ثمر رسیدن انقلاب هستند که پس از انقلاب، مورد بی‌توجهی قرار گرفتند. (م)

14. continual class struggle



۱۲. دنګ ژیاو پینگ، رهبر چین (۱۹۰۴-۹۷)

بازسازی اقتصادی دوران دنګ عمدتاً مبتنی است بر خصوصی سازی مؤسسات دولتی. این تعاونی های صنعتی<sup>۱۵</sup>، تا سه دهه برای کارگران عمدتاً شهری خود اشتغال ایمن و رفاه را به ارمغان آورده بودند. در اقتصاد برنامه ریزی شده، بخش کشاورزی تاحدی حول محور تعاونی های کشاورزی نسبتاً نا کار آمد سازماندهی شده بود. کارگران روستایی اجباراً گرفتار تبعیضاتی جدی شدند، تبعیضاتی که میزان جنبش اجتماعی آنها را کم و رفاهشان را از رفاه کارگران شهری کمتر می کرد. در دهه ی ۱۹۸۰ وقتی موتور اصلاحات بازاری دنګ روشن شد، مؤسسات اقتصادی دولتی شروع کردند به استخدام کوتاه مدت کارگران -بخصوص از مناطق روستایی- بدون اینکه برای آنان مزایای اجتماعی تضمین شده برای کارگران دایمی را برقرار کنند. به مدیران کارخانه ها اجازه داده شد با دست بازتری عمل کنند تا بتوانند مؤسسات دولتی خود را کارآمدتر اداره کنند و حتی به آنان اجازه داده شد مقداری از کالاهایی که مازاد برای سهمیه بندی اجباری دولتی تولید کرده اند را برای خود نگه دارند. قیمت این کالاها که در "بازار آزاد" فروخته می شدند خیلی بالاتر از قیمت رسمی ای بود که دولت تعیین کرده بود. بنابراین، سودی که نصیب مدیر-کارآفرینان نیک بخت می شد چشمگیر بود. ولی معلوم شد این چندگانگی قیمت ها قابل تحمل نیست چراکه مدیران به قیمت خسران سهمیه بندی دولتی، به دنبال افزایش

سهم کالاهای خود بودند. بهره‌وری مؤسسات دولتی به شدت افت کرد و بانک‌های دولتی مجبور شدند به این مؤسسات ورشکسته یارانه بدهند، و همین امر هم به سرعت مالی‌های چین را خالی کرد. در پاسخ به این مشکل، رهبری حزب کمونیست چین، به سال ۱۹۹۳ اجازه داد که اندکی از مؤسسات دولتی مشخص به شرکت‌های سهامی تبدیل شوند. کمی بعد، پیشرفت اصلاحات خصوصی‌سازانه، مؤسسات دولتی دیگری را نیز به شرکت‌های سهامی<sup>۱۶</sup> تبدیل کرد. در واقع، خصوصی‌سازی مؤسسات دولتی، در دو دهه‌ی بعدی با رشدی چشمگیر ادامه پیدا کرد.

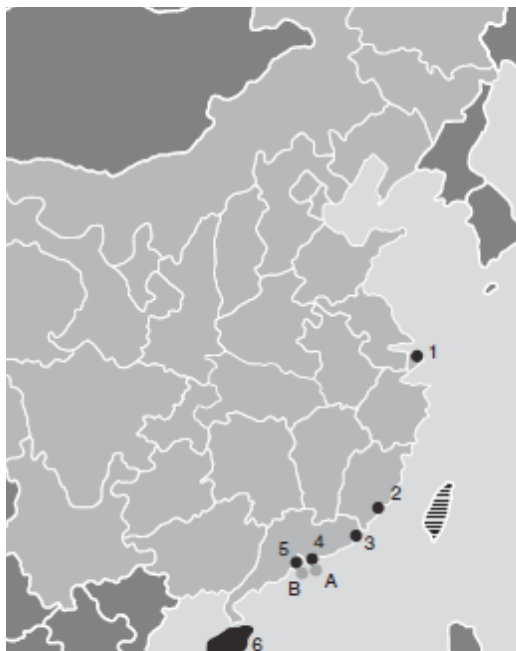
دیگر قدم بزرگ در زمینه‌ی تدابیر خصوصی‌سازانه‌ی پکن، چیزی نبود جز تصمیم حزب کمونیست چین برای واگذاری چند موسسه‌ی دولتی به مالکان خارجی. سیل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که با این تصمیم به راه افتاد نقش مهمی در ظهور چین به‌عنوان یک ابرقدرت صنعتی داشت، بخصوص در ظهور این کشور به‌عنوان مرکز صنایع تولیدی کارگر-محور<sup>۱۷</sup> جهان. "مناطق ویژه‌ی تجاری"<sup>۱۸</sup> (SEZ) که دولت عمدتاً در کنار چهار شهر بندری بزرگ این کشور برپا کرد، هم تولید کالاهای مصرفی معطوف به صادرات را آسان نمودند هم به مراکز تحقیق و توسعه کمک کردند؛ رهبران جوان صنایع چین در این مراکز تکنولوژی‌ها و رویه‌های مدیریتی را جذب کردند. مناطق ویژه‌ی تجاری با اعطای مشوق‌هایی مثل معافیت از مالیات و ترتیبات معافیت از خطر - که براساس آن، سود شرکت‌های خارجی پیشاپیش پرداخت می‌شد - سرمایه‌های خارجی را جذب کردند. به‌علاوه، دولت چین برای ساخت زیرساخت‌های جدید سرمایه‌گذاری هنگفتی کرد.

دولت چین برای ثبات ارزی خود، در سال ۲۰۰۵، بی آن که اعلام کند نرخ برابری یوان را در برابر دلار آمریکا ثابت نگه داشت. ولی دولت کنترل جدی خود روی جریان سرمایه را حفظ کرد و زیر بار مبادله‌پذیری کامل یوان نرفت. اقتصاددانان سیاسی غربی گرایش دارند بگویند که چین همیشه نرخ مبادله را دستکاری می‌کند تا رقابت‌پذیری محصولات صادراتی خود را افزایش دهد. مسوولان خزانه‌داری آمریکا با افسوس از کاهش فزاینده‌ی تراز تجاری خود با چین - ۲۳۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ - ارزیابی کردند که یوان تا ۴۰٪ کم ارزش‌نمایی<sup>۱۹</sup> می‌شود.

### آبجوسازی تسینگ‌تائو نئولیبرال می‌شود

آبجوسازی تسینگ‌تائو بیش از یک قرن قدمت دارد. این کارخانه که زاییده‌ی تفکر کارآفرینان آلمانی به سال ۱۹۰۳ است، سال ۱۹۴۹ توسط حکومت محلی کینگدائو مصادره شد و براساس الزامات کمونیستی دستوری اداره شد. قیمت بالا، برونداد کم و رشد بوروکراسی منجر شد به فروش پایین و سود کم از صادرات. در سال ۱۹۹۳، تسینگ‌تائو به شکل یک شرکت سهامی بازسازی شد و طی فقط چند سال، بهره‌وری و برونداد آن افزایش چشمگیری یافت. این شرکت سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی برجسته‌ای جذب کرد، از جمله بانک‌های بزرگ چین و شرکت آنهاورز-بوش. امروز، بیش از نصف سهام آبجوسازی تسینگ‌تائو در دست بخش خصوصی است.

16. joint stock corporations
17. labour-intensive manufacturing
18. Special Enterprise Zones
19. undervalued



### نقشه ۱. مناطق ویژه تجاری چین

مناطق ویژه اداری (SAR): الف. منطقه ویژه اداری هنگ کنگ؛ ب. منطقه ویژه اداری ماکائو

مناطق ویژه تجاری (SEZ): ۱. شهر شانگهای، منطقه پودونگ؛ ۲. استان فوجیان، ژیا من؛ ۳. استان گوانگدونگ، شانتو؛ ۴. استان گوانگدونگ، شن ژن؛ ۵. استان گوانگدونگ، ژوهای؛ ۶. منطقه هاینان

منبع: [http://en.wikipedia.org/wiki/File:PR\\_China-SAR\\_%26\\_SEZ-English.png](http://en.wikipedia.org/wiki/File:PR_China-SAR_%26_SEZ-English.png)

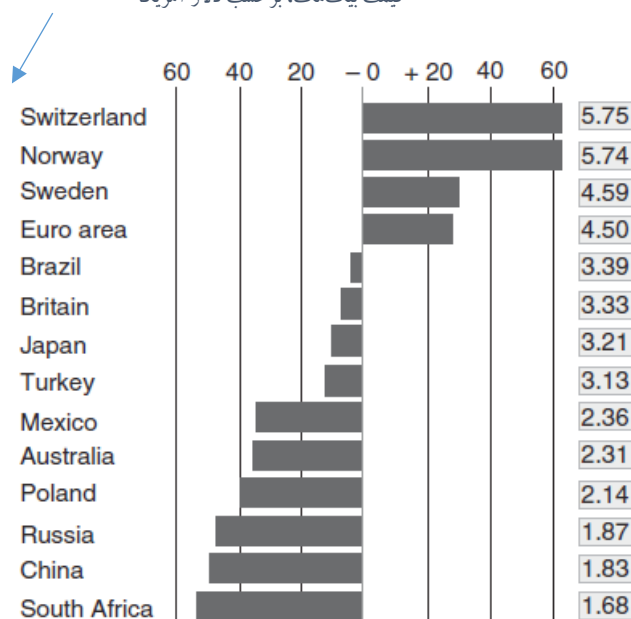
گسترش تدریجی اصلاحات نئولیبرال در چین در دو دهه اخیر همیشه یکنواخت نبوده است. در سال ۱۹۸۹، قتل عام صدها معترض دموکراسی خواه در میدان تیان آنمن<sup>۲۰</sup>، تضاد بنیادین واقع در قلب جامعه چین را روی صحنه آورده بود: چگونه می شود که رژیم، اصلاحات بازاری را گسترش دهد و سیطره خود بر قدرت سیاسی را از دست ندهد؟ دولت از ترس آن که مبادا قیام مردمی بعدی بتواند اقتدار دولتی را نابود کند - مانند آنچه در اتحادیه شوروی و اروپای شرقی اتفاق افتاده بود - به حوادث تیان آنمن با سرکوب شدید سیاسی پاسخ گفت. گرچه این کار برای آن بود که از فروپاشی شوروی طور نظام جلوگیری کند ولی حزب کمونیست چین نتوانست تضاد بنیادین بین انگیزه های بازاری و گرایشات اقتدارگرایانه عمیقاً جاافتاده خود را از بین ببرد. تا زمان مرگ دنک ژیاو پینگ، حزب به یک آشتی کمتر سرکوبگرانه رسیده بود: خرید مشروعیت مردمی از راه ادغام در اقتصاد جهانی و ارتقای استانداردهای زندگی بیشتر مردم چین. ولی نکته ای که باقی می ماند آنست که آیا "نئولیبرالیسم با مشخصه های چینی" ذاتاً بی ثبات می تواند به همزیستی با یک دولت تک حزبی ادامه دهد یا نه.



## شاخص بیگ مک

ضعف (-) یا قدرت (+) برابری ارزشها با دلار، برحسب %

قیمت بیگ مک، برحسب دلار آمریکا



نرخ مبادله‌ی بازار در نوزدهم ژانویه ۲۰۰۹

میانگین وزنی کشورهای عضو

ه. شاخص بیگ مک و یوان کم ارزش نما

شاخص بیگ مک<sup>۱۱</sup> در مجله‌ی اکونومیست، تصویری اساسی از شاخص تساوی قیمت خرید<sup>۱۲</sup> (PPP) ارائه می‌دهد و می‌گوید که قیمت‌های یک محصول در همه‌ی جهان باید قابل قیاس باشد. در این مورد، قیمت ساندویچ بیگ مک مرتباً به‌عنوان معیاری به کار می‌رود تا مشخص شود آیا ارزش یک کشور، ارزش متناسبی دارد یا نه. قیمت یک ساندویچ بیگ مک بعد از تبدیل به دلار آمریکا، اگر بیش از ۳.۵۴ دلار باشد (که در این شاخص خاص قیمت مبدأست)، ارزش مورد بحث دارد کم ارزش‌نمایی می‌کند. چون یک ساندویچ بیگ مک در چین به فقط ۱.۸۳ دلار فروخته می‌شود پس یوان خودش را ۴۰ درصد کم‌ارزش نشان می‌دهد.

منبع: غذای گران: ۲۶ ژانویه ۲۰۰۹، در مجله‌ی اکونومیست، "بریتانیا و ژاپن کمی نزدیک‌تر به معیار".

جانشین دنگ یعنی رییس جمهور جیانگ زمین، گفتمان دولتی را هرچه بیشتر از ارزش‌های سوسیالیستی قدیمی یعنی تساوی طلبی و بازتوزیع منابع به سوی اهداف نئولیبرال جدید رشد اقتصادی و ارتقای سود تغییر داد. ولی در همان زمان، تلاش‌های او مانع انجام خیلی از ایده‌آل‌های بازار آزاد مدنظر توافق واشنگتن شد. علیرغم عضویت در سازمان تجارت جهانی و حمایت این سازمان از کارآفرینان و مدیران تجاری، گذار اقتصادی چین به‌جد در دست گروه‌های سیاسی‌ای باقی ماند که به‌طور روزافزونی به دو دسته‌ی معارض تقسیم می‌شوند: مرکز‌گرایان بورکراتیک-ناسیونالیست در پکن از یکسو، و مناطق کارآفرینانه‌تر و جهانی‌شده‌تر در شانگهای، گوانگژو، چونگ‌کینگ، و دیگر مراکز شهری بزرگ از سوی دیگر.

21. Big Mac Index

22. Purchasing Price Parity Index

رییس‌جمهور، هو جین تائو از زمان قدرت‌گیری در سال ۲۰۰۳، در زمینه‌های حساسی مثل علم و تکنولوژی، حقوق مالکیت فکری، و سیاست‌گذاری‌های تجاری، اصلاحات نئولیبرال انجام داده است. ولی در همان زمان، دولت او به گذار دولتی به یک نظام بازاری، متعهد باقی ماند. برای مثال، کنترل قیمت و عرضه آب و انرژی همچنان در اختیار حزب کمونیست است. این حزب همچنین به بخش ناکارآمد انرژی یارانه می‌دهد، بخشی که صنایع تولیدی غول‌آسای چین را تغذیه می‌کند. صنایع چین بدون چنین یارانه‌ای، در رقابت جهانی به شدت تحت فشار قرار می‌گیرند. یکی از سرسخت‌ترین رقبای چین، هند است، کشوری که مانند چین، اقتصاد سوسیالیستی و مرکب خود را به خطوط نئولیبرالیسم انداخت.

## هند: پیوند اقتصاد مرکب<sup>۲۳</sup> با بازار جهانی

از سال ۲۰۰۳، رشد متوسط سالانه‌ی تولید ناخالص ملی هند ۸.۸٪ بوده است. ولی این دستاورد اقتصادی دوشادوش فراخ‌شدن اختلاف درآمدها و بهزیستی به دست آمد، در سپیده‌دم مجموعه‌ای از اصلاحات بی‌سابقه‌ی نئولیبرال که در سال ۱۹۹۰ به اجرا گذارده شدند. مانموهان سینگ، وزیر مالی‌های سابق هند و نخست‌وزیر هند در سال‌های ۱۴-۲۰۰۴ معمار بزرگ‌ترین رشد اقتصادی تاریخ کشور خود شد. شکی نیست که توفیق هند تا حد زیادی مدیون صنعت کامپیوتر موفق و خدمات‌های-تک است و اینها روی هم بیش از ۵۰٪ کل برون‌داد تولیدی این کشور را تشکیل می‌دهند. ولی بهره‌وری و ابداع‌گری در تولید هم افزایش یافته است. برای مثال، تاتا موتورز<sup>۲۴</sup>، این غول اتومبیل‌سازی هند، با اتومبیل‌های مدل "نانو"<sup>۲۵</sup> کم‌مصرف و جهانی‌شده‌ی خود که "خودروی مردمی"<sup>۲۶</sup> است و در ابتدای سال ۲۰۰۹، کمتر از ۳,۰۰۰ دلار قیمت داشت توانسته در جهان نامی دست‌وپا کند. ولی این "معجزه‌ی هندی"<sup>۲۷</sup> باید از چشم‌انداز توسعه‌ی اقتصادی هند فهمیده شود، توسعه‌ای که در سه دوره اتفاق افتاد: دوره‌ی تاریخی توسعه‌ی سوسیالیستی (۸۴-۱۹۴۷)؛ دوره‌ی آنچه آرویند پاناگاریای اقتصاددان، "آزادسازی پنهان"<sup>۲۸</sup> نامید (۹۱-۱۹۸۴)؛ و مرحله‌ی فعلی که جاگدیش بهاگواتی اقتصاددان، "اصلاح توفانی"<sup>۲۹</sup> نام نهاده است (از ۱۹۹۱ تا الان).

در مرحله‌ی اول، مسیر اقتصادی هند را دو رهبر پرچم‌وجوش تعیین کرده بودند: جواهر لعل نهرو و دخترش، ایندیرا گاندی. نهرو، اولین نخست‌وزیر هند پس از استقلال از قانون مستعمراتی بریتانیا در سال ۱۹۴۷، یک سیاست سوسیال-دموکرات پیش‌گرفت که میانه‌ی غرب کاپیتالیستی و بلوک شوروی سابق بود؛ او، هم ایده‌های اقتصاد "لیبرال" غربی مانند تجارت آزاد و فردگرایی کارآفرینانه را طرد کرد هم آشکال مارکسیست-لنینیستی جمع‌گرایی اقتدارگرا را. این نخست‌وزیر کاریزماتیک با قول به حفظ حاکمیت ملی هند، از یک رویکرد "مرکب" حمایت کرد، رویکردی که ابزار اصلی تولید را در اختیار دولت قرار داد و هدف اعلامی‌اش تضمین توزیع برابر سود تولیدات داخلی است. نهرو تحت‌تأثیر ایده‌های سوسیال‌دموکرات فایبانی<sup>۳۰</sup>، که وی در سال‌های دانشجویی در کمبریج با آن آشنا شده بود، هندی را تصور می‌کرد که در آن، دموکراسی و اقتصاد دولتی، کاملاً بر یکدیگر منطبق باشند. این تصور، مجموعه‌ای از برنامه‌های پنج‌ساله‌ی دولتی را به وجود آورد که براساس مدل دستور-و-کنترل، روی صنایع و تولیدات سنگین تمرکز کرده بود. بخش خصوصی باید مطیع دولت می‌شد و اجازه‌ی تجارت هم فقط در مواردی صادر می‌شد که با اهداف دولتی هماهنگ باشند. ناسیونالیسم اقتصادی نهرو به قیمت عدم بهره‌وری و عدم رشد اقتصادی صدها کارخانه‌ی دولتی تمام شد. ناکارآمدی زیاد و عدم پاسخگویی مفرط به نیازهای مادی مردم باعث شد فقط نه‌تای این کارخانه‌های دولتی سودآوری داشته باشند. به‌علاوه، بخش کشاورزی هم به‌جد نادیده گرفته شد، حال آنکه ۸۰٪ جمعیت در مناطق روستایی زندگی می‌کردند.

وقتی ایندیرا گاندی در سال ۱۹۶۶ به قدرت رسید، عملاً مدل اقتصادی پدر خود را گسترش داد و بزرگ‌ترین بانک‌ها و شرکت‌های بیمه و همچنین برخی از صنایع انرژی را ملی کرد. او که عمیقاً به فلسفه‌ی بازار آزاد مشکوک بود، در تلاشی چندساله برای جلوگیری از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تعدادی از توابع شرکت‌های چندملیتی قدرتمند مانند کوکاکولا را هم ملی کرد. ولی ملی‌سازی بخش بانکی باعث این مشکل شد که

23. mixed economy

24. Tata Motors

25. people's car

26. Indian miracle

27. liberalization by stealth

28. reform by storm

29. Fabian democratic socialism

مدیران براساس روابط سیاسی وام می‌دادند نه براساس ملاحظات مالی حقیقی. در نتیجه، تعداد وام‌های بی‌فایده به شکل چشمگیری بالا رفت و کل اقتصاد هند را به خطر انداخت.

پس از قتل ایندیرا، نخست‌وزیر بعدی یعنی پسر او، راجیو گاندی، با احتیاط در راه‌سوی مجموعه‌ای از اصلاحات نئولیبرال معتدل گشود و محدودیت‌های دولتی بر برخی صنایع را از بین برد و کسب مجوز دولتی برای فعالیت در فلان یا بهمان بخش را لغو کرد و قوانین صادرات را تاحدی آزاد نمود. گاندی با کاهش مالیات‌ها و کاستن از حق گمرک کالاهای خارجی، ارزش روپیه را بالا برد و این امر منجر به افزایش معنادر تجارت شد. اصلاحات نئولیبرال نخست وزیر، گرچه از نظر رویکرد و گستره، محدود بود ولی دوره‌ای از رشد اقتصادی بی‌سابقه و البته کوتاه‌مدت را رقم زد. ولی درگیری فرقه‌ای درون حزب کنگره<sup>۳۰</sup> می‌حاکم بر سر ابتکارات اصلاحی نئولیبرال راجیو، به‌علاوه‌ی رسوایی فسادهای بزرگی که پای خود نخست‌وزیر هم در آن‌ها گیر بود، تلاش‌های راجیو را یکبارہ متوقف کرد.

ولی توفیق اصلاحات بازاری راجیو گاندی، هر قدر هم که محدود بوده باشد، نشانه‌ی پایان یک دوره بود. وقتی غول نئولیبرالیسم از چراغ درآمده باشد سخت بتوان آن را دوباره بدانجا برگرداند. در واقع، در کشوری که داشت به یک بحران مالی درست‌حسابی می‌لغزید برپایی "اصلاح توفانی نئولیبرال" تنها انتخاب ممکن می‌نمود. این بحران ریشه در مشکلات غول‌آسایی داشت که ظرف یک دهه روی هم انباشته شده بود. در سال ۱۹۹۱، دیون دولتی هند به ۵۰٪ تولید ناخالص ملی این کشور نزدیک شد. صاف کردن این دیون، ذخایر خارجی ارزشمند هند را بلعید و آن ذخیره را به شکل خطرناکی به پایین‌ترین سطح خود رساند. دولت هند برای گریز از یک شکست بزرگ، از صندوق بین‌المللی پول درخواست یک بسته‌ی اضطراری و بزرگ ۱۸ میلیارد دلاری کرد. در میانه‌ی این بحران، راجیو گاندی به قتل رسید و ناراشیما رائو جانشین او شد. این نخست‌وزیر اصلاح طلب در انتصاب اقتصاددان آکسفورد درس خوانده یعنی مانموهان سینگ به‌عنوان وزیر مالیه زمان از کف نداد و به او اجازه داد مجموعه اصلاحات نئولیبرال وسیعی به راه اندازد که چشم‌انداز اقتصادی کشور را به‌نحو چشمگیری تغییر دهد. سینگ با درک این بحران به‌مثابه یک شانس تاریخی برای "ساخت یک هند نو" گفت که واجب است تعهد "منسوخ" به ناسیونالیسم اقتصادی نهر و کنار گذارده شود. این وزیر مالیه‌ی جدید، معتقد به این سخن ویکتور هوگو، رمان‌نویس فرانسوی که "هیچ قدرتی جلودار اندیشه‌ای نیست که زمانه‌اش فرا رسیده"، قول داد که بینش نئولیبرال خود را در بازار کار گسترده و ارزان کشور خود محقق کند، آن‌هم با کمک فارغ‌التحصیلان روبه‌تزايد ولی بیکار، متخصصان و البته منابع طبیعی هند.

### اصلاحات نئولیبرالی اجرایی از سال ۱۹۹۱

در بیشتر صنایع، نیاز به کسب مجوز دولتی برای فعالیت لغو شد؛

کاهش نرخ تعرفه بر واردات؛

آزادسازی نرخ مبادله و افزایش مبادله‌پذیری روپیه؛

تسهیل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از راه برداشتن محدودیت‌ها؛

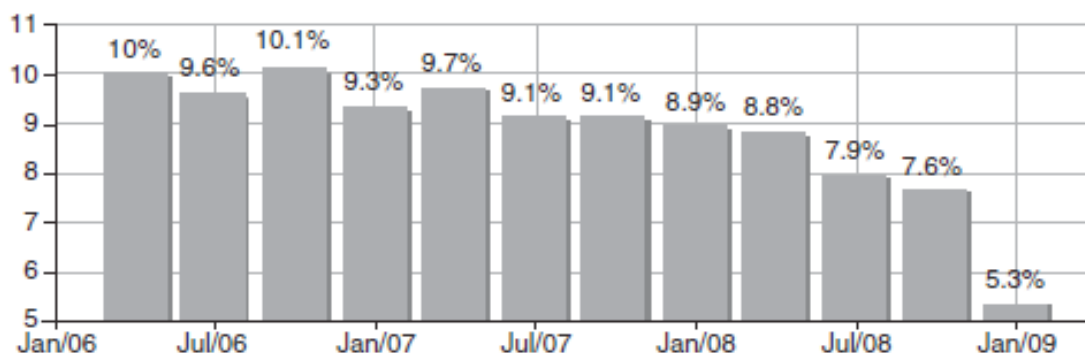
برداشتن محدودیت‌های تحمیلی بر شرکت‌های بزرگ، به‌قصد توانمند ساختن آن‌ها برای رقابت در بخش‌های اقتصادی جدید؛

خصوصی‌سازی صنایع دولتی؛

کاهش میزان نقدینگی<sup>۳۱</sup>.

سینگ با ایمان به ادعاهای حامیان غربی بازار جهانی و مصمم به هدایت هند به مسیر بدل شدن به یک قدرت اقتصادی جهانی، باور داشت که پذیرش یک بسته ریاضت مالی<sup>۳۲</sup> و سیاست‌های پولی سفت و سخت - در هماهنگی با برنامه‌های تعدیل ساختاری گسترده‌ی صندوق بین‌المللی پول - می‌تواند استعداد کارآفرینانه‌ی هند را آزاد کند. در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۹۰، او از مالیات‌ها کاست و نظام مالیاتی ملی را ساده‌سازی کرد؛ تعرفه بر واردات را بسیار پایین آورد، نیاز به کسب مجوز دولتی برای فعالیت در بیشتر بخش‌های اقتصادی را لغو کرد، بی‌انضباطی‌های نرخ مبادله‌ی هند را تصحیح کرد، صنایع دولتی کلیدی را خصوصی کرد، و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را تشویق نمود. سینگ پس از نخست‌وزیری در سال ۲۰۰۴، اصلاحات نئولیبرال خود را گسترش و سرعت بیشتری بخشید. سینگ با اعلام اینکه بزرگترین مانع توفیق هند در اقتصاد جهانی، شرایط نامطلوب جاده‌ها، بنادر، و نیروگاه‌های آنست، تأکید خود را گذاشت روی شراکت بخش دولتی - بخش خصوصی برای ترمیم زیرساخت‌های کشور، و همچنین عرضه‌ی برق ارزان و همیشگی به کارخانه‌ها و روستاها.

رشد سالانه‌ی تولید ناخالص ملی، با احتساب تورم



و نرخ رشد تولید ناخالص ملی هند از ۲۰۰۶-۹

کل پرونداد تولیدی هند در سال ۲۰۰۷-۸ سه تریلیارد دلار بود (برحسب شاخص تساوی قیمت خرید) که ۹.۱ رشد نشان می‌دهد و پس از چین، دومین اقتصاد سریع جهان است. اما تصویر بالا نشان می‌دهد رکود جهانی بر نرخ رشد این کشور هم تأثیر گذارده است.

منبع: <http://www.tradingeconomics.com/Economics/GDP-Growth.aspx?Symbol=INR>

نخست‌وزیر برای تحقق اهداف بلندپروازانه‌ی خود درباره‌ی انرژی و زیرساخت‌ها، کشور خود را متعهد به گسترش انرژی هسته‌ای کرد. سینگ با اذعان به اینکه هند نمی‌تواند با نیروهای داخلی، به چنین ظرفیتی برسد، از جامعه‌ی جهانی درخواست کمک کرد. برخلاف موضع منفی نهر و درباره‌ی ایالات متحده، سینگ دعوت جورج بوش پسر برای شراکت اقتصادی و سیاسی حقیقی را پذیرفت. رییس‌جمهور آمریکا با پذیرش اهمیت استراتژیک شبه‌قاره به‌عنوان یک متحد بالقوه در برابر ظهور چین و تروریسم جهانی، تبدیل شد به حامی اصلی عرضه‌ی تکنولوژی هسته‌ای پیشرفته به هند. بوش پس از تنش‌های طولانی و سخت با قانونگذاران داخلی که نمی‌خواستند هند را از توافق عدم تکثیر هسته‌ای<sup>۳۳</sup> استثنا کنند، تصویب کنگره برای موافقت‌نامه‌ی هسته‌ی غیرنظامی ایالات متحده-هند<sup>۳۴</sup> را گرفت. این موافقت‌نامه در سال ۲۰۰۸ تبدیل به قانون شد. مصوبه‌ی

## 32. fiscal austerity

## 33. Non-Nuclear Proliferation Agreement

## 34. US-India Civil Nuclear Deal

همکاری هسته‌ای ایالات متحده-هند<sup>۳۵</sup> و فرمان ارتقای عدم اشاعه<sup>۳۶</sup>. متن این توافقنامه بخصوص برای مانموهان سینگ موجب رضایت خاطر شد، یعنی کسی که او هم در کشور خود برای تصویب این معاهده مورد حمله‌های سیاسی مشابهی قرار گرفته بود.



۱۳. مانموهان سینگ (۱۹۳۲- )، نخست‌وزیر هند (۲۰۰۴-۲۰۱۴)

نتایج مثبت اصلاحات نئولیبرالی جامع نخست‌وزیر سینگ روشنند: رشد اقتصادی بسیار زیاد، ثبات نرخ مبادله، و تا همین امروز، افزایش جدی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی. اما در طرف دیگر، اصلاحات نئولیبرال، فاصله‌ی بین غنی و فقیر را افزایش داده است. خصوصی کردن خانه‌سازی مانع از آن شده که اکثر هندی‌های عادی مالک خانه باشند. به علاوه، رشد اقتصادی به معنای افزایش نیاز به نفت است و قیمت رو به افزایش آن، یکبار دیگر دخایر خارجی هند را تحت فشار گذارده. در واقع، کسری بودجه به ۱۰٪ تولید ناخالص ملی افزایش یافته است. در نهایت آن‌که، پذیرش بازار جهانی توسط سینگ، کشور را در معرض تأثیرات مخرب بحران مالی جهانی قرار داد.

## نتیجه‌گیری

تغییر اقتصادی در آسیا خواه به خاطر الزامات تحمیلی جهانی‌سازی بوده باشد خواه توسط رهبران بازار دوست این کشورهای آسیایی تعمداً و برای تحقق اهداف سیاسی‌شان پذیرفته شده باشد، طی دو دهه‌ی اخیر در منطقه تغییر شگرفی به سوی نئولیبرالیسم به وجود آورده است. این تحول مداوم طی یک فرآیند واحد صورت نگرفته است؛ کشورهای مختلف برای شرکت در یک بازار جهانی، راه‌های خاص خود را پیدا کرده‌اند. همان‌طور که در این سه فصل مشاهده شد، در نظام‌های سیاسی-اقتصادی بسیار متمایز، نئولیبرالیسم به گونه‌های مختلفی تطبیق داده شده است. بنابراین، مقایسه‌ی تجلیات متنوع نئولیبرالیسم در آسیا، این اسطوره که نئولیبرالیسم ضرورتاً فقط شکل انگلیسی-آمریکایی دارد را نفی می‌کند. اجازه دهید برای تکمیل سفر دور دنیای خود، اکنون به آمریکای لاتین و آفریقا نگاهی بیندازیم.

## فصل پنجم

### نئولیبرالیسم در آمریکای لاتین و آفریقا

توافق واشنگتن تأثیر شگرفی بر شکل دادن سیاست‌های نئولیبرالی در آمریکای لاتین و آفریقا داشت. چنانکه در فصل اول گفتیم، در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اعطای وام به کشورهای در حال توسعه‌ی بشدت مقروض را به "برنامه‌های تعدیل ساختاری" (SAP) منوط کردند. این برنامه‌ها دستور می‌دادند که دولت‌های وام‌گیرنده، اقتصاد خود را براساس اصول نئولیبرال بازسازی کنند. این برنامه‌ها شامل موارد ذیل می‌شد: تأکید بیشتر بر تولید صادراتی به جای رفع نیازهای محلی یا ملی، کاهش عمده‌ی مالیات\_بخصوص برای برنامه‌های اجتماعی، گسترش سریع تدابیر خصوصی‌سازی، کاهش ضوابط حمایتی بر فعالیت شرکت‌های فراملی، و در برخی موارد، تنزل زیاد ارزش پول. به‌علاوه، این وام‌دهندگان بین‌المللی باید مطمئن می‌شدند که بخش بزرگی از وامشان خرج صاف کردن قروض این کشورها شود، قروضی که در نتیجه‌ی چند مولفه روی هم انباشته شده بودند: الگوهای جاافتاده‌ی سلطه‌ی اجتماعی که استعمار<sup>۱</sup> به جا گذاشته بود؛ استراتژی‌های نابجای توسعه، که غالباً آژانس‌های کمک‌کننده‌ی جهان اول توصیه کرده بودند؛ افزایش چشمگیر قیمت نفت در دهه‌ی ۱۹۷۰؛ افزایش نرخ جهانی بهره در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰؛ کاهش تقاضای جهانی برای محصولات جهان سوم؛ کاهش اهمیت بازارهای داخلی؛ پروژه‌های ساخت‌وساز بسیار بزرگِ مصرفانه و بی‌فایده؛ و فساد گسترده میان نخبگان حاکم داخلی.

اجازه دهید کار را با بررسی گسترش مدل نئولیبرال به آمریکای لاتین در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و تمرکز روی سه کشور شیلی، آرژانتین و مکزیک آغاز کنیم. در دو کشور اول، تحمیل توافق واشنگتن بعد از حملات آکادمیک مداوم به رویه‌ی اقتصادی آمریکای لاتین انجام شد. "توسعه‌گرایی"<sup>۲</sup> مسلط بر این منطقه، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، تا حد زیادی ریشه در اصول ناسیونالیسم اقتصادی داشت، اصولی برگرفته از توسعه‌ی موفق بیشتر کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی در سده‌ی نوزده و اوایل بیست. روشنفکران توسعه‌گرایی مانند رانول پربیش<sup>۳</sup> اقتصاددان آرژانتینی گفتند که پیشرفت اقتصادی در منطقه بستگی دارد به صنعتی‌سازی درونی‌ای که حامی آن تعرفه‌ی گمرکی بالا و تجارت خارجی محدود باشد نه صادرات منابع طبیعی به بازار جهانی، بازاری که قیمت‌های آن در کنترل شرکت‌های بزرگ اروپایی و آمریکای شمالی است. سیاستمداران توسعه‌گرا این نظریات را به سیاست‌های اقتصادی تبدیل نموده و از ملی‌سازی صنایع مادر، مانند معدن و حمل‌ونقل حمایت کردند. موسسات خصوصی تا آنجا که در خدمت پروژه‌های توسعه‌ی دولتی بودند می‌توانستند برای ساخت کارخانه و استخدام کارگر، از پارانه‌های دولتی استفاده کنند. دولت قیمت غذا و دیگر کالاهای اساسی را هم شدیداً کنترل می‌کرد. اجرای موفق این اهداف سیاسی نیازمند یک دولت بشدت تمرکزگرا و مداخله‌گر بود که متعهد به حفظ استقلال ملی و تأمین تدابیر رفاهی بنیادین مانند خدمات اجتماعی و آموزش دولتی باشد.

### شیلی و آرژانتین

از دهه‌ی ۱۹۵۰، اعضای مکتب اقتصادی شیکاگو مشتاق بودند تا نقد عمومی خود بر رویه‌های اقتصاد کلان کینزی در دموکراسی‌های غربی را به کشورهای آمریکای لاتین نیز بسط دهند. میلتون فریدمن، که عمیقاً با مدل توسعه‌گرایانه‌ی آمریکای لاتین مخالف بود، و همکارش یعنی آرنولد هاربرگر، با هزینه‌ی دانشگاه شیکاگو، وزارت کشور ایالات متحده، چندین شرکت بزرگ آمریکایی، و بنیاد فورد، برنامه‌های آکادمیک نئولیبرالی برای اجرا در آمریکای جنوبی تعریف کردند. یکی از اینها، معروف به "پروژه‌ی شیلی"<sup>۴</sup>، هم در دانشگاه شیکاگو هم در دانشگاه کاتولیک

1. colonialism
2. developmentalism
3. Raul Prebisch
4. Chile Project

سانتیاگو به صدها دانشجوی شیلیایی، آموزش بازار آزاد داد\_طرحی که در منطقه به طرح "پسران شیکاگو"<sup>۵</sup> معروف شد. چنین برنامه‌هایی در دهه‌ی ۱۹۶۰، به شدت در سراسر منطقه گسترش یافت و دانشجویان این دوره‌ها تدریجاً در کشورهایی مانند آرژانتین، اروگوئه و برزیل به مناصب دولتی و آکادمیک برجسته رسیدند.

در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، ژنرال آگوستو پینوشه، یک کودتای آمریکایی را به صحنه برد و رییس‌جمهوری قانونی شیلی یعنی سالوادور آلنده، این حامی سرسخت مکتب توسعه‌گرایی را سرنگون کرد. بلافاصله پس از غضب نظامی قدرت، برخی از "پسران شیکاگو"ی وطنی، یک طرح ۵۰۰ صفحه‌ای برای بازسازی اقتصاد شیلی به مرد قدرتمند کشور ارایه دادند. این سند معروف به "آجر"، خواستار مقررات‌زدایی گسترده و سریع، اتخاذ تدابیر خصوصی‌سازی و همچنین کاهش شدید هزینه‌های اجتماعی، کاهش تعرفه‌های گمرکی، و حذف نظارت بر قیمت‌ها شد\_به‌ظاهر برای مبارزه با تورم عنان‌گسیخته‌ی شیلی. پینوشه با پذیرش بخش بزرگی از این برنامه، با شتاب فراوان رفت دنبال تحمیل این سیاست‌های نئولیبرال ولی در همان حال داشت از گرده‌ی مخالفان سیاسی خویش تسمه می‌کشید. فریدمن و هایک گرچه قبول داشتند روش‌های سرکوب سیاسی وحشیانه‌ی ژنرال با ایده‌آل‌های لیبرتارینی آن‌ها جور در نمی‌آید، ولی گفتند که چنین شوک‌درمانی‌ای باید یک "شانس منصفانه"<sup>۷</sup> داشته باشد. آنان پیش‌بینی کردند برنامه‌ی چابک آنها شیلی را به دموکراسی، آزادی، و وفور بی‌سابقه می‌رساند.

ولی پینوشه برای دو دهه قدرت دیکتاتوری گسترده‌ای به کار برد که شکل بیمارگونه‌ی آن، ناپدید شدن‌های پیاپی مخالفان سیاسی، شکنجه، و دیگر نقض‌های نظام‌مند حقوق بشر بود. اقتصاد شیلی طی حکومت اقتدارگرایانه‌ی پینوشه، در تورم و نرخ رشد تولید ناخالص ملی به ثبات رسید، ولی طبقات میانی و پایین ضربه خوردند چراکه نابرابری اقتصادی به‌شکل چشمگیری افزایش یافت. ۱۰٪ اغنیای کشور بیش از دیگران از اصلاحات نئولیبرال سود بردند، چراکه در سال‌های دیکتاتوری پینوشه، درآمدشان تقریباً دو برابر شد. تا امروز، شیلی یکی از ۱۵ کشور اول دنیا به‌لحاظ نابرابری است. نتایج اقتصادی خوب و بد "انقلاب نئولیبرال" که از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ کشور را در هم نوردید، ادامه دارد و در میان حامیان و بدگویان مکتب شیکاگو بحث داغی را به راه انداخته درباب فضایل اصلاحات بازار آزادی که از خارج تحمیل شده باشد.

|                          |             |
|--------------------------|-------------|
| Columbia                 | 53.8 (2005) |
| Chile                    | 54.9 (2003) |
| Guatemala                | 55.1 (2007) |
| Panama                   | 56.1 (2003) |
| Bosnia and Herzegovina   | 56.2 (2007) |
| Brazil                   | 56.7 (2005) |
| Paraguay                 | 56.8 (2008) |
| Haiti                    | 59.2 (2001) |
| Bolivia                  | 59.2 (2006) |
| Central African Republic | 61.3 (1993) |
| Sierra Leone             | 62.9 (1989) |
| Botswana                 | 63 (1993)   |
| Lesotho                  | 63.2 (1995) |
| South Africa             | 65 (2005)   |
| Namibia                  | 70.7 (2003) |

### ز. ۱۵ کشور اول دنیا به‌لحاظ نابرابری

ضریب جینی یک روش آماری است برای محاسبه‌ی درآمد و توزیع ثروت در یک کشور. هرچه این ضریب بالاتر باشد حاکی از آنست که ثروت و درآمد نابرابرتر توزیع شده است. ولی هرچه این ضریب پایین‌تر باشد یعنی آن دو مولفه به‌طور یکسان‌تری توزیع شده‌اند.

<CIA Factbook 2007 [online] at <<https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/fields/2172.html>

5. the Chicago Boys

6.The Brick

7. fair chance



وقتی یک دسته‌ی نظامی متشکل از سه ژنرال، قدرت را از حکومت قانونی ایزابل پرون غصب کرد، آرژانتین هم با وضع مشابهی روبه‌رو بود. ایزابل، بیوه‌ی خوان دومینگو پرون، بنیانگذار حزب ناسیونال-پوپولیست "پرونیست"<sup>۸</sup> بود، بیوه‌ی مردی که روزگاری مهم‌ترین شخصیت سیاسی کشور بود. ژنرال‌های حاکم با حفظ رابطه‌ی نزدیک خود با "پسران شیکاگو"، اصلاحاتی نتولیبرال به راه انداختند ولی تا آنجا پیش نرفتند که مثل ژنرال پینوشه برخی از صنایع کلیدی را خصوصی کنند. آنها در زمینه‌ی سرکوب سیاسی، استراتژی مرد قدرتمند شیلی را موبه‌مو پیروی کردند: ناپدیدشدن و شکنجه‌ی هزاران مخالفی که به یکسان انگ "خرابکار"<sup>۹</sup> خورده بودند. همان طور که روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی اقتصادی یعنی ناتومی کلاین گفته است چرخش ادعایی این دارودسته‌ی آرژانتینی به سمت "بازار آزاد" در هفت سال حکومت دیکتاتوریشان عملاً بیشتر شبیه کورپوراتیسم فاشیستی<sup>۱۰</sup> ای بود که بر ساخت و پاخت دولت، بخش تجاری و سندیکاها مبتنی است.

پس از فروپاشی دیکتاتوری نظامیان در پی حمله‌ی فاجعه‌آمیز ژنرال‌ها در سال ۱۹۸۲ به فالکلند و صف‌آرایی مقابل بریتانیا، رییس‌جمهور تازه انتخاب‌شده یعنی راتول آلفونسین، اقتصاد کشور خود را بر لبه‌ی تیغ فروپاشی یافت. تحت فشار بدهی‌های ملی هنگفتی که از رژیم سابق روی هم تلنبار شده بود و خیر از تورمی عنان گسیخته می‌داد، آلفونسین در خیابان‌های بوئنوس آیرس و دیگر شهرهای بزرگ با شورش مردم گرسنه مواجه شد. به‌علاوه، وام‌دهندگان خارجی‌ای که به دولت نظامی، قرض‌های هنگفت داده بودند حالا خواستار تسویه‌ی هرچه زودتر آن‌ها شدند. پاسخ رییس‌جمهور، برقراری تدابیر مقررات‌زدایانه‌ی معتدلی بود که می‌خواست برای مبارزه با آبرتورم<sup>۱۱</sup>، تجارت را افزایش دهد و عرضه‌ی پول را کم کند. این اصلاحات به‌زعم سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان نتولیبرال بسیار بی‌رنگ‌بو بود و برای همین در سالم‌سازی اقتصادی کشور نقش چندانی ایفا نکرد. آلفونسین که مجبور بود به‌دلیل رکود شدید و رنج‌آور استعفا دهد، قدرت را به حزب پرونیست تسلیم کرد، که در آن موقع تحت‌هدایت کارلوس ساؤل منم<sup>۱۲</sup> مظنن بود. این استاندار سابق، در ۸ جولای ۱۹۸۹ به‌عنوان چهل‌وهشتمین رییس‌جمهور آرژانتین سوگند خورد و به رأی‌دهندگان قول داد که هرگز اجازه ندهد نظامیان یا وام‌دهندگان خارجی سرنوشت کشور را به‌دست گیرند.

بنابراین بیشتر آرژانتینی‌ها غافلگیر شدند وقتی رییس‌جمهور ناسیونالیست-پوپولیست آن‌ها که علقه‌های سندیکایی قوی داشت، از احیای توسعه‌گرایی آمریکای لاتینی خودداری کرد و درعوض توصیه‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول را پذیرفت، توصیه‌هایی درجهت "جهانی‌سازی" اقتصاد آرژانتین از راه اجرای اصلاحات نتولیبرال همه‌گیر. منم بیشتر صنایع دولتی از جمله شرکت ملی نفت، اداره‌ی پست، و تأسیساتی عمومی مانند تلفن، برق و آب را خصوصی کرد. اصلاحات خصوصی‌سازانه‌ی بیشتر در بخش تأمین اجتماعی، برنامه‌های امنیت اجتماعی را کاهش داد. دولت منم همچنین هزینه‌های عمومی را بسیار پایین آورد و سرمایه‌گذاری را آزاد کرد و بدین ترتیب باعث تشویق سیل سرمایه‌های خارجی عمدتاً قمارآمیز شد.

این رییس‌جمهور که مصمم بود علیرغم مخالفت‌ها -حتی مخالفت‌های حزب خود- در مسیر نتولیبرالیسم بماند با انتصاب چند تن از "پسران شیکاگو" به مناصب مهم دولتی توانست دست حزب ناسیونال-پوپولیست پرونیست را از قدرت کوتاه کند. برجسته‌ترین این افراد، وزیر مالیه یعنی دومینگو کاوایو بود که وظیفه داشت با قانون مبادله پول<sup>۱۳</sup> سال ۱۹۹۱، نظام پولی کشور را ثبات ببخشد. این فرمان جنجالی دستور می‌داد که ارزش جدید کشور، یعنی پزوی آرژانتین باید درمقابل دلار تثبیت شود. این کار به‌وسیله‌ی یک هیئت ارزی<sup>۱۴</sup> انجام شد که کارش نظارت بر تحصیل هنگفت دارایی‌های ذخیره به‌شکل اوراق بهادار ایالات‌متحده بود. در اساس، رژیم ارزی "دلاریزه"<sup>۱۵</sup>ی آرژانتین به همه اطمینان داد که پزوی دولتی می‌تواند در هر زمان و در هر بانکی با نرخی ثابت با ارزش ایالات‌متحده مبادله شود. کاوایو با این ادعا که توانسته جن‌آبرتورم را برای همیشه از تن

- 
8. Peronist party
  9. subversives
  10. Fascist corporatism
  11. hyperinflation
  12. Convertibility Law
  13. currency board

کشور بیرون کند لاف می‌زد که "معجزه‌ی منم" مدیون او بوده است. پذیرش "شوگ‌درمانی" تحمیلی از سوی صندوق بین‌المللی پول، راهنمای ورود آرژانتین به یک دوره‌ی بی‌سابقه از رونق بود.

## هیئت ارزی

هیئت ارزی که تا سال ۲۰۰۲ در آرژانتین برپا بود بر نظام پولی کشوری که ثبات ندارد نظارت می‌کند و آن را در مقابل ارزی رایج و باثبات تر مثل دلار آمریکا، پوند انگلیس یا یورو تثبیت می‌نماید. مطالبات و وظایف اصلی هیئت ارزی اینهاست:

- کشور تحت نظارت باید بقدر کافی ذخایر ارزی خارجی تحصیل کند تا ضمانت دهد همه‌ی دارندگان ارز رایج آن کشور می‌توانند آن را در هر زمان به ارز ذخیره (مثلاً دلار آمریکا) تبدیل کنند.
- ارز تحت نظارت باید بتمامه در مقابل ارز ذخیره، قابل تبدیل باشد؛
- خزانه‌داری/بانک مرکزی کشور تحت نظارت از حق خود برای چاپ پول کناره می‌گیرد هر چند توانایی خود برای وام گرفتن را حفظ می‌کند؛
- هیئت ارزی به بانک‌های تجاری پول قرض نمی‌دهد، و نرخ بهره را دست‌کاری نمی‌کند تا عرضه‌ی پول کم یا زیاد شود (برخلاف بانک مرکزی).

در سال‌های آتی، پیش‌بینی وزیر مالیه به‌نظر درست از آب درآمد، چون آرژانتین، از نرخ بیکاری پایین، ثبات پولی، و سرمایه‌گذاری سنگین خارجی بهره‌مند شد. بهره‌وری ارتقا یافت و صادرات به اوج تازه‌ای رسید. در بیشتر دهه‌ی ۱۹۹۰، اقتصاد با نرخ چشمگیر ۶٪ رشد یافت و حتی توانست بر رکود نسبتاً سبک و موقتی آغاز بحران پزوی مکزیک در سال ۱۹۹۵ هم غلبه کند.

ولی ارزش بالا و ثابت پزوی تثبیت‌شده در مقابل دلار یک ضرر جدی هم داشت: تولید کالا درون کشور خیلی گران شده بود و بنابراین بازار داخلی را به روی سیل محصولات ارزانی باز کرد که صنایع داخلی را تضعیف نمودند و ده‌ها هزار شغل را از بین بردند. ادغام جهانی آرژانتین که با وساطت صندوق بین‌المللی پول اتفاق افتاده بود، اقتصاد این کشور را در برابر شوک‌های خارجی مانند بحران آسیایی ۸-۱۹۹۷، سقوط سال ۱۹۹۸ اقتصاد روسیه، و بحران ارزی پریشان‌کننده‌ی ۱۹۹۹ برزیل حساس تر کرد. در نتیجه‌ی ضعف اقتصاد جهانی، دسترسی آرژانتین به بازارهای سرمایه از بین رفت. این کشور مغرور آمریکای جنوبی که مسوولان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، پیشتر از آن به‌عنوان "الگو"ی کشورهای در حال توسعه نام برده بودند حال در خطر فروپاشی اقتصادی بود.

در ژانویه‌ی سال ۲۰۰۲، پس از ماه‌ها اعتراض خشن خیابانی در شهرهای بزرگ، آرژانتین رسماً ۱۴۱ میلیارد دلار دیون دولتی هنگفت خود را نکول<sup>۱۴</sup> کرد. ادواردو دووالده، پنجمین رییس‌جمهوری که کشور طی فقط دو هفته به خود دیده بود، برای پیشگیری از ورشکستگی اجتماعی کامل، دسترسی مشتریان به حساب‌های خود را محدود کرد و پزو را از دلار منفک کرد. طی چند ساعت، ارز مملکت یک سوم ارزش خود را از دست داد، و ثمره‌ی کار مردم عادی از آنان دزدیده شد. رییس‌جمهور اذعان کرد که "آرژانتین شکست؛ غرق شد" و "مدل نئولیبرال همه‌چیز را جارو کرده و با خود برده است". از این روزهای تاریک به بعد، پیشرفت اقتصادی آرژانتین ضدونقیض بوده است. در نیمه‌ی پر لیوان، تولید ناخالص ملی هر سال رشد چشمگیر تقریباً ۹ درصدی داشته است و اینها از صدقه‌سر ساختاربندی موفق دیون و کاستن از بار بدهی‌ها، وام‌دهندگان بین‌المللی خوب، و سیاست‌های پولی و مالی توسعه‌گرایانه است. ولی در نیمه‌ی خالی لیوان، در سال ۲۰۰۶، تورم دو رقمی شد. رییس‌جمهور نستور

کرشنر، "پرونیست-سانتریست"<sup>۱۵</sup>ی که شبیه هیچکس نیست، به این تهدید پاسخی نداد جز به توافق رسیدن بر سر قیمت و مالیات با بیزنس‌ها. ولی تثبیت قیمت چندساله‌ی او در زمینه ی برق و گاز طبیعی برای مصرف کنندگان خانگی، مصرف را تشویق کرد و نگذاشت سرمایه‌ی خصوصی وارد شود و همین مطلب در سال ۲۰۰۷ منجر به محدودیت مصرف صنعتی و خاموشی‌های متعدد شد.

بی‌شک، نستور کرشنر و جانشین وی، همسرش، کریستینا، اقتصاد آرژانتین را از نئولیبرالیسم به گونه‌ی معتدلی از توسعه‌گرایی چرخانده است. برای مثال، کریستینا کرشنر در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد که طرح دولت وی، دولتی کردن ۳۰ میلیارد صندوق بازنشستگی است تا بازنشستگان را از کاهش سهام و قیمت اوراق بهادار در امان نگه دارد. ولی این رییس‌جمهور و منتقد پر سروصدای توافق واشنگتن مجبور شده ضررهای آرژانتین از بحران اقتصاد جهانی را درون چارچوب بین‌المللی گروه بیست<sup>۱۶</sup> مورد رسیدگی قرار دهد.

### گروه بیست

"گروه بیست وزیر مالی و روسای بانک‌های مرکزی"<sup>۱۷</sup> (G-20)، گروه رهبران اقتصادی مهم ۱۹ تا از بزرگ‌ترین اقتصادهای ملی جهان به‌علاوه‌ی اتحادیه‌ی اروپاست. G-20 با ترویج گفتگو میان این رهبران خواهان تعیین و شکل‌دهی به مسایل سیاستگذارانه‌ای است که هدفشان ارتقای ثبات مالی بین‌المللی است. در سپیده‌دم بحران مالی جهانی، G-20 همچنین در سطح سران کشورها نیز برگزار شد، از جمله ۲ آوریل ۲۰۰۹ در لندن. G-20 در مجموع بیش از ۶۰٪ جمعیت جهان را در برمی‌گیرد و ۸۵٪ تولید ناخالص داخلی جهانی و ۸۰٪ تجارت جهانی را تشکیل می‌دهد.

### مکزیک

نئولیبرالیسم در شرایطی اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ به مکزیکی وارد شد که وضع این کشور مانند وضعیت آرژانتین بود. در هردوی این موارد، اصلاحات بازارمحورانه مبتنی بود بر تجدیدنظر در استراتژی‌های صنعتی‌سازی توسعه‌گرا مانند ایجاد موانع تجاری متعدد برای حفاظت از صنایع داخلی در برابر رقابت خارجی. نسخه‌ی مکزیکی توسعه‌گرایی که مشخصه‌اش مداخله‌ی یک دولت قوی در توسعه و مدیریت موسسات دولتی است، به قیمت تورم بالا و رشد اقتصادی پایین، به اصلاحات اجتماعی و سازگاری طبقاتی دست یافته بود. در دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ مکزیکی هم مانند کشورهای آمریکای جنوبی از جمله آرژانتین و برزیل، با اخذ وام‌های سنگین از بانک‌های تجاری جهانی بود که بهای کسری مالی سالانه‌ی خود را می‌داد. در آگوست سال ۱۹۸۲، وزیر مالی‌هی مکزیکی، خسوس سیلوا-هرتزوغ اعلام کرد که کشورش دیگر نمی‌تواند دیون ملی خود را تسویه کند. نکول مکزیکی، در سال ۱۹۸۲، بحران دیون آمریکای لاتین<sup>۱۸</sup> را به راه انداخت. بحرانی که طی آن، بیشتر وام‌دهندگان خصوصی خارجی، وام‌های جدید به منطقه را یا کاهش دادند یا کلاً متوقف کردند. دولت مکزیکی با تکیه بر کمک‌های اضطراری و هنگفت صندوق بین‌المللی پول، از یک فاجعه‌ی اجتماعی پیشگیری کرد. دولت مکزیکی در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و سراسر دهه‌ی ۱۹۹۰ مجبور شد برنامه‌های تعدیل ساختاری‌ای که پیش‌شرط تزریق پول بیشتر بود را بپذیرد.

تغییرات نئولیبرالی مکزیکی، دو مرحله‌ی عمده داشت با دور رهبر تقریباً متفاوت: رییس‌جمهور کارلوس سالیناس دوگاتاری (۱۹۸۸-۹۴) و ارنستو زدیلو دولئون (۱۹۹۴-۲۰۰۰). اصلاحات عمده‌ی بازار توسط سالیناس همراه بود با تدابیر سیاسی اقتدارگرایانه، هرچند نه به‌قدر اقتدارگرایی پینوشه

15. centrist-Peronist

16. Group of Twenty

17. Group of Twenty Finance Ministers and Central Bank Governors

18. Latin American Debt Crisis

در شیلی. اوج تلاش‌های اصلاحی نئولیبرال سالیناس بی‌شک ادغام اقتصادی کشورش در اقتصاد منطقه‌ای بود، یعنی پذیرش توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا). دولت سالیناس برای اجرای این توافق تجاری و همچنین عمل به برنامه‌های تعدیل ساختاری تجویزی توافق واشنگتن، همکاری نزدیکی با گروه نخبه‌ای از اقتصاددانان نئولیبرال آمریکادرس خوانده داشت. نسخه‌ی مکزیکی "پسران شیکاگو". رییس‌جمهور مکزیکی با گردآوری یک جمع بازاردوست قدرتمند از اقتصاددانان، خبرگان سیاستگذاری، و پیشگامان تجاری بزرگترین شرکت‌های کشور امید داشت سرمایه‌های خارجی مستقیم بسیاری جذب کند و معتقد بود برای تضمین آینده‌ی اقتصادی بلندمدت و صادرات محور مکزیکی، این سرمایه‌ها بسیار حیاتی‌ند.

ولی در اول ژانویه‌ی ۱۹۹۴، روزی که نفتا کار خود را آغاز می‌کرد، نخبگان حاکم مکزیکی، ناغافل دریافتند که قیام مردمی در ایالت جنوبی چیپاس، نئولیبرالیسم اقتصادی آنان را به چالش کشیده است. گروه چپگرای مبارزان "آزادسازی ملی"<sup>۱۹</sup> که به یاد امیلیانو زاپاتا، کشاورزی انقلابی مکزیکی، خود را "زاپاتیست‌ها"<sup>۲۰</sup> می‌خواندند، در تلاشی نافرجام برای ایجاد یک انقلاب ملی، با سران حکومتی درگیر شدند. علیرغم این شکست، آنان توجه جهان را به سوی تأثیرات سیاست‌های نئولیبرال بر ملل فقیر و سنتی کشورهای جنوب جلب کردند. قیام چیپاس همچنین منجر شد به مجموعه اعتصابات که هدفشان سرنگونی دولت سالیناس و تضعیف قدرت حزب مشروطه‌ی انقلابی "PRI" بود و بیش از شصت روز به طول انجامید. معترضان ضد فساد هم خیلی زود به این ائتلاف گروه‌های مخالف خوان پیوستند. با ربایش تاجران معروف و قتل لوئیس دونالدو کولوسو، این کاندیدای پیشناز ریاست‌جمهوری که از حزب PRI بود، بی‌ثباتی سیاسی و ابهام اقتصادی افزایش یافت.

سرمایه‌گذاران که از فرقه‌گرایی سیاسی ترسیده بودند، با سرعتی هشدارآمیز وجوه خود را بیرون کشیدند و آتش بحران اقتصادی را شعله‌ور کردند. جانشین سالیناس، ارستو زدیوی که در این سال‌های پر آشوب رییس‌جمهور شده بود تلاش کرد اقتصاد به تازگی لیبرال شده را با برنامه‌های سیاسی دموکراتیک‌تر و پذیرش گروه‌های ذینفع متعدد پیوند بزند. یکی از اولین تصمیماتی که این رییس‌جمهور باید می‌گرفت، از بین بردن تثبیت پزو- دلار بود و همین مطلب باعث شد ارزش ارز مکزیکی نسبت به چند روز قبل، ۵۰٪ سقوط کند. طی تلاشی فاجعه‌آمیز برای تقویت رابطه‌ی دولت با تجارت و بازگرداندن اعتماد به سرمایه‌گذاران، زدیو بسته‌ی اضطراری بانک جهانی به ارزش ۴۰ میلیارد دلار را در ازای اجرای یک طرح ریاضتی پذیرفت، طرحی که هزینه‌های دولتی را کاهش داد و نرخ بهره را بالا برد. اجرای این تدابیر نئولیبرال، مسکن کوتاه‌مدتی برای اقتصاد مکزیکی بود آن‌هم به قیمت افزایش نابرابری اجتماعی.

زدیو با اثبات تعهد دولت خود به رویکردی بازتر به حکمرانی، مبتکر گفتگوهای با زاپاتیست‌ها شد و نهایتاً به توافقی نایل شد که قانون اساسی کشور را تغییر و در مجلس ملی به مکزیکی‌های بومی حق نمایندگی بیشتری داد. زدیو با قول به شفافیت اقتصادی بیشتر، اعضای اپوزیسیون را به مناصب کلیدی دولت گماشت و قضات تقریباً مستقلی را منصوب کرد که گاهی علیه دولت حکم می‌دادند. در نهایت، رییس‌جمهور هرچه بیشتر وارد مجموعه گفتگوهای با سیاستمداران محلی و منطقه‌ای شد. این گفتگوها نشان‌گر تمایل او به واگذاری برخی از اختیارات دولتی بود. این ترکیب کردن اصلاحات اقتصادی نئولیبرال با گشودگی زیاد سیاسی، در دوره‌ی روسای‌جمهور بعدی یعنی وینسنت فوکس کسادا (که انتخاب او به

هفت دهه حکومت PRI خاتمه داد) و فلیپه کالدرون هم ادامه داشت. کالدرون به حلقه‌ی بازارآزادی‌های ایالات متحده بسیار نزدیک است ولی نتایج قاطع انتخابات ۲۰۰۶ مکزیکی که منجر به پیروزی کاندیدای ضد نفتا یعنی لوپز ابرادور شد نشان‌گر آنست که نئولیبرالیسم برای رأی‌دهندگان مکزیکی افسون‌زدایی شده است. در واقع، حمایت عمومی اندک از برنامه‌ی نئولیبرال کالدرون، با بحران اقتصادی جهانی دوران بوش پسر کمتر هم شده است.

---

19. 'national liberation' fighters

20. 'Zapatistas'

21. Institutional Revolutionary Party



۱۴. ارنستو زدیلو پونسه دولئون، رئیس جمهور مکزیک (۱۹۹۴-۲۰۰۰)

حالا که تأثیرات توافق واشنگتن بر آمریکای لاتین را بررسی کردیم نباید از دیدن تأثیرات مشابه آن در آفریقا تعجب کنیم. توسعه‌گرایی ملی‌گرا و دولتی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ آفریقا، برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی بلندپروازانه‌ای داشت که از توان اکثر کشورهای آفریقای سیاه خارج بود. در دهه‌ی بعد، این دولت‌ها به بانک‌های تجاری بین‌المللی لبریز از دلارهای نفتی عرب‌ها و همچنین وام‌دهندگان دولتی رو کردند؛ طی بحران دیون جهان سوم<sup>۲۲</sup> در سال ۱۹۸۲، وام‌های آن‌ها سه برابر شده و به ۲۳۵ میلیارد دلار رسیده بود. در پاسخ به این مصیبت، برنامه‌های اصلاح ساختاری توصیه‌شده از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، ۲۹ تا از این کشورها را مجبور کرد تا پیش از پایان دهه، مدل نئولیبرال را اتخاذ کنند. در دهه‌ی نود پرهیاهو، تدابیر آشنای مقررات‌زدایی، آزادسازی، و خصوصی‌سازی، تولیدات را صادراتی کرد (بخصوص صادرات تک محصولی و منابع طبیعی) و هزینه‌ی آن چیزی نبود جز کمبود تولید غذا برای داخل و بنابراین، قرار گرفتن بسیاری از کشورهای آفریقای در معرض قحطی، بیماری‌های مسری و بی‌ثباتی‌های سیاسی ناشی از آن‌ها. ولی علیرغم پذیرش اوامر بازارآزادی کشورهای شمال توسط آفریقای‌ها، تجارت محصولات این قاره از تجارت جهانی در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ به کمتر از ۰.۵٪ در دهه‌ی ۱۹۹۰ کاهش یافت. نئولیبرالیسم ربع آخر قرن بیستم در عوض اینکه باعث احیای اقتصادی آفریقا و بازپرداخت همه‌ی دیون خارجی این قاره شود پایین‌ترین نرخ رشدی که تا به حال در آفریقا به ثبت رسیده را رقم زده و ناجوری ثروت و به‌زیستی را با سرعت افزایش داده است.

در گفتمان مسلط گلوبالیسم بازار، جایگاه آفریقا در اقتصاد جهانی غالباً برحسب طرد و حاشیه‌گذاری توصیف می‌شود. تقریرات جریان بدنه که از سوی بانک جهانی و دیگر نهادهای بین‌المللی می‌آید، توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی کل قاره‌ی آفریقا را اینگونه وصف می‌کنند: "ضعیف"، "ناکارآمد"، "سست"، "خشن"، "گرفتار آفت بیماری‌هایی مانند ایدز و مالاریا" و "پر از دولت‌های شکست‌خورده". اغراق نیست اگر بگویم به بهانه‌ی "شکست در جذب سرمایه‌های خصوصی" که همه‌اش زیر سر "دولت‌های ناکارآمد"، "فساد"، "بی‌قانونی"، و "تفرات مدنی ریشه‌دار" است، آفریقا را تقریباً از داستان جهانی سازی نئولیبرال کنار گذاشته‌اند. ولی آنچه از این روایت را حذف می‌کنند به قدر همان چیزی که رویش تأکید می‌کنند مهم است. چنانکه در مورد غنا خواهیم دید، تعدادی از دولت‌های آفریقای توانسته‌اند سرمایه‌ی خارجی هنگامی را جذب کنند، بخصوص در صنایع استخراج معادن. بنابر گزارش منتشره از سوی کمیسیون تجارت و توسعه‌ی سازمان ملل<sup>۲۳</sup>، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آفریقا از ۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ به ۱۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ جهش کرده است. این میزان در قیاس با استانداردهای جهانی کم است ولی با اینهمه دلیل محکمی است برای به چالش کشیدن کلیشه‌ی یک آفریقای "جهانی" نامرئی. در واقع به نظر می‌رسد که داستان مسلط "قاره‌ی سیاه"<sup>۲۴</sup> که به لحاظ اقتصادی و سیاسی درمان‌ناشدنی است، ماهرانه با تصاویر استعماری جافتاده هماهنگ است و عملاً خارج کردن سود از این قاره توسط شرکت‌های فراملی قدرتمند و ساخت و پاخت با نخبگان حاکم در آن کشورها را تسهیل می‌کند.

تحلیل کوتاهمان از غنا به ما اجازه می‌دهد این تغییرات اجتماعی-اقتصادی بزرگی که در دهه‌های اخیر، کشورهای آفریقای سیاه را شکل داده است را در قالب یک مثال درک کنیم. اجازه دهید با این یادآوری شروع کنیم که استخوان‌بندی اجتماعی غنای پس از استقلال را عملاً رییس‌جمهور قوام نکرومه و حزب پوپولیست او یعنی حزب پیمان مردم<sup>۲۴</sup> شکل داده بود. نکرومه، این قهرمان ملی‌گرایی و توسعه‌گرایی، در پس تصویر اجتماعی خود برای «غنای جدید» گروه‌های محرومی مثل کارگران و زنان را بسیج کرد. او که سوءظن بسیاری به سرمایه‌داری غربی داشت، صنعتی شدن را از راه حمایت‌گرایی برگزید، یعنی حمایت از صنایع نوپای کشور در مقابل رقابت‌های خارجی. ولی حمایت قوی او از پروژه‌ی زیربنایی بزرگ مانند سد‌های برق‌آبی، او را مجبور کرد منابع محدود مالی را از کشاورزی به بخش صنعت ببرد. نکرومه که در سیاست تقریباً از نوعی اقتدارگرایی استفاده می‌کرد که نه به مذاق نخبگان روستایی خوش می‌آمد نه به مذاق مدرن‌های کاپیتالیست، طی یک کودتای نظامی در سال ۱۹۶۶ سرنگون شد. دو سال بعد، دولت کوفی بوسیا به قصد انباشت سرمایه و حمایت از مکانیسم‌های قیمت‌گذاری بازاری روی برخی محصولات خاص، با چندتا اصلاحات بازاری معتدل خودی نشان داد. ولی در دهه‌ی ۱۹۷۰ و با سقوط قیمت کاکائو – عمده‌ترین محصول کشاورزی این کشور – اقتصاد غنا سقوط کرد.

22. Third World Debt Crisis

23. United Nations Commission on Trade and Development

24. Convention People's Party

در سال ۱۹۷۹، یک گروه نظامی به رهبری ستوان نیروی هوایی یعنی جری رولینگز، یک کودتای موفق اجرا کرد ولی شورای انقلابی خدمات مسلحانه<sup>۲۵</sup> به زودی، قدرت را به یک دولت غیرنظامی به رهبری هیلا لیمان، رهبر حزب ملی مردم<sup>۲۶</sup> سپرد. در سال ۱۹۸۱، رولینگز کودتای دومی هم اجرا کرد و به عنوان رئیس شورای موقت دفاع ملی که ترکیبی از غیرنظامیان و افسران نظامی بود به قدرت بازگشت. رژیم با تمسک به احساسات ملی-پوپولیستی و دادن قول بازگشت دموکراسی، کاری کرد که انتخابات ملی تا سال ۱۹۹۲ به تعویق بیفتد، یعنی وقتی که رولینگز با فاصله‌ی بسیار زیاد با دیگران به ریاست جمهوری برگزیده شد.

رولینگز مانند همتای آرژانتینی خود یعنی کارلوس منم، وقتی وضعیت خراب ذخایر ارز خارجی کشور خود را دید، از مواضع ملی-پوپولیستی دست کشید. رولینگز با پذیرش شروط تحمیلی صندوق بین‌المللی پول - کاهش هزینه‌های دولتی، افزایش تشویق بخش خصوصی، جذب سرمایه‌های خارجی، کاهش کنترل بر سرمایه و کاهش موانع تجاری، آزادسازی نرخ‌های مبادلاتی، و حمایت از شراکت سرمایه‌گذاران خارجی و داخلی - در عوض وام‌های ضروری، در سال ۱۹۸۳ برنامه‌ی احیای اقتصادی<sup>۲۷</sup> نئولیبرال خود را به راه انداخت. مرد قدرتمند غنا در مواجهه با مقاومت جدی از سوی اتحادیه‌های تجاری و جنبش‌های متعدد دانشجویی، برای اجرای اصلاحات بازار آزادی خود، بند اقتدارگرایی خود را دور کردن چپ سیاسی محکم تر کرد.

---

25. Armed Service Revolutionary Council

26. People's National Party

27. Economic Recovery Programme



۱۵. یرمیا (جری) رولینگز (۱۹۴۷-): رییس دولت (۱۹۷۹ و ۹۳-۱۹۸۱): رییس جمهور غنا (۲۰۰۱-۱۹۹۳)



اصل دیدگاه اقتصادی رولینگر این ایده ی نئولیبرال بود که تبدیل بخش دولتی به شرکت های خصوصی پر جنب و جوش، هزاران شغل جدید می آفریند، درآمد را بالا می برد، و جریان سرمایه گذاری خارجی برای تسریع خصوصی سازی موسسات دولتی را افزایش می دهد. او علاوه بر برنامه های کاهش تأمین اجتماعی و کاهش یارانه های غذایی، حق گمرک واردات را نیز کم کرد و نظام بانکداری کشور خود را مقررات زدایی کرد. چنانکه در مورد کشورهای آمریکای لاتین دیدیم، در اینجا نیز نتایج این سیاست ها در بهترین حالت هم خوب بود هم بد. تورم کاهش چشمگیری یافت و از بیش از ۱۰۰٪ در اوایل دهه ی ۱۹۸۰، به حدود ۳۰٪ در پایان دهه کاهش یافت. در همان زمان، بیکاری و تعداد فقرا هم به شکل چشمگیری افزایش یافت. نفع برندگان اصلی کاهش ارزش ارز، ملاکین بزرگ و سرمایه گذاران خارجی ای بودند که به کار تولید و صادرات محصولات تک کاشت مانند کاکائو، محصولات چوبی و همچنین کاوش معادن فلزات گرانبها مانند طلا وارد شده بودند.

### کاوش طلا در غنای عصر نئولیبرالیسم

در نگاه نخست، خصوصی سازی معادن طلای غنا در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به نظر می رسد تحقق همان چیزی باشد که اقتصاددانان نئولیبرال پیش بینی کرده بودند. این کار مقادیر زیادی سرمایه گذاری مستقیم خارجی را جذب کرد و منجر به افزایش چشمگیر تولید شد، از ۳۰۰.۰۰۰ اونس سال ۱۹۸۵ به ۲.۳۳۶.۰۰۰ اونس سال ۲۰۰۱. در میانه ی دهه ی ۲۰۰۰، به جای کاکائو، عملاً طلا تبدیل شده بود به صادرات اصلی غنا. ولی گزارش معتدل سال ۲۰۰۳ بانک جهانی، تأثیرات منفی این خصوصی سازی را آشکار می نماید. اول آن که، آن نوع کاوش معدنی که محرک سرمایه گذاری شرکت های خارجی باشد نیازمند مواد و ماشین های وارداتی گران قیمت است و برای همین، ارز چندانی نصیب غنا نمی کند. دوم آن که، به سبب مشوق های مالیاتی متعدد ارایه شده به شرکت های خارجی، درآمدهای مالیاتی هم اندک هستند. سوم آن که، تکنیک های کاوش سطحی مدرن، به جد تعداد کارگران مورد نیاز برای استخراج طلا را کاهش داده و بنابراین، برای نیروی کار غنا، مشاغل کمی ایجاد کرده است. چهارم آن که، کاوش معدن در مقیاس های بزرگ، با کشاورزی در زمین های بارآور در رقابت است و برای همین، روی امکان حیات اقتصادهای محلی تأثیری منفی می گذارد. در نهایت آن که، مدت ها است مشخص شده که استخراج معدن، سبب تخریب شدید محیط زیست می شود.

منبع: جیمز فرگوسن، سایه ی جهانی: آفریقا در نظم جهانی نئولیبرال (دوره ام و لندن: انتشارات دانشگاه دوک، ۲۰۰۶)، ص ۷-۳۶

اما برخلاف اینها، کارگران شهری در رنج بودند، چرا که گرچه قیمت کالاها و وارداتی و اقلام صادراتی سر به فلک کشیده بود ولی درآمدهای آنان فقط اندکی افزایش یافته بود. به علاوه، عدم کنترل دولت بر سرمایه ها، باعث سود سرمایه گذاران بین المللی، و ام دهندگان خارجی و شرکت های فراملی ای شد که اینک آزاد بودند همه ی سود را برای خود بردارند و فقط مالیاتی حداقلی بدهند. آزادسازی تجاری، کسب و کارهای واردات محور و صادرات محور را رونق بخشید، بخصوص آنهایی که روابط تنگاتنگی با سرمایه گذاران خارجی داشتند. خصوصی سازی صنایع دولتی، به منافع سرمایه گذاران داخلی و بین المللی ای خدمت کرد که می توانستند این صنایع را به ثمن بخش خریداری کنند. قیمت بالای دانه های کاکائو و دیگر محصولات تک کاشت، معنایش سود بیشتر ملاک بزرگ و فشار روی کشاورزان کوچک و کارگران کشاورزی بود.

غنا در بیشتر دهه ی ۱۹۹۰، از افزایش چشمگیر سرمایه گذاری خارجی بهره برد (به طور متوسط سالی ۱۳۳ میلیون دلار) و تولید طلا نزدیک ۴۰٪ بالا رفت. در این دوره، بازارهای مالی کشور خوب کار می کرد، هر چند بیشتر غنایی ها نمی توانستند سهام یا اوراق بهادار بخرند. ولی در سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹ اقتصاد غنا دچار بحران شد، یعنی وقتی که قیمت کاکائو و طلا کاهش یافت و قیمت واردات نفتی به نحو چشمگیری بالا رفت. یکبار دیگر دولت مجبور شد با نرخ بهره ی گزاف، وام خارجی بگیرد و برای همین، تورم تا ۴۰٪ بالا رفت و ارزش پول تا ۳۰٪ کاهش قیمت پیدا کرد. این اواخر جان کوفور، رئیس جمهوری که به طور دموکراتیک انتخاب شد، در پیدا کردن سرمایه گذار خارجی موفقیت چندانی نداشته است. او در مواجهه با تورم و فروپاشی اقتصادی، در فوریه ی ۲۰۰۸، ترتیبات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را پذیرفت، ترتیباتی که غنا را تحت حمایت برنامه ی کشورهای فقیر با بدهی سنگین قرار می داد.

کشورهای فقیر با بدهی سنگین<sup>۲۸</sup> (HIPCها)

HIPCها ترکیبی هستند از حدود ۴۰ کشور در حال توسعه با سطوح بالای فقر و بدهی. آنها واجد شرایط دریافت کمک‌های خاص از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هستند. این سازمان‌ها به آن کشورها بخشودگی دیون و وام‌های با بهره‌ی پایین می‌دهند تا آنها دیون خود را به سطوح پایدار برسانند. ولی این شکل کمک بستگی دارد به توان این دولت‌ها برای رسیدن به دامنه‌ی مشخصی از مدیریت‌های اقتصادی و اهداف کارآمدی.

نمایه‌ی توسعه‌ی انسانی غنا در سال ۲۰۰۵

| تولید ناخالص ملی در ازای هر نفر (شاخص تساوی قیمت خرید برحسب دلار آمریکا) | نرخ ثبت‌نام در مقاطع اول، دوم و سوم تحصیلی (برحسب درصد) | نرخ باسوادی میان پانزده ساله‌ها و بالاتر (برحسب درصد) | سن امید به زندگی (برحسب سال) | ارزش توسعه‌ی انسانی |
|--------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------|------------------------------|---------------------|
|--------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------|------------------------------|---------------------|

|                           |                          |                              |                                           |                               |
|---------------------------|--------------------------|------------------------------|-------------------------------------------|-------------------------------|
| 1. Iceland (0.968)        | 1. Japan (82.3)          | 1. Georgia (100.0)           | 1. Australia (113.0)                      | 1. Luxembourg (60,228)        |
| 133. Bhutan (0.579)       | 135. Timor-Leste (59.7)  | 115. Sudan (60.9)            | 144. Congo (51.4)                         | 124. Cambodia (2,727)         |
| 134. Comoros (0.561)      | 136. Haiti (59.5)        | 116. Burundi (59.3)          | 145. Rwanda (50.9)                        | 125. Papua New Guinea (2,563) |
| <b>135. Ghana (0.553)</b> | <b>137. Ghana (59.1)</b> | <b>117. Ghana (57.9)</b>     | <b>146. Ghana (50.7)</b>                  | <b>126. Ghana (2,480)</b>     |
| 136. Pakistan (0.551)     | 138. Gambia (58.8)       | 118. Papua New Guinea (57.3) | 147. Benin (50.7)                         | 127. Pakistan (2,370)         |
| 137. Mauritania (0.550)   | 139. Madagascar (58.4)   | 119. Yemen (54.1)            | 148. Tanzania (United Republic of) (50.4) | 128. Angola (2,335)           |
| 177. Sierra Leone (0.336) | 177. Zambia (40.5)       | 139. Burkina Faso (23.6)     | 172. Niger (22.7)                         | 174. Malawi (667)             |

ح. نمایه‌ی توسعه‌ی انسانی غنا

نمایه‌ی توسعه‌ی انسانی از سوی برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل اعلام می‌شود. هدف آن اینست که از "شرایط انسانی" و تجربه‌ی مردم کشورها تصویری ارائه دهد که نسبت به آمارهای متعارفی که معمولاً از درآمد ملی (مثل تولید ناخالص ملی در ازای هر نفر) ارائه می‌شوند جامع‌ترست. شاخص‌هایی مثل سن امید به زندگی، نرخ باسوادی بزرگسالان، و تولید ناخالص ملی (که برحسب قدرت خرید حساب می‌شود) براساس این اصل طراحی شده‌اند که "سرمایه‌ی واقعی یک کشور، مردم آنست".

منبع: <http://hdr.undp.org/en>

رئیس‌جمهور، تصمیم خود برای مردم غنا توضیح داد و اعلام کرد که این کارها باعث می‌شود کشور بخشی از ۵.۸ میلیارد دیون خارجی را که بسیار ضروری است تسویه کند. کوفور اعلام کرد که این تدابیر در کنار عواید جدید منابع تازه کشف‌شده‌ی نفتی کشور باعث می‌شود غنا دوباره به مسیر درست بیفتد. به علاوه او گفت که تسکین ناشی از برنامه‌ی HIPC به دولت او اجازه می‌دهد پس‌اندازهای خود را صرف رفاه اجتماعی کند. آینده برای غنا هر چه می‌خواهد در چنته داشته باشد، ولی آنچه روشن است آنست که اقتصاد آن توانسته در این چند دهه انتظارات و استانداردهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را برآورده کند.

## خلاصه کلام

بررسی ما در باب تأثیرات توافق واشنگتن بر آمریکای لاتین و آفریقا نشان گر وجود الگوها و نتایج یکسان بود. از منظر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، برای ایجاد رشد پایدار اقتصادی و بنابراین رها کردن میلیون‌ها نفر از فقر، در این منطقه باید اصلاحات بازاری انجام گیرد. برای همین هم آن‌ها اعطای کمک‌های مالی خود را به اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری مشروط کردند، به برنامه‌ای که ریشه در توصیه‌های اقتصادی "تک‌سایز"<sup>۲۹</sup> داشت. حتی اگر اعتراضات ممکن بر خود نظریه‌ی نئولیبرال را کنار بگذاریم، آشکارست که هرکس به قصد "درست کردن وضع بازار" برود دنبال اصلاحات بازاری، باید بداند همه‌ی بازارها دقیقاً یک‌جور و بنابراین با یک قاعده‌ی کلی "کار" نمی‌کنند. مشکل دیگر، به کار بردن فرمول‌های انعطاف‌ناپذیر در بافت‌های اجتماعی مختلف است. نسخه‌های نئولیبرال برای آمریکای لاتین و آفریقا، یک دسته راهکارهای اقتصاد خرد هستند، راهکارهایی که بر فرض‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خاصی مبتنی هستند. اصول نئولیبرال "کارآفرینی خصوصی"<sup>۳۰</sup> یا "سود حداکثری"<sup>۳۱</sup> ضرورتاً هنجارهایی جهانشمول نیستند که بتوانند به‌سادگی با "جهان در حال توسعه"<sup>۳۲</sup> قابل تطبیق باشند. خیال خامی است که تصور کنیم می‌توان ظرف یکی دو دهه، تجویزهای توافق واشنگتن را در همه‌جا اجرا کرد. نهادهای اقتصادی‌ای مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای اعتبار خود هم که شده دارند راهکارهای مندرس خود را بازاندیشی می‌کنند. به‌علاوه، بحران مالی جهانی زمان بوش پسر، رهبران سیاسی کشورهای شمال و جنوب را مجبور کرده طرح و رویه‌ی نئولیبرال ساختمان اقتصادی جهان را مورد پرسش‌گری قرار دهند.

---

29. one-size-fits-all

30. private entrepreneurship

31. profit-maximization

32. developing world

## فصل ششم

### بحران نئولیبرالیسم: حوالی سال ۲۰۰۰ و پس از آن

چنانکه در فصول پیشین دیدیم با پایان دهه‌ی نود پریهاوو، نئولیبرالیسم با جهش‌ها و تعدیلات مختلف، موفق شد به بیشتر قسمت‌های جهان گسترش یابد. حامیان قدرتمند نئولیبرالیسم در غرب، درباره‌ی گریزناپذیر بودن گلوبالیسم بازار موعظه می‌کردند و می‌گفتند آزادسازی تجارت و بازارها با حداقل تنظیم‌گری، باعث رشد اقتصادی بالا و بهبود چشمگیر در شرایط زندگی همه‌ی مردم جهان می‌شود. گسترش نئولیبرالیسم علاوه بر اتکا به این زرادخانه‌ی بالقوه‌ی بازنمایی‌های ایدئولوژیک، گهگاه نیازمند همکاری نخبگان محلی است، آن‌هم غالباً از راه اجبار غیرمستقیم نهادهای اقتصادی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که اصرار داشتند تنها در صورت پذیرش برنامه‌های اصلاح ساختاری، وام‌های ضروری را اعطا کنند.

نئولیبرالیسم علیرغم دستاوردهای خود از جمله غلبه بر "رکود تورمی"<sup>۱</sup> اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، در اقتصاد جهانی برندگان و بازندگان را ایجاد کرد. توزیع نابرابر منافع مادی، چالش‌ها و بحران‌های جدی‌ای را شعله‌ور کرد، از جمله قیام ارتش زاپاتیست برای آزادسازی ملی<sup>۲</sup> از قید توافق واشنگتن، یا بحران مالی آسیا در سال‌های ۸-۱۹۹۷ که خیلی زود پس از سقوط اقتصادی روسیه و برزیل ظاهر شد. یک سال بعد، میلیون‌ها آدم عادی در سراسر جهان از سیاتل گرفته تا واشنگتن دی سی، داووس، سالزبورگ، ملبورن، مانیل، پراگ، گوتنبرگ و دیگر شهرهای جهان به خیابان آمدند تا علیه گسترش نابرابری و شرایط کاری برده‌وار<sup>۳</sup> اعتراض کنند. آنان همه این مسایل را به تجارت نئولیبرال و طرح‌های توسعه‌ای ساخته و پرداخته‌ی صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی نسبت می‌دادند. اعتراضات توده‌ای در اجلاس گروه هشت<sup>۴</sup> در آگوست سال ۲۰۰۱ در جنوای ایتالیا خیلی روشن اعلام کرد که میلیون‌ها آدم در سراسر جهان رویای نئولیبرال یک بازار جهانی واحد را طرد کرده‌اند، بازاری که بر پایه‌ی امیال مصرف‌گرایانه‌ی بی‌مهار کار می‌کند. این معترضان "دگر جهان‌گرا"<sup>۵</sup> با موفقیت در یک "جنبش عدالتخواه جهانی"<sup>۶</sup> بزرگ به هم آمیختند. این فعالان با ایجاد فروم سوسیال جهانی<sup>۷</sup> در برزیل به عنوان محل برگزاری اجلاس‌های سالانه‌ی خود، یک اساسنامه‌ی ضد نئولیبرال تعریف کردند که ریشه در این اعتقادشان داشت که "جهان دیگری ممکن است"<sup>۸</sup>.

در واکنش به تنش‌های فرهنگی و قومی روبه‌افزایش در جهانی که هرروز بیش از پیش جهانی می‌شود، نیروهای ملی‌گرای راست سیاسی هم در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ با یکدیگر هماهنگ شدند. آنان گلوبالیسم بازار را به سبب فروپاشاندن اجتماع و شیوه‌های سنتی زندگی تخطئه می‌کردند و از نابودی معیشت کشاورزان کوچک و افزایش مهاجرت به کشورهای خود حسرت می‌خوردند. رهبران سیاسی پوپولیست مانند پاتریک بوکانان در ایالات متحده، یورگ هایدنر در اتریش، ژان ماری لوپن در فرانسه، کریستوف بلوخر در سوییس، جانفرانکو فینی در ایتالیا، پائولین هانسون در استرالیا، و وینستون پیترز در نیوزلند، مخالفت خود با "بنیادگرایی بازاری"<sup>۹</sup> نئولیبرال را بیان کردند. آنها همچنین تجارت آزاد، قدرت روبه‌افزایش سرمایه‌گذاران جهانی، و "برون‌سپاری"<sup>۱۰</sup> مشاغل تولیدی داخلی به کارگران خارجی را به عنوان اعمال "غیر میهن‌پرستانه"<sup>۱۱</sup> محکوم کردند و آن‌ها را در افت استانداردهای زندگی و انحطاط اخلاقی سهمی به‌سزا دارند. در کشورهای جنوب هم صداهای ملی-پوپولیست مشابهی، جهانی‌سازی نئولیبرال و بسط قدرت آمریکا را مسوول وخامت اقتصادی و خرابی فرهنگی می‌دانستند. برای مثال، رییس‌جمهور ونزوئلا متعهد شد که کشور خود را از چنین "انترناسیونالیسم نئولیبرال"<sup>۱۲</sup>ی در امان دارد.

1. stagflation
2. Zapatista Army of National Liberation
3. sweatshop working conditions
4. G-8 Summit
5. alter-globalization
6. global justice movement
7. World Social Forum

این نام در تقابل با مجمع جهانی اقتصاد که هر ساله در داووس برگزار می‌شود انتخاب شده است. (م)

8. 'another is possible world'
9. market fundamentalism
10. outsourcing
11. unpatriotic
12. neoliberal internationalism

نئولیبرال‌های موج دوم در عینِ تمسخر آنچه ایشان "حمایت‌گرایی از مدافنده"<sup>۱۳</sup> و "کوته‌نظری" منتقدان دست راستی خود می‌خواندند، قدرتمندانه به چالش‌گران دست‌چپی خود نیز واکنش نشان دادند. رهبران سیاسی با این ادعا که صرفاً دارند از مملکت دفاع می‌کنند شروع کردند به تکیه‌ی هر چه بیشتر به قدرت‌های سرکوبگر دولتی برای تحت‌نظر نگه داشتن این گروه‌های "ضد جهانی‌سازی"<sup>۱۴</sup>. به‌علاوه، رسانه‌های جریان بدنه هم به بینندگان غالباً کم‌اطلاع خود، کلیشه‌ی آنارشیست‌های کوکتل‌مولوتوف به‌دست را ارایه دادند. این تلاش‌ها برای تثبیت مدل نئولیبرال از راه وحشت‌پراکنی، به‌طور روزافزون در گفتمان دولتی نمایان‌تر می‌شد. می‌گفتند بازارهای جهانی‌سازی، درمقابل معترضان خشن و غیرمعقول نیاز به حمایت دولتی دارند. به‌نظر رسید که تکامل "گریزناپذیر" ادعایی گلوبالیسم بازار حالا نیاز به سنبه‌ی پرزور قانون دارد، اجبارهایی که بتوانند پشت "دشمنان دموکراسی و بازار آزاد" را به خاک بمالند.

ولی تا زمان حادثه‌ی تروماتیک ۱۱ سپتامبر، مولفه‌ی ترس بالکل وارد میدان نشده بود. در این روز نیروهای جهادی ضد جهانی‌شدن به چیزهایی حمله کردند که به‌قول خودشان نمادهای "الحادی" و "مادی" نئولیبرال‌ترین کشور دنیا بودند. وقتی القاعده حملات خبیثانه‌ی خود را انجام داد، خشونت سیاسی چنان با تظاهرات ضدجهانی‌شدن هم‌معنا شده بود که بلافاصله برخی از مفسران کشورهای شمال این "عناصر افراطی ضد جهانی‌شدن" را مظنونین اصلی خواندند. وقتی آشکار شد که شبکه‌ی تروریستی تحت هدایت اسامه بن لادن و ایمن الظواهری عامل این سبعیت‌های وحشتناک بوده، کلیشه‌های منفی درباره‌ی جنبش‌های عدالتخواه جهانی هرج‌ومرج طلب به محاق رفت و جای خود را به تصویر افراطیون اسلامی زیرزمینی داد، افراطیونی که در سراسر جهان پخش شده‌اند. وقتی نئولیبرالیسم با جهادی‌های جهان‌گیر سرشاخ شد، جورج بوش پسر و تونی بلر، بحران امنیتی‌ای که باعث آزار جهانیان شده بود را فرصت جدیدی برای بسط هژمونی نئولیبرال دانستند. بنابراین در اولین سال‌های قرن بیست و یکم، زبان بازار نئولیبرال با برنامه‌های امنیتی نومحافظه‌کارانه مخلوط شد. با قاطعیت به کشورها گفته شد که یا باید به نفع "تمدن"، در کنار رهبر نئولیبرالیسم جهانی - یعنی ایالات متحده - بایستند و با نیروهای تروریسم بجنگند یا عواقب انتخاب بد خود را بچشند. "تمدن" بودن یعنی نه‌فقط قبول دموکراسی و بازار آزاد از نوع آمریکایی بلکه همچنین پرهیز از نقد سیاست‌های خارجی آمریکا. کشورهایمانند فرانسه، آلمان و روسیه که با حمله‌ی سال ۲۰۰۳ به عراق مخالف بودند، هزینه‌ی اقتصادی بالایی برای عدم متابعت خویش پرداختند: دولت کینه‌توز بوش خیلی ساده آن‌ها را به قراردادهای تجاری پرمفعت مربوط به بازسازی یک کشور ویران، یعنی عراق راه نداد.

"جنگ جهان‌گیر با ترور" که اول محدود به افغانستان و عراق بود به‌زودی به دیگر بخش‌های جهان هم گسترش یافت، از جمله به سومالی و اندونزی و اخیراً هم دوباره به افغانستان و پاکستان بازگشته است. اما در همان زمان، گروه‌های تروریستی القاعده‌طور به حملات جهادی خود ادامه می‌دادند. هدف ایدئولوژیک ساده‌ی آنان - یعنی احیای یک امت واحد جهانی از راه جهاد جهان‌گیر با "کفار جهانی" - دینامیسم‌های دنیای جهانی‌شده را دشمن خود می‌دانست. این ایده برای جوانان مسلمان غریب ۱۵ تا ۲۵ سال که همیشه در غرب، بخصوص اروپا زندگی کرده بودند جذابیت خاصی داشت. این اعضا جدید که مسوول عجیب‌ترین عملیات‌های تروریستی مابین ۱۱ سپتامبر تا بمب‌گذاری ۷ جولای ۲۰۰۵ در لندن بودند در اعتقاد به این حکم بن‌لادن مشترک بودند که "اقتصاد جهانی مخرب و ربّوی"<sup>۱۵</sup>، سلاحی است در دست غرب تا با آن به جهان اسلام، "کفر و حقارت تحمیل کنند"<sup>۱۶</sup>.

بن لادن در پیام ویدئویی خود که سپتامبر ۲۰۰۷ پخش شد نئولیبرالیسم و "نظام سیاسی فاسد آمریکا" را به باد انتقاد گرفت. او ورود دولت بوش به عراق را به منافع شرکت‌های فراملی ربط داد، شرکت‌هایی که برای کسب منافع حاصل از جنگ، جهان را به گروگان گرفته‌اند. بن لادن با متهم کردن "نظام کاپیتالیستی" به اینکه می‌خواهد "تحت‌عنوان 'جهانی‌سازی' کل جهان را بنده‌ی شرکت‌های بزرگ کند"، بر گلوبالیسم بازار نئولیبرال نقدی وارد می‌کرد که مخالفان دست راستی/دست چپی نئولیبرالیسم با آن موافق بودند. هرچند رهبران جنبش عدالتخواه جهانی، اصول و روش‌های مخوف القاعده را بی‌برویر گرد محکوم کردند. از این رو وقتی سقوط بازار ملک آمریکا در اواخر سال ۲۰۰۷ - مشهور به "بحران مالی جهانی"<sup>۱۷</sup> - شروع شد، نئولیبرالیسم از سوی نیروهای مرگب از چپ رادیکال تا راست رادیکال، نزدیک یک دهه مورد نقد دائمی قرار گرفت.

13. outdated protectionism

14. anti-globalizers

15. destructive, usurious global economy

16. impose unbelief and humiliation

17. global financial crisis

## تحلیل خشک هزینه-فایده‌ای اسامه بن لادن از حملات ۱۱ سپتامبر

القاعده برای حملات ۱۱ سپتامبر ۵۰۰.۰۰۰ دلار خرج کرد حال آن که آمریکا دست کم، بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار ضرر کرد. یعنی به لطف خدای متعال، به ازای هر دلار برای القاعده یک میلیون دلار برای آمریکا. مضاف بر این واقعیت که این حمله تعداد زیادی شغل را از دسترس خارج کرد و کسری بودجه‌ی فدرال را به رقم بی‌سابقه‌ی بیش از یک تریلیارد دلار رساند. ولی جدی‌ترین پیامد این حمله برای آمریکا این بود که مجاهدین، بوش را مجبور کردند برای ادامه‌ی جنگ در افغانستان و عراق به یک بودجه‌ی اضطراری متوسل شود. این نشان‌گر موفقیت برنامه‌ی ما برای خونریزی در آمریکا تا مرحله‌ی ورشکستگی است، انشاءالله تعالی.

منبع: اسامه بن لادن، "برج‌های لبنان" (۲۹ اکتبر ۲۰۰۴)، در پیام به جهان: سخنان اسامه بن لادن، ویراسته‌ی بروس لارنس و ترجمه‌ی جیمز هووارث (لندن: ورسو، ۲۰۰۵)، ص ۲۴۲.

## بحران مالی جهانی: علل و پیامدها

در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بازار گروگذاراری رشد کرد چون سه دولت نئولیبرال پشت‌سرهم، هم ضوابط وام دادن و هم ضمانت مالی برای اخذ وام را کاهش دادند. این دولت‌ها که اولی‌شان دولت ریگان بود، به شدت صنعت خدمات مالی ایالات متحده را مقررات‌زدایی کردند. شاید مهم‌ترین ابتکار در این زمینه حمله به فرمان گلس-استیگال<sup>۱۸</sup> بود که با امضای رییس‌جمهور روزولت در سال ۱۹۳۳ تبدیل به قانون شد و بانک‌ها را از سرمایه‌گذاری در وال استریت منع می‌کرد. سقوط سال ۱۹۲۹ و رکود بزرگ ناشی از آن، خطرات شراکت صنعت پس‌انداز و وام در معاملات قمارآمیز وال استریت را نشان داده بود، خطری که نهایتاً منجر به ورشکستگی بسیاری از بانک‌ها و کاهش دارایی مشتریان‌شان شد.

در بهار ۱۹۸۷، هیئت فدرال رزرو<sup>۱۹</sup> به لغو برخی از مقررات گلس-استیگال رأی داد و استدلالش آن بود که پس از دوران تاریک رکود بزرگ روی قمار شرکت‌ها سه کنترل موثر اعمال شده که ایجاد بحران‌های بزرگ اقتصادی جدید را تقریباً نامحتمل می‌کند: (۱) کمیسیون بورس و اوراق بهادار<sup>۲۰</sup> (SEC) "کارآمد"؛ (۲) ارتقای مهارت سرمایه‌گذاران عمده؛ (۳) موسسات اعتبارسنجی<sup>۲۱</sup> مستقلی مانند خدمات سرمایه‌گذاران مودی<sup>۲۲</sup> که اطلاعات دقیق و مطمئنی به سرمایه‌گذاران می‌دهد. تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، بانک‌های تجاری بزرگ مانند جی.پی. مورگان، سیتی‌گروپ، و چیس منهنز از فدرال رزرو اجازه گرفتند تا اوراق بهادار خریداری کنند. در سال ۱۹۹۶، هیئت فدرال رزرو که تحت رهبری آلن گرینسپن بود به شرکت‌های هولدینگ بانک‌ها اجازه داد بالغ بر ۲۵٪ از تجارت خود را در زمینه‌ی اوراق بهادار انجام دهند. در سال ۱۹۹۹، کنگره رأی به الغای گلس-استیگال داد و رییس‌جمهور کلینتون هم قانون جدید را امضا کرد و بدین ترتیب، هر محدودیتی بر سر تصاحب بانک‌های سرمایه‌گذاری توسط بانک‌های تجاری را از بین برد.

این مجموعه مقررات‌زدایی‌های نئولیبرال منجر به جنون ادغام‌کنندگانی شد که توانستند معجزه‌ی از خدمات مالی درست کنند، خدماتی که مشتاق خطر کردن در بازار پرگمانه‌ی اوراق بهادار بودند، یعنی در جایی که ربط چندانی به کسب و کار آن‌ها ندارد. وقتی مدل‌های ریاضیاتی کامپیوتری، راه‌های امن مدیریت ریسک در زمینه‌ی خرید چیزی در آینده به قیمت حال حاضر را پیشنهاد کردند، ابزار مشتقه<sup>۲۳</sup>، قرارداد آتی<sup>۲۴</sup>، و تبادل افول اعتبار<sup>۲۵</sup> و ابزارهای مرتبط با آن بسیار محبوب شدند. نهادهای مالی با اتکای هرچه کمتر بر حساب‌های پس‌انداز، از یکدیگر قرض گرفتند و این وام‌ها را به عنوان اوراق بهادار فروختند و بدین ترتیب، ریسک را به گردن سرمایه‌گذاران چنین اوراق بهاداری انداختند. دیگر

18. Glass-Steagall Act
19. Federal Reserve Board
20. Securities Exchange Commission
21. rating credit agencies
22. rating credit agencies
23. Derivatives
24. financial futures
25. Credit default swaps

ابزارهای مالی "ابداعی" مانند "صندوق پوشش ریسک"<sup>۲۶</sup> که با وجوه فرضی کار می کردند، سبب چه بسیار فعالیت‌های قمارآمیز شدند از جمله حملات تمام‌قد به ارزهای ملی. میلیاردها دلار به قصد سرمایه‌گذاری، به حوزه‌ی پیچیده‌ی "اوراق بهادار مبتنی بر گروگذار مسکن"<sup>۲۷</sup> حرکت کردند، به حوزه‌ای که به سرمایه‌گذاران، سود ۲۵٪ نوید داده بود.

بانک‌های سرمایه‌گذاری که از سیاست‌های پول‌گرایانه‌ی گرینسپن درمورد پایین نگه‌داشتن نرخ بهره و تزریق اعتبار مطمئن شده بودند، تلاش برای کسب سرمایه را نهایتاً به حوزه‌ی خرید خطرناک وام‌های "درجه دو"<sup>۲۸</sup> از دلایل‌های گروگذار گسترش دادند. اینان به طمع حق کمیسیون‌های زیاد، وام‌های مسکن ۱۰۰ درصدی یا نیازمند به پول اولیه‌ی اندک را اغلب بدون بررسی بضاعت متقاضیان پرداخت می کردند. بیشتر این وام‌ها که هرروز محبوب‌تر می شدند، نرخشان برحسب نوسان نرخ بهره‌ی کوتاه‌مدت پایین بالا<sup>۲۹</sup> می شد. بانک‌های سرمایه‌گذاری همه‌ی این وام‌های خطرآلود را قاپیدنند و تصورشان این بود که می‌توانند این وام‌ها – و خطر آنها – را در میان اوراق بهادار استاندارد، که تابع مقررات دولتی نیستند بفروشند. درواقع یکی از پیچیده‌ترین "ابتکارات" اوراق بهادارسازی<sup>۳۰</sup> – به اصطلاح "تعهدات قرض تضمین شده"<sup>۳۱</sup> – غالباً وام‌های مشکل‌دار را در میان دارایی‌های کم‌خطر جا می‌زد و آن‌ها را به سرمایه‌گذاران ساده‌لوح می‌فروخت.

ولی چرا با وجود کیفیت پایین ضمانت‌ها باز هم سرمایه‌گذاران حقیقی و حقوقی به خرید این اوراق بهادار با پشتوانه‌ی رهنی<sup>۳۲</sup> ادامه دادند؟ سه دلیل عمده وجود دارد. اولی آن‌ها همان‌طور که بالاتر گفتیم، سرمایه‌گذاران متوجه‌ی پیچیدگی‌های این وجوه جدید سرمایه‌گذاری نشدند. دوم آن‌ها که سرمایه‌گذاران، به نام خوش‌این‌غول‌های مالی از جمله بانک آو آمریکا یا سیتی‌گروپ اعتماد کردند. سوم هم آن‌ها که آنان به گزارش‌های اعتبارسنجی استاندارد<sup>۳۳</sup> یا پورز<sup>۳۴</sup> یا مودی<sup>۳۵</sup> که همه‌چیز را مثبت نشان می‌دادند اعتماد کردند و نفهمیدند که چگونه خود این موسسات درگیر باد کردن حساب‌های قمارآمیز بودند. این غول‌های اعتبارسنجی اگر بازار اوراق بهادار را بزرگ می‌کردند سهمشان یک‌جایی محفوظ بود و برای همین، درباره‌ی خطرهای موجود با خوش‌بینی تمام می‌نوشتند.

### تعریف مفاهیم "سرمایه‌گذاری ابداعی" و "استریت"

ابزار مشتقه: یک دارایی مالی که ارزشش از دیگر دارایی‌ها مشتق می‌شود؛

اوراق بهادار: دارایی‌هایی مانند سهام و اوراق قرضه که باید در بازار ثانویه معامله شوند. ابزار مشتقه‌ی بهادار شامل قرارداد آتی، اختیار معامله<sup>۳۶</sup>، و صندوق سرمایه‌گذاری مشترک<sup>۳۷</sup> می‌شود.

اوراق بهادارسازی: جمع کردن هزاران وام و رهن درون فایل‌هایی جدید تا بعداً دوباره تکه‌تکه شوند و به سرمایه‌گذاران فروخته شود.

تبادل افول اعتبار: نوعی مبادله‌ی موافقتنامه‌های مالی است که فروشنده‌ی تبادل، در صورت زیان در وام یا هر اتفاق اعتباری دیگر، زیان خریدار را جبران می‌کند.

صندوق پوشش ریسک: وجوه سرمایه‌گذاری شده‌ی فاقد مقرراتی است که به‌روی تعداد محدودی از سرمایه‌گذاران حرفه‌ای و ثروتمند گشوده است و دامنه‌ی وسیعی از سرمایه‌گذاری‌ها را شامل می‌شود از جمله سهام، قروض و کالاها.

پوشش دادن ریسک<sup>۳۸</sup>: تلاش برای پیش‌خرید ضررهای یک سرمایه‌گذاری با استفاده از تکنیک‌هایی مثل فروش استقراضی<sup>۳۹</sup>.

26. hedge funds
27. residential mortgage-backed securities
28. subprime
29. adjustable-rate mortgages
30. securitization
31. collateralized debt obligations
32. mortgage-backed securities
33. Standard
34. Poor's
35. Moody's
36. options
37. mutual funds

فروش استقراضی: فروش اوراق بهادار به فروشنده‌ای که صاحب آن دارایی نیست (و بنابراین باید برای آنها گرو بگذارد) ولی قصد دارد آنها را در آینده دوباره و به قیمتی کمتر به دست آورد. اگر قیمت اوراق بهادار افت کند، به سبب تفاوت بین قیمت این سهام فروخته شده و قیمت سهام خریداری شده برای بازپرداخت سهام استقراضی، فروشنده سود می‌کند.

اهرم: استفاده از اعتبار برای بهبود قدرت خرید قمارآمیز و بنابراین افزایش احتمالی نرخ بازدهی سرمایه‌گذاری.

آربیتراژ<sup>۴۰</sup>: خرید و فروش همزمان اوراق بهادار در بازارهای مختلف برای سود بردن از تفاوت قیمت آن‌ها.

بازدهی بالای این اوراق بهادار و وجوه جدید، در سراسر جهان سرمایه‌گذاران بیشتر و بیشتری را به خود جلب کرد و سرعت، بیش از یک تریلیارد دلار آمریکا - که به "دارایی‌های زهرآگین"<sup>۴۱</sup> معروف شدند - در جهان دست‌به‌دست شد. ولی در میانه‌ی سال ۲۰۰۷، این غلتک در نهایت بنزین تمام کرد و بازار سنگین املاک در آمریکا شروع به سقوط کرد و مصادره‌ی دارایی‌های به رهن گذارده شده به شکل چشمگیری افزایش یافت. سرمایه‌گذاران در نهایت متوجه‌ی خطرهای جدی همراه با این اوراق بهادار شدند و اعتماد خود را از دست دادند. نتیجه آن‌که، ارزش وجوه رهنی تضمینی کم شد و بانک‌ها ناامیدانه و بی‌پرده سعی کردند، به طریقی دیون را از ترازنامه‌ی خود پاک کنند.

برخی از بزرگترین و محترم‌ترین نهادهای مالی، شرکت‌های بیمه، و بیمه‌گران دولتی و ام‌ها مانند لیمن برادرز، بی‌ار استرنز، مریل لینچ، گلدمن ساکس، ای آی جی، جی پی مورگان چیس، ایندی مک بانک، مورگان استنلی، فنی ما، و فردی مک - که فقط چندتای آنها هستند - یا اعلام ورشکستگی کردند یا با به کمک گمانه‌زنانه‌ترین "ملی کردن" آمریکا پس از رکود بزرگ، نجات پیدا کردند. کنایه‌آمیز آن‌که دولت محافظه‌کار بوش از خرید ۷۰۰ میلیارد اوراق بهادار با پشتوانه‌ی رهنی مشکل‌دار حمایت کرد، آن‌هم در ازای سهم یافتن دولت در این موسسات. بریتانیا و بیشتر کشورهای صنعتی با بسته‌های حمایتی چند میلیاردی از این کار تقلید کردند و امید داشتند که تزریق هنگفت سرمایه به بازارهای مالی ناخوش احوال بتواند به بهبود نهادهای مالی یاری رساند، به نهادهای مالی ای "که بیش از آن بزرگند که بگذاریم ورشکست شوند". ولی این بسته‌های نجات‌بخش سخاوتمندانه باعث شد شرکت‌های مالی چند منظوره‌ی بزرگ<sup>۴۲</sup> بدون اعلام ورشکستگی پول بیشتری از دست بدهند. هزینه‌ی وارده به مالیات دهندگان جهان واقعا چشمگیر است: نسل‌های بعدی باید تریلیاردها دلاری که صرف این بسته‌های ضروری شد را بپردازند.

- 
38. To hedge
  39. short-selling
  40. Arbitrage
  41. toxic assets
  42. large financial conglomerates



| مدیر اجرایی         | شرکت             | حقوق در سال ۲۰۰۸<br>(بر حسب میلیون دلار) | حقوق حدودی روزانه |
|---------------------|------------------|------------------------------------------|-------------------|
| Sanjay K. Jha       | Motorola         | \$104.4                                  | \$285,000         |
| Lawrence J. Ellison | Oracle           | \$84.6                                   | \$233,000         |
| Robert A. Iger      | Walt Disney      | \$51.1                                   | \$140,000         |
| Kenneth I. Chenault | American Express | \$42.8                                   | \$118,000         |
| Vikram S. Pandit    | Citigroup        | \$38.2                                   | \$105,000         |
| Mark V. Hurd        | Hewlett-Packard  | \$34.0                                   | \$93,000          |
| Jack A. Fusco       | Calpine          | \$32.7                                   | \$90,000          |
| Rupert K. Murdoch   | News Corp.       | \$30.1                                   | \$82,000          |
| David M. Cote       | Honeywell Int'l. | \$28.7                                   | \$80,000          |
| Alan G. Lafley      | Procter & Gamble | \$25.6                                   | \$71,000          |

ح. کل حقوق (دستمزد، پاداش، و امتیازات سهامی) ۵۵ مدیر اجرایی برتر آمریکا در سال ۲۰۰۸

### فروپاشی بزرگ ایسلند

در اوایل دهه ۲۰۰۰، دولت کشور کوچک ایسلند سه بانک اصلی خود را آزادسازی کرد و بدانها اجازه داد از بازارهای مالی دنیا سرمایه‌های هنگفتی تحصیل کنند. بانک‌های ایسلند با پیشنهاد بهره‌های بسیار بالا برای حساب‌های پس‌انداز، از سرمایه‌گذاران اروپایی حدود دو میلیارد دلار جذب کردند. اما وقتی بحران مالی جهانی به وام‌های آسان‌یاب خاتمه داد و باعث کم‌ارزش شدن کرونا ایسلند شد، بانک‌های این کشور خود را از پس دادن دیون عاجز دیدند، دیونی که بسیاری از آن‌ها برحسب ارزهای خارجی بودند. صاحبان حساب سعی کردند پول خود را بیرون بکشند ولی ذخایر بانکی پاسخگوی این حجم درخواست نبود و برای همین، دولت بسیاری از حساب‌های بانکی را مسدود کرد. دولت ایسلند که چاره‌ای نداشت، در اکتبر ۲۰۰۸ بانک‌ها رو دوباره ملی کرد و برای جلوگیری از فروپاشی اقتصادی، از صندوق بین‌المللی پول درخواست ده میلیارد دلار وام کرد.

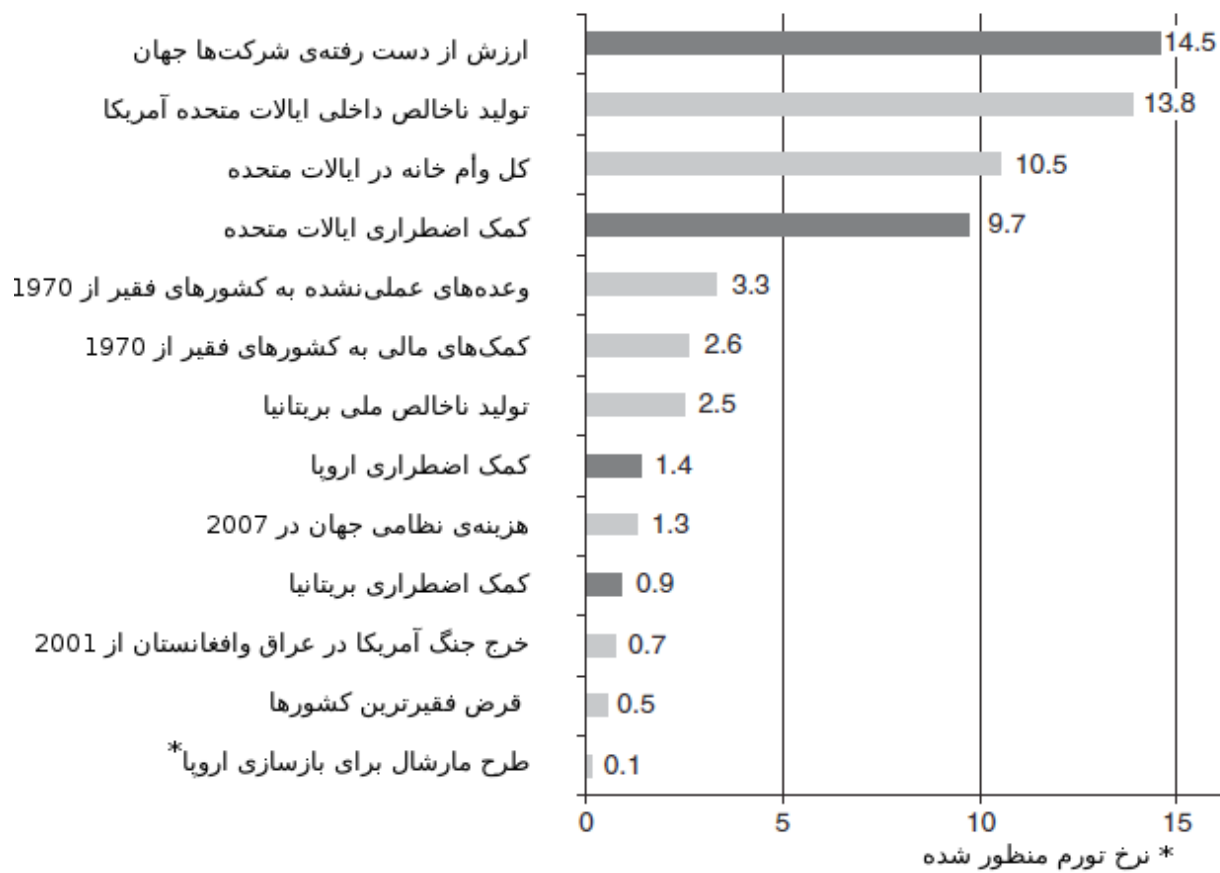
اما یکی از پیامدهای بزرگ خرابی نظام مالی این بود که بانک‌هایی که می‌خواستند پایه‌ی سرمایه‌ای خود را ترمیم کنند به سختی می‌توانستند از پس قرض دادن میزان پول زیادی برآید. رکود جریان سرمایه، به شکل قطره‌چکانی بر پایین دست اقتصاد هم تأثیر گذاشت و برای تجارت‌ها و افرادی که برای کسب و کارشان به تأمین اعتبار نیاز داشتند دریافت وام سخت‌تر شد. این کسری اعتبار، روی سودآوری بسیاری از کسب‌وکارها تأثیر گذارد و آن‌ها را مجبور کرد تولید را کاهش داده و کارگران را بیکار کنند. وقتی بازارهای بورس جهان سقوط کردند بیکاری رشد چشمگیری پیدا کرد. شاخص نیکی ژاپن<sup>۴۳</sup> از ۱۸.۰۰۰ در جولای ۲۰۰۷ به ۸.۰۰۰ در اوایل ۲۰۰۹ سقوط کرد؛ میانگین صنعتی داوجونز<sup>۴۴</sup> از ۱۴.۰۰۰ در اکتبر

43. Japan's Nikkei index

44. Dow Jones Industrial Average

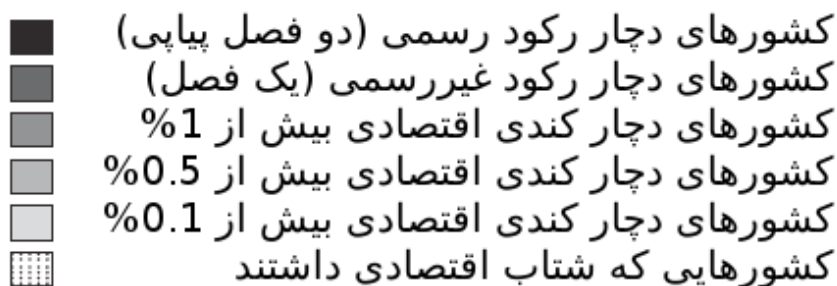
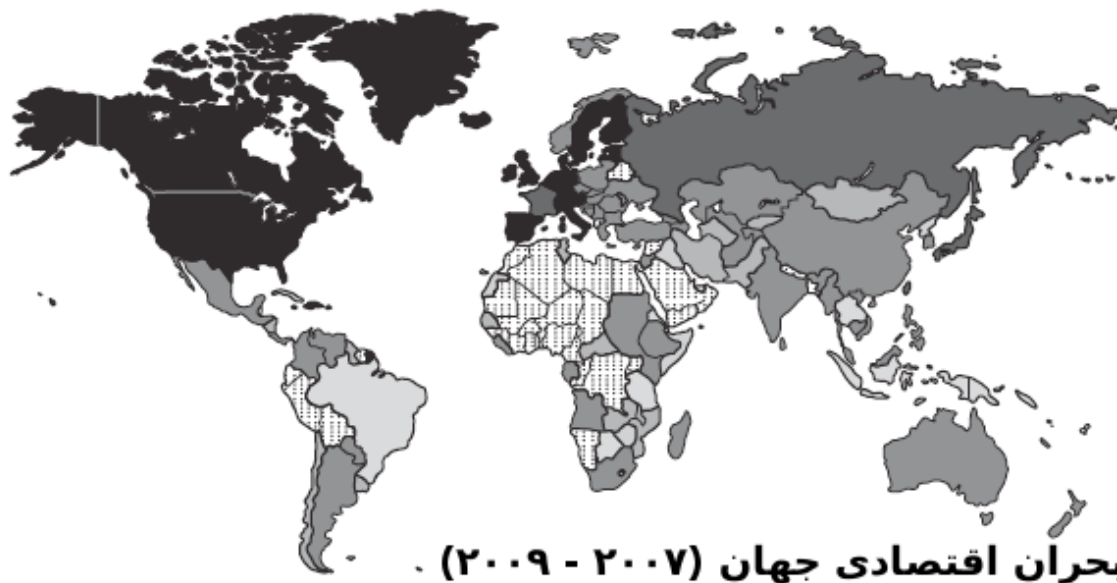
۲۰۰۷ به کمتر از ۷.۰۰۰ در اوایل ۲۰۰۹ رسید؛ و کک ۴۰ پاریس<sup>۴۵</sup> از ۶.۰۰۰ در جولای ۲۰۰۷ به حدود ۳.۰۰۰ در اوایل ۲۰۰۹ پایین آمد. تا اوایل سال ۲۰۰۹، به خاطر بحران، ۱۴.۳ تریلیارد دلار یا ۳۳٪ ارزش شرکت‌های جهان کاسته شده بود.

تولید صنعتی سال ۲۰۰۸، ۳۱٪ در ژاپن کاهش یافت، ۲۶٪ در کره، ۱۶٪ در روسیه، ۱۵٪ در برزیل، ۱۴٪ در ایتالیا و ۱۲٪ در آلمان. پیامد دیگر آن که، اقتصاد کشورهای سراسر جهان دچار رکود شد. پیش‌بینی مارس ۲۰۰۹ بانک جهانی اعلام کرد که هم اقتصاد جهانی و هم حجم تجارت خارجی برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم کم خواهد شد. گزارش متذکر شد که کشورهای در حال توسعه به‌خصوص ضربه‌ی سختی خواهند خورد و تا پایان سال ۲۰۱۰ با یک کسری مالی ۷۰۰ میلیارد دلاری مواجه می‌شوند. سازمان جهانی کار<sup>۴۶</sup> هم پیش‌بینی کرد که این بحران تا پایان سال ۲۰۰۹، حداقل ۲۰ میلیون کار را از بین می‌برد و بیکاری جهانی را تا میزان بی‌سابقه‌ی بیش از ۲۰۰ میلیون نفر افزایش می‌دهد. بررسی زاگات از وضع هتل‌ها، اماکن تفریحی و چشمه‌های آب گرم<sup>۴۷</sup> اعلام کرد که ممکن است سفرهای تجاری سال ۲۰۰۹ تا ۳۰٪ کاهش داشته باشند. خلاصه، بحران مالی جهانی تبدیل به یک بحران اقتصادی جهانی شده است.



ط.بحران مالی جهانی: کسری‌ها و کمک‌های آمریکا و کشورهای اروپایی

منبع: [www.globalissues.org](http://www.globalissues.org), February 2009



بحران اقتصاد مالی جهان (۲۰۰۹)

نقشه ۲. کشورهایی که بر اثر بحران مالی جهانی دچار رکود شدند

منبع: [http://en.wikipedia.org/wiki/File:2007-2009\\_World\\_Financial\\_Crisis.svg#file](http://en.wikipedia.org/wiki/File:2007-2009_World_Financial_Crisis.svg#file)

پایان نئولیبرالیسم؟

تا اوایل سال ۲۰۰۹، خبرگان اقتصادی سراسر جهان توافق کردند که اقتصاد جهانی در میانه‌ی رکودی است که ممکن است اوج بگیرد و به رکود بزرگ دیگری بدل گردد. گرچه برخی از این صاحب‌نظران روی نقش منفی "بانکداران طماع وال استریت" تأکید کردند ولی بیشتر این صاحب‌نظران، نخبگان مالی جهانی را به‌خاطر حمایت از نوعی دگماتیسم نئولیبرال سرزنش کردند. رهبران سیاسی راست و چپ نه تنها به‌طور گسترده

اصول نئولیبرالیسم را به پرسش گرفتند بلکه همچنین به نفع نظارت بیشتر بر بازار مالی توسط نهادهای ملی و بین‌المللی استدلال کردند. رییس قبلی فدرال رزرو آمریکا یعنی آلن گرینسپن در مقابل کمیته‌ی نظارت و اصلاح دولتی کنگره<sup>۴۸</sup> پذیرفت که ایدئولوژی نئولیبرال او دیگر کارا نیست. حتی محافظه‌کاران برجسته‌ای که برای مخاطبان پر تعداد می‌نوشتند، از جمله ستون‌نویس نیویورک تایمز یعنی دیوید بروکس قبول کردند که بازار آزاد، خودتنظیم‌گر و کاملاً کارآمد نیست و آدم‌ها نمی‌توانند همیشه نگاهبان خوبی برای منافع خود باشند. ولی شاید جامع‌ترین و هوشمندانه‌ترین نقد مدل نئولیبرال در گزارش ۶۵ صفحه‌ای کنفرانس سازمان ملل در باب تجارت و توسعه<sup>۴۹</sup> (UNCTAD) آمد. این گزارش که مارس ۲۰۰۹ منتشر شد چنین عنوانی داشت: "بحران اقتصاد جهانی: شکست‌های نظام‌مند و درمان‌های چندبخشانه"

### رهبان جهانی در پاسخ به بحران اقتصادی جهانی، نئولیبرالیسم را به باد انتقاد می‌گیرند

"لسه‌فر تمام شد." - نیکولا سارکوزی، رییس‌جمهور فرانسه، ژانویه ۲۰۰۹

"بحران مالی جهانی بحرانی است که هم شخصی است هم ملی و هم جهانی. هم بحران کشورهای توسعه‌یافته است هم کشورهای در حال توسعه. بحرانی است نهادی، فکری و ایدئولوژیک. این بحران منجر به نقد اقتصاد نئولیبرال سخت‌کیشی شده که در این ۳۰ سال حاکم بوده است. اقتصاد سخت‌کیشی که چارچوب‌های تنظیم‌گری ملی و جهانی را سست کرد ولی نتوانست مانع از فاجعه‌ی اقتصادی‌ای شود که الان

گریبان همه‌ی ما را گرفته است." - کوین راد، نخست‌وزیر استرالیا، فوریه ۲۰۰۹

"جهان قدیمی توافقی و اشنگتن تمام شده است." - گوردون براون، نخست‌وزیر بریتانیا، آوریل ۲۰۰۹

گزارش UNCTAD چهار پیام کلیدی دارد. اول آن که تأکید می‌کند "بنیادگرایی بازاری لسه‌فر<sup>۵۱</sup> دو دهه‌ی اخیر تا حد زیادی در عرصه‌ی عمل ناموفق بود. مقررات‌زدایی مالی، توده‌ی فزاینده‌ای از ریسک‌های مالی ایجاد کرده بود و رها شدن آنها اقتصاد جهانی را به انقباض ناشی از قرض<sup>۵۲</sup> سوق داد که نتیجه‌ی آن تورم قروض دولتی<sup>۵۳</sup> بود. دوم آن که "ایمان کورکورانه به کارآمدی بازارهای مالی مقررات‌زدایی شده" و غیبت یک نظام مالی و پولی همکارانه، توهم سودهای بدون ریسک را ایجاد کرد و هرزه‌گردی در بازارهای مالی قمارآمیز را مجاز شمرد. سوم آن که، نقش رو به افزایش کارتل‌های مالی بر محصولات و مشتقات آن منجر به بی‌ثباتی گسترده و ظهور "حباب‌های کالایی قمارآمیز شد که یک نمونه‌اش حباب بخش مسکن ایالات متحده بود. چهارم و آخر آن که، مانند بحران آسیایی سال‌های ۸-۱۹۹۷، غیبت نظام بین‌المللی همکارانه برای مدیریت نوسانات نرخ مبادله، قمارهای ارزی شایع را تسهیل کرد و عدم تعادل جهانی را افزایش داد و به همین خاطر، چندین کشور را به پرتگاه ورشکستگی کشاند.

48. Congressional Committee on Oversight and Government Reform

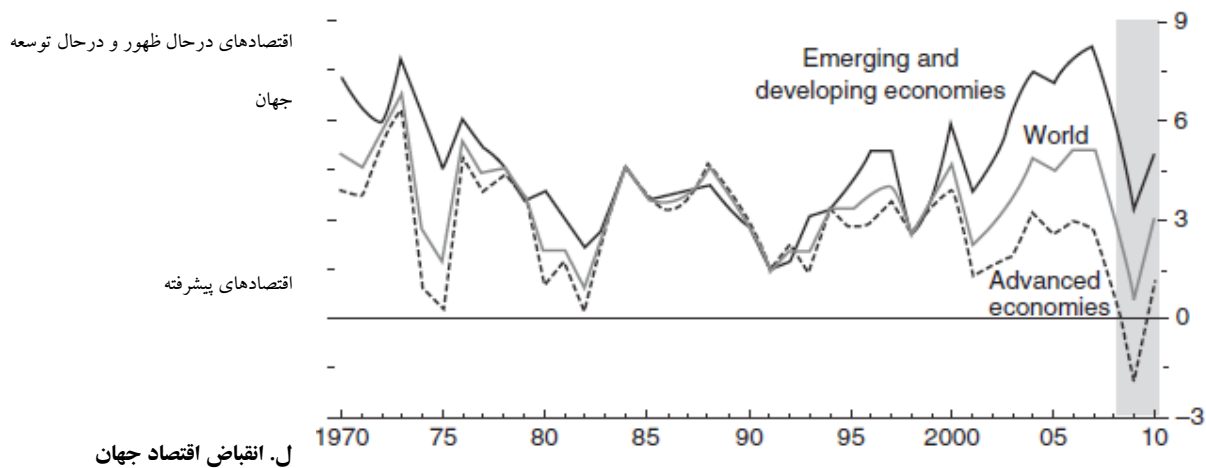
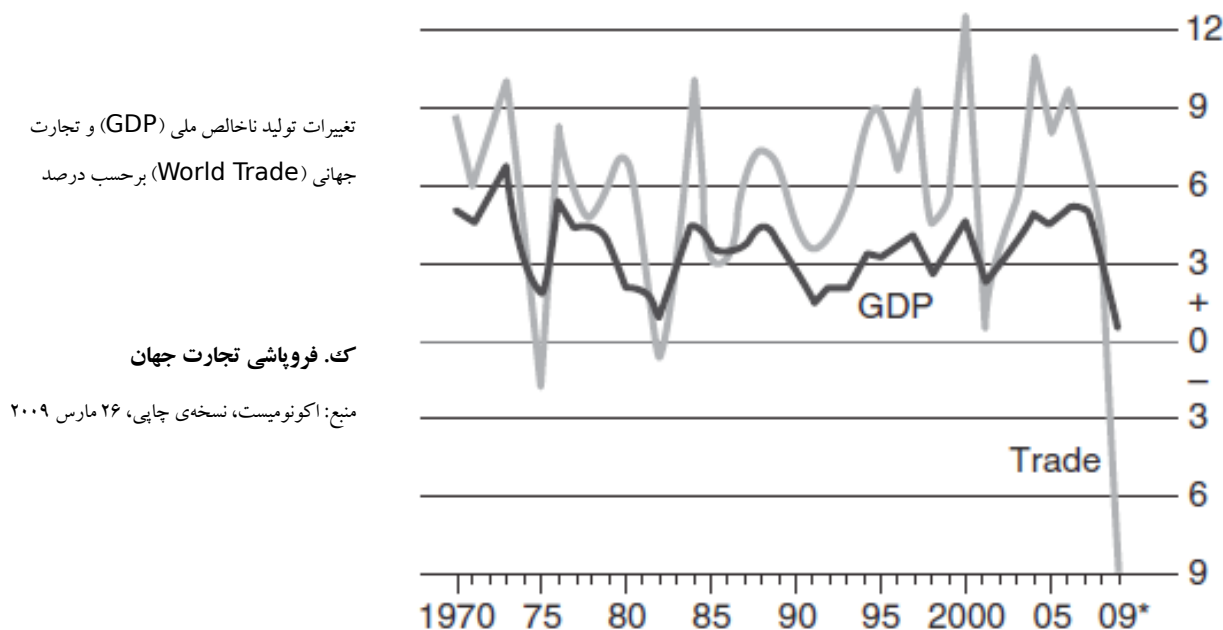
49. United Nations Conference on Trade and Development

50. The Global Economic Crisis: Systematic Failures and Multilateral Remedies

51. market fundamentalist *laissez-faire*

52. debt deflation

53. government debt inflation



منبع: [www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2009/update/01/index.htm](http://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2009/update/01/index.htm)

گزارش UNCTAD جدای از اینکه طنینی شبیه مرثیه ای برای مرگ نئولیبرالیسم دارد، سه راه‌حل ساختاری پیشنهاد داد: (۱) وضع مقررات جدید و جامع نظام مالی جهانی به‌علاوه‌ی وحدت دولت‌های جهان برای دستیابی به این هدف؛ (۲) همکاری بخش دولتی-خصوصی برای تشویق رشد اقتصادی؛ (۳) کشورهای در حال توسعه دیگر نباید محکوم به آن نوع منطق نئولیبرالی باشند که بحران فعلی بیش از هر چیز ناشی از آنست. در واقع، کمتر از یک‌ماه پس از انتشار گزارش UNCTAD، سران کشورهای اجلاس گروه ۲۰ در لندن گردهم آمدند تا روی یک استراتژی اقتصادی مشترک به توافق برسند. به‌قول نخست‌وزیر بریتانیا، گوردون براون این نشست که در پاسخ به بحران مالی جهانی بود یک "فرصت جهانی" آفرید برای استقرار یک "نظم جدید جهانی"<sup>۵۴</sup>. پس از تنش‌های آغازین میان گروه نیکولا سارکوزی و آنگلا مرکل که در پی کنترل‌های تنظیمی

قدرتمند در سطح جهان بودند، با گروه اوباما، گوردون براون و نخست‌وزیر ژاپن یعنی تارو آسو که بر اهمیت بسته‌های مشوق بیشتر تأکید داشتند، رهبران G-20 بالاخره بر سر اصول عمومی یک بیانیه‌ی مشترک که در ۲ آوریل ۲۰۰۹ منتشر شد به توافق رسیدند.

### شش نکته‌ی کلیدی توافق گروه ۲۰

- اصلاح نظام بانکداری جهانی، همراه با کنترل صندوق پوشش ریسک، تقویت استانداردهای حسابداری، قواعد سفت و سخت‌تر برای موسسات اعتبارسنجی، مهمیز زدن بر حق و حساب‌های نجومی مدیران عامل و رسوا کردن بهشت‌های مالیاتی که مخفی‌کاری می‌کنند.
- یک هیئت ثبات مالی<sup>۵۵</sup> جدید تشکیل می‌شود تا با صندوق بین‌المللی پول، همکاری فرا مرزی را تضمین کند و برای نظام مالی یک مکانیسم هشدار زودهنگام<sup>۵۶</sup> فراهم آورد. اعضای آن، وزرای مالیه، واضعان مقررات و بانک‌های مرکزی کشورهای G-20 خواهند بود.
- تزریق بسته‌ی ۱.۱ تریلیارد دلاری برای تکمیل مشوق‌های ۵ تریلیارد دلاری به اقتصاد جهانی توسط تک‌تک کشورهای عضو. ۷۵۰ میلیارد دلار - یعنی بخش عمده‌ی این مبلغ - به صندوق بین‌المللی پول تعلق می‌گیرد. مابقی آن به بانک جهانی و نهادهای دیگر واریز می‌شود تا بلکه بتوانند اعطای اعتبار و مشاغل کشورها را ترمیم کنند و وام به کشورهای در معرض خطر را افزایش دهند.
- کشورهای در حال توسعه‌ی پیشرو مثل چین و هند باید در تعیین سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نقش مهم‌تری ایفا کنند.
- ۲۰۰ میلیارد دلار وجه برای تجارت در سال ۱۰-۲۰۰۹ در جهت کمک به معکوس شدن روند روبه نزول تجارت جهانی.
- التزام به اینکه بخشی از مشوق‌های مالی، از جمله فروش طلا از طریق بانک جهانی تا سقف ۶ میلیارد دلار، صرف کمک به فقیرترین کشورها و ایجاد مشاغل "سبز" شود.

منبع: گاردین، ۲ آوریل ۲۰۰۹

رهبران تجاری، این توافق را به عنوان قدمی مهم در راه ترمیم زیرساخت‌های مالی جهان تحسین کردند، درحالی‌که منتقدان دست‌چپی به رقیق بودن این اصلاحات، فقدان جزئیات، و نبود تدابیر انضمامی برای مبارزه با تغییر اقلیم جهانی تاختند. به‌علاوه بیانیه‌ی گروه ۲۰ اصلاحات نظام بانکداری را به دولت‌های ملی سپرد تا هریک "بنا به مقتضیات خود" دست به عمل بزنند. غافلگیرکننده نبود که بسیاری از مدیران بانک‌های ملی در مقابل این تدابیر مقاومت کردند و گفتند نوسان آونگ به سمت تنظیم‌گری، بار سنگینی بر گردن بخش مالی می‌گذارد. به‌علاوه، هیئت ثبات مالی جدید، قدرت الزام‌آوری نداشت و فعالیت‌های آن محدود بود به توصیه، نظارت بر مقررات، و تشریک مساعی با صندوق جهانی پول برای ایجاد مکانیسم‌های هشدار زودهنگام به‌قصد پیشگیری از بحران مالی جدید. درنهایت گرچه معلوم بود که توافق گروه ۲۰ در فرآیند اصلاحات مطلوب خود به صندوق بین‌المللی پول نقشی محوری داد ولی خوب روشن نبود این نهاد به‌تازگی قدرت گرفته تا کی و اصلاً تا چه میزان می‌تواند خود را از پستان منطق نئولیبرال بگیرد. بنابراین، باید اینطور تمام کنیم که گرچه بجگانه است بگویم نئولیبرالیسم مرده است ولی همانقدر هم احمقانه است که منکر شویم جهان بحران‌زده دوباره واله و شیدای اصول کینزی شده است.

## نتیجه‌گیری

حالا که سفر ما به چشم‌اندازهای مختلف نئولیبرالیسم به پایان رسیده اجازه دهید یافته‌های خود را به‌طور گذرا خلاصه کنیم. بعد از اینکه گفتیم نئولیبرالیسم در مقام یک ایدئولوژی، در مقام شکلی از حکمرانی و در مقام یک بسته‌ی سیاستی روی نقش محوری بازار آزاد و موسسات خصوصی تأکید می‌کند تذکر دادیم که این جریان طی دو موج کل جهان را درنوردید: با آغاز از دهه‌ی ۱۹۸۰ در بریتانیا و ایالات متحده. اقتصاد ریگانی و تاجریسم، با کاربست متهورانه‌ی ایده‌های اقتصادی هایک و فریدمن موفق شدند پارادایم کینزی را تکه‌پاره کنند، پارادایمی را که از سال‌های تاریک رکود اقتصادی به بعد، نظریه و کنش اقتصادی را در سیطره‌ی خود گرفته بود. گرچه این دو گونه‌ی موج اول، ترجیحات سیاستگذارانه‌ی خاص خود را پروردند ولی در تمایل عمومی به بازشکل دهی کشورهای متبوع خود برحسب فرمول [قرارات زدایی]-[آزادسازی]-[خصوصی‌سازی]<sup>۵۷</sup> اشتراک داشتند.

موج دوم نئولیبرالیسم در دهه‌ی نود پرهیاهو موردپذیرش "چپ‌های میانه" ای مانند بیل کلینتون و تونی بلر قرار گرفت، یعنی کسانی که می‌خواستند اندیشه‌ی بازار آزاد خود را با نوعی اجتماع و مسوولیت اجتماعی تلفیق کنند. ولی در عین حال برای صدور "توافق واشنگتن" به سراسر جهان، از "قدرت نرم" صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هم استفاده کردند. تعهد جدی آنان به اقتصاد جهانی مبتنی بر تجارت فراملی منجر به چندین توافق تجارت آزاد منطقه‌ای شد. به‌علاوه، سازمان تجارت جهانی نوین، ناظر قدرتمند و اجبارگر برنامه‌های آزادسازی گلوبالیسم بازار شد. ولی در آستانه‌ی قرن جدید مجموعه‌ای از چالش‌ها سر راه هژمونی نئولیبرالیسم قرار گرفتند هرچند نتوانستند تغییر چندانی به وجود آورند. بزرگ‌ترین عامل بی‌ثبات‌سازی حاکمیت بلامنازع و سی‌ساله‌ی نئولیبرالیسم پس از ورود مارگارت تاجر به دفتر نخست‌وزیری، بحران اقتصاد جهانی ۲۰۰۸-۹ بود (بحرانی که شاید بیش از این دو سال طول بکشد).

گرچه آشکارست که موج اول و حتی موج دوم روزگار خوش خودشان را داشته‌اند ولی به‌طور قطع نمی‌شود گفت که نئولیبرالیسم برای همیشه از صحنه‌ی جهان رخت بر بسته است. همان‌طور که در سراسر این کتاب تأکید کردیم نئولیبرالیسم اشکال مختلفی به خود می‌گیرد و ثابت کرده با بافت‌های اجتماعی گوناگون بسیار قابل تطابق است. به‌علاوه توافقات ابتدایی رهبران گروه ۲۰ در اجلاس لندن سال ۲۰۰۹ برای به‌کارگیری درمان‌های کینزی اقتصاد جهانی ناخوش احوال ممکن است در بلندمدت دوام نیاورد. گرچه به‌نظر می‌آید که گویا بنیادگرایی بازار به زباله‌دان تاریخ افکنده شده ولی ستون دوم نئولیبرالیسم - یعنی تجارت آزاد - نه تنها هنوز برپاست بلکه توسط نخبگان سیاسی و اقتصادی جهان به‌مثابه چیزی "گریزناپذیر" مورد تأیید مجدد قرار گرفته است. کاملاً امکان‌پذیر است که احیای اقتصادی احتمالی در سال‌های آینده یکبار دیگر آن صداهای نئولیبرالی که الان به‌خاطر مصیبت فعلی ساکت شده‌اند را بلند کند. از سوی دیگر، اگر بحران ادامه یابد یا حتی عمیق‌تر شود، درخواست‌ها برای جراحی‌های رادیکال‌تر بلندتر خواهد شد و شاید فشار کافی برای طلوع یک کاپیتالیسم کنترل‌شده‌ی جهانی را به وجود آورد. پس موج سوم نئولیبرالیسم (که از دو موج قبلی خود معتدلترست) یا یک نیو دیل جدید جهانی (مبتنی بر اصول کینزی) دو سناریوی متفاوت برای دهه‌ی دوم قرن بیست‌ویکم هستند.



# تاریخ مختصر نئولیبیرالیسم

نویسندگان: مانفرد بی. استگر، راوی کی. روی

ترجمه: محمد نصیری

چاپ اول: ۲۰۱۰، انتشارات آکسفورد

نشر زمینیان

اسفند ۱۳۹۷

انتشار این اثر به هر صورت آزاد است

## فهرست

فصل اول. چه چیز "نو"یی در نئولیبرالیسم است؟

فصل دوم. موج اول نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰: اقتصاد ریگانی و تاچریسم

فصل سوم. موج دوم نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۹۰: گلوبالیسم بازار کلینتون و راه سوم تونی بلر

فصل چهارم. نئولیبرالیسم و توسعه‌ی آسیایی

فصل پنجم. نئولیبرالیسم در آمریکای لاتین و آفریقا

فصل ششم. بحران نئولیبرالیسم: حوالی سال ۲۰۰۰ و پس از آن

## پیشگفتار

دنیای قرن بیست و یکم دنیایی است اساساً درهم تنیده. جهانی شدن توانسته روابط اجتماعی را چه به لحاظ مکانی چه به لحاظ زمانی گسترده، فشرده و تسریع کند. گسترش شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی - شبکه‌هایی که افراد، دولت‌ها و کسب و کارها را به یک اندازه درگیر خود کرده - مدیون کاتالیزوری است به نام انقلاب دیجیتال. گروه‌های تروریستی فراملی‌ای که می‌توانند در هر گوشه‌ی دنیا دست به خرابکاری بزنند نمادهای قدرت سکولار را هدف گرفته‌اند و رهبران سیاسی جهان غرب را به «جنگ جهان‌گیر علیه ترور» واداشته‌اند. تغییر اقلیم جهانی و شیوع بیماری‌های همه‌گیر به واقعیت‌های ترسناک تبدیل شده‌اند و باعث شده کشورها برای جلوگیری از فاجعه‌ای عالم‌گیر به دنبال استراتژی‌های مشترک باشند. انفجار حباب بخش مسکن در ایالات متحده یک بحران مالی جهانی راه انداخته که در سطح جهان باعث ضررهای تریلیارد دلاری شده و جامعه‌ی جهانی را به ورطه‌ی یک رکود بزرگ دیگر انداخته است. صدای پیروزمندانی که فروپاشی شوروی را «پایان تاریخ» و آغاز حکومت بلامنابع کاپیتالیسم بازار آزاد آمریکایی طور انگاشته بودند ساکت شده، چرا که می‌بینند قرن جدید همچنان آوردگاهی ایدئولوژیک است و همه‌ی ایدئولوژی‌های سیاسی رقیب می‌خواهند به قلب و ذهن مخاطبان جهانی نفوذ کنند.

«نئولیبرالیسم» یکی از همان «ایسم‌ها» و ایدئولوژی‌هاست. این اصطلاح اولین بار در آلمان پس از جنگ جهانی اول و توسط یک حلقه‌ی کوچک از اقتصاددانان و حقوقدانان نزدیک به «مکتب فرایبورگ» جعل شد تا به برنامه‌ی متعادل احیای لیبرالیسم کلاسیک اشاره کند. در دهه‌ی ۱۹۷۰، گروهی از اقتصاددانان آمریکای لاتین روی مدل بازاری خود نام نئولیبرالیسم گذاشتند. اما تا ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ منتقدین دست‌چپی اصلاحات بازاری در کشورهای جنوب، نئولیبرالیسم را از معانی تحقیرکننده‌ی مرتبط با «توافق واشنگتن» آکنده کردند - توافق واشنگتن مجموعه‌ای از نهادها و سیاست‌هایی است که ایالات متحده برای جهانی کردن کاپیتالیسم آمریکایی و سیستم فرهنگی مرتبط با آن طراحی کرده است. منتقدان دیگر، «نئولیبرالیسم» را تکیه کلام مبهمی می‌دانستند که دانشگاهیان رادیکال یا ناسیونالیست‌های اقتصادی مرتجع از خود در آورده‌اند تا با آن، دستاوردهای فکری اقتصاددانان نوکلاسیکی مانند میلتون فریدمن و فریدریش فون هایک - که هر دو نوبل برده‌اند - را بی‌ارج کنند. دیگرانی هم هستند نئولیبرالیسم را نسخه‌ی پُست‌مدرن «گفتمان لسه‌فر» می‌دانند، گفتمانی ستایشگر منافع فردی، کارآیی اقتصادی و رقابت بی حد و حصر. اما علیرغم این نقدها، نئولیبرالیسم جزوی از اندیشه‌ی روزمره شده است. روزی نیست که این کلمه در تیترو روزنامه‌ها دیده نشود.

در ربع آخر قرن بیستم، «نئولیبرالیسم» با سیاستمدارانی مثل رونالد ریگان، مارگارت تاچر، بیل کلینتون، تونی بلر، آگوستو پینوشه، بوریس یلتسین، جیانگ زِمین، مانموهان سینگ، جونینچیرو کویزومی، جان هوارد و جورج بوش پسر پیوند خورده که بعضاً خیلی با یکدیگر فرق دارند. هرچند

همه‌ی این رهبران سیاسی به سیاست‌های «نئولیبرال» تعلق خاطر دارند - سیاست‌هایی که هدفشان مقررات‌زدایی از اقتصادهای ملی، آزادسازی تجارت جهانی و ایجاد یک بازار جهانی واحد است - ولی هیچیک از آنها هرگز به‌طور عمومی خود را نئولیبرال نخوانده است. نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۹۰ و در اوج قدرت خود، بر همه‌ی جهان مسلط بود و راه خود را به دل بلوک شوروی سابق باز کرد و به کشورهای جنوب گفت که توسعه‌ی اقتصادی قواعد و شرایط جدیدی دارد. نئولیبرالیسم خود را موجودی تطبیق‌پذیر نشان داده که حتی حزب کمونیست چین پس از مائو را هم اغوا کرد؛ چینی که «سوسیالیسم با مشخصه‌های چینی» آن تا حد زیادی شبیه دشمن ایدئولوژیک آن یعنی کاپیتالیسم است.

اما در سپیده‌دم قرن جدید، نئولیبرالیسم اعتبار خود را از دست داده است چرا که اقتصاد جهانی‌ای که براساس اصول آن ایجاد شده، در برخورد با مصیبت مالی‌ای که از سال‌های تاریک دهه‌ی ۱۹۳۰ سابقه نداشته، حساسی ضربه خورده است. آیا نئولیبرالیسم نابود شده یا شکوه سابق خود را به دست خواهد آورد؟ آیا رهبران گروه ۲۰ که ذهنیتی اصلاحگر دارند رهسپار راهی نو می‌شوند یا با چنگ و دندان می‌جنگند تا به روزهای باشکوه و نئولیبرال دهه‌ی ۹۰ پریهاو بازگردند؟

این کتاب با هدف تأملی گذرا بر این سوالات اساسی، طوری طراحی شده که از طریق بررسی تجلیات انضمامی نئولیبرالیسم در کشورها و مناطق مختلف جهان، ریشه‌ها و تکامل و ایده‌های بنیادین نئولیبرالیسم را به خواننده معرفی کند. کاوش ما نشان خواهد داد که گرچه نئولیبرال‌های سراسر دنیا در برخی باورهای عمومی مثل قدرت «خودتنظیم‌گر» بازارهای آزاد در جهت ایجاد دنیایی بهتر با یکدیگر اشتراک نظر دارند ولی در جزئیات،

هر یک بر مسلک خویش است. مثلاً اقتصاد ریگانی دقیقاً همان تاجریسم نیست. گلوبالیسم بازار بیل کلینتون از برخی جهات با راه سوم تونی بلر ناهمخوان است. و نخبگان سیاسی کشورهای جنوب (که غالباً در دانشگاه‌های کشورهای شمال درس خوانده‌اند) خوب یاد گرفته‌اند که الزامات توافق واشنگتن را چگونه با بافت محلی و اهداف سیاسی خود تطبیق دهند. پس نئولیبرالیسم محیط و مشکلات و فرصت‌های خاص خود را دارد. به همین دلیل است که در عوض یک لیبرالیسم واحد و یکپارچه می‌توان به نئولیبرالیسم‌های متکثر اندیشید.

اساس این کتاب چیزی نیست مگر بررسی ایده‌ها و سیاست‌ها و اشکال حکومتی‌ای که ذاتی این پروژه‌ی نئولیبرال هستند. ما نویسندگان این کتاب برای برآورده کردن خواست ناشر و مختصر و مفید نوشتن آن، مجبور شدیم فقط به برخی از موضوعات عمومی ورود کنیم. هدف اصلی این کتاب آرایه‌ی گرنه‌ای قابل فهم و غنی - ولی ساده - از پدیده‌ای غنی و پیچیده است.

مایلم از نهاد مطالعاتی شهرهای جهانی، مرکز مطالعات گلوبالیسم در دانشگاه RMIT، و همچنین شورای تحقیقاتی استرالیا (ARC) برای فراهم کردن حمایت‌های تحقیقاتی ارزشمند تشکر کنیم. قدردان دستان یاری‌گر همکاران و دوستان خود هستیم که در نهادهای ذیل حضور دارند: دانشگاه RMIT، دانشگاه هاوایی-مانوا، دانشگاه تحصیلات تکمیلی کلرمونت، دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا، آکادمی علوم اجتماعی دانشگاه شانگهای دانشگاه آزاد برلین و دانشگاه آکسفورد. کار کردن با آندره آ کیگان و تیم قابل او در انتشارات دانشگاه آکسفورد فوق‌العاده بود. ولی بیش از همه باید از خانواده‌هایمان تشکر کنیم، برای عشق و حمایت همیشگی‌شان. پرل، جوان و نیکول، این کتاب تقدیم شما! خیلی‌ها کمک کردند که این کتاب، اثری بهتر شود؛ مسوولیت نقایص برجا مانده تنها بر عهده‌ی ماست.

## فصل اول

### چه چیز "نو"یی در نئولیبرالیسم است؟

#### لیبرالیسم قدیم و جدید

باراک اوباما سال ۲۰۰۹ یعنی در اوج بدترین بحران اقتصادی از زمان رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ به اینطرف، در اولین سخنرانی خود در مقام رییس جمهور آمریکا، هنگام اشاره به آنچه او مقصر اصلی فاجعه‌ی مالی جهانی می‌داندست رک و راست حرف زد: طمع و بی‌مسئولیتی بعضی‌ها، و ناکامی دستجمعی مردم در گرفتن تصمیم‌های سخت و عدم آماده‌سازی خود برای یک دوره جدید. رییس جمهور جوان با بسط استدلال خود اصرار داشت بگوید که امروزه مسأله‌ی مهم این نیست که آیا دولت زیادی بزرگ است یا زیادی کوچک است، مسأله‌ی اصلی کارایی دولت است. رهبر آمریکا سپس با نگاه مستقیم به دوربین‌هایی که چهره‌ی مصمم او را به بیشمار تلویزیون و کامپیوتر در سراسر جهان می‌بردند، الگوی مسلط اقتصادی ۳۰ سال گذشته را به چالش کشید:

سوال پیش روی ما این نیست که بازار خوب است یا بد. قدرت بازار در ایجاد ثروت و گسترش آزادی بی‌همتاست. ولی این بحران یادمان انداخته که بازار ممکن است از کنترل خارج شود.



عکس ۱: اوباما در حال ایراد نطق افتتاحیه ریاست جمهوری اش در سال ۲۰۰۹

واکنش مفسران خبری سریع و صریح بود: سخنرانی او با ما نشانه‌ای است از آن که یحتمل عصر "نئولیبرالیسم" رو به پایان است. آماج انتقاد او با ما - یعنی ایده آل نئولیبرالی "بازار خودتنظیم‌گر" در مقام موتور محرک تعقیب عقلانی ثروت توسط افراد- یقیناً همان چیزی است که از قرن هجدهم به بعد، اس‌اس نظریات اقتصاددانان بوده است. در حالیکه شاهان مرنکانتلیستتقریباً کنترل کاملی روی اقتصاد داشتند و عمدتاً به قصد تأمین خرج جنگ‌های خود دنبال گردآوری طلاهای هرچه بیشتر بودند "لیبرال‌های کلاسیک"ی مانند آدام اسمیت و دیوید ریکاردو شایستگی اقتصادهای "بازار آزاد"<sup>۱</sup> و "سه فر"<sup>۲</sup> را موعظه می‌کردند. اعتبار اسمیت به خاطر ایجاد یک تصویر روشنگرانه و اسکاتلندی از هومو اکونومیکوس<sup>۳</sup> یا انسان اقتصادی است، تصویری که بنا بر آن، انسان‌ها افرادی هستند مجزا از یکدیگر و اعمالشان عمدتاً بازتاب منافع شخصی مادی آنهاست. از این دیدگاه، موضوعات اقتصادی و سیاسی بالکل از هم جدایند و اقتصاد نسبت به سیاست دست بالا را دارد، چراکه اقتصاد، تحت نظام هماهنگ قانون طبیعی و بدون مداخله‌ی دولت به بهترین شکل عمل می‌کند. بر همین اساس، دولت باید از "مداخله" در فعالیت اقتصادی شهروندان نفع-شخصی-پرست احتراز نماید و برعکس، از قدرت خود برای تضمین مبادلات آزاد اقتصادی استفاده کند.

نظریه‌ی "مزیت نسبی"<sup>۴</sup> ریکاردو تبدیل شد به کتاب مقدس تجار آزاد مدرن. او گفت تجارت آزاد، برای تمام طرفین دخیل در تجارت، نتیجه‌ی بُرد-بُرد دارد چرا که باعث می‌شود هر کشور، متخصص تولید محصولاتی شود که در آن از مزیت نسبی برخوردار است. مثلاً اگر تولید شراب در ایتالیا ارزانتر از انگلستان در می‌آید و تولید لباس در انگلستان ارزانتر از ایتالیا می‌افتد سود این دو کشور در تولید تخصصی و تجارت متقابل است. در واقع ریکاردو تا آنجا پیش رفت که بگوید اگر یک کشور در تولید همه‌ی محصولات تجاری مزیت مطلق داشته باشد باز هم سودش به اندازه‌ی سود حاصل از تولید تخصصی و تجارت نمی‌شود. نظریه‌ی ریکاردو به لحاظ سیاسی منجر به استدلالی قوی علیه مداخله‌ی دولت در تجارت شد و هنگام نزاع بر سر لغو قانون حمایت گرایانه‌ی ذرت<sup>۵</sup> در انگلستان، در دست لیبرال‌های قرن نوزدهمی مانند ریکارد کوبدن تبدیل به یک سلاح ایدئولوژیک قوی شد.

از نظر لیبرال‌های کلاسیک، تولیدکننده، خادم مصرف‌کننده است، مصرف‌کننده‌ای که در مورد چگونگی رفع نیازها و حوائج مادی خود مختار است. لیبرال‌های کلاسیک که حامی مالکیت خصوصی و اجبار قانونی رعایت قراردادها بودند گفتند "دست نامرئی" بازار ضامن کارآمدترین و موثرترین تقسیم منابع و همچنین موجد تسهیل رابطه‌ی تجاری صلح‌آمیز میان ملت‌ها است. ایده‌های آنان یکی از دلایل اصلی ایجاد انقلاب‌های بزرگ قرن هجدهم بود؛ ایده‌های آنان سلسله‌های پادشاهی را سرنگون کرد و کلیسا را از دولت جدا نمود و جزییات مرنکانتلیسم<sup>۶</sup> را فرو ریخت. در بیشتر قرن نوزدهم، وارثان لیبرالیسم کلاسیک می‌خواستند مردم را مجاب کند که خرابی اوضاع اقتصادی همیشه نشانگر شکلی از "خرابکاری دولت" است، چراکه معمولاً دخالت زیاد دولتی باعث می‌شود قیمت‌ها غیرواقعی شوند. دلیل آنان این بود که چون بازارها-ی فارغ از دخالت دولتی- طبیعتاً "خرابی بردار" نیستند پس "خرابی اوضاع بازار" کار دولت است.

---

1 free market

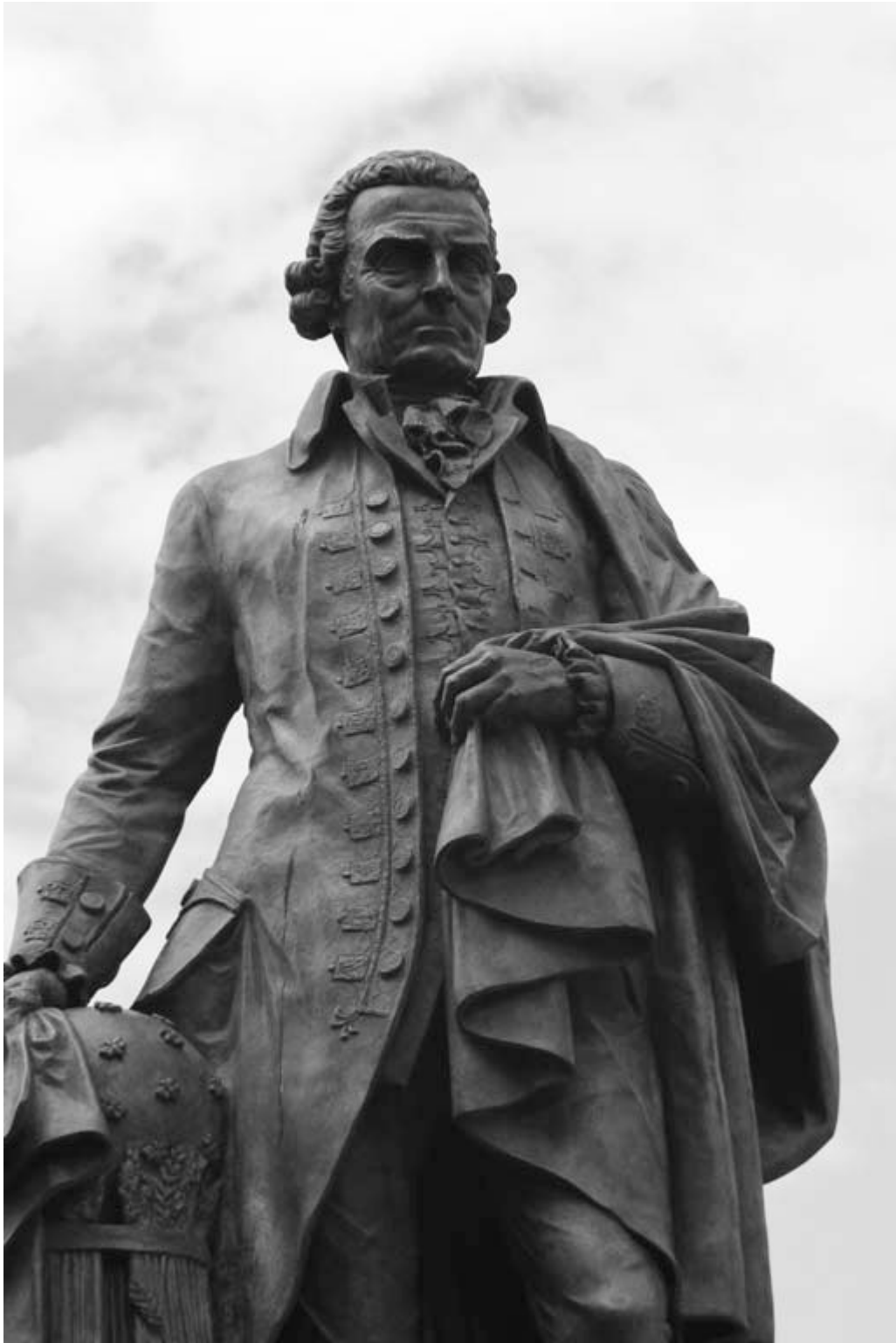
2 *laissez-faire*

3 homo economicus

4 comparative advantage

5 Corn Law

6 mercantilism



عکس ۲. امام اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰)

## لیبرالیسم کلاسیک و روشنگری

لیبرالیسم کلاسیک، دوشادوش جنبش روشنگری اواخر قرن هفدهم و قرن هجدهم پا گرفت، جنبشی که خرد را بنیاد آزادی فردی معرفی کرد. اندیشمندان روشنگر مانند جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) استدلال کردند که در "وضع طبیعی" همه انسان ها آزاد و برابرند. از این رو افراد، حقوقی سلب ناشدنی دارند که مستقل از هرگونه دولت یا اتوریتیه هستند. آدمیان که بنا بر سرشت شان از عطیه‌ی حق حیات و آزادی و مالکیت برخوردارند همانا محقند فقط حکومت های محدودی را بنا نهند که وظیفه ی اصلیشان حفظ و حراست از این حقوق فردی، به خصوص حق مالکیت خصوصی<sup>۷</sup> است.

ولی قرن پر آشوب بیستم خیلی زود بر این "حقایق" لیبرالیسم کلاسیک غبار تردید افکند. تازه در دهه‌ی ۱۹۸۰ بود که "نولیبرال ها" توانستند برخی از این ایده‌های قدیمی را جامه ای نو بر تن کرده و به میدان بازگردانند. در میان این دو دوره چه اتفاقاتی افتاد؟ همه می دانند. اضطراب طولانی مدت رکود بزرگ، پیشروان اندیشه‌ی اقتصادی مانند جان مینارد کینز و کارل پولانی را مجاب کرد بگویند که دولت بیش از یک "پاسبان شب"<sup>۸</sup> صرف است. پاسبانی تنها وظیفه‌ای بود که لیبرال های کلاسیک به دولت محول کرده بودند. اما کینز و نسل جدید "لیبرال های برابری طلب"<sup>۹</sup> در عین حال با مارکسیست ها هم مخالف بودند؛ مارکسیست ها تداوم بحران های اقتصادی را شاهدهی بر فروپاشی کاپیتالیسم و پیروزی "پرولتاریای انقلابی" می گرفتند. از نظر آنها پرولتاریایی که از "تحریفات ایدئولوژیک بورژوازی حاکم" آگاه شده امکان ندارد به نام ایده آل های دهن پرکن لیبرالی مثل "آزادی"، "فرصت" و "کار مجدانه" دوباره به تله‌ی ظریف پذیرش اسشمار خود بیفتند. لیبرال های برابری طلب از جمله کلمنت اتلی، نخست وزیر بریتانیا و فرانکلین روزولت، رییس جمهور آمریکا که در جستجوی راهی برای اصلاح اقتصادی و پیشگیری از انقلاب بودند، هرگز از خودآیینی فردی و حق مالکیت کوتاه نیامدند. با این حال، آنان لیبرالیسم کلاسیک را نقد می کردند که چرا نتوانسته تشخیص دهد کاپیتالیسم مدرن می بایست منقاد و تحت کنترل ضوابط خاص یک دولت سکولار قدرتمند باشد.

بخصوص کینز حامی دولت بزرگی بود که در زمان بحران اقتصادی، شغل بیافریند و قدرت خرید مصرف کنندگان را بالا ببرد. برای همین او منکر عقاید لیبرالیسم کلاسیک بود که ادعا داشتند هنگام وقوع یک بحران اقتصادی، مکانیسم بازار، طبیعتاً خود را تصحیح می کند و به حالت تعادل اشتغال کامل بازمی گردد. کینز بیکاری را به کمبود سرمایه گذاری خاص و پایین آمدن مصرف نسبت داد. او این کمبود را زیر سر سرمایه گذاران طماع و کوتاه بینی می دانست که با سرمایه گذاری های قمار (بورس بازی) بازار را بی ثبات کرده بودند. "کینزیانسم"<sup>۱۱</sup> به اصل بازار معتقد بود اما مخالف با "بازار آزاد" بود و به همین جهت حتی خواهان دولتی شدن موسسات مهم ملی مثل راه آهن و شرکت های تولید انرژی شد.

در کنفرانس برتون وودز به سال ۱۹۴۴ در آمریکا، کینز ریاست هیئت بریتانیا را برعهده داشت. این کنفرانس، نظم اقتصادی بین المللی پس از جنگ جهانی دوم و نهادهای اقتصادی آن را تعریف کرد. صندوق بین المللی پول (IMF) ایجاد شد تا نظام پولی بین المللی را اداره کند. بانک بین المللی بازسازی و توسعه که بعداً به بانک جهانی بدل شد، در ابتدا تأسیس شد تا به اروپا بابت بازسازی خسارات جنگ وام بدهد اما در دهه‌ی ۱۹۵۰ هدف خود را به تأمین مالی پروژه های صنعتی مختلف در کشورهای در حال توسعه‌ی سراسر جهان تغییر داد. دست آخر هم در سال ۱۹۴۷، توافق عمومی گمرکات و تجارت (GATT) یا سازمان تجاری جهانی بنیان نهاده شد که متصدی تدوین و تنفیذ توافقات تجاری چندجانبه بود. در

7 private property

8 night watchman

9 egalitarian liberals

10 speculative investments

11 Keynesianism



سال ۱۹۹۵، سازمان تجارت جهانی (WTO) جایگزین GATT شد، سازمانی که طرح نئولیبرال آن برای توافقات تجارت آزاد، بعداً در افکار عمومی بدل به کانون مجادلات داغی شد.

کاربست سیاسی ایده‌های کینزی، الهامبخش به قول اقتصاددانان، "عصر طلایی کاپیتالیسم کنترل شده" بود، عصری که از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵ قدرتمندانه ادامه داشت. برنامه‌های آمریکایی "نیو دیل"<sup>۱۲</sup> و "جامعه‌ی عالی"<sup>۱۳</sup> به سرکردگی روزولت و رییس جمهور لیندون جانسون؛ مدل تحسین شده‌ی سوسیال دموکراسی سوئد؛ و نسخه‌ی بریتانیایی "رفاه گرایی"<sup>۱۴</sup> (یا دولت رفاه) که در سال ۱۹۴۵ به اجرا گذارده شدند بازتابنده‌ی یک اجماع سیاسی بزرگ میان ملل غربی بودند و صاحب‌نظرانی را واداشت تا از "پایان ایدئولوژی"<sup>۱۵</sup> سخن بگویند. دولت‌های ملی، جریان پول در مرزهای خود و بیرون از آن را کنترل می‌کردند. مالیات زیاد بر افراد ثروتمند و شرکت‌های سودده منجر به گسترش دولت رفاه شد. افزایش دستمزدها و خدمات اجتماعی افزون در کشورهای ثروتمند (کشورهای شمال) کارگران را وارد طبقه‌ی متوسط کرد.

### عصر طلایی کاپیتالیسم کنترل شده در ایالات متحده

اقتصاد، بر پایه تولید انبوه بود. تولید انبوه سودمند بود چون یک طبقه‌ی متوسط پرشمار، پول کافی برای خرید انبوه محصولات را داشت. طبقه‌ی متوسط پول داشت چون سود حاصل از تولیدات انبوه بین شرکت‌های بزرگ، و کارگران آن‌ها، پیمانکارها، قطعه‌سازها و فروشندگان ریز و درشت محصولات تقسیم می‌شد. قدرت چانه‌زنی کارگران افزایش یافت و با حمایت‌های دولتی تقویت شد. تقریباً یک سوم نیروی کار جزو اتحادیه‌ها بودند. سودهای اقتصادی، در میان ملت از جمله کشاورزان، بازنشسته‌ها، ساکنین شهرهای کوچک و کسب و کارهای کوچک جریان می‌یافت، آن‌هم از طریق ضابطه‌مند کردن (راه آهن، تلفن، تأسیسات زیرساختی و کسب و کارهای کوچک) و یارانه (تنظیم قیمت‌ها، بزرگراه‌ها، وام‌های فدرال).

منبع: رابرت ب. رایش: سوپر کاپیتالیسم: استحاله‌ی تجارت، دموکراسی و زندگی روزمره (نیویورک، کناپف، ۲۰۰۸)، ص ۱۷

- 
- 12 New Deal
  - 13 Great Society
  - 14. welfarism
  - 15end of ideology



عکس ۳. جان مینارد کینز (۱۸۸۳-۱۹۴۶)

حتی رئیس جمهور آمریکا، ریچارد نیکسون، این جمهوریخواه محافظه کار هم در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ اعلام کرد "الان ما همه کینزی هستیم". حمایت کینزی از دولت مداخله‌گرا و بازارهای تنظیم‌شده بود که به "لیبرالیسم" معنای اقتصادی مدرنش را داد: نظریه‌ای خواهان دولتی بزرگ و فعال، تنظیم‌گری بخش صنعت، مالیات زیاد برای اغنیا، و برنامه‌های رفاه اجتماعی گسترده برای همگان.

سه دهه پس از جنگ جهانی دوم، لیبرال‌های برابری‌طلب مدرن توانستند نرخ رشد اقتصادی چشمگیر، دستمزد بالا، تورم پایین و سطح بی‌سابقه‌ای از بهروزی مادی و امنیت اجتماعی را رقم بزنند. ولی با بحران‌های اقتصادی سخت دهه‌ی ۱۹۷۰، این عصر طلایی کاپیتالیسم کنترل‌شده زمین‌گیر

شد. در پاسخ به مصایبی مانند "شوگ های نفتی" که یک شبه قیمت بنزین را چهار برابر کرد، تورم عنان گسیخته و افزایش بیکاری ( رکود تورمی)<sup>۱۶</sup> و کاهش سود شرکت ها، گونه‌ی کاملاً جدیدی از لیبرال‌ها در پی راه حلی برای احیای نظریه‌ی قدیمی لیبرالیسم کلاسیک برآمدند، نظریه‌ای که در شرایط جدید جهانی شدن کارآمد باشد.

## اقتصاد کلان کینزی

شاهکار جان مینارد کینز، کتاب *نظریه‌ی عمومی اشتغال، بهره و پول*<sup>۱۷</sup>، سال ۱۹۳۶ و در اوج رکود بزرگ به طبع رسید. کتاب شهرت سریعی به دست آورد چرا که ایده‌های لیبرال کلاسیک در باب نحوه‌ی کارکرد اقتصادهای مدرن را با موفقیت به چالش کشید. ایده‌های کینزی در توسعه‌ی چارچوب نظری "اقتصاد کلان" اهمیت بسیار یافتند. این حوزه‌ی پژوهشی جدید ادعا داشت که دولتهای ملی می‌توانند با گردآوری داده‌ها بحران‌های اقتصادی را پیش از وقوع پیش‌بینی کنند؛ و برای همین کینز مدافع سیاست‌گذاری‌های گوناگون برای مداخله در اقتصاد و تعدیل آن بود. مهم تر از همه آن که دولت‌ها در زمان رکود اقتصادی باید پرداخت‌های دولتی را بالا ببرند تا باعث رشد شوند؛ دولت در زمان رونق باید پرداخت‌ها را کاهش دهد تا تورم را تحت کنترل داشته باشد. ایده‌های کینزی تا ظهور نظریات نئولیبرال در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ بر اقتصاد کلان حاکم بود.

این "نئولیبرال‌ها" در یک سری اصول ایدئولوژیک و سیاسی اشتراک داشتند که هدفشان گسترش جهانی یک مدل اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد و تجارت آزاد بود. ولی آنان براساس بافت جوامع گوناگون، روی بخش‌های متفاوتی از نظریه‌ی خود تأکید می‌گذاشتند. نئولیبرال‌ها که محبوب قلوب پیروان خود و منفور کینزی‌ها بودند، در ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ موفق شدند برای ربع باقیمانده‌ی قرن یک طرح اقتصادی و سیاسی جهانی بریزند. چنان که در فصول دو و سه بحث خواهیم کرد آنان می‌گفتند مسوول ایجاد شرایطی که در کل دهه‌ی ۱۹۷۰ باعث تورم بالا و رشد اقتصادی اندک کشورهای صنعتی شد چیزی نبود جز ضوابط فلج‌کننده‌ی دولتی، هزینه‌های دولتی گزاف، و موانع گمرکی سد راه تجارت بین‌الملل. وقتی این فرض به گسترده‌گی پذیرفته شد قدم منطقی بعدی این بود که مدعی شوند این مولفه‌ها مانع اصلی توسعه‌ی اقتصادی موفق کشورهای جنوب نیز هستند. اینگونه بود که اساساً بر بنیاد به اصطلاح "برنامه‌های اصلاح ساختاری"<sup>۱۸</sup> و توافقات تجارت آزاد بین‌المللی، یک برنامه‌ی توسعه‌ی نئولیبرال جهانی زاده شد. چنانکه در فصول چهار و پنج خواهیم دید، نهادهای اقتصادی قدرتمندی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، در قبال وام‌های اضطراری که به کشورهای در حال توسعه‌ی بدهکار می‌دادند از آنها اجرای برنامه‌های نئولیبرال را طلب می‌کردند. مرگ اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و سرعت اصلاحات بازارمحور در چین کمونیستی منجر به تفوق بی‌سابقه‌ی مدل نئولیبرال در دهه‌ی ۱۹۹۰ شد.

اما در دهه‌ی اخیر، نئولیبرالیسم آماج نقدهایی چند شده است. بحران اقتصادی جهانی سال‌های ۲۰۰۸-۹ فقط آخرین چالش از مجموعه چالش‌های پارادایم همچنان مسلط بازار آزاد است. ولی پیش از آن که اندازه‌ی واقعی تهدید پیش‌روی نئولیبرالیسم را درک کنیم لازم است با ابعاد، گونه‌ها و کاربردهای سیاستگذارانه‌ی آن آشنا شویم. پس بیایید سفر خود را با نگاهی گذرا به ایده‌ها و اصول نئولیبرالیسم آغاز کنیم.

## سه جنبه‌ی نئولیبرالیسم

"نئولیبرالیسم" مفهومی نسبتاً گسترده است که به مدل یا "پارادایم" اقتصادی حاکم در دهه‌ی ۱۹۸۰ اشاره دارد. نئولیبرالیسم که بر پایه‌ی ایده آل لیبرالیسم کلاسیک یعنی بازار خودتنظیم‌گر بنا شده لایه لایه و متنوع است. شاید بهترین راه برای مفهوم‌بندی نئولیبرالیسم، درک آن به مثابه سه جنبه‌ی در هم تنیده است. نئولیبرالیسم (۱) یک ایدئولوژی؛ (۲) شکلی از حکمرانی؛ و (۳) یک بسته‌ی سیاستگذارانه است. بیایید این جنبه‌های بنیادین را از واگشایی کنیم.

16. stagflation

17 The General Theory of Employment, Interest and Money

18. structural adjustment programmes

ایدئولوژی، مجموعه‌ای از ایده‌های پرطرفدار و عقاید نظام‌مند است که گروه بزرگی از جامعه آن را بسان حقیقت پذیرفته است. این "ایسم‌ها" کار یک نقشه‌ی مفهومی جامع را ایفا می‌کنند و آدمیان را در میان پیچیدگی‌های جهان سیاسی راهبری می‌کنند. ایدئولوژی‌ها، هم تصویر کمابیش منسجمی از جهان، آنگونه که هست ارایه می‌کنند هم تصویر منسجمی از جهان آنگونه که باید باشد. برای این مقصود، ایدئولوژی‌ها ایده‌های اصلی خود را به شکل مدعاهای ساده‌ای در می‌آورند که مردم را تشویق می‌کنند به فلان شکل عمل نمایند. موسسان ایدئولوژی‌ها این مدعاها را گرد می‌آورند تا نگرش سیاسی خاصی را مشروعیت بخشند و ساختار قدرت حاکم را مورد دفاع یا هجمه قرار دهند. نظریه پردازان نئولیبرالیسم، نخبگان قدرت جهانی هستند: مدیران و گردانندگان شرکت‌های فراملی بزرگ، لابی‌گران شرکتی، روزنامه‌نگاران اثرگذار و متخصصان روابط عمومی، روشنفکرانی که برای مخاطبان انبوه می‌نویسند، سلبیتی‌ها و بازیگران معروف، بوروکراتهای دولتی و سیاستمداران.

این افراد در قامت حامیان اصلی نئولیبرالیسم، گفتمان عمومی را پر می‌کنند از تصاویر ایده‌آلیزه از جهان مصرف‌گرا و مبتنی بر بازار آزاد. آنان در تعامل ماهرانه با رسانه‌ها دیدگاه دلخواه خود از بازار جهانی یکه و جهانی شده را امری فرخنده و ابزاری ناگزیر برای تحقق یک جهان بهتر تصویر می‌کنند. این دیدگاه‌های بازاری از جهانی شدن، در بسیاری از نقاط دنیا بر افکار عمومی و تصمیمات سیاسی سیطره یافتند. در واقع تصمیم‌سازان نئولیبرال مثل طراحانی حرفه‌ای هستند که برای اهداف سیاسی بازار-دوستانه‌ی خود یک بسته‌ی ایدئولوژیک جذاب طراحی می‌کنند. ادعاهای ایدئولوژیک آنان متضمن اشاره به وابستگی متقابل اقتصاد جهانی است، وابستگی‌ای که در اصول کاپیتالیسم بازار آزاد ریشه دارد: وابستگی متقابل تجارت جهانی، بازارهای مالی، جریان جهانی کالا و خدمات و کار، شرکت‌های فراملی، مراکز مالی برون مرزی و مانند اینها. برای همین می‌شود نئولیبرالیسم را یک ایدئولوژی نسبتاً اقتصادی دانست، ایدئولوژی‌ای که مثل دشمنش یعنی مارکسیسم، تولید و مبادله‌ی کالاهای مادی را در مرکز زندگی انسانی قرار می‌دهد.

جنبه‌ی دوم نئولیبرالیسم به آن چیزی اشاره دارد که میشل فوکو، اندیشمند اجتماعی فرانسوی، "حکومت‌مندی"<sup>۱۹</sup> نامید، یعنی آشکال خاصی از حکمرانی براساس روابط قدرت، اصول، و منطق خاص. حکومت‌مندی نئولیبرال در ارزشهای کارآفرینانه ریشه دارد از جمله رقابت، نفع شخصی، و تمرکززدایی. نئولیبرالیسم تحسین‌گر توانمندسازی<sup>۲۰</sup> فرد و تنزل قدرت دولت مرکزی به واحدهای سیاسی کوچک است. این شکل حکمرانی نئولیبرال، خود تنظیم‌گری بازار آزاد را تنها شکل درست حکومت تلقی می‌کند. نئولیبرال‌ها به جای پیگیری اندیشه‌ی سنتی نیل به خیر (و نه سود) عمومی از راه تقویت جامعه‌ی مدنی و عدالت اجتماعی، دنبال به کارگیری فناوری‌های حکومت‌داری هستند، فناوری‌هایی که مأخوذ از جهان تجارت و بازرگانی باشد: توسعه‌ی آمرانه‌ی "طرح‌های استراتژیک"<sup>۲۱</sup> و اتخاذ تدابیر "مدیریت ریسک اقتصادی"<sup>۲۲</sup> به قصد ایجاد ارزش افزوده‌ی اقتصادی<sup>۲۳</sup>؛ تحلیل هزینه-فایده و دیگر محاسبات مربوط به کارایی؛ انقباض حکمرانی سیاسی (و ایجاد به اصطلاح، "حکمرانی خوشکار"<sup>۲۴</sup>)؛ تدوین اهداف کمی؛ رصد دقیق درآمدها؛ ارائه‌ی طرح‌های اشتغال‌بازده‌محور<sup>۲۵</sup>؛ و معرفی مدل‌های "انتخاب عقلانی" که رفتار بازارمحورانه را درونی و استانده می‌کنند. شیوه‌ی حکمرانی نئولیبرال، مشوق استحاله‌ی ذهنیت بوروکراتیک به هویت کارآفرینانه است. در این هویت، مستخدم دولت، دیگر خود را خدمتگزار عموم و پاسدار "خیر عمومی" ذاتاً کیفی نمی‌داند، او حالا بازیگری نفع‌پرست است که باید پاسخگوی بازار باشد و در جهت رونق کسب و کار دولت منقبض شده کوشا باشد.

---

19 governmentalities

20 empowerment

21 strategic plans

22 risk-management

23 surpluses

24 best-practice governance

25 performance-based

در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، یک شکل جدید از اداره‌ی امور دولتی، مشهور به "مدیریت نوین امور عمومی"<sup>۲۶</sup>، بوروکراسی دولتی جهان را تکان داد. با پیاده کردن شکل حکمرانی نئولیبرال در خدمات دولتی، شهروند تبدیل شد به "مشتری" یا "مراجع" و بدین ترتیب، مدیران تشویق شدند تا "روحیه‌ی کارآفرینی" را ارتقا دهند. اگر قرار است شرکت‌ها برای بقا در بازار رقابتی، ابداع‌گری کنند و بهره‌وری را ارتقا بدهند پس چرا مستخدمین دولتی نباید ایده آل‌های نئولیبرال را در برکشند و بخش عمومی را بهبود ببخشند؟ براساس همین حکومت مندی نئولیبرال بود که ال گور، معاون بیل کلینتون، در دهه‌ی ۱۹۹۰ با خوشحالی، از اصول مدیریت دولتی استفاده کرد و کارکنان ادارات مختلف را به ارائه‌ی "گزارش کارایی ملی"<sup>۲۷</sup> مقید ساخت، گزارشی که اعلام کرد هدفش کاستن از "اسراف دولت" و افزایش کارآمدی، تأثیرگذاری و مسوولیت‌پذیری است.

## نئولیبرالیسم در مقام مدیریت جدید امور دولتی: ده هدف دولت

۱. دولت کاتالیزور<sup>۲۸</sup>: هدایت کردن به جای پارو زدن؛
۲. دولت مشاع<sup>۲۹</sup>: توانمندسازی به جای خدمت کردن؛
۳. دولت رقابتی<sup>۳۰</sup>: رقابتی کردن بخش خدمات؛
۴. دولت رسالت‌محور<sup>۳۱</sup>: استحاله‌ی نهادهای قانون‌پرست؛
۵. دولت نتیجه‌گرا<sup>۳۲</sup>: اعتبار دادن به برونداد نه درونداد؛
۶. دولت مشتری‌مدار<sup>۳۳</sup>: توجه به نیازهای مشتری نه بوروکراسی؛
۷. دولت کاسب<sup>۳۴</sup>: کسب کردن به جای خرج کردن؛
۸. دولت آینده‌نگر<sup>۳۵</sup>: پیشگیری به جای درمان؛
۹. دولت تمرکز زدوده<sup>۳۶</sup>: حرکت از سلسله‌مراتب به سوی مشارکت و کار تیمی؛
۱۰. دولت بازارمحور<sup>۳۷</sup>: ایجاد تغییرات از راه بازار.

منبع: دیوید آذربورن و تد گابلر، بازاختراع دولت (۱۹۹۲)، به نقل از رابرت ب. دنهارت، نظریات سازماندهی عمومی، ویراست پنجم (وادزورث، ۲۰۰۷)، صص ۶-۱۴۵

26 new public management

27 National Performance Review

این گزارش توسط ال گور نوشته شد و واجد بیش از ۳۵۰ طرح برای کاستن از هزینه‌های دولتی و افزایش کارایی بود. (م)

28 Catalytic Government

29 Community-Owned Government

30 Competitive Government

31 Mission-Driven Government

32 Results-Oriented Government

33 Customer-Driven Government

34 Enterprising Government

35 Anticipatory Government

36 Decentralized Government

37 Market-Oriented Government

سومین جنبه نئولیبرالیسم اینست که خود را همچو مجموعه‌ی مشخصی از سیاستهای عمومی نشان می‌دهد، سیاستهایی که آن را "فرمول م-ا-خ"<sup>۳۸</sup> می‌نامیم: (۱) مقررات‌زدایی از اقتصاد؛ (۲) آزادسازی تجارت و صنعت؛ و (۳) خصوصی‌سازی شرکتهای دولتی. سیاستهای مرتبط دیگری را هم میتوان نام برد: مثل کاهش عمده‌ی مالیات (بخصوص برای بخش تجارت و کاسبان پر درآمد)؛ کاهش خدمات اجتماعی و برنامه‌های رفاهی؛ جایگزینی رفاه با "سختکوشی"<sup>۳۹</sup>؛ تنظیم نرخ بهره‌ی بانکی توسط بانک‌های مرکزی مستقل برای کنترل تورم (حتی به قیمت خطر افزایش بیکاری)؛ کوچک کردن دولت؛ ایجاد بهشت‌های مالیاتی<sup>۴۰</sup> برای شرکتهای داخلی و خارجی ای که مایلند در مناطق اقتصادی تعیین شده سرمایه‌گذاری کنند؛ شکل‌گیری فضای شهری تجاری جدید بنابر الزامات بازار؛ تحرکات ضد اتحادیه‌ای در لوای ارتقای سودمندی و "انعطاف‌کاری"؛ برداشتن کنترل بر جریان مالی و تجاری جهان؛ ادغام اقتصادهای ملی در بلوک‌های منطقه‌ای و جهانی؛ و آفرینش نهادهای سیاسی جدید، اندیشکده‌ها و رویه‌های جدید برای بازتولید پارادایم نئولیبرال. چنانکه در فصل آینده خواهیم دید، پیشگامان "نومحافظه‌کار"، برای تعقیب اهداف سیاسی مشترک با نئولیبرال‌ها غالباً از سیاستهای نئولیبرالی حمایت کرده‌اند. از آن طرف هم بسیاری از نئولیبرال‌ها ارزشهای محافظه‌کارانه را پذیرفتند، ارزشهایی مثل "ارزشهای خانوادگی"، سختگیری در اجرای قانون، و ارتش قوی. اینکه در دهه‌ی ۱۹۹۰ حداقل بخش‌هایی از این بسته‌ی سیاستگذارانه در سراسر جهان پذیرفته شد، بازتاب قدرت جهانی ایدئولوژی نئولیبرالیسم بود.

همانطور که در پیشگفتار گفتیم فصول بعدی این کتاب در هنگام بررسی کاربستهای عینی این سیاستها در کشورهای مختلف جهان، نشان خواهند داد میان جنبه‌های ایدئولوژیک و سیاستگذارانه‌ی نئولیبرالیسم چه ارتباطاتی وجود دارد. ولی پیش از آن بگذارید با بررسی گذرای نظریات اقتصادی مهمی که باعث ظهور نئولیبرالیسم در پایان دهه‌ی ۱۹۷۰ شدند توضیح مفهومی خود را کامل کنیم.

## ریشه‌های اندیشگانی نئولیبرالیسم

با اینکه نئولیبرالیسم اشکال چندی به خود می‌گیرد ولی اولین صورتبندی نظام‌مند اصول اقتصادی آن را می‌توان در انجمن مونت پلرین<sup>۴۱</sup> دید. انجمن مذکور - که سال ۱۹۴۷ توسط فریدریش آگوست فون هایک، عضو تأثیرگذار مکتب اقتصادی اتریش در اوایل قرن بیستم بنیان نهاده شد - او روشنفکران هم‌عقیده‌ای را به خود جذب کرد که متعهد به تقویت اصول و رویه‌ی "جامعه‌ی آزاد" بودند و کارکردها و شایستگی‌های نظام‌های اقتصادی بازارمحور را مطالعه می‌کردند. هایک و همکارانش هم‌قسم شده بودند از آنچه "موج خیزان کالکتیویسم" می‌نامیدند دوری کنند - چه مارکسیسم باشد چه دیگر صور کمتر رادیکال برنامه‌ریزی دولتی - پس عزم جزم کردند تا با به چالش کشیدن تسلط ایده‌های کینزی، لیبرالیسم کلاسیک را احیا کنند. هایک، این مومن واقعی تواناییهای خودانگیخته‌ی بازار آزاد خودتنظیم‌گر، کسی که بازار آزاد را موتور تولید آگاهی انسان به آزادی و استعداد خود میدانست، اغلب انحای مداخله‌ی دولت در اقتصاد را علامت نامیمون "حرکت به سوی سرفداری" تلقی کرد، حرکتی که به شکل‌های جدید استبداد دولتی منتهی می‌شود. نظریه‌ی اقتصادی وی بر انگاره‌ی "مکانیسم قیمت‌گذاری بدون مزاحم"<sup>۴۲</sup> مبتنی است. او مدعی بود که این مکانیسم، اطلاعات شخصی و محلی را به اشتراک گذارده و هماهنگ می‌کند و بدین ترتیب به فرد جامعه اجازه می‌دهد بدون دخالت دولت، به غایات متفاوت خود دست پیدا کنند. از نظر هایک، آزادی اقتصادی هرگز نه تابع آزادی سیاسی است نه محدود به سپهر خاصی از تولید مادی. برعکس، آزادی اقتصادی نیرویی عمیقاً سیاسی و اخلاقی است که همه‌ی دیگر جنبه‌های جامعه‌ی آزاد و باز را شکل داده است. اما شگفت آنکه، اعضای جامعه‌ی مونت پلرین گهگاه به حیطه‌ی ایدئولوژیک محافظه‌کاری متمایل می‌شدند و بر محدودیت عقلانیت بشر و اهمیت ارزشها و سنتهای دیرپای موجود در ساخت جوامع انسانی تأکید می‌گذاشتند.

38 D-L-P Formula

39 workfare

40 tax havens

41 Mont Pelerin Society

42 undistorted price mechanisms



۴. فردریش آگوست فون هایک (۱۸۹۹-۱۹۹۲)

## لیبرتاریسیسم

لیبرتاریسیسم، که غالباً با نظریات فریدریش فون هایک و میلتون فریدمن تداعی می‌شود، یک گرایش سیاسی مخالف مداخله‌ی دولت است. بیشتر لیبرتاریستها با لیبرالها بر سر تفوق آزادی فردی در توافقند اما شدیداً با دیگر ارزشهای لیبرال مثل برابری، یکپارچگی و مسوولیت اجتماعی مخالفند. بسیاری از لیبرتاریستها دولتهای مدرن را بخاطر استفاده از سیاستهای "اجبارگرانه" نامشروع می‌دانند. آنان طرفدار ایده آل اتویپایی "جامعه"ی نامقید مرکب از افراد خودآیین هستند، افرادی که مشغول مبادلات کاملاً آزاد کامانه هستند. در واقع، برخی از لیبرتارینها تا آنجا پیش می‌روند که خواستار الغای کامل دولت می‌شوند.

اصول نئولیبرال مدنظر هایک در انجمن مونت پلرین، خوشایند اقتصاددان آمریکایی یعنی میلتون فریدمن، این برنده‌ی نوبل اقتصاد سال ۱۹۷۶ واقع شد. فریدمن، این رهبر کاریزماتیک مکتب اقتصادی شیکاگو (که در دانشگاه شیکاگو پا گرفت) در تبدیل نئولیبرالیسم از یک دیدگاه مهجور در دهه‌ی ۱۹۵۰ به سخت‌کیشی اقتصادی حاکم در دهه‌ی ۱۹۹۰ نقش بسزایی داشت. فریدمن با تمرکز روی تورم به‌عنوان خطرناکترین نتیجه‌ی اقتصادی مداخلات دولتی - از کنترل قیمت‌ها توسط دولت‌های کینزی گرفته تا تضمین دسترسی کم درآمدها به کالاهای اساسی - نظریه‌ی پول‌گرایی<sup>۳۳</sup> (مانیتاریسم) خود را مطرح کرد. این نظریه مدعی بود که فقط بازار آزاد خود تنظیمگر می‌تواند مقدار کافی محصولات را با قیمت واقعی تولید کند و مزد کارگران را با دستمزدی که در بازار آزاد تعیین می‌شود بپردازد. تا دهه‌ی ۱۹۸۰ پول‌گرایانی مانند فریدمن اصرار داشتند که از پا درآوردن غول تورم‌نیازمند آنست که بانکهای مرکزی مانند رزرو فدرال آمریکا سیاستهای ضدتورمی‌ای را دنبال کنند که تولید و تقاضای پول را متعادل نگه دارد. خلاصه آنکه سیاستهای پولی باید مقدم بر سیاستهای مالی (سیاستهای مالیاتی و بازتوزیع ثروت مدنظر "دولت بزرگ") باشند.





عكس ۵. ميلتون فريدمن (۱۹۱۲-۲۰۰۶)

همانطور که در فصل‌های بعدی خواهیم دید، نئولیبرالیسم - غالباً از راه باصطلاح "شوک درمانی"<sup>۴۴</sup>هایی که اقتصاددانان برجسته‌ی نئولیبرال توصیه کرده بودند- به زودی به دیگر بخشهای جهان گسترش یافت. شیلی پس از کودتای ژنرال آگوستو پینوشه به سال ۱۹۷۳ که با حمایت سیا انجام شد، استحاله‌ی اقتصادی کشورهای اروپای شرقی پیش‌تر کمونیست، و آفریقای جنوبی پس‌آپارتاید از مثالهای شوک درمانی هستند. در برخی موارد، نخبگان بومی که در دانشگاه‌های معتبر خارجی درس خوانده بودند، مشتاقانه از نئولیبرالیسم استقبال کردند. دیگرانی هم بودند که نئولیبرالیسم را با اکراه پذیرفتند؛ آنان احساس می‌کردند چاره‌ای جز قورت دادن قرص تلخ تعدیل ساختاری ندارند چرا که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اجرای این برنامه‌ها را در ازای اعطای وام‌های ضروری، می‌طلبیدند. گرچه اقتصاددانان مکتب شیکاگو منجمله فریدمن از چارچوب تنظیم‌گر کینزی‌ای که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی براساس آن به وجود آمده بودند نفرت داشتند ولی اخلاف ایدئولوژیک نئولیبرال آنها در دهه‌ی ۱۹۹۰ بالاترین مناصب این سازمانهای اقتصادی بین‌المللی را در اختیار گرفتند. آنان با حمایت تنها ابرقدرت جهان، "توافق واشنگتن"<sup>۴۵</sup> را بی‌تابانه به مابقی جهان صادر کردند.

## توافق واشنگتن

"توافق واشنگتن" را غالباً مترادف "نئولیبرالیسم" می‌گیرند. این اصطلاح که در دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط جان ویلیامسون، اقتصاددان بازار آزاد ابداع شد به معنای "وجه مشترک سیاستگذاری‌ها"<sup>۴۶</sup>ی است که صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و دیگر نهادها و اندیشکده‌های اقتصادی و بین‌المللی وابسته به واشنگتن عمدتاً به کشورهای آمریکای لاتین سفارش کردند. در دهه‌ی ۱۹۹۰ این توافق، چارچوبی جهانی شد برای توسعه‌ی اقتصادی "مناسب". دولت‌های جنوب برای کسب وام‌های ضروری و تمهیل بازپرداخت دیون خود باید با رعایت ده اصل ذیل به توافق واشنگتن پایبند می‌ماندند:

۱. تضمین انضباط مالی، و مهار کسری بودجه؛
۲. کاهش هزینه‌های دولتی، بخصوص در بخشهای نظامی و ادارات؛
۳. اصلاح مالیاتی، تلاش در جهت ایجاد یک نظام مالیاتی گسترده و اجرای دقیق آن؛
۴. آزادسازی مالی، با نرخ بهره‌ی برآمده از بازار؛
۵. نرخهای رقابتی برای مبادلات ارزی به قصد کمک به رشد صادرات محور؛
۶. آزادسازی تجاری، همراه با لغو انحصارهای وارداتی و کاهش تعرفه‌ها؛
۷. تشویق سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛
۸. خصوصی‌سازی شرکتهای دولتی به قصد مدیریت کارآمدتر و بهره‌وری بیشتر؛
۹. عدم تنظیم اقتصاد؛
۱۰. حفاظت از حق مالکیت.

حالا بیایید نگاه جزئی‌تری بیفکنیم به نمودهای انضمامی سیاستگذارانه و ایدئولوژیک نئولیبرالیسم در کشورها، مناطق و رژیمهای مختلف. به هنگام عمل، گاهی در موضوعاتی مانند نقش و اندازه‌ی دقیق دولت یا اولویت‌ها و تجویزهای سیاستگذارانه، واگرایی‌هایی پیش می‌آید، ولی بیشتر نئولیبرال‌ها در مورد نحوه‌ی رشد اقتصادی تاحد زیادی اشتراک نظر دارند و مکانیسم بازار خود تنظیم‌گر را به مداخله‌ی دولتی ترجیح میدهند. آنها همچنین در مورد سیاستهای افزایش بهره‌وری و رشد کارآفرینانه‌ی فردی با هم توافق دارند. دست آخر اینکه آنها در این دیدگاه که پایین

نگهداشتن تورم مهم‌تر از ایجاد اشتغال کامل است با یکدیگر هماهنگند. ما سفر خود به سرزمین نئولیبرالیسم را با کاوش دو تا از اولین و مهمترین و چشمگیرترین ایستگاه‌های آن شروع می‌کنیم: اقتصاد ریگانی<sup>۴۶</sup> و تاچریسم<sup>۴۷</sup>.

---

46 Reaganomics

47 Thatcherism

### موج اول نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰: اقتصاد ریگانی و تاجریسم

ظهور نئولیبرالیسم در جهان انگلیسی زبان بیش از همه به رونالد ریگان، رییس جمهور آمریکا (۱۹۸۱-۸۸) و مارگارت تاچر، نخست وزیر بریتانیا (۱۹۷۹-۹۰) نسبت داده می شود. اما کارزار پرشور آنان برای پایان دادن به "دولت بزرگ" کینزی همراهان دیگری نیز داشت: ملکوم فریزر، نخست وزیر استرالیا (۱۹۷۵-۸۳) و برایان مالرونی، نخست وزیر کانادا (۱۹۸۴-۹۳). این رهبران سیاسی نه تنها مهمترین ادعاهای ایدئولوژیک نئولیبرالیسم را قبول کردند بلکه در پی آن بودند تا آنها را به سیاستها و برنامه های دولتی تبدیل کنند. اما آنچه ریگان و تاچر را از دیگر نئولیبرالها متمایز کرد تصمیم راسخشان برای ایستادگی بر اصول خود بود، حتی وقتی این کار به لحاظ سیاسی خطرناک یا نامناسب بود. مثلاً ریگان بجای گذشت در دفتر کارش از چیزی حرف بزنند که مستلزم معکوس کردن روند کاهش مالیاتها باشد. مشابهاً وقتی برخی اعضای محافظه کار حزب تاچر یعنی حزب توری<sup>۱</sup> گفتند دیگر نمی توانند سیاستهای ضدتورمی سفت و سخت او را تحمل کنند تاچر به درشتی درآمد که "اگر دوست دارید برگردید ولی این بانو اهل برگشت نیست". در واقع، "بانوی آهنین"<sup>۲</sup> بخاطر جعل شعارهای ایدئولوژیک معروف است، شعاری مثل (برای برنامه های نئولیبرال) "جایگزینی وجود ندارد"<sup>۳</sup>. احزاب چپ بریتانیا برای کوبیدن این جبرگرایی اقتصادی هیچ فرصتی را از دست ندادند ولی با اینهمه نتوانستند یک برنامه ی سیاسی جایگزین تهیه نمایند و ثابت کنند که نخست وزیر دارد اشتباه می کند.

یقیناً مراد از این مثالها این نیست که ریگان و تاچر فاقد عملگرایی<sup>۴</sup> بودند یا به وقت ضرورت دست به سازشهای سیاسی مهم نمی زدند. کسی نباید فکر کند تلاشهای مالرونی و فریزر برای اصلاحات نئولیبرالی، علیرغم سیاستهای کلی نسبتاً مبهم آنان، فاقد اصالت بود. ولی آنچه انقلاب های ریگان و تاچر را متمایز کرد، بیان قدرتمندانه ی مجموعه ای از ایده ها و ادعاهای خیلی خاص نئولیبرال و ترجمه ی موفق آنها به سیاستها و برنامه های انضمامی بود. به علاوه این دو رهبر، کابینه های خود را با وزرا و مشاوران مطبوعی پر کردند که دیدگاه همانندی داشتند. دست آخر آنکه هم ریگان و هم تاچر کوشیدند نئولیبرالیسم اقتصادی خود را با برنامه های محافظه کارانه ی سنتی تلفیق کنند. برخی صاحب نظران تا آنجا پیش رفته اند که بگویند "نئولیبرالیسم" و "نومحافظه کاری" هر دو به یک معنایند. چنان که در همین فصل خواهیم دید این ادعا کمی اغراق آمیز بنظر می رسد. این دو ایدئولوژی یکی نیستند، هر چند در عین حال، همپوشانی های مهمی بین نئولیبرالیسم و نومحافظه کاری وجود دارد. یکنه در ریگانیسم و تاجریسم.

#### 1. Tory Party

نام حزب محافظه کار انگلستان. (م)

#### 2. Iron Lady

#### 3. There Is No Alternative

#### 4. pragmatism

## نئولیبرالیسم و نومحافظه کاری

نومحافظه کاران امروزی، در معنای کلاسیک کلمه، در معنایی که اندیشمندان قرن هجدهمی مثل ادموند برک تعریف کردند "محافظه کار" نیستند. محافظه کار کلاسیک شیفته‌ی ارزشهای آریستوکراتیک، شاکی از تغییرات اجتماعی رادیکال، متنفر از ارزشهای جمهوریخواهانه و بی اعتماد به پیشرفت و خرد بشری است. برعکس، نومحافظه کاری ریگان و تاجر شبیه لیبرالیسم پرزوری است که غالباً به چهره‌های سیاسی‌ای مثل تئودور روزولت، هری ترومن یا وینستون چرچیل نسبت داده میشود. در کل، نومحافظه کاران با نئولیبرالها روی اهمیت بازار آزاد، تجارت آزاد، قدرت شرکتها، و حکمرانی نخبگان توافق دارند. ولی نومحافظه کاران به تلفیق تسلیم در مقابل تجارتهای بزرگ و مداخله‌ی دولت برای تنظیم عملکرد شهروندان، گرایش بیشتری دارند و این کار را به نام امنیت عمومی و اخلاق سنتی انجام می دهند. تمسک آنها به "نظم و قانون" گاهی دغدغشان برای حقوق فردی را تحت الشعاع قرار می دهد. هرچند در این حالت هم باز نسبت به فرد درمقام یکی از اجزای جامعه دغدغه دارند. نومحافظه کاران در امور خارجی طالب استفاده ی بی محابا و گسسته از نیروهای اقتصادی و نظامی هستند و در ظاهر هدف آن را گسترش آزادی، بازار آزاد، و دموکراسی در سراسر جهان اعلام می کنند.

تا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، بسیاری از اعضای کلیدی خزانه‌داری بریتانیا که پول‌گرایی<sup>۵</sup> پیشه کرده بودند، در شکل دهی برنامه‌های اقتصادی تاجر نقش بشدت تأثیرگذاری پیدا کردند. این افراد اعضای برجسته‌ی حزب توری بودند، از جمله آلن باد، تری برنز، دیوید لیدلر، پاتریک مینفورد و تیم کانگدن. بیشتر آنها با اندیشکده‌های محافظه کار قدرتمند رابطه داشتند، و از آن جمله‌اند مرکز مطالعات سیاستگذاری<sup>۶</sup> (که یکی از موسساتش مارگارت تاجر بود)، موسسه‌ی امور اقتصادی<sup>۷</sup>، موسسه‌ی آدام اسمیت<sup>۸</sup>، و موسسه‌ی مدیران<sup>۹</sup>. ژورنالیستهای تأثیرگذاری که برای *فایننشیل تایمز*، *تایمز*، و *ساندی تایمز* کار می کردند حامی برنامه‌های نئولیبرال نخست وزیر بودند، که از آن‌ها می‌شمارند ویلیام ریس-ماگ، ساموئل بریتان، برنارد لوین، پیت جی، و رونالد بات. همه‌ی این نویسندگان جزو حامیان اصلی سیاستهای اقتصادی پول‌گرایانه‌ی تاجر بودند.

در ایالات متحده، نومحافظه کاران رُکی مانند ایروینگ کریستول، مدیران اجرایی برخی از ثروتمندترین شرکتهای آمریکا را بر آن داشتند تا از نهادهای پژوهشی و اندیشکده‌های نئولیبرال مثل موسسه‌ی آمریکن اینترپرایز<sup>۱۰</sup>، موسسه‌ی کاتو<sup>۱۱</sup>، و بنیاد هریتیج<sup>۱۲</sup> حمایت کنند. آنان با ریگان و کادر او همکاری نزدیکی داشتند تا بلکه سیاستهای معطوف به رشد اقتصادی خصوصی-محور را ارتقا دهند. ریگان درمقام یکی از حامیان بی‌شائبه‌ی اقتصاد "طرفدار عرضه"<sup>۱۳</sup> معتقد بود که علت اصلی بهره‌وری پایین اقتصاد، مالیاتهای زیاد است.

- 
5. monetarism
  6. Centre for Policy Studies
  7. Institute of Economic Affairs
  8. Adam Smith Institute
  9. Institute of Directors
  10. American Enterprise Institute
  11. Cato Institute
  12. Heritage Foundation
  13. supply-side

## اقتصاد طرفدار عرضه و منحنی لافر<sup>۱۴</sup>

اقتصاد طرفدار عرضه، که از سوی اقتصاددانان نئولیبرالی مثل آرتور لافر حمایت می‌شد و مقبول رییس جمهور ریگان افتاد، بر این فرض مبتنی است که رشد اقتصادی بلندمدت بستگی دارد به "آزادسازی"<sup>۱۵</sup> سرمایه‌ی در دسترس برای سرمایه‌گذاری خصوصی. یکی از اجزای نظری و مهم اقتصاد طرفدار عرضه، یعنی "منحنی لافر"، نموداری است که می‌گوید افزایش در نرخ مالیات همیشه منجر به افزایش درآمدهای مالیاتی نمی‌شود. این منحنی می‌گوید وقتی نرخ مالیات به ۱۰۰ درصد نزدیک شود درآمد مالیاتی افت می‌کند چرا که در این حالت، شهروندان انگیزه‌ای برای کار سخت نخواهند داشت. اقتصاد طرفدار عرضه تعهدی است سرسختانه به کاهش مالیات بر درآمدهای خصوصی. حامیان این ایده، براساس منحنی لافر استدلال می‌کنند که رشد اقتصادی تازه‌ای که با سرمایه‌گذاری اضافه به دست می‌آید خودبخود عواید مالیاتی تولید می‌کند. دولت می‌تواند از این عواید غیرمستقیم برای کاهش دیون خود و بنابراین به تعادل رساندن بودجه استفاده کند. اقتصاد طرفدار عرضه که تحت عنوان "اقتصاد سرریزی"<sup>۱۶</sup> هم شناخته می‌شود ریگان و قانونگذاران جمهوریخواه در کنگره‌ی ایالات متحده را جذب خود کرد، یعنی کسانی را که گرچه دوستدار کاهش مالیاتها بودند ولی بنابر مقتضیات سیاسی مراقب بودند برنامه‌های اجتماعی مردم‌پسندی مثل امنیت اجتماعی یا بیمه‌ی پزشکی سالمندان<sup>۱۷</sup> نیز حفظ شود.

بالعکس، تاچر معتقد بود که متهم اصلی بهره‌وری پایین اقتصادی، رشد عرضه‌ی پول است. دیدگاه‌های رییس جمهور ایالات متحده و نخست وزیر بریتانیا از یک قماش بودند ولی سیاستهای متفاوتی را رقم زدند. شکل الف این تنوعات مضمونی نئولیبرال را نشان می‌دهد.

| موضوعات ثانویه ی سیاستگذاری                                     | مبانی سیاستگذاری نئولیبرال                                                    | عقاید ثانویه                                       | عقاید نئولیبرالی اصلی                                             | رهبر اجرایی         |
|-----------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------|---------------------|
| ایجاد ثبات اقتصادی از راه کاهش کسری بودجه و محدود کردن هزینهها. | تحدید غارتگری دولتی از راه کاهش مالیات.                                       | ثبات پولی و مالی برای رشد اقتصادی ضروری است.       | دولت ناکاراست. غارتگری دولتی منجر به بهره‌وری پایین اقتصاد میشود. | ریگان (طرفدار عرضه) |
| تحدید غارتگری دولتی از راه کاهش مالیات.                         | ایجاد ثبات اقتصادی از راه کاهش کسری بودجه <sup>۱۸</sup> و محدود کردن هزینهها. | غارتگری دولتی منجر به بهره‌وری پایین اقتصاد میشود. | دولت ناکاراست. ثبات پولی و مالی برای رشد اقتصادی ضروری است.       | تاچر (پول‌گرا)      |

الف. اقتصاد ریگانی و تاچریسم: نئولیبرالیسم طرفدار عرضه و پول‌گرا

14. Laffer Curve

15. freeing up

16. trickle-down economics

به معنای سرریز شدن خودبخودی منافع از بالا به پایین سود اقتصادی است.(م)

17. Medicare

18. Deficit reduction

## اقتصاد ریگانی

رئیس جمهور رونالد ریگان بلافاصله پس از استقرار در دفتر کار خود به سال ۱۹۸۱ برنامه‌ی طرفدار عرضه‌ی خود را اعلام کرد، برنامه‌ای که می‌خواست با کمک اصول نئولیبرال، اقتصاد را احیا کند، برنامه‌ای که مخالفان او در حزب جمهوریخواه با نام "اقتصاد وودویی"<sup>۱۹</sup> به تمسخر گرفتند. اقتصاد ریگانی با اعلام جنگ علیه اتحاد زهرآلود رکود تورمی و نرخ بالای بیکاری که از کارتر به او به ارث رسیده بود، اول و بیش از هر چیز روی کاهش نرخ مالیاتهای حاشیهای<sup>۲۰</sup> تمرکز کرد. ریگان به همین اندازه برای محدود کردن هزینهها و مقابله با مقررات جاری دولتی راسخ بود. تنها جایی که ریگان در آن، با قدرت برای افزایش هزینهها اقدام کرد بخش نظامی بود که آن را برای جنگ سرد علیه "امپراتوری شیطانی" شوروی و دیگر "دشمنان کمونیست" در سراسر جهان ضروری میدانست. در پایان این فصل به موضوع سیاستگذاریهای خارجی باز خواهیم گشت.



۶. رونالد ویلسون ریگان (۱۹۱۱-۲۰۰۴)، چهلمین رئیس‌جمهور ایالات متحده‌ی آمریکا (۱۹۸۱-۱۹۸۱)

19. Voodoo Economics

20. marginal tax rates

گرچه ریگان و تاچر هر دو تورم را مانعی برای رشد اقتصادی میدانند ولی یک آدم طرفدار عرضه مثل ریگان، دوست داشت پولگرایی را به عنوان "سیاست ریاضت کشی"<sup>۲۱</sup> تصویر کند. ریگان باور داشت عرضه پول، خودبخود با الزامات بازار تطابق پیدا میکند و به همین دلیل او دغدغهی پولگریانهای تاچر دربارهی کسری بودجه را نداشت. ریگان می گفت مالیات کمتر، رشد اقتصادی را بالا میبرد و خودبخود عواید کافی برای هزینهی برنامههای دولتی را فراهم میآورد.

ولی وقتی اقتصاد ریگانی برای عمل به وعدهی خود یعنی کاهش هزینههای دولت به مشکل برخورد، دیوید استاکمن، مدیر بودجهی رییسجمهوری این استراتژی اقتصادی را به چالش کشید. استاکمن، این محافظهکار مالی سنتگرا، در ملاعام هشدار داد که کاهش افراطی مالیاتها و افزایش هزینههای نظامی، ناگزیر یک کسری بودجهی عظیم با پیامدهایی فاجعهآمیز به بار خواهد آورد. او سپس به رییسجمهور توصیه کرد هزینهی برنامههای اجتماعی از جمله بیمهی اجتماعی سالمندان<sup>۲۲</sup> و بیمهی اجتماعی فقرا<sup>۲۳</sup> را کاهش دهد. ولی ریگان هیچیک از این کارها را نکرد. او جسورانه در مسیر اقتصادی خود ماند.

اگر کاهش مالیات ریگان را در کوتاهمدت بینیم سخت بتوان آن را یک "انقلاب" نئولیبرال دانست. ولی از یک منظر گسترده، تأثیر طولانی مدت آن چیزی نبود جز هجوم همهجانبه علیه بازتوزیع ثروتهای خصوصی توسط دولت. بخصوص آنکه قانون اصلاح مالیات<sup>۲۴</sup> سال ۱۹۸۶ تعداد طبقات مالیاتی را به چهار تقلیل داد و نرخ مالیات بر درآمدهای شخصی را به طور متوسط به ۶ درصد کاهش داد. قانون اصلاح مالیات برای تخفیف دادن هراس ناشی از کسری بودجه، مالیات شرکتهای را بالا برد تا کاهش مالیات بر درآمدهای شخصی را جبران کرده باشد. ولی منتقدین فوراً گفتند که اصلاحات مالیاتی ریگان منجر شده به نوعی گسترش چشمگیر فاصلهی درآمدی بین طبقهی متوسط و طبقهی غنی. اولین کاهشهای مالیاتی ریگان که در اوایل دههی ۱۹۸۰ انجام گرفت باعث شد دولت نتواند از عهدهی هزینهی تعهدات اجتماعی و افزایش چشمگیر مخارج نظامی برآید. در نتیجه، حکومت مجبور شد برای پوشش این کمبود عواید، بسیاری از هزینههای خود را کاهش دهد.

ریگان که تحت فشار سنگین بسیاری از محافظهکاران سنتی بود نهایتاً مجبور شد با بزرگترین کسری بودجهی تاریخ ایالات متحده دست به گریبان شود.

نفرت همیشگی ریگان از بزرگ شدن دولت، راه را برای دستور تاریخی معروف به ابتکار کاهش کسری بودجهی گرام-رادمن-هولینگز<sup>۲۵</sup> باز کرد. قوهی مقننه با هدایت سناتورهای جمهوریخواه یعنی فیل گرام و وارن رادمن، میان کشورهای شمال یک بحث عمومی شدید به راه انداخت مبنی بر اینکه کسری بودجه در زمینهی هزینهکردها برای اقتصاد آمریکا و جهان چه خطرات بالقوه ای دارد.

### ابتکار گرام-رادمن-هولینگز (GRH)

GRH یا قانون بودجهی متوازن و کنترل ضروری<sup>۲۶</sup> در سال ۱۹۸۵، جهت کنترل هزینههای گزاف دولت ریگان تصویب شد. GRH هزینههای را مشخص کرد که کاستن از آنها، تا سال ۱۹۹۱ کسری بودجه را از بین میبرد و بدینترتیب بحثی عمومی به راه انداخت درباب خطرات گرایش روزافزون دولت به فرض گرفتن و خرج کردن. نکتهی اصلی این مجادله، درخواست GRH برای کاهش هزینههای اجتماعی بود. بر خیها، بخصوص اعضای پیشرو حزب دموکراتیک خشمگین بودند که چرا هزینههای نظامی، مشمول این تدابیر کاهش سفت و سخت نمیشوند. گرچه همهی رئوس GRH اجرا نشد ولی ذات نئولیبرال آن پیاده شد.

21. politics of austerity

22. Medicare

23. Medicare

24. The Tax Reform Act

25. Gramm-Rudman-Hollings Deficit Reduction Initiative

26. Balanced Budget and Emergency Control Act



بانک مرکزی فدرال آمریکا (فدرال رزرو) برای مدتی طولانی در اتخاذ سیاستهای پولی، بخصوص در زمینهی نرخ بهره استقلال نسبی داشت. تعهد ریگان به اهداف پولی وقتی آشکار شد که در سال ۱۹۸۳، پل وولکر را مجدداً به ریاست فدرال رزرو برگزید و بعد از او، در سال ۱۹۸۷، پولگرای معروف یعنی آلن گرینسپن را به این سمت منصوب کرد. پل وولکر یک کارزار جدی علیه تورم به راه انداخت، تورمی که در سال ۱۹۸۰ دو رقمی شده بود. وولکر به شکل تهاجمی بر بالابردن نرخ بهره تأکید کرد. تا سال ۱۹۸۶، تدابیر پولگریانی او تورم را نصف کرده بود. ولی این کاهش به قیمت زیان آمریکاییانی به دست آمد که بهره‌ی فوقالعاده بالا برای وام خرید خانه و قرضهای خصوصی را زهری یافته بودند که ناگزیر باید می-نوشیدند. خرید خانه و ماشین برای حقوقگیران کمدرآمد یا متوسط‌الحال تقریباً غیرممکن شده بود. میلیونها آمریکایی که بی‌تاب بودند محصول برنامههای نتولیرال ریسمجمهور خود را درو کنند دچار سرخوردگی شدند. در نتیجه محبوبیت ریگان به زیر ۵۰ درصد سقوط کرد اما بعداً میزان محبوبیت او با توجه به بهبود اقتصادی در میانه تا اواخر دههی ۱۹۸۰ بالا رفت.

بعلاوه، کاهش مالیاتها و افزایش هزینههای نظامی - و همزمان، تلاش برای متعادل کردن بودجه - باهم جور در نمی‌آمدند. این امر بخصوص در زمینهی سیاستهای مالیاتی به چشم می‌آمد، جایی که کاهش مالیات بر درآمد منجر به افزایش مالیات بر درآمد شرکتها شد. این عدم تناسب باعث نوسانات شدید نرخ مبادله‌ی دلار شد. دلار آمریکا در سال ۱۹۸۰ به بالاترین ارزش خود رسید ولی در آخرین سال ریاستجمهوری ریگان در سال ۱۹۸۸ به پایینترین سطح خود نزول کرد. دلیل این بالا پایین شدن‌ها چه بود؟ یکی آن بود که کاهش اولیهای نرخ مالیات توسط ریگان، مکمل سیاست پولی سفت و سخت فدرال رزرو بود و بدین ترتیب به تقویت دلار کمک کرد. بعلاوه، این کاهش اولیهای مالیات باعث تشویق سرمایه‌گذاری خارجی شد و برای سرمایه‌گذاران، نیاز به سهام<sup>۲۷</sup> و اوراق قرضه‌ی خزانهداری<sup>۲۸</sup> آمریکا را ایجاد کرد. اما افزایش بعدی نرخ مالیات، بخصوص آتی که بر درآمد شرکتها تحمیل شد سرمایه‌گذاری خارجی را کاهش داد و سبب شد ارزش دلار تا پایان دورهی دوم ریاستجمهوری ریگان، کمتر و کمتر شود. ولی ریگان خیلی نگران این بالا پایین شدن‌ها نرخ پول نبود، چون دلار ضعیف باعث گرانی واردات خارجی میشد و کالاهای آمریکایی، مطلوب مصرفکنندگان داخلی و خارجی میشد.

گرچه توجه عمده‌ی اقتصاد ریگانی به سیاستگذاری مالی بود ولی پشتیبندش هم اصلاح مقررات آمد. این اصلاحات، بخشی از تعهد ایدئولوژیک ریگان به "فدرالیسم جدید"<sup>۲۹</sup> بود. فدرالیسم جدید که ریشه در نظریات مکتب اقتصادی انتخاب عمومی<sup>۳۰</sup> داشت ملهم از انگاره‌های نتولیرالی مرکززدایی و انتخاب فردی بود. فدرالیسم جدید، سیاست را همچو یک شرکت عقلانی میدید که هدفش بردن اکثریت آراست و نه پیاده کردن انگاره‌ی مبهم حکومت کردن در جهت خیر عمومی. اقتصاددانان انتخاب عمومی با این فرض که شهروندان با "پای خود رأی میدهند" مدعی شدند که حکومتهای محلی برای پاسخ به مطالبات فرد فرد شهروندان موقعیت بهتری دارند چرا که به "مراجعان" خود نزدیکترند. به کلام دیگر، در چارچوب کارایی بازار و تأثیر گذاری اقتصادی، دولت مرکززدوه "بهرتر" است. به علاوه، فدرالیستهای جدید، دولت کوچک را چندان توانا به تنظیم بازار نمی‌بینند - شعار نتولیرال آنها اینست که "کمتر، بیشتر است"<sup>۳۱</sup>.

ریگان، بازار رویکرد انتخاب عمومی / فدرالیست جدید را گرم کرد چرا که این رویکرد، دلیل خوشبختی برای مقررات‌زدایی فراهم می‌آورد. او با ایمان به ارزش آمارهای اقتصادی برای ارزیابی سیاستگذاریها، دستور اجرایی ۱۲۲۹۱ را امضا کرد که موسسات فدرال را ملزم میکرد برای ارزیابی پیشنهادات تنظیمی دولت، از روشهای تحلیل هزینه-فایده استفاده کنند. در نتیجه، تعداد زیادی از مقررات حاکم بر بازار در خطر حذف احتمالی قرار گرفتند. علاوه بر این، مقرراتی که سازمانهای دولتی مثل سازمان حفاظت محیط زیست (EPA) وضع کرده بودند هم تا حد زیادی به حاشیه

27. portfolio assets

28. treasury bonds

29. New Federalism

30. Public Choice School of Economics

31. less is more

رانده شد. چنانکه در فصل ۱ دیدیم، این ابتکارات، گواهی بودند بر کارکرد نئولیبرالیسم، نه تنها در مقام ایدئولوژی یا مجموعه‌های از سیاستها بلکه همچنین در مقام شکلی از حکمرانی که با اصول "مدیریت دولتی جدید"<sup>۳۳</sup> و نظریه‌ی انتخاب عمومی هماهنگ است.

ریگان به‌عنوان بخشی از ابتکار فدرالیسم جدید شروع کرد به دادن مجوز وضع مقررات به ایالات - گرچه غالباً منابع کافی برای اجرای این وظایف و تعهدات جدید به ایالات داده نشد. به‌علاوه مقررات‌زدایی در بخشهای کلیدی صنعت نیز پیاده شد از جمله در ارتباطات، حملونقل، و بانکداری. در یکی از این اقدامات جسورانه برای مقررات‌زدایی از صنعت مخابرات، دولت دعوی دامن‌دار وزارت دادگستری علیه شرکت تلفن و تلگراف آمریکا (AT&T) را حل و فصل کرد. این حرکت منجر شد به خرد شدن انحصار شرکت بل بر خدمات تلفن محلی و تبدیل آن به هفت شرکت تلفنی مجزا. در شرایط مقررات‌زدوده، بازهم نرخها تنظیم میشدند ولی قیمت محصولات و خدمات مخابرات (از جمله کرایه‌ی تجهیزات و خدمات از راه دور) وابسته بودند به رقابت در بازار.

شاید پر مناقش‌ترین ابتکار نئولیبرال اقتصاد ریگانی، مقررات‌زدایی از صنعت پسانداز و وام (S&L) بود. قبلاً پسانداز و وامها اینگونه بودند که برای متقاضی، یک حساب پسانداز باز میکردند و وجوهی را به‌عنوان وام و به‌شکل وام خرید خانه در اختیار او قرار میدادند. صنعت پسانداز و وام در مقام یک صنعت نسبتاً ایمن و مطمئن مقررات سفت و سختی داشت و حسابهای پسانداز مشتریان نیز توسط دولت فدرال تضمین میشد. تلاش مقررات‌زدایی ریگان که مدعی بود صنعت پسانداز و وام باید فرصت رقابت جدیتری با دیگر بانکهای تجاری و بازارهای بورس اوراق بهادار<sup>۳۴</sup> داشته باشد، با مقررات‌زدایی به صنعت پسانداز و وام اجازه داد برای افزایش منافع کوتاهمدت، ترفندهای تازه‌ای بیابد.

این تدابیر نئولیبرال مجموعه‌های از ادغامها، تصاحبها و خریدهای استقراری را موجب شد که برخی از بزرگترین شرکتهای ملی را نیز درگیر کرد. ابزارهای ابتکاری مالی، از جمله آتی که به "عرضه‌ی اوراق قماری"<sup>۳۵</sup> معروف است، به سرمایه‌گذار فروخته میشد تا پول بسیاری از این تصاحبها جور شود. شرکتهای با بهرهوری پایین و داراییهای زیاد، از جمله صندوق‌های بازنشستگی کارکنان، هدف "شرکت‌زدها" می بودند که شرکتهای را<sup>۳۶</sup> بالا می کشیدند و سپس دارایی آنها را با سودی هنگفت میفروختند که معمولاً هم منجر به اخراج های کلان در شرکت میشد. در دوران رونق افسانه‌ی وال استریت<sup>۳۷</sup> که از سال ۱۹۸۴ تا پاییز ۱۹۸۷ به طول انجامید، کار سفته‌بازها و سهامداران سکه بود. سرمایه‌گذاران کوتاه‌بین به طمع سودهای فوری و زیاد، چشم به روی خطرات ذاتی چنین مبادلاتی بستند. برای همین در اکتبر ۱۹۸۷، ارزش بیشتر سهامها بطور جدی متورم شد. نتیجه‌ی فاجعه‌بار این وضع سریعاً و با سقوط "دوشنبه‌ی سیاه" بازار بورس نیویورک روشن شد، که طی یک شب، یک سوم ارزش سهام سقوط کرد. در آغاز این بحران، همه خواستار تثبیت مقررات نظارتی سفت و سخت شدند. این بار هم گوش دولت ریگان بدهکار نبود و بنابر اصل فدرالیست جدید - که براساس آن، تنظیم شرکتهای از امتیازات ایالتی بود - لایحه ضد تصاحب<sup>۳۸</sup> شرکتهای را حمایت نکرد.

فقط چند سال بعد، بالا رفتن نرخ بهره باعث پایان قطعی پدیده‌ی سفته‌بازی شد: حباب املاک که طی دهه‌ی ۱۹۸۰ باد کرده بود نهایتاً در سال ۱۹۹۱ ترکیب و باعث متلاشی شدن صدها شرکت پسانداز و وام شد. در اینجا طرح نجات مالی<sup>۳۹</sup> فدرال، برای مالیات‌دهندگان آمریکایی بیش از صد میلیارد دلار آب خورد. اثرات این بحران مالی تا سالها حس میشد. طرفه آنکه چیزی شبیه همین سیاستها - یعنی مقررات‌زدایی از بخش مالی و ایجاد یک حباب غولآسا بر فراز املاک که هم‌هش زیر سر وامهای درجه دو (ساب پرایم)<sup>۴۰</sup> بود - منجر به بحران مالی ۲۰۰۸-۹ شد.

32. new public management

33. Savings and Loans Industry

34. security markets

35. junk bonds

36. hostile takeovers

37. Bull Market

38. Anti-takeover

39. bailout

40. subprime mortgages



۷. مایکل داگلاس در نقش یک سرمایه‌دار مالی بهنام گوردون گیکو در فیلم والاستریت: "طمع خوب است"

#### تملک‌ها و ادغام‌های مهم شرکتها در دهه‌ی ۱۹۸۰

۱۹۸۴ بانک لینکلن فرست بانک/شرکت چیس منهن

۱۹۸۶ رونالد ا. پرلمن/اروگن

شرکت جنرال الکترونیک/آر سی ای

شرکت کاپیتال سیتیز/ای بی سی

ولز فارگو/کراکر نشنال

۱۹۸۷ بریتیش پترولیوم/استاندارد اویل

۱۹۸۸ فروشگاه‌های زنجیره‌ای ایمز/زئیر

فیلیپ موریس/کرفت

۱۹۸۹ تالم-وارنر/بريستول ميرز اسکویب

کوهل کرویس رابرتز/آر جی آر نیسکو

ریگان با بسط برخی از سیاستهای نئولیبرال پیشین جیمی کارتر، تصمیم گرفت دستور مقررات‌زدایی از خطوط هوایی<sup>۴۱</sup> را هم صادر کند. بعداً قوهی مقننه با سلب قدرت قیمت‌گذاری از شورای هوانوردی مدنی<sup>۴۲</sup>، روحیهی مناقصه‌را اشاعه داد. نتیجه هم خوب بود هم بد. از یکسو، خدمات خطوط هوایی را زیاد کرد و بدینترتیب، رقابت را افزایش داد. از سوی دیگر، ترافیک هوایی را به نحو چشمگیری بالا برد حال آن‌که سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت‌ها افزایش نیافت. روی منابع موجود فشار زیادی آمد و کنترلکنندگان ترافیک هوایی سرشان شلوغ شد و کارشان بیشتر. وقتی اتحادیهی کنترلکنندگان حرفهای ترافیک هوایی به این شرایط کاری نامساعد اعتراض کرد و خواهان اعتصابهای سراسری شد، ریگان مطالبات آنها را "رادیکال" دانست و ۱۱ هزار کارمند را اخراج کرد. تدابیر شدید ضد کارگری رییسجمهور تأثیری که باید می‌گذاشت را گذاشت: بسیاری از اتحادیهها را ترساند و وادارشان کرد الزامات تجاری عصر جدید نئولیبرال را بپذیرند.

به‌لحاظ نمادین، یکی از مهمترین اصلاحات نئولیبرالی حکومت ریگان، تلاش برای خصوصیسازی بخش بزرگی از زمینهای دولت فدرال بود. کمتر کسی می‌داند که حدود ۵۰ درصد زمینهای غرب کوههای راکی متعلق به دولت فدرال آمریکاست. رییسجمهور استدلال کرد که این زمینها "معطل" مانده‌اند و با انتقال به بخش خصوصی میتوان آنها را به‌شکل ثمربخش تری مدیریت کرد. در هماهنگی با ادعای نئولیبرالی تاجر مینی بر اینکه انتقال منابع عمومی به سرمایه‌گذاران خصوصی یعنی مدیریت بهتر و بارآوری بیشتر، ریگان هم گفت عواید حاصل از فروش زمینها را میتوان برای پرداخت دیون عمومی به کار گرفت. اما در سال ۱۹۸۳، تدابیر خصوصیسازی، زود و بی‌مقدمه تعطیل شد چراکه قانونگذاران فدرال و حتی مسوولان هیئت اجرایی دوست نداشتند ملک تحت کنترل و مدیریت خود را بفروشند. درواقع، حامیان درون حکومتی خصوصیسازی، در کنگره و دولت حمایت کافی برای این برنامه‌ی خصوصیسازی پیدا نکردند. ولی در سطح نمادین، ابتکار پیشنهادی فروش زمین، مزایای فوق‌العاده‌ای که نئولیبرالیسم برای مالکیت خصوصی تعریف میکند را مورد تأکید قرار داد.

به‌علاوه، در زمینهی سیاستهای اجتماعی هم مدل نئولیبرال ریگانی دنبال شد. برنامهها و سیاستهایی که به داد فقرا میرسدند -مانند کمک به خانوادههای با فرزندان وابسته<sup>۴۳</sup>، برنامهی ناهار مدارس، و کمک درمانی<sup>۴۴</sup> - به دوش ایالات افتاد. استفاده از اهرم بودجه به منظور تامین وجوه فدرال برای ایالات، معروف به "تقدیم یکجاء"<sup>۴۵</sup> به‌طور معناداری افزایش یافت تا پاگیری این "اصلاحات" را تسهیل نماید. تنها برنامههای بزرگ و محترمی مانند امنیت اجتماعی و بیمه‌ی درمانی سالمندان توسط دولت فدرال مدیریت و اداره میشد. اما دولت ریگان تردیدی به خود راه نداد که حتی این برنامههای اجتماعی کینزی محبوب را هم به تیغ اصلاحات نئولیبرال بسپارد و به نام ارتقای "رقابت" و "بهره‌وری" در برنامهی بیمه‌ی درمانی سالمندان و کاهش هزینههای دولتی، یک نظام شبه‌کوپنی<sup>۴۶</sup> را به اجرا گذارد. گرچه سیستم کوپنی آزمایشی، نتایج مدنظر رییسجمهور را ایجاد نکرد ولی در حکم یک پیام نئولیبرالی قدرتمند بود برای اعمال اصول بازار در ارایه‌ی خدمات اجتماعی.

از نقطه‌نظر نئولیبرال‌های دوآتشهی طرفدار بازار آزاد، سابقهی ریگان در گسترش سیاستهای تجاری تاحدی مأیوسکننده بود. درواقع، به نظر می‌آید طرفداران بازار آزاد تا حد زیادی اجماع دارند که ریگان یکی از حمایتگرترین<sup>۴۷</sup> روسای جمهور دوران مدرن آمریکاست، بخصوص در مقایسه با بیل کلینتون و جورج بوش پسر. ویژگی سیاستهای تجاری ریگان غالباً تلاشهای خردخردی است که قصد داشتند توافقات تجاری موجود در زمینهایمانند محصولات کشاورزی و محصولات های-تک را بهبود بخشیده و تعدیل کنند. حامیان او ادعا کردند که مواضع رییسجمهور معطوف به منافع برخی از مهمترین طرفداران داخلی خود بود. برای مثال، حمایتگرایی او در مقابل اتومبیلهای ژاپنی برای آن بود که کشورهای شرق آسیا را

#### 41. Airline Deregulation Act of 1978

#### 42. Civil Aeronautics Board

#### 43. Aid to Families with Dependent Children

#### 44. Medicaid

#### 45. block grants

منظور، نوعی واگذاری وجوه از دولت فدرال به دولت ایالتی است که در آن، دستورات دربارهی نحوه‌ی خرج کردنشان حداقلی و محدود باشد. (م)

#### 46. a lean voucher system

#### 47. Protectionist

مقصود حمایت از تولید کالاهای داخلی است. (م)

مجبور کند اقتصاد خود را بهسوی صادرات کشاورزی ایالات متحده بگشایند. این کار را هرچور که تبیین و تفسیر کنید باز هم شکی نیست که برنامه‌ی تجارت آزاد دولت ریگان تقریباً معتدل بود.

## حمایتگرایی و ملیگرایی اقتصادی

حمایتگرایی که غالباً به‌عنوان جایگزین عمده‌ی ایدئولوژی تجارت آزاد آدم اسمیت و دیوید ریکاردو مطرح می‌شود با رویکرد "ملیگرایی اقتصادی" در پیوند است. یکی از برجسته‌ترین ملیگرایان اقتصادی قرن نوزدهم، مورخ اقتصادی آلمان یعنی فردریش لیست (۱۷۸۹-۱۸۴۶) گفت که ملل، و نه بازارهای جهانی، قانون فعالیت بازرگانی هستند. از نظر او صنایع نوپای اقتصادهای در حال صنعتی‌شدن، به‌طور نسبی شکننده هستند و احتمالاً ورشکست خواهند شد اگر مجبور به رقابت در شرایط تجارت آزاد با صنایع کشورهای صنعتی شوند که روش‌های سرمایه‌بر تولید را از قبل توسعه داده‌اند و نیروی کار ماهر لازم را پرورش داده‌اند. برای همین، لیست پیشنهاد داد که اقتصادهای در حال صنعتی شدن از حربه تعرفه‌های گمرکی استفاده کنند تا صنایع نوپای آنها آمادگی رقابت در بازارهای جهانی بشوند. در ایالات متحده، حمایتگرایی و ملیگرایی اقتصادی تا مدت‌ها شانه‌به‌شانه‌ی هم بودند. مثلاً وزیر خزانهداری، الکساندر همیلتون، یک ملیگرای اقتصادی پرشور بود و از حمایت صنایع ایالات متحده دفاع کرد تا بدین‌ترتیب آنها را از سلطه‌ی صنعتی بریتانیا در امان بدارد. در سال ۱۸۹۰، رییس‌جمهور بنجامین هریسون (۱۸۸۸-۹۲) فرمان مک‌کینلی<sup>۴۸</sup> را امضا کرد که تعرفه گمرکی واردات را تا نزدیک‌های ۵۰ درصد بالا برد. در سال ۱۹۳۰، رییس‌جمهور هربرت هوور (۱۹۲۸-۳۲) فرمان اسموت-هاولی<sup>۴۹</sup> را امضا کرد که تعرفه گمرکی را تا حدی بالا برد که کشاورزان داخلی را از رقابت خارجی مصون دارد. بعدتر هم سخنرانینویس سابق ریگان یعنی پاتریک جی. بوکانان و مجری تلویزیون سی ان ان یعنی لو دابز شدند حامیان متنفذ ملیگرایی اقتصادی در ایالات متحده. بوکانان به‌وفور این عقیده را بیان کرد که در قلب جامعه‌ی آمریکای امروزی، تنشی ناگزیر وجود دارد بین ادعاهای ملیگرایان آمریکایی و الزامات نئولیبرالی اقتصاد جهانی. حمایتگرایی مانند بوکانان که از رنگ باختن خودمختاری ملی و نابودی فرهنگ آنگلوساکسون می‌ترسند، خود را رهبران مردمی نبردی ملی علیه نیروهای جهان‌شدن میدانند.

ولی از یک دیدگاه طرفدار تجارت آزاد، میراث تجاری ریگان، به‌خاطر سه حرکت مهم، نمره‌ی قبولی می‌گیرد. اولی حضور جدی دولت او به سال ۱۹۸۲ در مذاکرات توافق عمومی گمرکات و تجارت (GATT) است، مذاکراتی که تمرکزش روی آزادسازی تجارت در بخش‌های کشاورزی و خدمات بود. هر چند رکود سال ۱۹۸۲ بلافاصله ریگان را مجبور کرد مطالبات تولیدکنندگان داخلی را بپذیرد و از این مذاکرات صرف‌نظر کند. دومین ابتکار در جهت حمایت از تجارت آزاد، مربوط می‌شود به حضور فعالانه‌ی ریگان در برنامه‌ریزی برای مجموعه‌ی مفصلی از مذاکرات تجاری چندجانبه که به دور اروگوئه<sup>۵۰</sup> (۱۹۸۶-۹۴) شهرت یافت. این مذاکرات که از کشاورزی و خدمات تا حق مالکیت فکری را در بر میگرفت، نیروی بزرگ و پنهان پشتسر پیشرفت بعدی تجارت آزاد در دهه‌ی ۱۹۹۰ بود. سوم هم اینکه دولت، توافق تجارت آزاد (FTA) با کانادا را با موفقیت منعقد کرد، توافقی که بعداً گسترش پیدا کرد و مکزیک و برخی کشورهای دیگر را هم عضو خود کرد. تکمیل این فرآیند در سال ۱۹۹۳ به گردن رییس‌جمهور بیل کلینتون افتاد که توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی<sup>۵۱</sup> (NAFTA) را به امضا رساند.

48. McKinley Act

49. Smoot-Hawley Act

50. Uruguay Round

51. North American Free Trade Agreement

## سازمانها و توافقات تجاری عمده

در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، برنامه‌ی اصلیِ نئولیبرالی ایجاد بازار جهانی واحد، به‌طور نسبی در توافقات آزادسازی تجاریِ منطقه‌ای و بین‌المللی متحقق شد. بسیاری از کشورهای ثروتمند شمال در تلاش برآمدند تا بازار جهانی واحدی برقرار کنند. مثلاً GATT با موفقیت به نزدیک ۱۲۰ کشور گسترش یافت. هشت دور مذاکره نهایتاً منجر به دهها هزار معافیت مالی و سرازیری دهها میلیارد به بازار معاملات جهانی شد. دور اروگوئه پایه‌های شد برای ایجاد سازمان تجارت جهانی<sup>۵۲</sup> (WTO) در سال ۱۹۹۵. WTO که در سوییس مستقرست یک شورای دائمی درست کرد برای "ایجاد و اجرای توافقات تجاری، رسیدگی به منازعات تجاری، نظارت بر سیاست‌های تجاری کشورها، و تمهید مهارت و آموزش برای اعضای خود". بوش پدر (۱۹۸۹-۹۳) و بیل کلینتون (۱۹۹۳-۲۰۰۱) بجد در پی تاسیس NAFTA برآمدند. این معاهده که سال ۱۹۹۴ امضا شد مجموعه‌ی جامعی از توافقات را ایجاد کرد که گمرکات و تعرفه‌های بسیاری از محصولات مهم را حذف کرد، از اتومبیل گرفته تا منسوجات و محصولات کشاورزی. این توافق در نهایت حمایت‌هایی از مالکیت فکری به وجود آورد و در زمینه‌ی سرمایه‌ی تجاری، خواستار حذف کنترل نظارت بر نقل و انتقال سرمایه<sup>۵۳</sup> شد. بلافاصله پس از تکمیل این توافق، مذاکرات دیگری برای گسترش NAFTA به کشورهای آمریکای مرکزی، آمریکای لاتین و حوزه‌ی دریای کارائیب آغاز شد. بخصوص جورج بوش پسر (۲۰۰۱-۹) از استقرار منطقه‌ی آزاد تجاری آمریکا<sup>۵۴</sup> (FTAA) حمایت کرد. ولی رهبران چپ‌گرای آمریکای لاتین مانند رییس‌جمهور ونزوئلا هوگو چاوز، رییس‌جمهور بولیوی اوو مورالس، و رییس‌جمهور آرژانتین نستور کرشنر اقدامات خصمانه‌ی انجام دادند تا مطمئن شوند FTAA هرگز عملی نمیشود.

## تاچریسم

نخستوزیر بریتانیا که بین انبساط دولت و افزایش هزینه‌های دولتی ارتباط مستقیمی می‌دید، انگاره‌ی کینزی افزایش دادن مالیات بر ثروت فردی بنفع بوروکراسی دولت را شورمندانه رد کرد. ولی آنچه او بیش از هر چیز از آن متنفر بود، تأثیر منفی رشد پول بر کل ثبات اقتصادی بود. تاچر بنا بر الزامات پولگرایانه، مجموعه‌ی جامعی از اصلاحات نئولیبرال را به راه انداخت که هدفش کاهش مالیات‌ها، آزادسازی نرخ مبادلات، کاهش مقررات، خصوصیسازی صنایع ملی، و کاهش جدی قدرت اتحادیه‌های کارگری بود.

---

52. World Trade Organization

53. capital controls

54. Free Trade Area of the Americas



۸. مارگرات هیلدا تاچر (۱۹۲۵-۲۰۱۳)، نخستوزیر پادشاهی متحد بریتانیا (۱۹۷۹-۱۹۹۰)

تاچرسم در جنگ با تورم، اهداف پولی سختگیرانه و به قول برخی، ظالمانهای را دنبال کرد. پیش از این، سیاست پولی برای جبران کسری بودجه‌ی ناشی از افزایش مخارج دولتی، و وضع مالیات‌های جدید به کار می‌رفت. تاچر برای سیاست پولی اهمیت فراوانی قائل بود و آن را با راهبردهای میانمدت مالی (MFTS) نهادینه کرد. هدف اصلی MFTS تغییر تمرکز سیاست اقتصادی از یک استراتژی کوتاه‌مدت مالیات‌گیری و

پرداخت، به یک تدبیر پولی بلندمدتتر بود. MFTS با مرتبط کردن رشد عرضی پول به افزایش کسری بودجه ملی، در زمینه سیاستگذاری اقتصادی، رویکرد جامعی اتخاذ کرد. اینگونه بود که MFTS میان کسری هزینهها و نرخهای بالای بهره ربط مستقیمی می‌دید. برخلاف استراتژی-های تاحدی مبهم ریگان برای کاهش کسری هزینهها، MFTS تاجر برای اینکه بگوید این کاهش را باید چگونه اعمال کند زبان خیلی روشنی داشت. در واقع، نخستوزیر روی اهداف پولگرایانه خود بسیار مصمم بود. او نهایتاً مالیات بر ارزش افزوده<sup>۵۶</sup> (فروش ملی) را افزایش داد و روی عواید نفت دریای شمال مالیاتهای جدیدی بست تا کسری هزینهها را کاهش دهد و در همان زمان از کاهش جدی مالیات افراد پردرآمد حمایت کرد.

گرچه تاجر بسم در تحقیر "دولت بزرگ"<sup>۵۷</sup> و بوروکراسی دولتی بزرگ با اقتصاد ریگانی اشتراک نظر داشت ولی اعتقاد کمی به تمرکززدایی و فضایل دولت محلی داشت. در واقع تاجر از مقامات دولتی محلی خوشش نمی‌آمد و غالباً آنان را بسیار ناکارآمد و مشکوک به تأثیر پذیری مفسده‌انگیز از سوی حامیان سیاسی خود میدانست. برای مثال او تصمیم بسیار بحث‌انگیزی داشت: الغای نرخهای مالیات محلی و جایگزین کردن آنها با "مالیات سرانه"<sup>۵۸</sup> یا "مالیات اجتماعی". این کار باعث ایجاد معضل افت درآمد شوراها محلی شد. نخستوزیر زیر انتقادات تند جامعه و اعضای حزب خود در نهایت تغییر موضع داد.

تاجر بعنوان یکی از هواداران سرسخت نظریات اقتصادی میلتون فریدمن، علاقه‌ی چندانی به نرخ مبادله‌ی ثابت نداشت. اما در عمل، خزانهداری او در زمینه‌ی نرخ مبادله، اهدافی را دنبال کرد که مارک آلمان در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ دنبال کرده بود، ولی کمی بعدتر، یعنی وقتی پوند شروع به تنزل ارزش کرد، این سیاست را هم کنار گذارد. او در سال ۱۹۹۰، با اکره به مکانیسم نرخ مبادله‌ی جامعه‌ی اروپا<sup>۵۹</sup> (ERM) پیوست که رسماً پوند را به مارک پیوند زده بود. ولی وقتی اتحاد مجدد آلمان، تورم را شعله‌ور کرد و نرخ بهره‌ها بالا رفت این سیاست دچار مشکلاتی شد. جان میجر، جانشین تاجر، که با افول جدی اقتصادی روبه‌رو بود، در سال ۱۹۹۲ از ERM خارج شد. این تصمیم، جیب دلان ارزی زیرکی مانند جورج سورس میلیاردر را پر کرد، کسی که روی ضرر پوند بریتانیا کلی پول وسط گذاشته بود.

دیگر وجهی متمایز تاجر بسم، انگیزه‌های خصوصیسازی نئولیبرال آن بود که فروش داراییهای مهم دولتی به بخش خصوصی را تسهیل میکرد. خصوصیسازی، در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ و با فروش شرکت نشنال فرایت<sup>۶۰</sup>، بریتیش ارو اسپیس<sup>۶۱</sup>، چندین شرکت خدمات مخابرات و بیسیم، بریتیش

---

56. value-added tax

57. big government

58. poll tax

59. European Community's Exchange Rate Mechanism

60. National Freight Corporation

یکی از شرکتهای بزرگ حملونقل بریتانیا (م)

61. British Aerospace

از سازندگان ابزار هواپیما، نهمات و سیستمهای دفاعی (م)



ریل<sup>۶۲</sup>، و اسوشیتد بریتیش پورترز<sup>۶۳</sup> شروع شد. این کار با فروش رولزرویس ارکرفت انجینز<sup>۶۴</sup>، بریتیش اِپورتز اتوریتی<sup>۶۵</sup>، بریتیش پترولیوم<sup>۶۶</sup>، بریتیش استیل<sup>۶۷</sup>، و چندین موسسه آب و انرژی ادامه یافت. در واقع تعداد زیادی از صنایع دولتی به سرمایه‌گذاران و شرکتهای خصوصی، به بهایی بسیار زیر قیمت فروخته شد به امید آنکه صاحبان جدید بتوانند امکانات آنها را برای رقابت در بازارهای جهانی بهروز کنند.

بهعلاوه، فروش بخش بزرگی از خانه‌های دولتی معروف به "خانه‌های شورایی"<sup>۶۸</sup>، در بریتانیا نسل جدیدی از صاحبان خانه را ایجاد کرد \_ که هزینهی اجتماعی زیادی داشت. از چند دهه قبل چند صد شورای خانهسازی همراه با هم بر ساخت و مدیریت بیش از چندین میلیون خانه سرپرستی داشتند. چون این شوراها در مدیریت منابع خانهسازی از خودآیینی گسترده برخوردار شدند و هیچ مطالبه یا مسوولیت حقوقی یا دستورات عمل مشخصی بر دوشان نبود، تاجر آنها را نسبت به نیازهای مستأجران، "ناکارآمد" و "غیرمسوول" یافت. نخستوزیر طی یک ابتکار سیاسی شجاعانه این قانون ملی که مستأجران از حقوق خاصی برخوردار شوند را پذیرفت و آنها را مستقیماً جزوی از فرآیند حل مسأله کرد. قانون جدید با نام فرمان خانهسازی سال ۱۹۸۰<sup>۶۹</sup> به مستأجران قدیمی هم گزینهی "حق خرید" داد هم یکسری حقوق قانونی خاص و لازمالاجرا. ولی بسیاری از مستأجرانی که پول خرید واحد استیجاری خود در مناطق خوب شهر را نداشتند به مناطق نامطبوع پایتتر فرستاده شدند و بدینترتیب شقاق موجود میان گروهها و طبقات اجتماعی بیشتر شد.

تاجر در برخورد با بیکاری ساختاری و گستردهی ناشی از صنعتزدایی، از "بازار آزاد" خواست تا معلوم کند کدام مشاغل باید حفظ یا حذف شوند. بی شک او از این واقعیت آگاه بود که حذف مشاغل در بخش تولید مستقیماً باعث کاهش بیشتر قدرت اتحادیهها میشود. تاجر معتقد بود که مزیت رقابتی بریتانیا در جهان در خدمات بخش مالی قرار دارد، آنهم به مرکزیت لندن. در تلاش برای تسریع تغییر ساختاری بهسوی نوزایی مالی "سیتی" لندن، نخستوزیر دستور داد معادن ذغالسنگ و کارخانههای تولیدی ای که استانداردهای بهرهوری بخش خصوصی را کسب نکردهاند باید درشان تخته شود.

---

## 62. British Rail

یکی از شرکتهای ریلی مهم بریتانیا (م)

## 63. Associated British Ports

شرکتی است صاحب ۲۱ بندر انگلیس که ۲۵ درصد تجارت دریایی انگلیس از آن طریق جریان دارد. (م)

## 64. Rolls-Royce Aircraft Engines

## 65. British Airports Authority

شرکتی هواپیمایی که صاحب برخی از فرودگاههای بریتانیا نیز هست. (م)

## 66. British Petroleum

یکی از بزرگترین شرکتهای نفتی جهان (م)

## 67. British Steel

شرکت فولاد بریتانیا (م)

## 68. council houses

## 69. Housing Act of 1980

## "بیگ بنگ" لندن

نظام مالی لندن در زمان نخستوزیری ماگارت تاچر دچار تغییرات نئولیبرالی عظیمی شد. تا اواخر سال ۱۹۸۶، نظام تجاری این شهر، به لحاظ تکنولوژیک، قدیمی بود و متکی بر قواعد و تنظیمات سخت و سخت دولتی. مثلاً مالیاتهای سنگین بر سرمایه‌گذاران نمیگذاشت لندن با نیویورک که نرخ مالیات خیلی کمتری داشت رقابت کند. مهمتر از همه آنکه، شرکت‌های خارجی که آمادگی معامله با نرخهای بهتر بودند اجازه نداشتند در بورس لندن و معامله اوراق بهادار مشارکت کنند. بیشتر این قوانین و انحصارات عملاً در شب ۲۷ اکتبر ۱۹۸۶ از بین رفت که به "بیگ بنگ" مشهور است. نخستوزیر نئولیبرال معتقد به رقابت بدون محدودیت، لندن را به شکل رادیکالی مقرر زدایی کرد و لندن به سرعت شد مرکز احیاشده مالی جهان. حالا با درخواستهای بیپایان و پر قدرت سرمایه‌گذاران پولدار خارجی، بورس لندن - که حالا به تجارتی مانیتوری و الکترونیک تبدیل شده - یکی از مهمترین بازارهای مالی جهان میشود. اما در پایبندست، مقررات زدایی از سرمایه‌ی مالی در بریتانیا مصادف شد با خوشبینی متزايد به سهام، و همین امر بعداً یکی از دلایل سقوط جهانی "دوشنبه سیاه" (۱۹ اکتبر ۱۹۸۷) بود.

تاچر تشخیص داد که مزیت رقابتی انگلستان در "اقتصاد جدید"ی که هر روز جهانیتر میشود بستگی دارد به نیروی کار "منعطف" و ماهر. آموزش شغلی آموغ بریتانیا موسوم به سیاست بازار کار فعال<sup>۷۱</sup> با حمایت اتحادیه‌های قوی، بر دوش یک آژانس دولتی کارگرمحور بهنام کمیسیون خدمات نیروی انسانی<sup>۷۲</sup> بود. ولی نخستوزیر در فکر تدبیر آموزشی نئولیبرالتری بود که پاسخگوی نه‌نیازهای تحصیلی کارگران اتحادیه بلکه پاسخگوی بازار باشد. از اینرو وی خواستار تغییر مسوولیت کار از دولت به فرد بود و ادعا کرد که کارگران ماهر و آموزش‌دیده به راحتی کار پیدا میکنند ولی کارگرانی که مهارتهای محدود یا قدیمی دارند میبینند که از قافله جا مانده‌اند. در نهایت، دولت تاچر تدبیر آموزش شغلی را فراهم آورد که از نقش اتحادیه‌ها به نفع شبکه‌ی کارکنان بخش خدمات میکاست، شبکه‌های که نامش شورای تجارت و صنعت<sup>۷۳</sup> بود. این نظام جدید شالوده‌های شد برای برنامه‌ی مشهور تاچریسم یعنی "سختکوشی" یا "رفاه برای کار"<sup>۷۴</sup>.

نخستوزیر که سیاست دولت رفاه را علت العلل ناکارآمدی اقتصادی می‌دانست، برای مقابله با آن سیاستها و برنامه‌های زیادی را پیش گرفت. برای کاستن از هزینه‌های دولتی، رفت دنبال اصلاح برنامه‌ی حمایت از فرزندان<sup>۷۵</sup> که برای همی مادران کارگر، ببتوجه به درآمد و وضع زندگیشان، کمک‌هایی در نظر گرفته بود. تاچر با اعتقاد به اینکه چنین حمایتی فقط باید در اختیار مادرانی قرار بگیرد که او جزو "نیازمندان حقیقی" طبقه‌بندی کرده بود تلاش کرد این کمک را تنها برپایه‌ی بررسی دقیق درآمد و وضع زندگی مادران اختصاص دهد. ولی در آخر، تاچر پس از اینکه دید امنیت اجتماعی کینزی و برنامه‌های حمایت از فرزندآوری تا عمق کالبد اجتماعی-سیاسی جامعه‌ی بریتانیا رسوخ کرده و به دلایل سیاسی نمیشود بدانها دست زد از این برنامه دست کشید.

نخستوزیر با خیال اصلاح مستمری‌های بازنشستگی از همان منظر نئولیبرالی که آموزش متقاضیان بازار کار را بازنگری کرده بود خواستار آن شد که پرداخت بیمه‌های بازنشستگی، "منعطف" و تابع شرایط متغیر بازار باشد. در این راستا او خواستار آن شد که میزان بیمه پرداختی کارکنان هر شغل با مشاغل دیگر متفاوت باشد. از دید او، این کار موانع دولتی را کنار میزند، موانعی که افراد را از جستجو برای کارهای پردرآمدتر و با آینده‌ای مطمئنتر باز میدارد. برنامه‌ی تاچر آن بود که دستمزد کارکنان را از ساختار حقوقی اتحادیه‌های سنتی "آزاد کند" و آن را در اختیار خود کارگران بگذارد نه در اختیار اتحادیه‌ها. اما باز هم در مواجهه با رأی‌دهندگان سرکش وفادار به میراث کینزی، ناچار شد اصلاحات اجتماعی

70. Big Bang

71. Active Labour Market Policy

72. Manpower Services Commission

73. Training and Enterprise Councils

74. welfare to work

75. child benefit provision

خفیف‌تری را به اجرا بگذارد. بنابراین آن‌همه استراتژی اصلاحی او محدود شد به نرم‌کردن قوانین و رویه‌ها و انسجام بیشتر بین بخشها برای مدیریت و اجرای الزامات شایسته‌سالارانه‌ی اعطای حمایت‌های اجتماعی. این اصلاحات اداری هم بخشی از تلاش تاجر بود برای ایجاد انگیزش نهادی، که او فقدانش را عامل اصلی ایستایی بوروکراتیک میدانست.

درواقع، هم تاجریسم هم اقتصاد ریگانی دوست داشتند تکنیک‌های مدیریتی نئولیبرال را از بخش خصوصی اقتباس کنند و به بخش دولتی بیاورند. این دو رهبر با وفاداری به اصول "مدیریت دولتی جدید" اصرار داشتند که اهداف باید به‌روشنی تعریف شوند و نتایج هم به‌شکل دقیق در قیاس با میزان هزینه‌های که در برداشته‌اند بررسی و سنجیده شوند. منطقی راهبردی پشت اندیشه‌ی این دو، آن برنامه‌های دولتی‌ای را هدف گرفته بود که منافع سنجش‌پذیر آتی نداشتند. این شیوه‌ی حکومت‌داری نئولیبرال ثابت کرد که ویرانگر بسیاری از برنامه‌های اجتماعی‌ای است که فقط در بلندمدت منافع محسوس دارند و تازه، همان‌موقع هم منافع‌شان چندان قابل اندازه‌گیری نیستند.

در دهه‌ی ۱۹۷۰ فارغ از اینکه کدام حزب سیاسی در قدرت بود، هزینه‌های خدمات بهداشتی ملی بریتانیا<sup>۷۶</sup> (NHS) لاینقطع افزایش یافت. تاجر نپذیرفت که مشکل NHS کسری بودجه است و گفتم مشکل، ناکارآمدی بوروکراتیک است. او بازم با چرخش به سمت مدیریت بازارمحورانه دستور داد بیمارستانها، انواع خدمات‌شان را با مناقصه به بخش خصوصی بسپارند. در پایان دهه، تاجریسم متن قانون اصلاح نئولیبرال را آماده کرد، متنی که به مقامات اداری بهداشت محلی، اختیارات و قدرت اجرایی بیشتری در باب خدمات بهداشتی اعطا می‌کرد. از جمله قدرت مدیریت هزینه‌ها در هنگام عقد قرارداد با پزشکان و بیمارستانها.

## اقتصاد ریگانی و تاجریسم در زمینه‌ی امور خارجی

ریگان و تاجر در امور خارجی و هنگامی که کسی با دیدگاه نئولیبرال آنان برای ایجاد بازار جهانی واحد مخالفت می‌کرد، کاملاً نومحافظه‌کارانه عمل می‌کردند. این دو باتوجه به تصویر ذهنی‌ای که از کشور خود داشتند، تصویری که گهگاه منجر به وطنپرستی گزافه می‌شد، خود را مش‌ملداران تمدن آنگلو‌ساکسون میدیدند، فرهنگی که مقید به ایده‌آلهای آزادی سیاسی، تجارت بازار آزاد و عشق به وطن است. این تضاد میان تصور ذهنی از امر ملی و امر جهانی، خود را آشکارا در جنگ شونوئیستی ۱۹۸۲ فالکلند (تاجر) و حمله‌ی ۱۹۸۳ به جزیره‌های کوچک در منطقه‌ی کارائیب یعنی گرنادا (ریگان) نشان داد. یقیناً، دهه‌ها جنگ سرد و عدم‌اعتماد میان غرب کاپیتالیست و شرق کمونیست فقط میل ریگان و تاجر برای قیام درمقابل "امپراتوری شیطانی" را بیشتر کرد. هردو رهبر، از این جنبه، شوق وافر "غیرلیبرال"ی برای استفاده از دولت و منابع مالی آن جهت نزاع خود علیه اتحاد شوروی، اقمار و توابع آن در سراسر جهان نشان دادند. رییس‌جمهور آمریکا در عوض مواجهه‌ی مستقیم با اتحاد جماهیر شوروی از راه اقدام نظامی - همان ترسی که چپ سیاسی در روزهای اول به‌قدرت رسیدن ریگان داشت - در تلاشی قمارآمیز برای اجبار شوروی به ورود به یک مسابقه‌ی تسلیحاتی شدید - نبردی که شوروی از عهد‌هاش برنمی‌آمد - هزینه‌های نظامی را به‌نحو چشمگیری بالا برد.

## جنگ فالکلند بهسال ۱۹۸۲

در سال ۱۹۸۲، مارگارت تاجر تصمیم گرفت بر سر منازعه‌ی ارضی بر سر فالکلند بریتانیا (مالویناس) با آرژانتین وارد جنگ شود. در واقع این دو کشور بر سر اعمال حاکمیت بر این چندتا جزیره‌ی کوچک در جنوب اقیانوس اطلس، سالهای سال بود که باهم سر‌ناسازگاری داشتند. وقتی دولت نظامی آرژانتین دستور داد چند صد سرباز این جزایر را اشغال کنند و اکش تاجر، یک لشکر کشتی دریایی بزرگ برای باز پس‌گیری این جزایر بود. پاسخ جنگ‌اورانه‌ی نخست‌توزیر نشان داد که انگیزه‌های نومحافظه‌کارانه‌ی وی، رویکرد تئوری‌برال اعلامی وی در باب نحوه‌ی سیاست‌گذاری را تحت‌الشعاع قرار داده است. چراکه توصیه‌ی نئولیبرالی آنست که پیش از ورود به جنگ باید ابتکارات دیپلماتیک هماهنگ را از مجاری بین‌المللی آزمایش کرد. پس از دو ماه جنگ و مرگ ۶۰۰ نیروی آرژانتینی و ۲۰۰ نیروی بریتانیایی، آرژانتین متحمل شکستی تحقیرآمیز شد که در نهایت منجر به سقوط رژیم نظامی این کشور شد. برعهده‌ی رییس‌جمهور جدید، کارلوس منم (۱۹۸۹-۹۹) بود تا در سال ۱۹۹۰، رابطه

با بریتانیا را عادی کند. در سال ۱۹۹۰ هردو کشور قبول کردند مسأله‌ی حاکمیت بر فالکلند را کنار بگذارند و در عوض، روی پیشبرد برنامه‌ی اقتصادی نئولیبرال آرژانتین تمرکز کنند. در سال ۱۹۹۱، این تلاشها منجر به ایجاد مرکوسور<sup>۷۷</sup> (بازار مشترک جنوب) شد، یک توافق تجارت آزاد منطقهای میان کشورهای آمریکای جنوبی.

شاید در پاسخ به این استراتژی بود که دفتر مرکزی حزب کمونیست، در سال ۱۹۸۵ یک اصلاحطلب سیاسی را به رهبری برگزید، کسی که لقبش "مرد ایده‌ها" بود، مردی پویا و لایق. کنایه‌آمیز آنکه، میخایل گورباچف هم در تلاش برای ایجاد اصلاحات بازاری معتدل "از درون"، گرایشاتی نئولیبرال نشان داد. ریگان و تاجر با قدری شکاکیت به اهداف اصلی رهبر جدید شوروی، تدریجاً با این دبیرکل کاریزماتیک حزب کمونیست شوروی گرم گرفتند. آنان در ملاءعام، هم انقلاب فرهنگی گلاسنوست<sup>۷۸</sup> (گشایش فضای عمومی) و هم برنامه‌ی بازسازی جامع اقتصادی و سیاسی گورباچف معروف به پروسترویکا<sup>۷۹</sup> را تأیید کردند. همتایان غربی گورباچف که تحت‌تأثیر اشتیاق رهبر روسیه به اصلاحات بازاری قرار گرفته بودند متوجه شدند میتوانند با او همکاری کنند تا براساس ایده‌آلهای اساساً نئولیبرال، با شوروی به رابطهای جدید دست یابند. اولین نتیجه‌ی این نزدیکی ایدئولوژیک، توفیق مذاکرات بر سر توافقات کنترل تسلیحاتی بود.

همه میدانند که اصلاحات گورباچف نهایتاً منجر شد به انحلال اتحاد شوروی و استقلال سیاسی دولتهای دستنشاندهی شرق اروپا. ولی دشوار بتوان گفت دقیقاً چه مقدار از مرگ کمونیسم زیر سر نئولیبرالیسم بوده است. بخصوص که، اتحاد شوروی مدتهای مدید از ناکارآمدی ساختاری در رنج بود. تا قبل از اینکه گورباچف زمام قدرت را به دست بگیرد کشور غرق در رکود اقتصادی بیمه‌ار، کمبود همیشه‌گی کالاهای موردنیاز مصرف‌کنندگان، اسرافهای حیرت‌انگیز، ناکارآمدی بوروکراتیک و تنزل مشروعیت سیاسی حزب کمونیست بود. سیاست خارجی پرخاشگرانه‌ی ریگان که با هزینه‌های گزاف نظامی همراه بود، باز هم به مشکلات کرملین افزود. تقریباً به‌ضرس قاطع میشود گفت که پیشگامان نئولیبرالی مانند ریگان و تاجر شانس تاریخی‌ای که با رویکرد جدید ایدئولوژیک گورباچف پیش آمده بود را درک کرده بودند. سقوط سریع و فروپاشی حیرت‌انگیز امپراتوری شوروی در نهایت کمک کرد تا باور ریگان و تاجر به برتری بازار آزاد و فضیلت نظامهای سیاسی لیبرالدموکرات تأیید شده و اعتبار یابد.

چنانکه در فصل اول نشان داده شد، موج اول نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰ با الزامات سیاست جغرافیایی برای توقف گسترش کمونیسم و جلوگیری از توسعه‌گرایی سوسیالیستی در جهان سوم گره خورده بود. چنانکه در مورد گرنادا ذکر کردیم، ریگان برای سرنگونی رژیمهای تحت حمایت شوروی و بهیمنی "تهدید ایدئولوژیک" آنها برای ایالات متحده و متحدان آن، به تنشهای منطقه‌ای پرداخت، چه به‌صورت آشکار، چه به‌صورت نهان و با حمایت از جنبشهای چریکی. ریگان فهمید ویرانگرترین ضربه به اتحاد جماهیر شوروی، حمایت از جنبشهای ضدانقلابی در کشورهای گوناگونی است که از کمکهای شوروی بهره‌میرند. دو مثال دیگر این استراتژی، تلاش ریگان برای سرنگون کردن دولت ساندینیستا<sup>۸۰</sup> در نیکاراگوئه و پاسخ او به حمله‌ی شوروی به افغانستان بود. ریگان در مورد اخیر به‌جای رودرویی مستقیم با شوروی، دستور ارسال پیاپی محموله‌های اسلحه به افغانستان برای حمایت از مخالفان (معروف به مجاهدین) را داد. با عمیق شدن مشکل اقتصادی، رژیم شوروی دریافت نمیتواند هر سال چهل درصد از بودجه‌ی خود را صرف جنگ افغانستان کند. نهایتاً شوروی مجبور به عقب‌نشینی شد و ریگان مدعی پیروزی شد. این جنگ‌های نیابتی در زمینهای فراخ ایدئولوژیک در کشورهای جنوب، با دقت انتخاب میشدند تا اثباتکننده‌ی برتری کاپیتالیسم بازار آزاد بر مابقی جهان باشد.

---

77. Mercosur

78. glasnost

79. perestroika

80. Sandinista



۹. ریگان و گورباچف در اجلاس ۱۹۸۸ مسکو، پس از امضای پیمان منع موشکهای هستهای میانبرد، دست یکدیگر را می‌شارند.

### نتیجه‌گیری

موج اول نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۸۰ منجر به جنگ صلیبی ایدئولوژیک موفق علیه "دولت بزرگ" و "مداخله‌ی دولت در بازار شد. اقتصاد ریگانی و تاچریسم با پذیرش یک‌سری اصول مشترک، با محوریت آزادسازی انرژیهای کارآفرینانه‌ی افراد، بازتاب دو‌نوع پاسخ بالکل معجزا به یک اقتصاد جهانی و بافت سیاسی رو به رشد هستند. چنانکه در این فصل دیدیم، این دو نوع پاسخ ذاتاً نئولیبرال، رویکردهای متمایزی دارند، از جمله در میزان اهمیت کسری بودجه یا مالیات. هردو از کاهش نقش دولت حمایت کردند ولی ابتکارات اقتصادی آنان، به‌نحوی پارادوکسیکال، بستگی داشت به زور اصلاحات نئولیبرالی دولت‌ساخته و تحمیل آن به مقامات محلی و منطقه‌ای. پس مهم است متوجه باشیم که بدون یک دولت قدرتمند، غیرممکن بود نئولیبرالیسم ظهور کند. اقتصاد ریگانی و تاچریسم، هردو وقتی از نیاز به کاهش هزینه‌های دولتی برای برنامه‌های اجتماعی سخن می‌گفتند، از افزایش هزینه‌های نظامی حمایت کردند. ابلهانه است اگر تصدیق نکنیم که علیرغم تنشها و تعارضات ایدئولوژیک، این دو گونه نئولیبرالیسم در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ خاطر خواهان زیادی داشتند. اینکه نیروهای چپ دموکراتیک حجم زیادی از طرحهای نئولیبرال را با برنامه‌های سیاسی خود ادغام کردند نشانه‌ی گویایی است از قدرت اقتصاد ریگانی و تاچریسم.

### موج دوم نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۹۰: گلوبالیسم بازار کلینتون و راه سوم تونی بلر

مواضع ایدئولوژیک رییس‌جمهور آمریکا یعنی بیل کلینتون و نخست‌وزیر بریتانیا یعنی تونی بلر در دهه‌ی ۱۹۹۰ رویکرد میانه‌ای بود که هم مقدار زیادی نئولیبرالیسم را پذیرفته بود هم در پی ادغام بخش‌هایی از برنامه‌های پیشروی اجتماعی بود که سنتاً اهداف احزاب سیاسی چپ دموکراتیک بودند. بلر با امید به جذاب کردن حزب "اصلاح‌شده"ی کارگر برای همه‌ی طبقات اجتماعی گفت که حزب "نو کارگر" به دنبال "پیشرفت اجتماعی از راه دستاوردهای فردی است". مراد از این شعار آن بود که رشد اقتصادی بخش خصوصی می‌تواند با مسوولیت دولت برای ایجاد سطحی مناسبی از خدمات اجتماعی برای همه‌ی شهروندان همسو باشد. مثلاً در سمینار سیاستگذاری به سال ۱۹۹۸ در واشنگتن دی‌سی، این نخست‌وزیر پراورزی، قصد خود برای ایجاد یک شبکه‌ی جهانی از احزاب "چپ‌میانه" را اعلام کرد، شبکه‌ای که در پاسخ به چالش‌های جهان پس از جنگ سرد، قرار بود یک چارچوب سیاستگذارانه‌ی مشترک را شکل دهد. بلر اصرار داشت بگوید دلیل ابداع اصطلاحی مثل "راه سوم" و فراروی از طرح‌های کهنه‌ی چپ کینزی قدیمی و راست‌تاجری جدید آن بود که او به اصل چپ میانه یعنی اصل تقویت انسجام اجتماعی متعهد است، ولی در عین حال از ایده‌آل نئولیبرالی کارآفرینی بازارمحورانه هم دست برنمی‌دارد.

مشابه‌اً وقتی کلینتون سال ۱۹۹۶ در سخنرانی وضعیت کشور<sup>۴</sup> خطاب به کنگره و مردم آمریکا گفت "زمانه‌ی دولت بزرگ به سر آمده"، منظورش آن نبود که در زمانه‌ی جهانی شدن، جایی برای دولت‌های تر و تمیز و چابک وجود ندارد، دولت‌هایی که بتوانند با شکل حکومت نئولیبرال، کارایی بیشتری داشته باشند. این رییس‌جمهور آمریکا، مانند همتای بریتانیایی خود مطمئن بود که آنچه برخی هواخواهان نئولیبرال، "سوپر کاپیتالیسم"<sup>۵</sup> یا "توربو کاپیتالیسم"<sup>۶</sup> نامیده‌اند را می‌شود با قیود معتدل رفاه اجتماعی و همچنین مسوولیت‌پذیری بیشتر شرکت‌ها ترکیب کرد. به‌علاوه، هردو رهبر بر ضرورت پاکسازی موج اول نئولیبرالیسم از شاخ و برگ و محافظه‌کارانه‌ی آن توافق داشتند، از چیزهایی مثل وطن‌پرستی گزافه و نظامی‌گری، جسیبیدن به "ارزش‌های خانوادگی" عتیقه، و نفرت از چندفرهنگ‌گرایی و چشم‌پوشی از مسایل زیست‌محیطی. آنان امید داشتند که محصول "پیراسته"شان – یعنی بازار جهانی به‌علاوه‌ی نوعی آگاهی اجتماعی – کل جهان را به یک عصر طلایی جدید سوق دهد، به‌سوی عصر طلایی پیشرفت و بارآوری تکنولوژیک. این موج دوم نئولیبرالیسم "مدرن‌شده" تأثیر شگرفی بر منظر سیاسی دهه‌ی ۱۹۹۰ پسا کمونیستی داشت، چراکه این موج، برای نیروهای سیاسی پیشرو که پس از یک دهه اقتصاد ریگانی و تاجریسم، تشنه‌ی بازگشت به قدرت بودند مدلی جذاب فراهم کرده بود. با ورود به قرن جدید، طرح‌های چپ میانه‌ی جدید، حامیان جدیدی پیدا کرد: رهبران احزاب سنتی سوسیال دموکرات، از نخست‌وزیر هلند یعنی ویم کوک گرفته تا نخست‌وزیران ایتالیایی یعنی رومانو پرودی و ماسیمو دالما، نخست‌وزیران فرانسوی یعنی پی‌یر برگوا و لیونل ژوسپن، و صدراعظم آلمان یعنی گرهارد شرودر. کلینتون و بلر، در هماهنگی با یکدیگر برای آزادسازی روابط تجاری و ادغام اقتصادهای ملی درون بازار جهانی واحد، مسوول "دهه‌ی نود پریهاو" شناخته شدند. دهه‌ی شکوفایی اقتصادی.

1. New Labour
2. centre-left
3. Third Way
4. State of the Union Address
5. super-capitalism
6. turbo-capitalism

## گلوبالیسم بازار<sup>۷</sup> بیل کلینتون

بیل کلینتون از آغاز ریاست جمهوری خود معتقد بود که اقتصاد آمریکا به نحوی ناگشودنی به مجموعه فرآیندهایی گره خورده که جهان را محلی به هم بسته و درهم پیوسته تر کرده بودند: یک "اقتصاد جدید" جهانی که ظاهراً داشت توسط نیروهای مقاومت ناپذیر بازار به سرعت تکامل می یافت. اصطلاح "جهانی شدن"<sup>۸</sup> که در دهه ی ۱۹۹۰ باب روز شد نخست برای اشاره به گسترش و قوام روابط اقتصادی در کل کره ی زمین به کار می رفت. یقیناً اقتصاد بخش بزرگی از داستان جهانی شدن بود، چرا که بدون گسترش جهانی بازارها، بدون ظهور شرکت های فراملیتی<sup>۹</sup> (TN Cها) و بدون استحکام جریان اقتصادی در سراسر جهان، فشرده گی عظیم زمان و فضا ناممکن می بود. از سوی دیگر، پیشرفت تکنولوژیک در بخش های اطلاعات، ارتباطات، و حمل و نقل، این توسعه های اقتصادی را تسهیل کرد. به این پیشرفت، "انقلاب دیجیتال"<sup>۱۰</sup> می گویند که نشانه های آن را می شد در فراگیر شدن کامپیوترهای شخصی، اینترنت، تلویزیون های ماهواره ای، کانتینرهای استاندارد، کابل فیبر نوری، بارکدهای الکترونیک و زنجیره ی عرضه ی جهانی مشاهده کرد. ولی جهانی شدن فقط به گسترش مادی تجارت و تکنولوژی متکی نبود؛ بلکه پیامد مستقیم سلطه ی جهانی ایدئولوژی نئولیبرال پس از فروپاشی کمونیسم شوروی (۱۹۸۹-۹۱) هم بود. تعبیر عمومی از جهانی شدن در مقام پدیده ای عمدتاً اقتصادی که با دینامیسم برگشت ناپذیر بازار آزاد و تکنولوژی پیشرفته<sup>۱۱</sup> حرکت می کند، زیر سر مدیران شرکت های فراملیتی بزرگ، لابی گران شرکت ها، ژورنالیست های برجسته و متخصصان روابط عمومی، نخبگان فرهنگی و سلبریتی های صنعت سرگرمی بود و البته رهبران سیاسی ای مثل بیل کلینتون که طرح نئولیبرال خود را درون چنین چارچوب "گلوبالیستی" ای بیان کردند.

---

7. market globalism

8. globalization

9. transnational corporations

10. digital revolution

11. Cutting-edge technology



۱۰. بیل کلینتون و تونی بلر در "میزگرد راه سوم؛ حکمرانی پیشرو برای قرن بیست و یکم" ۲۵ آوریل ۱۹۹۹ در واشنگتن دی سی

چنان که در فصل اول دیدیم این نخبگان قدرت جهانی، لفظ "جهانی شدن" را با ایده‌ها و معانی نئولیبرال آکنده و این چنین، در میان ملل و فرهنگ‌های مختلف، روایت ایدئولوژیک خود از "بازار جهانی" را پراکنده‌اند. مثلاً یکی از این ادعاهای نئولیبرال، ایجاد بازارهای جهانی را فرآیند عقلانی‌ای می‌داند که آزادی‌های فردی و پیشرفت مادی جهان را افزایش می‌دهد. فرض زیربنایی این ادعا آنست که اصول بازار و مصرف‌گرایی، در همه‌ی جهان قابل استفاده‌اند چراکه اینها برای همه‌ی انسان‌ها (ی‌دنبال منفعت خویش) در همه‌ی بافت‌های اجتماعی جذابند. اینان حتی تفاوت‌های فرهنگی صددرصدی را هم مانعی بر سر راه استقرار بازار جهانی واحد برای کالاها، خدمات و سرمایه نمی‌دانند. دیگر ادعای نئولیبرالی مرتبط این است که آزادسازی تجارت و ادغام جهانی بازارها نهایتاً به‌لحاظ مادی، به‌نفع همه است. این گزاره را درست کردند تا جذابیت جهانی نئولیبرالیسم را بالا ببرند، چراکه این گزاره آدم‌ها را مطمئن می‌کند که ایجاد یک بازار جهانی واحد، همه‌ی مناطق جهان را از فقر می‌رهاند. در واقع، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، الزامات برنامه‌های تعدیل ساختاری خود در مورد کشورهای کمتر توسعه‌یافته را تحت عنوان برنامه‌های "کاهش دادن فقر" توجیه کرده‌اند.

ادعای نئولیبرالی دیگر این است که آزادسازی و ادغام جهانی بازارها تقریباً مثل نیروهای طبیعی آب‌وهوا و جاذبه ناگزیر و مقاومت‌ناپذیر است. این گزاره کار نئولیبرال‌ها برای اقناع مردم را آسانتر می‌کند: مردم اگر دوست دارند زنده بمانند و پیشرفت کنند باید قواعد ذاتی بازار آزاد را بپذیرند. دیگر ادعایی که ایده‌ی بازارهای گسترده و خودتنظیم‌گر را به ایده‌ی دموکراسی و انتخاب فردی ربط می‌دهد می‌گوید آزادی‌های اقتصادی و سیاسی، به‌طور پیچیده‌ای به هم وابسته‌اند. ولی نئولیبرال‌ها در عین حال روی تقدم بازار بر سیاست اصرار داشته و می‌گویند استقرار دموکراسی از دل اقتصاد بازار می‌آید و نه برعکس.



## پنج ادعای گلوبالیسم بازار

ادعای اول: جهانی شدن یعنی آزادسازی و ادغام جهانی بازارها؛

ادعای دوم: جهانی شدن، ناگزیر و مقاومت‌ناپذیر است؛

ادعای سوم: جهانی شدن زیر سر کسی نیست؛

ادعای چهارم: جهانی شدن (در بلندمدت...) به نفع همه است؛

ادعای پنجم: جهانی شدن، دامنه‌ی دموکراسی و آزادی را در کل جهان افزایش می‌دهد.

کلینتون، این حامی قلبی "گلوبالیسم بازار" اعتقاد داشت که گسترش مستمر اقتصاد ایالات متحده بستگی دارد به حیات اقتصادی اقتصاد جهانی. کلینتون با تشخیص فرصت‌های بی‌شمار رشد روابط متقابل که با افزایش پیوندهای تجاری با "اقتصادهای نوظهور" کشورهای جنوب همراه بود، تجارت را محمل اصلی رویکرد اقتصادی خود قرار داد. اما این بدان معنا نیست که کلینتون کاملاً بیرون از چارچوب ملی‌گرایانه عمل می‌کرد. او اصرار داشت که آمریکا رهبر جهان است ولی نفوذ خود را ابتدائاً از راه "قدرت نرم"<sup>۱۲</sup> و نه "قدرت سخت"<sup>۱۳</sup> اعمال خواهد کرد. بنابراین جهان مد نظر او جهانی بود که با روابط تجاری به هم پیوند خورده است و طراحی شده تا به منافع آمریکا خدمت نماید و مکمل اتحادهای نظامی قدیمی مانند ناتو باشد. این استراتژی، نسخه‌ی کلینتونی این ادعای لیبرالی سنتی بود که می‌گفت کشورهایی که با هم تجارت می‌کنند علیه هم نمی‌جنگند.

## قدرت سخت و قدرت نرم

این مفاهیم که ساخته‌ی جوزف نای، متخصص روابط بین‌الملل و از مقامات دولت کلینتون هستند در گفت‌وگوهای امروزی روابط بین‌الملل، اصطلاحاتی رایج شده‌اند. قدرت سخت به استفاده از قدرت نظامی و اقتصادی اشاره دارد، به طوری که باعث تغییر موضع کشورها یا بازیگران سیاسی دیگر شود. این ایده مبتنی است بر تشویق و تهدید (یا "چماق" و "هویج"). از سوی دیگر، قدرت نرم اشاره دارد به استفاده از جذابیت‌های فرهنگی و ایدئولوژیک برای گرفتن نتایج مطلوب، بدون اینکه ارباب‌بندگی‌ای در کار باشد. این ایده، بیش از اعمال قدرت صرف، بر جذب و اغوا مبتنی است. در سیاست خارجی اخیر ایالات متحده، قدرت نرم را به چند فرهنگ‌گرایی نئولیبرال بیل کلینتون نسبت می‌دهند و قدرت سخت را معمولاً به تک‌جانبه‌گرایی نومحافظه‌کارانه‌ی جورج بوش پسر.

آن‌گونه که در کتاب پرفروش جوزف استیگلتر - مشاور اقتصادی دولت کلینتون و اقتصاددان سابق بانک جهانی - درباره‌ی دهه‌ی نود پرهیاهو آمده، گلوبالیسم بازار مبتنی بود بر این تز نئولیبرال که تجارت آزاد، به کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه، و فوری‌بی سابقه‌ای ارزانی می‌دارد. کلینتون همیشه می‌گفت وقتی بازار آزاد، شبکه‌های اجتماعی موجود را مرکز‌زدایی کند باز هم سیاست‌ها و برنامه‌های دولت ارج و منزلت خود را دارند ولی هیئت حاکمه‌ی او می‌خواست به کشورهای در حال توسعه، از راه نهادهای اقتصادی بین‌المللی مثل صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی، "برنامه‌های تعدیل ساختاری" بازار محور و رادیکال تحمیل کند. علیرغم این ادعای آمریکاییان که این سیاست‌های تجاری به نفع همه‌ی ملت‌های جهان است، گلوبالیسم بازار کلینتون حقیقتاً به دنبال رشد "توافقات چندجانبه یا ایجاد فضایی برای گفتگوی آزادانه بر سر دیدگاه‌های جایگزین" نبود؛ هدف، تداوم هژمونی ایالات متحده بود.

12. soft power

13. hard power

این را درباره‌ی استراتژی مهم کلینتون برای انعقاد قرارداد نفتا و مذاکرات دور اروگوئه‌ی گات نیز می‌توان گفت؛ مذاکرات گات توسط پیشینیان جمهوریخواه کلینتون آغاز شد ولی به سال ۱۹۹۴ در شهر مراکش کشور مراکش توسط او به امضا رسیدند. این پیمان در پی سفت کردن قواعد نئولیبرال حاکم بر نظام اقتصادی بین‌الملل بود و به‌جای گات قدیمی، سازمان تجارت جهانی یا WTO ی قدرتمند را جایگزین کرد. WTO موانع تجارت جهانی کالاها را کمتر کرد، آزادسازی خدمات را بسط داد، "تجارت غیرمنصفانه"<sup>۱۴</sup> را تعریف کرد و باعث امضای توافقاتی بین‌المللی در زمینه‌ی حقوق مالکیت فکری (TRIP) شد. کلینتون کاری کرد که اساس توافق مراکش را همین ملاحظات جدید تشکیل دهند. به‌خصوص آزادی صنعت خدمات و حقوق مالکیت فکری (که ایالات متحده در آن‌ها مزیت رقابتی دارد). لازم به ذکر است که در همان زمان کلینتون فهمید که سیاست‌های نئولیبرالی که باعث اشاعه‌ی بازارهای رقابتی در تجارت آزاد می‌شوند می‌باید با ملاحظات مربوط به عدالت اجتماعی و عدالت محیط‌زیستی در تعادل قرار بگیرند. به این جهت، او رفت دنبال تقویت قدرت اجرایی خود برای گفتگو بر سر اصلاحات مربوط به استانداردهای کار و محیط‌زیست بین‌المللی. در دو فصل بعدی، تأثیر این طرح تجاری نئولیبرال بر کشورهای جنوب را با دقت بیشتری بررسی خواهیم کرد.

ولی کوششهای کلینتون برای صدور توافق نئولیبرال واشنگتن به باقی جهان هیچ کجا به روشنی استراتژی اقتصادی او برای دولت‌های جدا شده از اتحاد شوروی سابق نبود. کلینتون براساس روابط نزدیک خود با بوریس یلتسین، رئیس‌جمهور روسیه که هر روز عجیب‌تر از دیروز می‌شد، کاری کرد تا چند دهه "مشاور" اقتصادی آمریکا به روسیه بروند و گذار این کشور از کمونیسم به کاپیتالیسم را هدایت نمایند. به‌علاوه، رئیس‌جمهور ایالات متحده، از توصیه‌های افراطی گروه ۱۵۷ و صندوق بین‌المللی پول و تحمیل نوعی "شوک درمانی" به روسیه حمایت کرد، شوک درمانی‌ای که قبلاً هم به توصیه‌ی متخصصان تحت سرپرستی جفری ساکس، اقتصاددان هاروارد روی لهستان انجام شد و نتیجه‌اش هم خوب بود هم بد. ساکس که تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ تبدیل به مشاور اقتصادی ارشد یلتسین شده بود به وی و حلقه‌ی سیاسی تقریباً اقتدارگرای او هشدار داد که برای گذار اقتصادی، از رویکرد "بیگ‌بنگی" حمایت کنند و از آنان خواست کنترل قیمت‌ها را کنار بگذارند، حدود ۲۵۰,۰۰۰ کارخانه‌ی دولتی را خصوصی، و تجارت را آزاد کنند. پاداش ایستادگی در این راه، چیزی نبود جز دریافت وام‌های کلان از صندوق بین‌المللی پول و دیگر نهادهای اقتصادی بین‌المللی.

تا پایان دهه‌ی ۱۹۹۰، پیامد مهلک شوک درمانی روسیه خود را در گسترش چشمگیر نابرابری اقتصادی نشان داد. گروه کوچکی از نخبگان، معروف به "الیگارکها"<sup>۱۵</sup> همه‌ی منافع این شوک درمانی را به جیب زدند. ولی کلینتون به شایستگی‌های این اصلاحات نئولیبرال ایمان داشت و دولت یلتسین را معتمدترین عامل برای اجرای این اصلاحات می‌دانست. او در مقابل اقدامات اقتدارگرایانه‌ی روبه‌افزایش یلتسین، خود را به ندیدن می‌زد؛ اقداماتی مثل انحلال مجلس، تعلیق دادگاه قانون‌اساسی، سانسور گسترده، و افزایش تنش در چچن تا حد یک جنگ کامل. روسیه در نتیجه‌ی بحران مالی آسیا در سال‌های ۸-۱۹۹۷ دچار کاهش جدی درآمدهای نفتی و دیگر منابع صادراتی شد. سرمایه‌گذاران خارجی به سرعت سرمایه‌ها را از بازارهای روسیه بیرون کشیدند و همین مطلب، باعث تورم جدی و فروپاشی نظام بانکداری این کشور شد. دولت یلتسین مجبور شد از ارزش روبل کم کند و بازپرداخت ۴۰ میلیارد روبل اوراق قرضه را متوقف کند. اقتصاد تدریجاً از این بحران درآمد ولی ضرباتی که به دموکراسی روسیه زده شد نیتام نیافت و این کشور در دست "الیگارک‌ها" ماند. همچنانکه در هشت سال ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین و رهبری او در سال‌های پس از آن مشهود بود.

گلوبالیسم بازاری کلینتون، در جبهه‌ی داخلی روی بازگشت اقتصاد آمریکا به شکوه سابق خود تمرکز داشت. رکود سال ۱۹۹۱، پشت‌بند بحران صنعت پس‌انداز و وام که در فصل دوم بحثش رفت، کشور را به سرایشب یک بحران مالی جدی افکند. آن حدود ۱۵۰ میلیارد دلار کسری بودجه‌ی آخرین سال‌های ریاست جمهوری ریگان، در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ به حدود ۳۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت. جورج بوش پدر سال ۱۹۹۰ در تلاشی ناامیدانه برای معکوس کردن این نیروی خطرناک، تصمیم مجادله‌برانگیزی گرفت مبنی بر افزایش مالیات پردرآمدها و از این طریق، خدشه‌دار کردن انگاره‌ی اصلی اقتصاد ریگانی. در پی همین تصمیم بود که بیل کلینتون، که آن موقع کاندیدای ریاست جمهوری بود به حرف مشاوران خود گوش داد: قلب برنامه‌ی اقتصادی او باید کاهش کسری بودجه باشد. به‌نظر آن‌ها، میزان زیاد از حد استقراض دولتی، مانع از حضور

14. unfair trade

15. G-7

16. oligarchs

سرمایه‌گذاران خصوصی می‌شود. مشاوران اقتصادی کلینتون همچنین به تأثیر منفی نرخ بالای بهره در بلند مدت اشاره کردند و گفتند که بهترین راه برای پایین آوردن این نرخ بهره، کنترل رشد کسری فدرال است.

رئیس‌جمهور کلینتون وقتی که در ژانویه ۱۹۹۳ شروع به کار کرد، سریعاً دولت خود را متعهد به اقتصاد نئولیبرال معطوف به ثبات مالی کرد. در واقع، تیم اقتصادی پر تعداد او تحت هدایت "بازهای کسری بودجه"<sup>۱۷</sup> بود، کسانی که روابط نزدیکی با وال استریت داشتند از جمله آلین ریبولین، لوید بنسنت، رابرت رایبن، رابرت سامرز، و لئون پانتا. به علاوه، کلینتون مشاوره‌ی رئیس فدرال رزرو، آلن گرینسپن را هم پذیرفت، کسی که قویاً اعتقاد داشت طرح کاهش کسری بودجه‌ی ۵۰۰ میلیارد دلاری فدرال طی پنج سال، به لحاظ اقتصادی شدنی است. کلینتون در فکر تأثیرات بالقوه‌ی هزینه‌های دولت روی تورم روبه‌افزایش، نه فقط (در هماهنگی با توصیه‌های گرینسپن) محدودیت‌های هزینه‌ای سفت و سختی وضع کرد بلکه همچنین هدف تورمی خود را جاه‌طلبانه روی ۳ تا ۳.۵ درصد تعریف کرد. او در تلاشی حساب‌شده برای راحت کردن خیال سرمایه‌گذاران، به گرینسپن و مقامات مستقل فدرال رزرو اختیار تام تدوین سیاست‌های پولی و تعیین نرخ بهره را داد. این رئیس‌جمهور چپ‌میانه با این تصمیم به عموم نشان داد که قصد تأثیرگذاری بر سیاست‌های فدرال رزرو به‌خاطر مقاصد سیاسی را ندارد، و از این جهت از سلف خود یعنی جورج بوش پدر فاصله گرفت، یعنی از کسی که در اوج رکود سال ۱۹۹۱ و قبل از انتخاب ریاست‌جمهوری سال ۱۹۹۲، به گرینسپن فشار آورد تا نرخ بهره را پایین بیاورد و تکانی به اقتصاد بدهد.

در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ بود که ترکیب سیاست‌های نئولیبرال مالی و پولی، تأثیرات مثبت خود را نشان داد. بدون اینکه دلار تضعیف شده باشد یا تورم اقتصادی پیش آمده باشد، کسری بودجه کاهش یافت و نرخ‌های بلندمدت بهره پایین آمد. در نتیجه، ایالات متحده، از شرق آسیا سرمایه‌گذاران بین‌المللی جدیدی برای خود دست‌وپا کرد، سهام کارخانه‌های های-تک آمریکایی سر به آسمان سایید و سلیکون ولی، رونقی بی‌سابقه را تجربه کرد. در آن دوره، تعدادی از کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین، نرخ مبادله‌ی ثابت را پذیرفته بودند و همین مطلب باعث ثبات بیشتر دلار آمریکا شد و بدین ترتیب، این ارز برای کشورهای که اوراق قرضه‌ی و دیگر دارایی‌های آمریکا را می‌خریدند، جذاب‌تر شد. مصرف‌کنندگان آمریکایی که حالا از همیشه پولدارتر بودند، بخصوص رفتند سراغ تهیه‌ی اقلام گران‌قیمت مثل کامپیوتر، لوازم خانگی، اتومبیل، و ملک. ولی در همان زمان، وقتی ظنین اصول اقتصاد ریگانی بیشتر و بیشتر می‌شد، این وفور نوپدید منجر به فشار سیاسی برای کاهش مالیات شد.

ولی هدف کاهش مالیات کلینتون، نه مثل دوران ریگان، معافیت پر درآمدها بلکه معافیت سودهای سرمایه‌گذاری شده‌ی صاحبان خانه در ملک، اوراق بهادار و سهام بود و همچنین معافیت تجارت‌هایی که در بخش‌های جدید توسعه و تحقیقات های-تک سرمایه‌گذاری کرده بودند. در هماهنگی با اهداف نئولیبرال موج دوم، یعنی ترکیب ابتکارات بازار با دغدغه‌های اجتماعی، دولت کلینتون گفت که مالیات سرمایه‌گذاران قماری<sup>۱۸</sup> و شرکت‌های استارت‌آپی کاهش می‌یابد تا جرئت داشته باشند به تحقیقات تکنولوژیک و پزشکی ورود کنند - تحقیقاتی که در نهایت به سود همه‌ی اجتماع جهانی خواهد بود. مثلاً بودجه‌ی فدرال سال ۱۹۹۷، برای سود حاصل از تجارت و سرمایه، تا پنج سال، ۱۰ میلیارد دلار معافیت مالی قایل شد. یک سال بعد، کلینتون، یک پکیج کاهش مالیات هنگفت به ارزش نزدیک ۱۰۰ میلیارد دلار امضا کرد که برای سودهای تجاری و مالیات ملک، معافیت بیشتری فراهم کرد، و همچنین برای خانواده‌های کارگری با درآمد سالانه‌ی کمتر از ۱۰۰.۰۰۰ دلار، معافیت مالیاتی محدود در نظر گرفت. ولی این کاهش مالیات‌ها به سود برخی از شرکت‌های قدرتمند آمریکا نیز بود، از جمله هیولت-پاکارد، جانسون و جانسون، و مایکروسافت. در دهه‌ی ۱۹۹۰، حقوق و مزایای مدیران اجرایی آمریکایی مرزهای جدیدی را درنوردید حال آن‌که دستمزد بقیه ثابت بود یا فقط اندکی افزایش یافت. در واقع ۲۰۰۰ داده‌ی سرشماری ملی، آشکارگر شکاف فزاینده‌ی اقتصادی در آمریکا بود.

ولی شاید رادیکال‌ترین کار نئولیبرال دولت کلینتون مربوط بشود به افزایش مقررات‌زدایی اقتصادی. کلینتون با این ادعا که "سیاست‌های تنظیمی عتیقه" سد راه ابتکارات کارآفرینانه‌ای می‌شوند که پیشرفت‌های تکنولوژیک در زمینه‌ی مخابرات و توسعه‌ی ابزار مالی بین‌المللی جدید آن‌ها را ایجاد می‌کنند، برخی از جامع‌ترین اصلاحات مقررات‌زدایانه‌ی قرن بیستم را به اجرا گذاشت. برای مثال، فرمان مدرن‌سازی خدمات مالی سال ۱۹۹۹<sup>۱۹</sup> توانست تفکیک قانونی میان بانکداری تجاری و بانکداری سرمایه‌گذاری و همچنین تفکیک میان شرکت‌های بیمه و شرکت‌های

## 17. deficit hawks

منظور کسانی است که معتقدند کسر بودجه باید به هر تمهیدی مهار شود. (م)

## 18. venture capitalists

## 19. Financial Services Modernization Act of 1999

سرمایه‌گذاری<sup>۲۰</sup> را ملغی کند، و بدینگونه یکی از بزرگترین ضوابط کینزی نیو دیل فرانکلین روزولت را ملغی نماید. خطرات بالقوه‌ی چنین مقررات‌زدایی‌های عمیق از بخش تجارت، تا زمان بحران سال ۹-۲۰۰۸ آشکار نشد. دیگر اقدامات مقررات‌زدایانه راه را برای موج ادغام‌ها در صنعت مخابرات باز کرد، چیزی مشابه همان فروپاشی تلگراف و تلفن آمریکا که یک دهه قبل در دوران حکومت ریگان رقم خورده بود. مثلاً فرمان مخابرات<sup>۲۱</sup> سال ۱۹۹۶ کلینتون، منجر به چندین ادغام بزرگ و تماشایی شد، از جمله ادغام بل-آمریکتل با اس‌بی‌سی سی‌سی‌فیک؛ بل با آتلانتیک-نینکس-جی‌تی‌ئی؛ کوئست با یواس وست؛ آی‌آل با تایم وارنر؛ ای‌تی‌اند تی‌بی‌تی‌سی‌آی؛ همچنین ورلد با ام‌سی‌آی که دیگر وجود ندارد. همچنین با لغو چند مورد از مقررات مهم قانون مخابرات سال ۱۹۹۲، قانون سال ۱۹۹۶ هم به شرکت‌های محلی بل اجازه داد در اراییه خدمات راه دور و تلویزیون کابلی با یکدیگر رقابت کنند. دولت کلینتون مدعی شد که چنین مقررات‌زدایی‌هایی، مشوق رقابت پویا است و گزینه‌های مصرف‌کننده برای انتخاب نوع خدمات را بالا می‌برد و قیمت را هم کمتر می‌کند ولی گروه‌های مصرف‌کننده -و حتی اقتصاددانان محافظه‌کار- گفتند که نتیجه‌ی کلی قانون مخابرات باعث افزایش سریع هزینه‌ی خدمات و گرایش جدی به سوی شکل‌گیری انحصارات شرکتی محلی و منطقه‌ای می‌شود.

ولی دولت کلینتون در پاسخ به این انتقادات می‌گفت که متعهد است تا از راه تشویق شدید رقابت، با تشکیل انحصارها مقابله کند. در واقع مجموعه اقدامات ضد تراستی مورد حمایت رییس‌جمهور شامل شکایات معروف دولتی از مایکروسافت، شرکت اینتل، و آمریکن ارلاینز می‌شد. وزارت دادگستری در مورد پرونده‌ی مایکروسافت گفت که این غول نرم‌افزاری -که عملاً بر بازار سیستم عامل کامپیوترهای رومیزی انحصار دارد- با مجبور کردن سازندگان عمده‌ی کامپیوتر به نصب مرورگر اینترنت اکسپلورر مایکروسافت در نرم‌افزار سیستم عامل ۹۵، عامدانه تلاش کرده رقابت در عرصه‌ی مرورگرها را از بین ببرد، چرا که شرکت‌های نرم‌افزاری دیگر مثل نت‌اسکیپ که مرورگرهای جایگزین را تولید می‌کردند نمی‌توانستند در بازار، رقابت چندانی داشته باشند. در پرونده‌ی شرکت اینتل هم کمیسیون تجاری فدرال مدعی شد که این شرکت مالکیت معنوی بخش‌های مهمی از سخت‌افزار را از آن خود کرده و از این رهگذر، مشتریان را از اطلاعاتی مهم در باب ریزپردازنده‌های خود محروم کرده است. وزارت دادگستری در پرونده‌ی آمریکن ارلاینز ادعا کرد که این شرکت حمل‌ونقل درگیر "قیمت‌شکنی"<sup>۲۲</sup> بوده و قیمت پرواز از فرودگاه‌های خود و همچنین پرواز به فرودگاه‌های خود را کاسته تا مانع از رقابت با خطوط هوایی دیگری شود که می‌خواهند از این تسهیلات استفاده کنند. گرچه مایکروسافت و اینتل در دادگاه بازنده شدند ولی منتقدان گلایه داشتند که اینها جریمه‌های نمادینی هستند که نمی‌توانند مزایای تجاری‌ای که این شرکت‌ها برای خود دست‌وپا کرده بودند را تغییر دهد. ولی از منظر نتولیرال کلینتون، این پرونده‌ها بازتاب تعهد جدی دولت او به دفاع از بازار آزاد و تشویق رقابت بود.

با توجه به همدلی گلوبالیسم بازار با نتولیرالیسم در حوزه‌های سیاست‌گذاری تجاری و مالی، شاید بهتر باشد به سیاست‌گذاری اجتماعی هم توجه کنیم تا مشخص شود از طرح‌های سیاسی چه سنتی چه چیزی باقی ماند -اصلاً اگر چیزی باقی مانده باشد. لازم به ذکر است که کلینتون عمیقاً معتقد بود که سیاست‌های حامی تجارت او، با برنامه‌های پیشروی اجتماعی در هم تنیده است. با این حال منتقدان دست چپی کلینتون، تلاش‌های او برای جایگزینی "رفاه به معنای متعارف" را نشانه‌ای گرفتند از افراط‌گرایی نتولیرال وی. به واقع آنان حق دارند، چراکه ریشه‌های فلسفه‌ی "از-رفاه-به‌سوی-کار" کلینتون اساساً تداوم همان قانون حمایت از خانواده‌ی ۱۹۸۸<sup>۲۳</sup> رونالد ریگان بود. کلینتون آن‌موقع به‌عنوان فرماندار آرکانزاس، در ایالت خود قویاً از برنامه‌ی مشهور به "کارفاه"<sup>۲۴</sup> حمایت کرد. او این برنامه را تلفیقی موفق کارآموزی با کمک دولتی به بیکاران توصیف می‌کرد و می‌گفت این برنامه از فقرا حمایت می‌کند بی‌آن‌که آنان را "موجب بگیرد"<sup>۲۵</sup> بار آورد. در واقع ایده‌های نتولیرال کلینتون در باب سیاست‌های

20. brokerage houses

21. Telecommunications Act of 1996

22. predatory pricing

23. Family Support Act of 1988

24. workfare

25. welfare dependency

اجتماعی، از قرابت او با یکی از دسته‌بندی‌های نوظهور حزب دموکرات، یعنی دسته‌ی "نودموکرات‌ها"<sup>۲۶</sup> ناشی می‌شد. این گروه شامل "سانتریست"<sup>۲۷</sup>‌های برجسته‌ی دیگری چون ال گور، دیو مک کوردی، اد کیلگور، جوزف لیبرمن می‌شود که همگی با شورای رهبری دموکراتیک<sup>۲۸</sup> نویناد مرتبند. این شورا اصول نئولیبرال "مسئولیت فردی" و "پاسخگویی" را جایگزین مرام چپ قدیم یعنی "رفاه جمعی" کرده است.

|           |                                      | حقوق و مزایای سال | پاداش‌های درازمدت |                |
|-----------|--------------------------------------|-------------------|-------------------|----------------|
|           |                                      | 1996              |                   |                |
| <u>1</u>  | Lawrence Coss, Green Tree Financial  | 102,499           | صفر               | <u>102,499</u> |
| <u>2</u>  | Andrew Grove, Intel                  | 3,003             | 94,587            | 97,590         |
| <u>3</u>  | Sanford Weill, Travelers Group       | 6,330             | 87,828            | 94,157         |
| <u>4</u>  | Theodore Waitt, Gateway 2000         | 965               | 80,361            | 81,326         |
| <u>5</u>  | Anthony O'Reilly, H. J. Heinz        | 2,736             | 61,500            | 64,236         |
| <u>6</u>  | Sterling Williams, Sterling Software | 1,448             | 56,801            | 58,249         |
| <u>7</u>  | John Reed, Citicorp                  | 3,467             | 40,143            | 43,610         |
| <u>8</u>  | Stephen Hilbert, Conesco             | 13,962            | 23,450            | 37,732         |
| <u>9</u>  | Casey Cowell, U.S. Robotics          | 3,430             | 30,522            | 33,952         |
| <u>10</u> | James Moffett, Freeport-McMoran C&G  | 6,956             | 26,776            | 33,732         |
| <u>11</u> | John Chambers, Cisco Systems         | 619               | 32,594            | 33,213         |
| <u>12</u> | Stephen Wiggins, Oxford Health Plans | 1,738             | 27,270            | 29,008         |
| <u>13</u> | Eckhard Pfeiffer, Compaq Computer    | 4,250             | 23,546            | 27,796         |
| <u>14</u> | Stephen Case, America Online         | 200               | 27,439            | 27,639         |
| <u>15</u> | John Welch, General Electric         | 6,300             | 21,321            | 27,621         |
| <u>16</u> | Richard Scrushy, Healthsouth         | 11,380            | 16,197            | 27,577         |
| <u>17</u> | Henry Silverman, HFS                 | 3,752             | 19,990            | 23,742         |
| <u>18</u> | Norman Augustine, Lockheed Martin    | 2,781             | 20,324            | 23,105         |
| <u>19</u> | John Amerman, Mattel                 | 3,732             | 18,923            | 22,655         |
| <u>20</u> | Drew Lewis, Union Pacific            | 3,131             | 18,320            | 21,452         |

ب. پردرآمدترین مدیران اجرایی آمریکا، سال ۱۹۹۶ (برحسب ۱۰۰۰ دلار)

منبع: بیزنس ویک، ۲۱ آوریل ۱۹۹۷

26. New Democrats

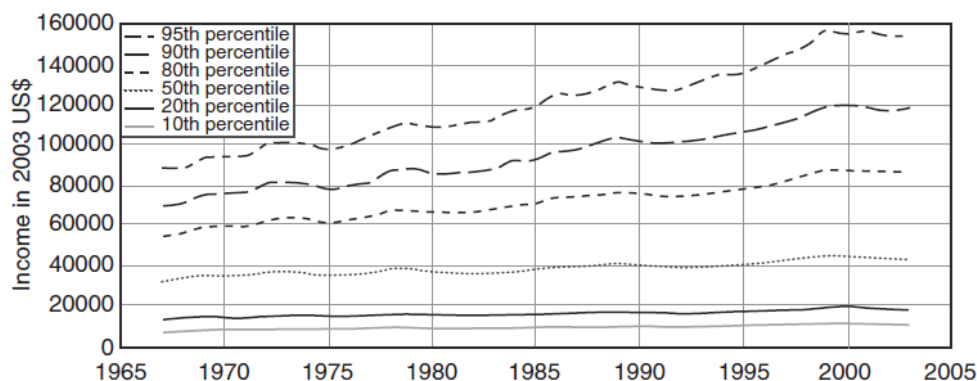
27. centrists

28. Democratic Leadership Council

| سال‌های کاپیتالیسم کنترل شده (تنظیم شده) | متوسط حقوق ساعتی |
|------------------------------------------|------------------|
| 1950                                     | 5.34             |
| 1955                                     | 6.15             |
| 1960                                     | 6.79             |
| 1965                                     | 7.52             |
| 1970                                     | 8.03             |
| 1975                                     | 8.12             |
|                                          |                  |
| سال‌های تنظیم‌زدایی و توربو کاپیتالیسم   | متوسط حقوق ساعتی |
| 1980                                     | 7.78             |
| 1985                                     | 7.77             |
| 1990                                     | 7.52             |
| 1992                                     | 7.41             |
| 1994                                     | 7.41             |
| 1996                                     | 7.50             |
| 1997                                     | 7.66             |

ج. متوسط حقوق ساعتی کارکنان غیرمدیر در بخش خصوصی غیر کشاورزی بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۷ (برحسب دلار آمریکای سال ۱۹۸۲)

منبع: ادوارد لوتواک، توربو کاپیتالیسم، ص. ۹۶



د. سهم خانوارها از مجموع درآمدهای آمریکا، بین سال‌های ۱۹۶۷ تا ۲۰۰۳

منبع: اداره سرشماری ایالات متحده <http://www.census.gov>

## شورای رهبری دموکراتیک (DLC)

DLC در سال ۱۹۸۵ و به عنوان پایه‌گذار نودموکرات‌های ایالات متحده ایجاد شد. مأموریت اعلامی آن ترویج گفتگو درون حزب دموکرات و عموم مردم در باب مسایل سیاسی و اقتصادی است. DLC در پاسخ به چالش‌های اقتصاد جدید، با بکارگیری نوعی "پراگماتیسم" نتولیرال، بر سه اصل بنیادین تأکید می‌کند: (۱) ایجاد فرصت برای همه؛ (۲) درخواست پاسخگویی از همه؛ (۳) پرورش درک جدیدی از اجتماع. بیل کلینتون

که با DLC رابطه‌ی نزدیکی داشت، طی هشت سال ریاست‌جمهوری خود کاری کرد که حزبش به‌سوی مرکز سیاسی حرکت کند.

در سال ۱۹۹۶، کلینتون قانون اصلاح رفاه را امضا کرد، فرمانی که جایگزینی شد برای برنامه‌ی فدرال کمک به فرزندان وابسته که سال ۱۹۳۵ و به‌عنوان بخشی از قانون تأمین اجتماعی فرانکلین روزولت وضع شده بود. نسخه‌ی کلینتونی "رفاه"، در برابر کمک، کار طلب می‌کرد. پرداخت کمک به حداکثر دو سال محدود شد و پس از آن والدین مجبور می‌شدند که کار کنند یا در دوره‌های کارآموزی شرکت کنند. هیچ متقاضی‌ای مجاز نبود در مجموع بیش از پنج سال از کمک دولتی بهره‌بردار. ولی این فرمان ملاحظات چندی هم داشت و استثنائاتی قابل بود برای مراقبت از کودکان یا بیمه‌ی پزشکی برای مادرانی که برای مدت کوتاهی بیکار مانده‌اند. قانون سال ۱۹۹۶ با کاهش میزان کمک‌ها و محدودسازی دوره‌ی پرداخت‌های رفاهی، مادران سرپرست خانوار را عملاً از تحصیل تمام‌وقت یا پاره‌وقت برای افزایش مهارت‌ها و شانس پیدا کردن مشاغل بهتر محروم کرد. در نتیجه، متقاضیان کمک رفاهی غالباً مجبور بودند در بخش خدمات، کارهای کوتاه‌مدت و کم درآمد انجام دهند.

کلینتون همسو با رویکرد ریگان برای "بازاختراع دولت" - با پذیرش شکل نئولیبرالی حکومتی که مقیاسش برای موفقیت، ابتدائاً کارآیی و سودمندی بود- از ابتکار مقاطعه‌دادن بسیاری از خدمات دولتی، تحت نظارت مقامات دولتی به کارخانه‌های بخش خصوصی حمایت کرد. منتقدان مدعی شدند که این ایده، دریافت خدمات را سخت کرد، چراکه نظارت اجباری فدرال بر شرایط محیط کار و مراقبت از فرزندان برای مادران سرپرست خانوار به فراموشی سپرده شد. آنان گفتند که بنظر می‌رسد رییس‌جمهور این واقعیت را نادیده گرفته که استقرار موفق این سیاست‌ها مستلزم هماهنگی پیچیده‌ای است میان عوامل گوناگون در سطوح مختلف دولت و بخش خصوصی، و غالباً رسیدن به چنین توافقاتی کار سختی است. ولی باید متذکر شد که دولت کلینتون از چندین برنامه‌ی چپ‌میانه هم دفاع کرد از جمله افزایش حداقل دستمزد فدرال و همچنین افزایش مالیات بر درآمد که هدفشان فراهم‌سازی کمک اقتصادی برای کارگران فقیر آمریکا بود. هیلاری کلینتون، همسر او و وزیر امور خارجه‌ی دولت اول اوباما تلاش زیادی کرد تا یک طرح بیمه همگانی تصویب شود که می‌توانست بیش از ۴۰ میلیون کارگر فاقد بیمه‌ی آمریکایی را پوشش دهد، ولی این تلاش در نهایت ناکام ماند.

### کجای طرح اجتماعی کلینتون، "چپ" است؟

- طرح حقوق بیمار<sup>۲۹</sup> یکی از چیزهایی بود که به کارگران اجازه می‌داد در موقعی که شغل خود را عوض می‌کنند پوشش بیمه‌ی سابق خود را نگه‌دارند (البته آگه از پس پرداختش بر می‌آمدند) و می‌توانستند حتی وقتی کارفرمای خود را عوض می‌کردند از پزشکان سابق استفاده کنند؛
- ابتکار مرخصی خانوادگی و پزشکی<sup>۳۰</sup> که به کارکنان اجازه داد برای پرستاری از اعضای بیمار خانواده یا بچه‌دار شدن، بدون ترس از اخراج، مدتی کار نکنند؛
- تسهیل قوانین و الزامات حاکم بر و‌آم‌های دانشجویی که سقف و‌آم را بالا برد تا امکان تحصیل در کالج را برای کارگران آسان‌تر کند، کارگرانی که در اقتصاد جهانی هرروز پیچیده‌تر به مهارت‌های شغلی جدید نیاز دارند.

## راه سوم تونی بلر

در آغاز پیروزی قاطع تونی بلر در انتخابات سال ۱۹۹۷، آنتونی گیدنز که بعداً مدیر مدرسه‌ی اقتصاد لندن و یکی از مشاوران معتمد بلر شد، گفت که کابینه‌ی جدید باید "راه سوم"ی پیش بگیرد که در این سینه‌دم عصر جهانی، از پس چالش‌های اقتصاد جدید برآید. گیدنز تشریح کرد که این رویکرد جدید نه تنها از معضل دوآلیسم‌های سیاسی قدیم فراتر می‌رود بلکه همچنین پلی می‌شود بین دو سوی یک تقسیم زمخت، پلی بین دینامیسم بازار آزاد و دغدغه‌های خیر عمومی.

### آنتونی گیدنز در باب راه سوم

راه سوم تعادلی است بین مقررات و مقررات‌زدایی در سطوح محلی، ملی و فراملی؛ تعادلی بین زندگی اقتصادی و غیراقتصادی جامعه. بخش دوم این معادله حداقل به اندازه‌ی بخش اول اهمیت دارد ولی تحقق آن تا حدی وابسته است به بخش اول.

منبع: آنتونی گیدنز، راه سوم (کمبریج: پولیتی پرس، ۱۹۹۸)، ص ۱۰۰

راه سومی که تونی بلر از آن پرده‌برداری کرد به مردم بریتانیا قول داد که به سیاست‌های قدیمی "رفاه طبقاتی" پایان دهد. این نخست‌وزیر کاریزماتیک با جستجوی راهی برای آشتی دادن دغدغه‌های طبقه‌ی متوسط با منافع تجاری، از مهارت سیاسی خود استفاده کرد تا ائتلاف و شبکه‌های مرضی‌الطرفین جدیدی درست کند و از همه‌ی ایدئولوژی‌ها، افراد و گروه‌هایی را گرد آن جمع نماید. جذابیت سیاسی اندک حزب کارگر در دوره‌ی تاجریسم بود که باعث شد بلر به سمت مرکز سیاسی حرکت کند. غیبت طولانی مدت این حزب از قدرت سیاسی، نسل جدیدی از رهبران کارگری را از خواب بیدار کرد، رهبرانی ملهم از تونی بلر و گوردون براون که قدرت ایده‌های نئولیبرال را گرفتند تا روابط بین دولت و بازار را از اساس تغییر دهند. بلر و براون معتقد بودند بهترین راه کسب رونق اقتصادی و افزایش شغل، کنترل اندازه و هزینه‌های دولت است و نه بازتوزیع سرمایه‌ی ملی، و بدین ترتیب نشان دادند که می‌خواهند میراث سوسیالیستی حزب خود را کنار بگذارند تا از این طریق، تحت نام "نوکارگر"، پایگاه سیاسی این حزب را گسترش دهند.

بی‌شک این تغییر مسیر به سوی نئولیبرالیسم ملهم از پیروزی انتخاباتی بیل کلینتون و نودموکرات‌ها بود و به همین روی بود که در پاییز ۱۹۹۷، نماینده‌ی ارشد دولت کلینتون، که در آن موقع معاون وزیر خزانه‌داری یعنی لری سامرز بود، به همراه بانوی اول آمریکا یعنی هیلاری کلینتون به اعضای کابینه‌ی نوپای بلر پیوست تا درباره‌ی سیاست‌های اقتصادی گفتگو کنند. این به قول خودشان، "مدرن‌سازان" راه سوم بلر<sup>۳۱</sup>، به سهولت، اصول بنیادین گلوبالیسم بازار کلینتون را جذب کردند. بعد از این دیدار، دولت نئولیبرال نوکارگر بلافاصله رفت دنبال آن که با تأکید بر ارزش‌های مالکیت فردی و کارآفرینی، نزد جامعه‌ی تجاری اعتبار کسب کند.

نخست‌وزیر در هماهنگی با ارزش‌های نئولیبرال مدعی شد که با تغییر بنیادین روابط "پدرسالارانه"<sup>۳۲</sup> بین دولت و جامعه و تبدیل آن به رابطه‌ی مبتنی بر "شراکت اجتماعی"<sup>۳۳</sup> بین افراد می‌تواند نابرابری‌های موجود اقتصادی را به بهترین شکل برطرف کرد.

راه سوم هم مانند گلوبالیسم بازار کلینتون بر اهمیت همکاری جهانی و اجماع از راه نهادهای بین‌المللی تأکید داشت. همدلی قوی بلر با فرآیند روبه پیشرفت پیوستن به اروپا هم ریشه در همین دارد. در واقع احساسات اروپامدار نخست‌وزیر جدید به شکل چشمگیری با احساسات پیشینان محافظه کار خود در تضاد بود. اساساً بلر امید زیادی به مشارکت بریتانیا در واحد پولی مشترک اروپا داشت، یعنی به چیزی که در معاهده‌ی سال ۱۹۹۲ ماستریخت طرح ریزی شده بود. برای همین، او از خزانه‌داری خواست با رهبران تجاری مشهوری که قبلاً در جهت همگرایی‌های منطقه‌ای کار کرده بودند، چندین "گردهمایی اروپایی"<sup>۳۴</sup> برگزار کند. به علاوه، دولت، اصلاحات گمرکی‌ای به تصویب رساند که به شرکت‌های بریتانیایی

31. Blair's Third-Way 'modernizers'

32. paternalistic

33. social partnership

34. Euro forums



اجازه می‌داد با واحد پولی جدید (یورو) مالیات بدهند، سهام بفروشند و کمک دریافت کنند. بلر با اعلام این هشدار که کشورش دیگر نمی‌تواند وانمود کند یورو وجود ندارد، اعتقاد داشت عضویت در حوزه پولی یورو برای تجارت بریتانیا و همچنین برای بازارهای مالی‌ای که دنبال سرمایه‌های جدید هستند و در غیر اینصورت، بیرون "حوزه پولی یورو"<sup>۳۵</sup> می‌مانند، فرصت‌های بی‌شماری به وجود می‌آورد.

ولی رویکرد بلر وقتی عمیقاً عوض شد که کارکرد اقتصادی حوزه پولی یورو انتظارات بالای او را برآورده نکرد. درحالی‌که دولت نوکارگر او هزینه‌های دولتی را شدیداً کم کرد، تعدادی از کشورهای دیگر، از جمله آلمان و فرانسه از محدوددهی کسری بودجه‌های تعیین شده در معاهده‌ی ماستریخت تجاوز کردند. بنابراین، از نظر بلر، استراتژی ثبات و رشد که در معاهده‌ی ماستریخت آمده بود دیگر از اعتبار افتاده است. نخست‌وزیر که هر روز نسبت به کنار گذاردن پوند با ثبات بریتانیا به نفع یوروی ظاهر آبی‌بنیاد و پر فراز و نشیب مرددتر می‌شد، نهایتاً تصمیم گرفت بیرون حوزه پولی یورو باقی بماند. در کوتاه مدت، تصمیم او با این واقعیت توجیه شد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۲۰ میلیارد دلار سالانه‌ی میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ به ۸۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ افزایش یافته، در حالی‌که فرانسه و آلمان فقط نرخ رشد معمولی داشتند.

بلر با تکرار اصول گلوبالیسم بازار کلینتون استدلال کرد که بریتانیا فقط با پذیرش یک چارچوب همگون اقتصاد کلان برای مالیات‌گیری و مصارف دولتی است که می‌تواند مزیت رقابتی جهانی خود را افزایش دهد. بلر در کوششی آگاهانه برای تضمین دادن به سرمایه‌گذارانی که او بنا بر شکل حکومت نئولیبرال متعهد بود با پول آن‌ها خزانه‌ی دولت را پر کند، قانون ثبات مالی را پذیرفت، قانونی که پنج اصل مدیریت مالی معقول داشت: شفافیت، ثبات، پاسخگویی، انصاف، و کارآیی. به علاوه، این قانون، نخست‌وزیر و دولت او را ملزم می‌کرد از اهداف و قوانین علنی‌ای پیروی کنند که باید به عرض و بحث سرمایه‌گذاران ثروتمند می‌رسیدند. این رویکرد قانون‌محور به سیاست مالی، سرانجام منجر به انتشار دوره‌ای بازبینی جامع هزینه‌ها<sup>۳۶</sup> شد که طرح‌ها و اهداف هزینه‌ای وزارتخانه‌ها را براساس حساب‌کتاب‌های هزینه-فایده‌ی سفت و سخت خلاصه می‌کرد. چون فلسفه‌ی راه سوم بر اهمیت شمول و اجماع تأکید داشت بلر هم از مسوولان خزانه‌داری خواست با وزارتخانه‌های اقتصادی، کمیته‌های کابینه، و گروه‌های تجاری مشورت کنند تا چارچوب سیاست‌های نئولیبرالی وی را تعدیل نمایند. برقراری این روابط به بیش از ۳۰۰ نفر نیاز داشت که خود را وقف تسهیل هماهنگی‌های بزرگ‌تر در درون و در میان وزارتخانه‌های دولتی کنند.

### مفاد همگرایانه‌ی معاهده‌ی ماستریخت

پنج اصل معاهده‌ی ماستریخت که اقتصادهای ملی برای پیوستن به حوزه پولی یورو می‌بایست بدان‌ها عمل می‌کردند از این قرار بودند:

- کسری بودجه‌ی سالانه‌ی یک کشور باید زیر ۳٪ تولید ناخالص ملی آن باشد؛
- دیون دولتی باید کمتر از ۶۰٪ تولید ناخالص ملی باشد (دیون دولتی همان جمع کلی کسری‌های بودجه‌ی سالانه است)؛
- نرخ تورم کشور متقاضی باید نهایتاً ۱.۵٪ با نرخ تورم سه کشور کم‌تورم اول اروپا فاصله داشته باشد؛
- نرخ بهره‌ی بلند مدت باید نهایتاً ۲٪ با نرخ بهره‌ی سه کشور اروپایی‌ای که پایین‌ترین نرخ بهره را دارند فاصله داشته باشد؛
- نرخ‌های مبادله‌ی یک کشور باید در حدود نوسانات مکانیسم نرخ مبادله‌ی اروپا باقی بماند.

منبع: اخبار بی بی سی، دوشنبه، ۳۰ آوریل ۲۰۰۱

بلر با هم با بهره‌گیری از بیل کلینتون (کلینتونی که سیاست‌های دوره‌ی ریگان/بوش را مسئول رکود اقتصادی سال‌های ۲-۱۹۹۱ می‌دانست و برای همین، هم حمایت سرمایه‌گذاران ثروتمند را داشت هم حمایت طبقه‌ی متوسط را) چرخه‌ی "رونق-رکود" سال‌های تاجر/مبجر را به "استراتژی‌های مالی و پولی بی ثمر آنان" نسبت داد. بنابراین، اولین ابتکار تشویقی نخست‌وزیر برای سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی، اعطای استقلال تام به کمیته‌ی سیاست‌گذاری مالی بود تا نرخ‌های بهره‌ی کوتاه‌مدت را تعیین کند، ولی بلر همزمان حق دولت برای هدف‌جابه‌طلبانه‌ی تقلیل تورم به ۲.۵٪ را حفظ کرد. رییس خزانه‌داری، گوردون براون، در تلاش برای جلب اعتماد سرمایه‌گذاران، پس از مشاوره با رییس فدرال رزرو

ایالات متحده یعنی آلن گریسنپن، نهایتاً به بانک انگلستان<sup>۳۷</sup> استقلال در سیاستگذاری اعطا کرد. کنفدراسیون صنایع بریتانیا و اتاق تجارت بریتانیا هر دو تصمیم براون را تأیید کردند ولی وقتی خوشحال تر شدند که بلر موضع تهاجمی سندیکاها برای افزایش دستمزد اتحادیه‌ها را در ملاعماً به‌عنوان "تهدیدی برای رشد اقتصادی" سرزنش کرد.

استراتژی‌های مالی نوکارگر، به‌طور آگاهانه طراحی شدند تا استقراض دولتی را کاهش دهند و در عین حال، فرصت‌های مربوط به تجارت و طبقه‌ی متوسط را تقویت کنند. همدلی بلر با کارآفرینان، بخصوص معطوف به افراد و شرکت‌هایی بود که سرمایه‌گذاری پرخطر می‌کردند و روی تکنولوژی‌های جدید سرمایه‌گذاری می‌نمودند و به پژوهش و توسعه یاری می‌رساندند. بدین ترتیب بود که اصلاحات نئولیبرال دولت برای افزایش پایه‌ی مالیات و همزمان کاهش نرخ مالیات تجاری و مالیات پردرآمدها (برای انگیزه‌دادن به سرمایه‌داران) با توفیق همراه بود. بلر برای پرهیز از "استقراض زیاد از حد" برای برنامه‌های اجتماعی، چیزی را قبول کرد که بدان می‌گفت "فاده‌ی طلایی" - تدبیری که براساس آن، خزانه‌داری مأمور شد نگهدارنده‌ی دولتی از ۴۰٪ تولید ناخالص ملی فراتر برود. به‌علاوه بلر اعلام کرد که او قصد ندارد برای سلامت، آموزش و پرورش و امنیت اجتماعی، مبالغ بیشتری هزینه کند. نخست‌وزیر با بیان این مطلب که اصلاح رفاه را می‌توان بدون افزایش هزینه‌های دولتی یا افزایش مالیات‌ها (البته به‌استثنای "مالیات سودهای بادآورده"<sup>۳۸</sup> بر عواید خصوصی که هر از گاه پیش می‌آید) انجام داد، نوعی برنامه‌های رفاه-دربرابر-کار را ارایه داد که براساس مدل "کارفاه" کلینتون طراحی شده بود. بعد از قول‌های عمومی بلر درباره‌ی "عدالت اجتماعی"، این برنامه‌ی سیاست‌های اجتماعی نئولیبرال او خیلی از حامیان کارگری وی را شوکه کرد. و این درحالی است که بلر و براون، باهم در تضاد با حامیان کارگری خود تأکید کردند که اعطای کمک‌های رفاهی توسط دولت مستلزم آنست که کسانی که از این منابع استفاده می‌کنند "مسئولیت‌پذیر" و "پاسخگو" باشند. خلاصه، سیاست اجتماعی نوکارگر روی بازتعریف سه تا از خدمات بنیادین تمرکز کرده بود: کمک به بیکاران، کمک به کارگران فقیر، و اصلاح

خدمات بهداشت ملی (NHS). طرفه آن‌که، بلر در تعقیب این اهداف، تاحد زیادی ملهم از کوشش‌های متهورانه و عمدتاً ناموفق تاجر بود، کوشش‌هایی درجهت اصلاح دولت رفاه از راه کارآمدتر کردن اعمال و رویه‌های دولتی. بلر با پذیرش این استدلال تاجر که "خرج بیشتر، راه‌حل نیست" رفت دنبال تبدیل نظام رفاه "پدرسالارانه"ی بریتانیا به برنامه‌ی کار سخت نئولیبرال و آمریکایی که به "نیو دیل" شهرت داشت. ولی نیو دیل بلر در تضاد آشکار با برنامه‌ی کینزی فرانکلین روزولت، تدبیر آموزش شغلی را لیبرال‌تر کرد، یعنی به‌جای شورای آموزش و کارآفرینی تاجر، یک مدل "شراکتی" نئولیبرال‌تر قرار داد. ولی در همان حین، دولت بلر آشکارا ابتکارات پیشرو دیگری را به راه انداخت، از جمله اعتبار مالیاتی خانواده‌های کارگر<sup>۳۹</sup>، کمک به کارگران فقیر یا پذیرش حداقل دستمزد ملی برای کمک به کارگران کم‌درآمد. این استراتژی‌های اجتماعی آشکارا متضاد نشان می‌دهند ایجاد راه سومی که ورای چپ و راست باشد چقدر سخت است.

## نئولیبرالیسم و اخلاق در سیاست خارجی

رهبران نئولیبرال موج دوم با رویکرد "نهاد‌گرایان نئولیبرال"<sup>۴۰</sup> در زمینه‌ی سیاست خارجی قربان‌هایی داشتند. نهاد‌گرایان نئولیبرال، اخلاق و بشردوستی را خیر فی‌نفسه دانسته و مدل‌های "رنالیستی" ای که سیاست‌های نظامی و دیپلماتیک را ابزاری صرف برای امنیت و پیشرفت‌دادن قدرت ملی می‌دانند رد می‌کنند. منظور این نیست که کلینتون و بلر، منافع ملی را به پای ایده‌آل رفیع جهان‌وطنی قربانی کردند. ولی برای طرفداران گلوبالیسم بازار که به ربط میان تجارت جهانی و جهان صلح‌آمیز باور دارند، ارزش‌های اخلاقی‌ای مثل کمک متقابل یا حقوق بشر باید در روابط بین‌الملل نقش مهمی بازی کنند. درواقع کلینتون و بلر با هم روی بازتعریف نقش نهاد‌های بین‌المللی کار کردند و مثال آن، بازتعریف ناتو از یک اتحاد نظامی غربی که ایجاد شد تا بلوک شوروی را تحت نظر داشته باشد به سازمانی جهانی و چندمنظوره بود که خود را وقف ارتقای امنیت بین‌المللی می‌کند، بویژه با حمایت از حقوق بشر و انجام مأموریت‌های حفظ صلح است.

37. Bank of England

38. windfall tax

39. Working Families Tax Credit

40. neoliberal institutionalists

مثال روشن چنین رویکردی را می‌توان در جنگ‌های بالکان دید که با جدایی اسلوونی از جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی به سال ۱۹۹۱ شروع شد و سال ۱۹۹۹ با مداخله‌ی ناتو در صربستان و کوزوو تحت تسلط صرب‌ها به پایان رسید. در اولین روزهای جنگ بالکان، بیل کلینتون که کاندیدای ریاست‌جمهوری بود گفت این برعهده‌ی اتحادیه‌ی اروپاست که با اعمال رهبری مناسب، این تنش را با همه‌ی ابزارهای دیپلماتیک و غیرمداخله‌گرایی موجود خاتمه دهد. ولی وقتی در بوسنی ۴-۱۹۹۳، جنگ بین کروات‌ها و صرب‌ها شدت گرفت، کلینتون ابتکاری دیپلماتیک به خرج داد، ابتکاری که نهایتاً در توافق دیتون<sup>۴۱</sup> به سال ۱۹۹۵ نتیجه داد و عملاً جنگ در بوسنی را پایان داد. ولی وقتی معلوم شد ادامه‌ی تنش‌ها در بخش آلبانی‌نشین کوزوو با تلاش‌های دیپلماتیک آمریکا حل‌شدنی نیست، کلینتون و بلر راهی ندیدند جز توسل به مداخله‌ی نظامی ناتو. اینکه رئیس‌جمهور آمریکا تصمیم گرفت صربستان را با توجیه پیشگیری از گسترش "پاکسازی قومی" به دست صرب‌های افراطی تحت امر اسلوبودان میلوشویچ بمباران کند تاحدی ناشی از این احساس عمومی بود که مسوول پاکسازی‌های قومی و نسل‌کشی‌های پیشین در بوسنی و رواندا (۱۹۹۴) چیزی نبود جز مذاکرات فوق‌العاده‌کنند و همچنین اکراه ایالات‌متحده و جامعه‌ی جهانی به استفاده از نیروی نظامی در هنگام جریان داشتن این تلاش‌های دیپلماتیک.

### نهادگرایی نئولیبرال<sup>۴۲</sup>

نهادگرایی نئولیبرال عمیقاً به ایده‌ی "نهادسازی" در جهت افزایش تجارت و امنیت جهانی وابسته است. نهادگرایی نئولیبرال از دو نظریه‌ی لیبرال مرتبط به هم ملهم است: *انترناسیونالیسم لیبرال*<sup>۴۳</sup> و *لیبرالیسم اقتصادی*. انترناسیونالیسم لیبرال شامل استفاده از ابزار سیاستگذاری بین‌المللی می‌شود: کمک‌های بشردوستانه و دیپلماتیک، و فقط در صورت ضرورت مطلق، مداخله‌ی نظامی برای دفاع از ارزش‌های لیبرال مانند دموکراسی و حقوق بشر یا گسترش آن‌ها. اگر بخواهیم دو مثال بزیم یکی تلاش رییس‌جمهور ایالات متحده، وودرو ویلسون است برای ایجاد جامعه‌ی ملل، و دیگری ترویج "امنیت جمعی" و حکومت قانون توسط سازمان ملل. چنانکه در فصل اول دیدیم، لیبرالیسم اقتصادی، عمیقاً به ایده‌ی یک رژیم تجارت آزاد جهانی مرتبط است، رژیمی که حول نهادهای اقتصادی بین‌المللی قدرتمندی مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ساخته شده باشد.

و باز هم دلیل برای مداخله‌ی ناتو در کوزوو به زبان لیبرال "الزام اخلاقی"<sup>۴۴</sup> مطرح شد نه به زبان رئالیستی "منافع ملی"<sup>۴۵</sup>. به عبارت دیگر، این حمله به‌وضوح تحت عنوان مداخله‌ی بشردوستانه توجیه شد: برای پیشگیری از پاکسازی قومی و حفاظت از اکثریت آلبانیایی اهل کوزوو که در منطقه‌ی تحت تسلط صرب‌ها قرار گرفته بودند. در آوریل ۱۹۹۹ - کمی پس از توفیق کارزار ناتو علیه صربستان - تونی بلر، در سخنرانی تحسین‌شده‌ی خویش در باشگاه اقتصادی شیکاگو، "دکترین جامعه‌ی بین‌الملل" را پیشنهاد کرد، نظریه‌ای براساس آموزه‌ی "جنگ عادلانه"<sup>۴۶</sup>ی سنت مسیحی که درمقابل مهاجمان سنگدل و برای پیشگیری از فجایع بشری اعمال خشونت راجایز می‌داند.

### دکترین بلر

دکترین بلر در تلاش برای تعیین اینکه آیا جامعه‌ی بین‌المللی اخلاقاً حق دارد به کشوری حمله‌ی نظامی کند یا نه، مدعی شد که برای این مطلب باید به پنج سوال پاسخ داد. البته قرار نبود این آموزه یک آزمون مطلق باشد بلکه قرار بود، این سوالات چارچوب بنیادینی باشند برای

41. Dayton Agreement

42. Neoliberal institutionalism

43. Liberal internationalism

44. moral imperative

45. national interest

46. implacable

- مسایلی که باید درباره‌ی آنها تصمیمی اتخاذ کرد.
۱. آیا مطمئنیم که موضوع حقیقت دارد؟
  ۲. آیا همه‌ی راه‌های دیپلماتیک را رفته‌ایم؟
  ۳. آیا برای ما امکان عملیات نظامی معقول و محتاطانه‌ای وجود دارد؟
  ۴. آیا برای جنگ بلندمدت آماده‌ایم؟
  ۵. آیا منافع ملی در تصمیم‌گیری دخیل هستند؟

## نتیجه‌گیری

موج دوم نئولیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۹۰، که در الزامات راهبردی رشد اقتصاد، بدون در افتادن به ورطه‌ی دوگانه‌های سیاسی قدیمی ریشه داشت اندیشه‌ی بازارمحور را با سیاست‌های اجتماعی معتدل ترکیب کرد. گلوبالیسم بازار بی‌بیل کلینتون و راه سوم تونی بلر و ترکیب رشد اقتصادی بازارمحور با چارچوب اخلاقی عدالت اجتماعی و حقوق بشر نشانگر فهم روشن این نکته بودند که عصر اقتصادهای نسبتاً محافظت‌شده‌ی ملی به سر آمده و هیچ کشوری نمی‌تواند اقتصاد خود را از دینامیسم جهانی شدن شرکت‌محور در امان نگه دارد.

ولی چپ سیاسی، نئولیبرال‌های موج دوم را محکوم کرد که درباره‌ی "کامیونیتی" فقط لفاظی می‌کنند ولی در عمل، به همان پروژه‌های توریو کاپیتالستی اقتصاد ریگانی و تاجریسم ادامه می‌دهند. این منتقدان گرچه با اکراه به رونق اقتصادی دهه‌ی نود پرهیاهو اذعان دارند، همزمان به سطوح گزاف نابرابری بین کشورهای شمال و جنوب به‌عنوان نشانی از موفقیت نامتعادل سیاست‌های نئولیبرال موج دوم اشاره می‌کنند. از سوی دیگر، حامیان گلوبالیسم بازار، توانایی‌های این بازار را ستودند: کمک به رشد اقتصادی بالا، و عرضه‌ی کالاهای مصرفی ارزان به مصرف‌کنندگان جهان توسعه‌یافته، کالاهایی که از جهان درحال توسعه می‌آیند و همزمان به بالا رفتن استانداردهای زندگی در این مناطق محروم هم کمک می‌رسانند. حالا برای ادامه‌ی کاوش و ارزیابی تنوعات نئولیبرالیسم باید به کشورهای جنوب رو کنیم.

## فصل چهارم

### نئولیبرالیسم و توسعه‌ی آسیایی

گرچه در ربع آخر قرن بیستم تأثیر موج اول و دوم نئولیبرالیسم بر کشورهای آسیایی قابل توجه بوده ولی لازم به ذکر است که این ایده‌های آزادی بازار، عدم تنظیم، و خصوصی‌سازی، با سنت قدیمی مداخله‌گرایی دولتی و تمرکزگرای اقتصادی این کشورها در تضاد بوده است. در این مناطق، بخصوص در کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا ارتباط بین دولت و بخش خصوصی خیلی عمیق بوده است.

چنانکه بانک جهانی مورد تأکید قرار داد، "از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ تا دهه‌ی ۱۹۹۰، هشت کشور آسیایی - ژاپن، چهار ببر (هنگ‌کنگ، کره، جنوبی، سنگاپور و تایوان) و سه اقتصاد نوظهور در حال صنعتی‌شدن یعنی اندونزی و مالزی و تایلند - از رشد اقتصادی‌ای دو برابر دیگر کشورهای منطقه و سه برابر آمریکای لاتین و جنوب آسیا و پنج برابر آفریقای سیاه بهره بردند." گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۳، این توفیق اقتصادی حیرت‌آور را "معجزه‌ی آسیایی" نامید و آن را ناشی از نرخ بالای سرمایه‌گذاری خصوصی دانست، سرمایه‌گذاری خصوصی‌ای که تکمیل‌ای بود بر "سیاست‌های درست اقتصادی" و "مدیریت ماهرانه‌ی اقتصاد کلان". این "مدل توسعه‌ی آسیایی"، هر چند گاهی به چالش گرفته شده، ولی عموماً معتقدست که بهترین راه رشد اقتصادی سریع در آسیا چیزی نیست مگر همکاری نزدیک بخش تجاری با بخش دولتی، آن‌هم درون یک چارچوب فرهنگی وطنی.

#### مدل توسعه‌ی آسیایی

مدل توسعه‌ی آسیایی بر روابط همکاری‌ان‌ی دولت، کسب و کارها، و نیروی کار مبتنی است. این اصطلاح همچنین گاهی اوقات،

"کورپوراتیسم"<sup>۳</sup> خوانده می‌شود و چهار مشخصه‌ی بنیادین دارد:

۱. حکمرانی تقریباً مستقل یک گروه از نخبگان دولتی - سیاسی - بوروکراتیک که به قدر کافی در مقابل فشار گروه‌های ذینفع قوی باشد تا استراتژی‌های رشد اقتصادی بلندمدت را فدای سیاست‌های سودآور کوتاه‌مدت نکنند؛
۲. همکاری بخش‌های دولتی - خصوصی برای ایجاد "سیاست‌های صنعتی" ملی که هدفشان ارتقای تولید و افزایش صادرات باشد (آژانس‌های برنامه‌ریزی دولتی، ناظر حسن اجرای آن سیاست‌ها هستند)؛
۳. سرمایه‌گذاری دولتی در آموزش و پرورش برای توسعه‌ی بازارهای کار رقابتی؛
۴. حمایت نظام‌مند از بازارهای ملی در مقابل واردات خارجی (و کنترل ملی بر بازار سرمایه).

دولت‌های آسیایی در بازارهای مالی ملی خود مداخله کردند و با جهت‌دهی به جریان‌ات جدید سرمایه و تمرکز بر سرمایه‌گذاری‌های سودآور و تکنولوژی‌های جدید، پول را به بخش‌های صنعتی‌گرفته‌ای بردند که بهره‌وری شان بالا بود، از جمله صنایع سنگین. ولی آنگونه که بعدتر خواهیم دید، مدل توسعه‌ی آسیایی، در دهه‌ی ۱۹۸۰ با چالش‌هایی مواجه شد. بسیاری از اقتصاددانان، چرخش بعدی این منطقه، بخصوص جنوب شرقی، به سوی نئولیبرالیسم، که با رشد اقتصادی بالا در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ همراه بود را تحسین کردند. برداشتن سدّ مقررات مالی از جلوی سرمایه‌ی خارجی، هم مشوق سیل سرمایه‌گذاری‌های قمارآمیز خارجی و هم مشوق بی‌ثباتی بسیار زیاد مالی بود. سال ۱۹۹۷، در پی بحران مالی آسیا که تأثیر مخرب آن تا سال‌ها بر منطقه احساس می‌شد، سال‌های رونق ناگهان به پایان رسید.

1. 1993 World Bank Report
2. Asian miracle
3. corporatism

حال اجازه دهید بررسی کنیم که دولت‌های گوناگون آسیایی چرا و چگونه تصمیم گرفتند مدل‌های اقتصادی خود را براساس نئولیبرالیسم تعدیل کنند. چنانکه خواهیم دید رهبران سیاسی‌ای مثل نخست‌وزیران ژاپن یعنی ریوتارو هاشیموتو و جونپچيرو کویزومی، روسای جمهور چین یعنی جیانگ زمین و هو جین تائو، و نخست‌وزیر هندوستان یعنی مانموهان سینگ، برای ارتقای بهره‌وری اقتصادی کشورهای متبوع خود، جنبه‌های خاصی از نئولیبرالیسم را پذیرفتند. گرچه آنها اقتصادهای ملی خود را صرفاً برحسب اصول بازار آزاد انگلوساکسون هدایت نکردند ولی باینهمه به اهمیت رشد اقتصادی در بخش خصوصی-محور در بازارهایی که هرچه بیشتر جهانی می‌شوند اذعان داشتند.

## بحران مالی آسیا

در دهه‌ی ۱۹۹۰، دولت‌های تایلند، اندونزی، مالزی، کره‌ی جنوبی و فیلیپین به تدریج کنترل بر جریان سرمایه در کشور خود را رها کردند تا سرمایه‌های مستقیم خارجی را جذب کنند. آنها با نیت ایجاد یک فضای باثبات پولی، نرخ بهره‌ی ملی را افزایش دادند و ارزهای ملی خود را به ارزش دلار آمریکا گره زدند. شادمانی غیرمعقول سرمایه‌گذاران بین‌المللی از این اقدامات باعث صعود بازارهای سهام و ملک در سراسر جنوب شرقی آسیا شد. ولی تا دهه‌ی ۱۹۹۷، سرمایه‌گذاران فهمیدند که قیمت‌ها بسی بیش از ارزش واقعی متورم شده‌اند. آنها ترسیدند و سریعاً ۱۰۵ میلیارد دلار از این کشورها بیرون کشیدند. پس دولت‌های منطقه مجبور شدند سیاست گره زدن پول ملی به دلار<sup>۴</sup> را کنار بگذارند. این دولت‌ها که نمی‌توانستند سقوط آزاد پول‌های خود را متوقف کنند از تمام ارزهای خارجی ذخیره‌شده‌ی خود استفاده کردند. نتیجه آن که تولید کم شد، بیکاری بالا رفت و دستمزدها تنزل کرد. واکنش بانک و طلبکارهای خارجی آن بود که از اعطای اعتبارات جدید خودداری کنند و از استمهال وام‌ها سر باز زدند. تا اواخر ۱۹۹۷، همه‌ی منطقه خود را در گیرودار بحران مالی‌ای دید که امکان داشت اقتصاد جهانی را دچار رکود کند. فقط ترکیبی از بسته‌های بین‌المللی و فروش بلافاصله‌ی دارایی‌های تجاری جنوب شرقی آسیا به شرکت‌های سرمایه‌گذاری خارجی، آن‌هم به ثمن بخش، توانست جلوی رکود فاجعه‌آمیز اقتصاد جهانی را بگیرد. حتی امروز هم بسیاری از شهروندان معمولی جنوب شرقی آسیا از نتایج مخرب اجتماعی و سیاسی آن فروپاشی اقتصادی رنج می‌برند.

## ژاپن: پیوند توسعه‌گرایی دولتی با نئولیبرالیسم

گروه‌های صنعتی پرتعداد ژاپن معروف به *کیرتسو*<sup>۵</sup>، با تمرکز روی تولید کالاهای مصرفی معطوف به صادرات توانستند پس از جنگ جهانی دوم با حزب لیبرال دموکرات (LDP) حاکم اتحاد نزدیکی به هم بزنند. وزارت تجارت و صنعت بین‌المللی (MITI) پرقدردترین نهاد حکومتی بود و بر سیاست‌های صنعتی، تأمین وجوهات پژوهشی، و هدایت سرمایه‌ها نظارت داشت. MITI با تقویت صنایع داخلی از راه حمایت از آن‌ها در مقابل رقبای خارجی، تجارت و صنعت ژاپن را تقریباً شبیه یک اقتصاد متمرکز مدیریت کرد. تا دهه‌ی ۱۹۷۰، ژاپن نه فقط در برخی بخش‌های مهم صنعتی مانند اتومبیل‌سازی و وسایل برقی خانگی از غرب پیشی گرفته بود بلکه به‌لحاظ بهره‌وری، از قدرتمندترین اقتصادهای جهان نیز پیش افتاده بود. بازارهای مالی ژاپن تحت کنترل سفت و سخت وزارت مالیه (MOF) باقی ماند، وزارت‌خانه‌ای که هم نرخ بهره‌ها را مدیریت می‌کرد هم نرخ مبادلات خارجی را. درحالیکه ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۷۰ شاهد کاهش چشمگیر پس‌اندازهای شخصی بود، نرخ پس‌انداز ژاپن به رقم شگفت‌انگیز ۲۰٪ رسید که به‌نظر بسیاری از اقتصاددانان، کمال مطلوب یک رشد اقتصادی درونزا<sup>۶</sup> است. ولی کمی بیش از یک دهه‌ی بعد، اقتصاد ژاپن نشانه‌های یک آسیب جدی را بروز داد. مگر چه رخ داده بود؟

بانک توسعه‌ی ژاپن با عمل به رهنمودهای MITI و MOF تا دهه‌ها نه تنها از طریق بانک‌های خصوصی سرمایه‌گذاری می‌کرد بلکه تعیین می‌کرد در کدام صنایع باید سرمایه‌گذاری شود. دولت با انتخاب اینکه برنده‌ها و بازنده‌ها باید چه کسانی باشند بیشتر ریسک سرمایه‌گذاری را تقبل کرده

4. dollar peg

5. keiretsu

6. self-sustaining economic growth

بود و بدین ترتیب، بخش خصوصی اجازه یافته بود سودها را درو کند. ولی این نظام مالی دولتی، شرکت‌های خصوصی را از الزامات و نوسانات بازاری کوتاه‌مدت دور کرد و بدانها اجازه داد تا براساس سیاست‌های صنعتی متصلب موجود، روی طرح‌های اقتصادی بلندمدت کار کنند. کارخانه‌های ژاپن، در این اوضاع احوال، مجاز بودند با سرمایه‌گذاری روی محصولات ابداعی، ریسک‌های بزرگی انجام دهند، بی‌آنکه به منافع کوتاه‌مدت سهامداران که دنبال سودهای فوری هستند پاسخگو باشند (برخلاف وضعیتی که برای رقبای غربی ژاپن وجود داشت).

این نظام که در اصول سنتی ناسیونالیسم اقتصادی ریشه داشت، برای کارکنان شرکت‌های بزرگ ژاپنی یک سامانه‌ی دولت‌رفاهی نسبتاً خصوصی به‌وجود آورد. بسیاری از مدیران و کارکنان از استخدام مادام‌العمر بهره‌مند شدند. تدبیری که حس وفاداری دوطرفه را افزایش داد و همزمان مدیران را تشویق کرد تا استراتژیک و بلندمدت بیندیشند. یکی از تبعات بزرگ این شکل آگاهی اجتماعی آن بود که شرکت‌ها نمی‌توانستند خود را به سادگی با شرایط روز بازار تطبیق بدهند. وقتی ژاپن به‌خاطر دینامیسم‌های تازه‌ی جهانی سازی دچار کاهش سود و کاهش جدی سرمایه شد، تاجران این کشور دیدند به کار گرفتن تدابیر اجباری "نئولیبرال"، مانند کاهش هزینه‌ها از راه "تعدیل" نیرو خیلی سخت است. ولی وقتی بازار ملک متورم شد و قیمت متورم سهام رو به کاهش نهاد، افت اقتصاد ژاپن افزایش یافت و بدین ترتیب، فشار روی حکومت برای توجه به تدابیر نئولیبرال به شدت افزایش یافت. شوک‌های اقتصادی بیشتر و درخواست‌های مصرانه‌ی جورج بوش پدر برای بازشدن بازارهای حفاظت‌شده‌ی ژاپن به‌روی واردات بیشتر از آمریکا، دولت ژاپن را مجبور کرد تا رویه‌های اقتصادی سنتی خود را مجدداً مورد ارزیابی قرار دهد.

تعدادی از سیاستمداران اصلاح‌طلب، به سرکردگی نخست‌وزیر یعنی ریوتارو هاشیموتو، تدابیر نئولیبرال را به‌عنوان جایگزینی برای روابط سنتی و کورپوراتیستی بخش دولتی-بخش تجاری، به‌بوته‌ی آزمایش گذاردند. هاشیموتو تحت فشار جدی افکار عمومی برای واکنش نشان دادن به این شرایط اقتصادی وخیم، در سال ۱۹۹۶ یک بسته‌ی اصلاحاتی جامع ارائه داد که شامل تدابیر آشکارا نئولیبرال بود.

### "بیگ‌بنگ" توکیو

در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ و در زمان نخست‌وزیری هاشیموتو، نظام مالی توکیو دچار تغییرات نئولیبرال شد، چیزی شبیه "بیگ‌بنگ" ده‌سال قبل لندن. در دهه‌ی گذشته، حجم سهام‌های خریدفروش شده در بورس توکیو ۵۰٪ پایین آمده بود و بازارهای مالی رقیب در هنگ‌کنگ و سنگاپور فرصت یافتند تا سهم بزرگی از تجارت ژاپن را به سمت خود بکشند. ولی بسته‌ی اصلاحی هاشیموتو شامل مواد تنظیم‌زدایانه‌ی قوی‌ای بود با هدف حذف موانع قانونی که بانک‌ها را از ادغام در شرکت‌های بیمه یا ورود به بازار اوراق بهادار باز می‌داشت. قوانین سال ۱۹۹۶ نیز تنظیمات حاکم بر حق دلالتی<sup>۲</sup> را کنار زد و سرمایه‌گذاری خارجی را تشویق کرد. هاشیموتو هم مانند تاجر، بازار بورس تک‌افتاده‌ی توکیو را به یک مرکز مالی پرجنب‌وجوش جهانی تبدیل کرد.

به‌علاوه، حکومت ژاپن به این قصد که نرخ بهره را تا حد صفر پایین بیاورد به درمان‌های پول‌گرایانه نیز متوسل شد. پس از آن که چندین بانک زیر بار گُلّی وام بی‌فایده کمر خم کردند، دیگر تدابیر نئولیبرال، مانند سیاست تسهیل کمی پول<sup>۳</sup> سال ۲۰۰۱ به میان آمدند تا عرضه‌ی پول ملی را افزایش دهند. این ابتکارات، شرایط اقتصادی را تاحدی بهتر کردند ولی به رکود دامن زدند و بدین ترتیب در ارتقای اعتماد مصرف‌کنندگان ناکام ماندند.

نخست‌وزیر پر انرژی جانشین هاشیموتو، یعنی جونئیچیرو کویزومی قول داد تا به اقتصاد بی‌رمق ژاپن، مقدار زیادی کوزو کائیکاکو<sup>۴</sup> -بازسازی "ساختار ملی" ژاپن براساس اصول نئولیبرال- تزریق کند. در سال ۲۰۰۵ و در یک مانور به‌لحاظ سیاسی خطرناک، کویزومی رفت به‌دنبال خصوصی‌سازی نظام پس‌انداز پستی<sup>۱</sup> ژاپن -بزرگترین بانک جهان، با ۱.۷۵ تریلیارد پس‌انداز. ولی این کار آسانی نبود، پس‌اندازهای پستی ژاپن تاحد زیادی در اختیار نخبگان سنتی کشور بود، یعنی در اختیار کسانی که از دستکاری چنین سازمانی که "مشخصات عمیقاً ملی" داشت

7. brokerage commissions

8. Quantitative Monetary Easing Policy

9. kozo kaikaku

10. Postal Savings system

خوششان نمی‌آمد. نخست‌وزیر اصلاح‌طلب که متهم به سازش با نیروهای غربی بازار جهانی شده بود، شدیداً مورد مخالفت قرار گرفت. کویزومی پس از جنگی سخت با برخی از اعضای حزب خود وادار به عقب‌نشینی شد و قول داد که چنین حجم خصوصی‌سازی‌ای تا سال ۲۰۱۷ نهایی نشود. تازه، هر نخست‌وزیری هم در آینده بر سر کار بیاید بتواند آن را لغو کند! این رهبر گرچه بادش خالی شده بود ولی بازهم کاری کرد تا با اصلاح شرکت‌خانه‌سازی دولتی و باز کردن تجارت‌گروگذاری به روی شرکت‌های غیربانکی خصوصی، چندتا پیروزی نئولیبرال به دست آورد.



۱۱. جونچیرو کویزومی (...-۱۹۴۲)، نخست‌وزیر ژاپن (۶-۲۰۰۱)

ولی در مجموع، توفیقات ابتکار کوزو کائیکا کوی نخست‌وزیر کویزومی زیاد نبود، بخصوص وقتی با موج دوم نئولیبرالیسم در بریتانیا و ایالات متحده مقایسه شود. کویزومی برخلاف کلینتون، در کاهش کسری بودجه‌ی هنگفت ملی ناکام ماند چراکه نه بلوک‌های کلیدی قدرت در حزب او یعنی LDP و نه بوروکراسی دولتی، هیچ‌یک کاهش هزینه‌های پیشنهادی را قبول نکردند. ولی تأثیر اصلاحات نئولیبرال او بر اقتصاد ژاپن در ادغام آن کشور در بازار جهانی آشکارست. به علاوه، اصلاحات کوزو کائیکا کو، بی‌شک رویکردها و رویه‌های بازاری جدیدی را معرفی کرد و بدین ترتیب، مدل مدیریت دولتی سنتی ژاپن را تغییر داد.

### چین: "نئولیبرالیسمی با مشخصه‌های چینی"

اصلاحات بازارمحورانه‌ای که سه دولت پسامائویی چین برعهده گرفتند را حامیان نئولیبرالیسم تحسین کرده‌اند، چراکه این اصلاحات باعث توفیق اقتصادی حیرت‌آور کشور شده و طی دو دهه‌ی اخیر، متوسط رشد سالانه‌ی تولید ناخالص ملی را به ۹.۷٪ رسانده است. تغییر نظام اقتصادی چین یک فرآیند تدریجی بود ولی گسترش ایده‌های نئولیبرال غربی، بخصوص در میان نخبگان شهری، خیلی سریع‌تر اتفاق افتاد. امروزه چین، سومین



اقتصاد بزرگ جهان است و به سرعت دارد فاصله‌ی خود با ژاپن و ایالات متحده را پر می‌کند. برخی از بهترین نهادهای آموزش عالی کشور مانند دانشگاه تسینگوا در پکن یا دانشگاه فودان در شانگهای دوره‌های تجاری‌ای برگزار می‌کنند که عملاً مشابه دوره‌های بهترین دانشگاه‌های غربی است. در واقع، آثار بزرگان نئولیبرال مانند میلتون فریدمن، فریدریش هایک، و جیمز بوکانان به زبان چینی ترجمه شده و سریع به فروش می‌رسند.

چرخش چین به سوی نئولیبرالیسم در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ شروع شد، آن‌هم پس از ۳۰ سال طرح‌ریزی اقتصادی و تمرکز سیاسی به ریاست مائو تسه‌تونگ. تا زمان مرگ مائو یعنی سال ۱۹۷۶، میلیون‌ها شهروند عادی چینی بهای ایده‌های توتالتر رییس را پرداخته بودند. پیامد صنعتی کردن زوری دهه‌ی ۱۹۵۰ دولت، که اسم آن را با آب‌وتاب "جهش بزرگ به جلو"<sup>۱۱</sup> گذاردند قحط‌و‌غلا بود. در سرکوب سیاسی برآمده از "انقلاب فرهنگی پرولتری بزرگ"<sup>۱۲</sup> در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلیون‌ها نفر کشته یا زندانی شدند. به‌خاطر جنایات رژیم در دهه‌ی گذشته که هنوز هم بر دهه‌ی ۱۹۷۰ سایه‌ای تاریک می‌انداخت، جهت‌گیری پراگماتیک اقتصاد چین به سمت اصول بازار ناممکن بود مگر با یک تجدیدنظر ایدئولوژیک اساسی در سخت‌کشی "اندیشه‌ی مائو تسه‌تونگ".

این وظیفه به دوش رهبر سالخورده یعنی دنگ ژیاوپینگ افتاد، یعنی کسی که بعید می‌نمود معمار آن چیزی بشود که دیوید هاروی، این اقتصاددان سیاسی، "نئولیبرالیسم با مشخصه‌های چینی" نامیده است. دنگ به‌عنوان یک بازمانده‌ی سیاسی بادوام که طی انقلاب فرهنگی، دو بار و به‌اتهام "جاده صاف کن کاپیتالیسم" بودن از همه‌ی مناصب حزبی تأثیرگذار خلع شده بود، پس از مرگ مائو و با حمایت کادرهای قدیمی<sup>۱۳</sup> پراگماتیک حزب که بیشتر قدرت خود را طی انقلاب فرهنگی از دست داده بودند، معمار اصلاح بنیادی سیستم شد. دنگ با حرکتی محتاطانه ولی قاطعانه علیه مائویست‌های سفت و سخت حزب، طلایه‌دار کارزاری ملی شد که هدفش "آزادی ذهن، وحدت، و نگاه به جلو" بود. "دنگیسم" که به‌دروغ می‌گفت دیدگاه کمونیستی رهبر بزرگ را دنبال می‌کند، بازتاب جستجوی واقعی بود برای مدلی جایگزین، یعنی مدل سوسیالیسم-دولتی-به‌علاوه‌ی-بازار، و ارزیابی آن برحسب معیارهای نئولیبرالی کارایی، بهره‌وری و رقابت‌پذیری اقتصادی. در سال ۱۹۷۸، حزب کمونیست چین (

CCP) بسته‌ی اصلاحات اقتصادی دنگ را تصویب کرد، بسته‌ای که نظریه‌ی "جنگ مدام طبقاتی"<sup>۱۴</sup> را به‌نفع ساخت و مدرن‌سازی اقتصادی کنار گذارد. این بسته همچنین مستلزم واگذاری تدریجی قدرت اقتصادی و سیاسی به هیأت‌های محلی و منطقه‌ای بود ولی با این حال اصل اساسی حزب که تصمیم‌گیری مرکزی بود را دست‌نخورده باقی گذارد. درنهایت، این بسته مستلزم یک فرآیند تدریجی و دولتی "گشایش" به‌سوی غرب بود و هدف اعلامی‌اش هم "یادگیری مدیریت پیشرفته و تکنولوژی‌های جدید از کشورهای خارجی" بود. دنگیسم برخلاف چرخش مهم خود به‌سوی بازار، برای همه روشن کرد که امور ذیل در انحصار دولت خواهند ماند: ایجاد نهادهای اقتصادی جدید؛ تعیین قیمت و دستمزد؛ نظارت بر واردات و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛ و اعطای مجوز به شرکت‌های داخلی برای صادرات کالاهای خود به مقاصد مختلف بین‌المللی.

---

11. Great Leap Forward

12. Great Proletarian Cultural Revolution

13. Old Guard

مقصود، نیروهای اصلی به ثمر رسیدن انقلاب هستند که پس از انقلاب، مورد بی‌توجهی قرار گرفتند. (م)

14. continual class struggle



۱۲. دنګ ژیاو پینگ، رهبر چین (۱۹۰۴-۹۷)

بازسازی اقتصادی دوران دنګ عمدتاً مبتنی است بر خصوصی سازی مؤسسات دولتی. این تعاونی های صنعتی<sup>۱۵</sup>، تا سه دهه برای کارگران عمدتاً شهری خود اشتغال ایمن و رفاه را به ارمغان آورده بودند. در اقتصاد برنامه ریزی شده، بخش کشاورزی تاحدی حول محور تعاونی های کشاورزی نسبتاً نا کارآمد سازماندهی شده بود. کارگران روستایی اجباراً گرفتار تبعیضاتی جدی شدند، تبعیضاتی که میزان جنبش اجتماعی آنها را کم و رفاهشان را از رفاه کارگران شهری کمتر می کرد. در دهه ی ۱۹۸۰ وقتی موتور اصلاحات بازاری دنګ روشن شد، مؤسسات اقتصادی دولتی شروع کردند به استخدام کوتاه مدت کارگران -بخصوص از مناطق روستایی- بدون اینکه برای آنان مزایای اجتماعی تضمین شده برای کارگران دایمی را برقرار کنند. به مدیران کارخانه ها اجازه داده شد با دست بازتری عمل کنند تا بتوانند مؤسسات دولتی خود را کارآمدتر اداره کنند و حتی به آنان اجازه داده شد مقداری از کالاهایی که مازاد برای سهمیه بندی اجباری دولتی تولید کرده اند را برای خود نگه دارند. قیمت این کالاها که در "بازار آزاد" فروخته می شدند خیلی بالاتر از قیمت رسمی ای بود که دولت تعیین کرده بود. بنابراین، سودی که نصیب مدیر-کارآفرینان نیک بخت می شد چشمگیر بود. ولی معلوم شد این چندگانگی قیمت ها قابل تحمل نیست چراکه مدیران به قیمت خسران سهمیه بندی دولتی، به دنبال افزایش

سهم کالاهای خود بودند. بهره‌وری مؤسسات دولتی به شدت افت کرد و بانک‌های دولتی مجبور شدند به این مؤسسات ورشکسته یارانه بدهند، و همین امر هم به سرعت مالی‌های چین را خالی کرد. در پاسخ به این مشکل، رهبری حزب کمونیست چین، به سال ۱۹۹۳ اجازه داد که اندکی از مؤسسات دولتی مشخص به شرکت‌های سهامی تبدیل شوند. کمی بعد، پیشرفت اصلاحات خصوصی‌سازانه، مؤسسات دولتی دیگری را نیز به شرکت‌های سهامی<sup>۱۶</sup> تبدیل کرد. در واقع، خصوصی‌سازی مؤسسات دولتی، در دو دهه‌ی بعدی با رشدی چشمگیر ادامه پیدا کرد.

دیگر قدم بزرگ در زمینه‌ی تدابیر خصوصی‌سازانه‌ی پکن، چیزی نبود جز تصمیم حزب کمونیست چین برای واگذاری چند موسسه‌ی دولتی به مالکان خارجی. سیل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که با این تصمیم به راه افتاد نقش مهمی در ظهور چین به‌عنوان یک ابرقدرت صنعتی داشت، بخصوص در ظهور این کشور به‌عنوان مرکز صنایع تولیدی کارگر-محور<sup>۱۷</sup> جهان. "مناطق ویژه‌ی تجاری"<sup>۱۸</sup> (SEZ) که دولت عمدتاً در کنار چهار شهر بندری بزرگ این کشور برپا کرد، هم تولید کالاهای مصرفی معطوف به صادرات را آسان نمودند هم به مراکز تحقیق و توسعه کمک کردند؛ رهبران جوان صنایع چین در این مراکز تکنولوژی‌ها و رویه‌های مدیریتی را جذب کردند. مناطق ویژه‌ی تجاری با اعطای مشوق‌هایی مثل معافیت از مالیات و ترتیبات معافیت از خطر - که براساس آن، سود شرکت‌های خارجی پیشاپیش پرداخت می‌شد - سرمایه‌های خارجی را جذب کردند. به‌علاوه، دولت چین برای ساخت زیرساخت‌های جدید سرمایه‌گذاری هنگفتی کرد.

دولت چین برای ثبات ارزی خود، در سال ۲۰۰۵، بی آن‌که اعلام کند نرخ برابری یوان را در برابر دلار آمریکا ثابت نگه داشت. ولی دولت کنترل جدی خود روی جریان سرمایه را حفظ کرد و زیر بار مبادله‌پذیری کامل یوان نرفت. اقتصاددانان سیاسی غربی گرایش دارند بگویند که چین همیشه نرخ مبادله را دستکاری می‌کند تا رقابت‌پذیری محصولات صادراتی خود را افزایش دهد. مسوولان خزانه‌داری آمریکا با افسوس از کاهش فزاینده‌ی تراز تجاری خود با چین - ۲۳۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ - ارزیابی کردند که یوان تا ۴۰٪ کم ارزش‌نمایی<sup>۱۹</sup> می‌شود.

### آبجوسازی تسینگ‌تائو نئولیبرال می‌شود

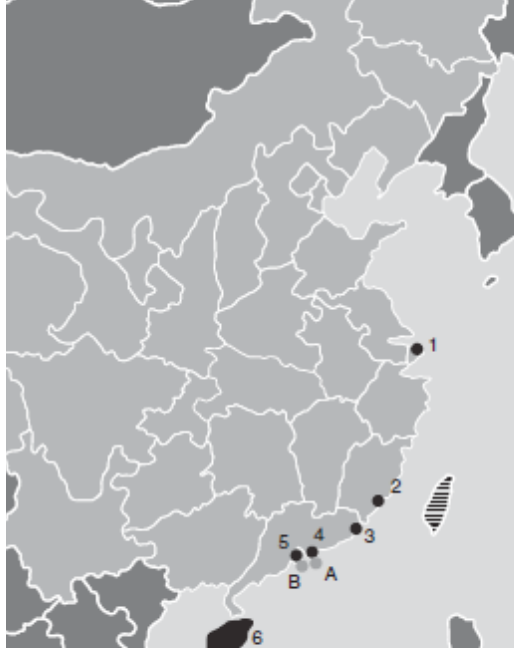
آبجوسازی تسینگ‌تائو بیش از یک قرن قدمت دارد. این کارخانه که زاییده‌ی تفکر کارآفرینان آلمانی به سال ۱۹۰۳ است، سال ۱۹۴۹ توسط حکومت محلی کینگدائو مصادره شد و براساس الزامات کمونیستی دستوری اداره شد. قیمت بالا، برونداد کم و رشد بوروکراسی منجر شد به فروش پایین و سود کم از صادرات. در سال ۱۹۹۳، تسینگ‌تائو به شکل یک شرکت سهامی بازسازی شد و طی فقط چند سال، بهره‌وری و برونداد آن افزایش چشمگیری یافت. این شرکت سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی برجسته‌ای جذب کرد، از جمله بانک‌های بزرگ چین و شرکت آنهاورز-بوش. امروز، بیش از نصف سهام آبجوسازی تسینگ‌تائو در دست بخش خصوصی است.

16. joint stock corporations

17. labour-intensive manufacturing

18. Special Enterprise Zones

19. undervalued



### نقشه ۱. مناطق ویژه‌ی تجاری چین

مناطق ویژه‌ی اداری (SAR): الف. منطقه‌ی ویژه‌ی اداری هنگ کنگ؛ ب. منطقه‌ی ویژه‌ی اداری ماکائو

مناطق ویژه‌ی تجاری (SEZ): ۱. شهر شانگهای، منطقه‌ی پودونگ؛ ۲. استان فوجیان، ژیا من؛ ۳. استان گوانگدونگ، شانتو؛ ۴. استان گوانگدونگ، شن ژن؛ ۵. استان گوانگدونگ، ژوهای؛ ۶. منطقه‌ی هاینان

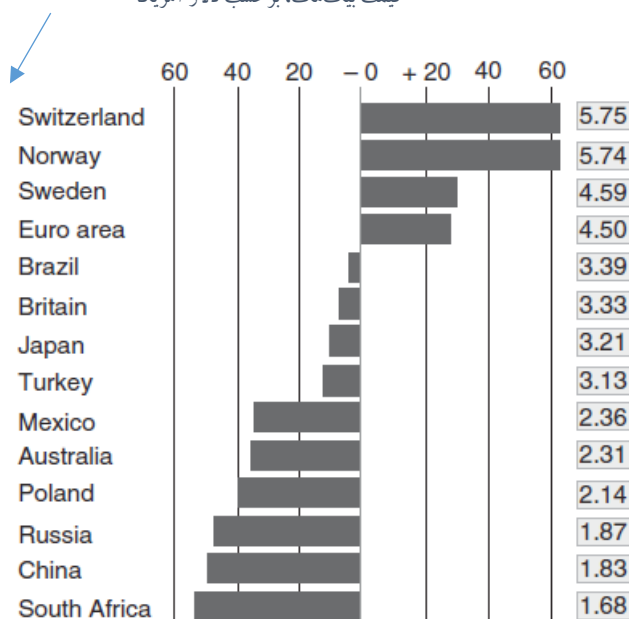
منبع: [http://en.wikipedia.org/wiki/File:PR\\_China-SAR\\_%26\\_SEZ-English.png](http://en.wikipedia.org/wiki/File:PR_China-SAR_%26_SEZ-English.png)

گسترش تدریجی اصلاحات نئولیبرال در چین در دو دهه‌ی اخیر همیشه یکنواخت نبوده است. در سال ۱۹۸۹، قتل عام صدها معترض دموکراسی خواه در میدان تیان آنمن<sup>۲۰</sup>، تضاد بنیادین واقع در قلب جامعه‌ی چین را روی صحنه آورده بود: چگونه می‌شود که رژیم، اصلاحات بازاری را گسترش دهد و سیطره‌ی خود بر قدرت سیاسی را از دست ندهد؟ دولت از ترس آن که مبادا قیام مردمی بعدی بتواند اقتدار دولتی را نابود کند - مانند آنچه در اتحادیه‌ی شوروی و اروپای شرقی اتفاق افتاده بود - به حوادث تیان آنمن با سرکوب شدید سیاسی پاسخ گفت. گرچه این کار برای آن بود که از فروپاشی شوروی طور نظام جلوگیری کند ولی حزب کمونیست چین نتوانست تضاد بنیادین بین انگیزه‌های بازاری و گرایشات اقتدارگرایانه‌ی عمیقاً جاافتاده‌ی خود را از بین ببرد. تا زمان مرگ دنک ژیاو پینگ، حزب به یک آشتی کمتر سرکوبگرانه رسیده بود: خرید مشروعیت مردمی از راه ادغام در اقتصاد جهانی و ارتقای استانداردهای زندگی بیشتر مردم چین. ولی نکته‌ای که باقی می‌ماند آنست که آیا "نئولیبرالیسم با مشخصه‌های چینی" ذاتاً بی‌ثبات می‌تواند به همزیستی با یک دولت تک‌حزبی ادامه دهد یا نه.

## شاخص بیگ مک

ضعف (-) یا قدرت (+) برابری ارزشها با دلار، برحسب %

قیمت بیگ مک، برحسب دلار آمریکا



نرخ مبادله‌ی بازار در نوزدهم ژانویه ۲۰۰۹

میانگین وزنی کشورهای عضو

ه. شاخص بیگ مک و یوان کم ارزش نما

شاخص بیگ مک<sup>۱۱</sup> در مجله‌ی اکونومیست، تصویری اساسی از شاخص تساوی قیمت خرید<sup>۱۲</sup> (PPP) ارائه می‌دهد و می‌گوید که قیمت‌های یک محصول در همه‌ی جهان باید قابل قیاس باشد. در این مورد، قیمت ساندویچ بیگ مک مرتباً به‌عنوان معیاری به کار می‌رود تا مشخص شود آیا ارزش یک کشور، ارزش متناسبی دارد یا نه. قیمت یک ساندویچ بیگ مک بعد از تبدیل به دلار آمریکا، اگر بیش از ۳.۵۴ دلار باشد (که در این شاخص خاص قیمت مبدأست)، ارزش موردبیت دارد کم ارزش‌نمایی می‌کند. چون یک ساندویچ بیگ مک در چین به فقط ۱.۸۳ دلار فروخته می‌شود پس یوان خودش را ۴۰ درصد کم‌ارزش نشان می‌دهد.

منبع: غذای گران: ۲۶ ژانویه ۲۰۰۹، در مجله‌ی اکونومیست، "بریتانیا و ژاپن کمی نزدیک‌تر به معیار".

جانشین دنگ یعنی رئیس‌جمهور جیانگ زمین، گفتمان دولتی را هرچه بیشتر از ارزش‌های سوسیالیستی قدیمی یعنی تساوی طلبی و بازتوزیع منابع به‌سوی اهداف نئولیبرال جدید رشد اقتصادی و ارتقای سود تغییر داد. ولی در همان زمان، تلاش‌های او مانع انجام خیلی از ایده‌آل‌های بازار آزاد مدنظر توافق واشنگتن شد. علیرغم عضویت در سازمان تجارت جهانی و حمایت این سازمان از کارآفرینان و مدیران تجاری، گذار اقتصادی چین به‌جد در دست گروه‌های سیاسی‌ای باقی ماند که به‌طور روزافزونی به دو دسته‌ی معارض تقسیم می‌شوند: مرکز‌گرایان بورکراتیک-ناسیونالیست در پکن از یکسو، و مناطق کارآفرینانه‌تر و جهانی‌شده‌تر در شانگهای، گوانگژو، چونگ‌کینگ، و دیگر مراکز شهری بزرگ از سوی دیگر.

21. Big Mac Index

22. Purchasing Price Parity Index

رییس‌جمهور، هو جین تائو از زمان قدرت‌گیری در سال ۲۰۰۳، در زمینه‌های حساسی مثل علم و تکنولوژی، حقوق مالکیت فکری، و سیاست‌گذاری‌های تجاری، اصلاحات نئولیبرال انجام داده است. ولی در همان زمان، دولت او به گذار دولتی به یک نظام بازاری، متعهد باقی ماند. برای مثال، کنترل قیمت و عرضه آب و انرژی همچنان در اختیار حزب کمونیست است. این حزب همچنین به بخش ناکارآمد انرژی یارانه می‌دهد، بخشی که صنایع تولیدی غول‌آسای چین را تغذیه می‌کند. صنایع چین بدون چنین یارانه‌ای، در رقابت جهانی به شدت تحت فشار قرار می‌گیرند. یکی از سرسخت‌ترین رقبای چین، هند است، کشوری که مانند چین، اقتصاد سوسیالیستی و مرکب خود را به خطوط نئولیبرالیسم انداخت.

## هند: پیوند اقتصاد مرکب<sup>۲۳</sup> با بازار جهانی

از سال ۲۰۰۳، رشد متوسط سالانه‌ی تولید ناخالص ملی هند ۸.۸٪ بوده است. ولی این دستاورد اقتصادی دوشادوش فراخ‌شدن اختلاف درآمدها و بهزیستی به دست آمد، در سینه‌دم مجموعه‌ای از اصلاحات بی‌سابقه‌ی نئولیبرال که در سال ۱۹۹۰ به اجرا گذارده شدند. مانموهان سینگ، وزیر مالی‌های سابق هند و نخست‌وزیر هند در سال‌های ۱۴-۲۰۰۴ معمار بزرگ‌ترین رشد اقتصادی تاریخ کشور خود شد. شکی نیست که توفیق هند تا حد زیادی مدیون صنعت کامپیوتر موفق و خدمات‌های-تک است و اینها روی هم بیش از ۵۰٪ کل برونداد تولیدی این کشور را تشکیل می‌دهند. ولی بهره‌وری و ابداع‌گری در تولید هم افزایش یافته است. برای مثال، تاتا موتورز<sup>۲۴</sup>، این غول اتومبیل‌سازی هند، با اتومبیل‌های مدل "نانو"<sup>۲۵</sup> کم‌مصرف و جهانی‌شده‌ی خود که "خودروی مردمی"<sup>۲۵</sup> است و در ابتدای سال ۲۰۰۹، کمتر از ۳,۰۰۰ دلار قیمت داشت توانسته در جهان نامی دست‌وپا کند. ولی این "معجزه‌ی هندی"<sup>۲۶</sup> باید از چشم‌انداز توسعه‌ی اقتصادی هند فهمیده شود، توسعه‌ای که در سه دوره اتفاق افتاد: دوره‌ی تاریخی توسعه‌ی سوسیالیستی (۸۴-۱۹۴۷)؛ دوره‌ی آنچه آرویند پاناگاریای اقتصاددان، "آزادسازی پنهان"<sup>۲۷</sup> نامید (۹۱-۱۹۸۴)؛ و مرحله‌ی فعلی که جاگدیش بهاگواتی اقتصاددان، "اصلاح توفانی"<sup>۲۸</sup> نام نهاده است (از ۱۹۹۱ تا الان).

در مرحله‌ی اول، مسیر اقتصادی هند را دو رهبر پرچم‌وجوش تعیین کرده بودند: جواهر لعل نهرو و دخترش، ایندیرا گاندی. نهرو، اولین نخست‌وزیر هند پس از استقلال از قانون مستعمراتی بریتانیا در سال ۱۹۴۷، یک سیاست سوسیال-دموکرات پیش‌گرفت که میانه‌ی غرب کاپیتالیستی و بلوک شوروی سابق بود؛ او، هم ایده‌های اقتصاد "لیبرال" غربی مانند تجارت آزاد و فردگرایی کارآفرینانه را طرد کرد هم آشکال مارکسیست-لنینیستی جمع‌گرایی اقتدارگرا را. این نخست‌وزیر کاریزماتیک با قول به حفظ حاکمیت ملی هند، از یک رویکرد "مرکب" حمایت کرد، رویکردی که ابزار اصلی تولید را در اختیار دولت قرار داد و هدف اعلامی‌اش تضمین توزیع برابر سود تولیدات داخلی است. نهرو تحت‌تأثیر ایده‌های سوسیال‌دموکرات فابینی<sup>۲۹</sup>، که وی در سال‌های دانشجویی در کمبریج با آن آشنا شده بود، هندی را تصور می‌کرد که در آن، دموکراسی و اقتصاد دولتی، کاملاً بر یکدیگر منطبق باشند. این تصور، مجموعه‌ای از برنامه‌های پنج‌ساله‌ی دولتی را به وجود آورد که براساس مدل دستور-و-کنترل، روی صنایع و تولیدات سنگین تمرکز کرده بود. بخش خصوصی باید مطیع دولت می‌شد و اجازه‌ی تجارت هم فقط در مواردی صادر می‌شد که با اهداف دولتی هماهنگ باشند. ناسیونالیسم اقتصادی نهرو به قیمت عدم بهره‌وری و عدم رشد اقتصادی صدها کارخانه‌ی دولتی تمام شد. ناکارآمدی زیاد و عدم پاسخگویی مفرط به نیازهای مادی مردم باعث شد فقط نه‌تای این کارخانه‌های دولتی سودآوری داشته باشند. به‌علاوه، بخش کشاورزی هم به‌جد نادیده گرفته شد، حال آنکه ۸۰٪ جمعیت در مناطق روستایی زندگی می‌کردند.

وقتی ایندیرا گاندی در سال ۱۹۶۶ به قدرت رسید، عملاً مدل اقتصادی پدر خود را گسترش داد و بزرگ‌ترین بانک‌ها و شرکت‌های بیمه و همچنین برخی از صنایع انرژی را ملی کرد. او که عمیقاً به فلسفه‌ی بازار آزاد مشکوک بود، در تلاشی چندساله برای جلوگیری از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، تعدادی از توابع شرکت‌های چندملیتی قدرتمند مانند کوکاکولا را هم ملی کرد. ولی ملی‌سازی بخش بانکی باعث این مشکل شد که

23. mixed economy

24. Tata Motors

25. people's car

26. Indian miracle

27. liberalization by stealth

28. reform by storm

29. Fabian democratic socialism

مدیران براساس روابط سیاسی وام می‌دادند نه براساس ملاحظات مالی حقیقی. در نتیجه، تعداد وام‌های بی‌فایده به شکل چشمگیری بالا رفت و کل اقتصاد هند را به خطر انداخت.

پس از قتل ایندیرا، نخست‌وزیر بعدی یعنی پسر او، راجیو گاندی، با احتیاط در راه‌سوی مجموعه‌ای از اصلاحات نئولیبرال معتدل گشود و محدودیت‌های دولتی بر برخی صنایع را از بین برد و کسب مجوز دولتی برای فعالیت در فلان یا بهمان بخش را لغو کرد و قوانین صادرات را تاحدی آزاد نمود. گاندی با کاهش مالیات‌ها و کاستن از حق گمرک کالاهای خارجی، ارزش روپیه را بالا برد و این امر منجر به افزایش معنادر تجارت شد. اصلاحات نئولیبرال نخست وزیر، گرچه از نظر رویکرد و گستره، محدود بود ولی دوره‌ای از رشد اقتصادی بی‌سابقه و البته کوتاه‌مدت را رقم زد. ولی درگیری فرقه‌ای درون حزب کنگره<sup>۳۰</sup> می‌حاکم بر سر ابتکارات اصلاحی نئولیبرال راجیو، به‌علاوه‌ی رسوایی فسادهای بزرگی که پای خود نخست‌وزیر هم در آن‌ها گیر بود، تلاش‌های راجیو را یکبارہ متوقف کرد.

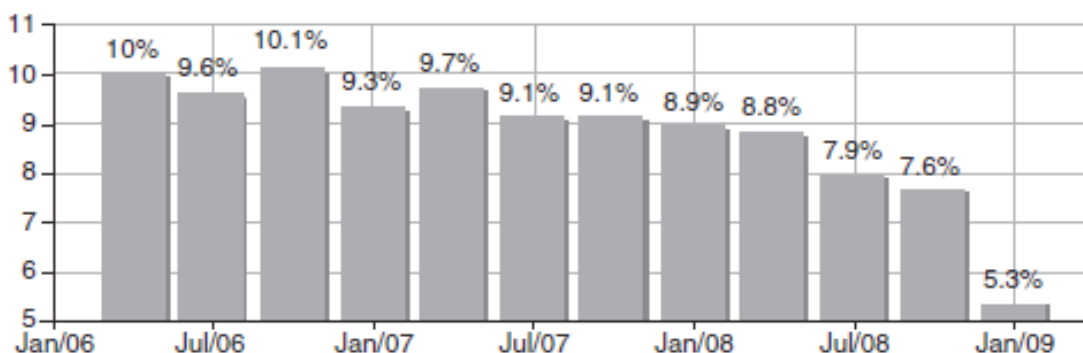
ولی توفیق اصلاحات بازاری راجیو گاندی، هر قدر هم که محدود بوده باشد، نشانه‌ی پایان یک دوره بود. وقتی غول نئولیبرالیسم از چراغ درآمده باشد سخت بتوان آن را دوباره بدانجا برگرداند. در واقع، در کشوری که داشت به یک بحران مالی درست‌حسابی می‌لغزید برپایی "اصلاح توفانی نئولیبرال" تنها انتخاب ممکن می‌نمود. این بحران ریشه در مشکلات غول‌آسایی داشت که ظرف یک دهه روی هم انباشته شده بود. در سال ۱۹۹۱، دیون دولتی هند به ۵۰٪ تولید ناخالص ملی این کشور نزدیک شد. صاف کردن این دیون، ذخایر خارجی ارزشمند هند را بلعید و آن ذخیره را به شکل خطرناکی به پایین‌ترین سطح خود رساند. دولت هند برای گریز از یک شکست بزرگ، از صندوق بین‌المللی پول درخواست یک بسته‌ی اضطراری و بزرگ ۱۸ میلیارد دلاری کرد. در میانه‌ی این بحران، راجیو گاندی به قتل رسید و ناراشیما رائو جانشین او شد. این نخست‌وزیر اصلاح طلب در انتصاب اقتصاددان آکسفورد درس خوانده یعنی مانموهان سینگ به‌عنوان وزیر مالیه زمان از کف نداد و به او اجازه داد مجموعه اصلاحات نئولیبرال وسیعی به راه اندازد که چشم‌انداز اقتصادی کشور را به‌نحو چشمگیری تغییر دهد. سینگ با درک این بحران به‌مثابه یک شانس تاریخی برای "ساخت یک هند نو" گفت که واجب است تعهد "منسوخ" به ناسیونالیسم اقتصادی نهر و کنار گذارده شود. این وزیر مالیه‌ی جدید، معتقد به این سخن ویکتور هوگو، رمان‌نویس فرانسوی که "هیچ قدرتی جلودار اندیشه‌ای نیست که زمانه‌اش فرا رسیده"، قول داد که بینش نئولیبرال خود را در بازار کار گسترده و ارزان کشور خود محقق کند، آن‌هم با کمک فارغ‌التحصیلان روبه‌تزايد ولی بیکار، متخصصان و البته منابع طبیعی هند.

### اصلاحات نئولیبرالی اجرایی از سال ۱۹۹۱

در بیشتر صنایع، نیاز به کسب مجوز دولتی برای فعالیت لغو شد؛  
کاهش نرخ تعرفه بر واردات؛  
آزادسازی نرخ مبادله و افزایش مبادله‌پذیری روپیه؛  
تسهیل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از راه برداشتن محدودیت‌ها؛  
برداشتن محدودیت‌های تحمیلی بر شرکت‌های بزرگ، به‌قصد توانمند ساختن آن‌ها برای رقابت در بخش‌های اقتصادی جدید؛  
خصوصی‌سازی صنایع دولتی؛  
کاهش میزان نقدینگی<sup>۳۱</sup>.

سینگ با ایمان به ادعاهای حامیان غربی بازار جهانی و مصمم به هدایت هند به مسیر بدل شدن به یک قدرت اقتصادی جهانی، باور داشت که پذیرش یک بسته ریاضت مالی<sup>۳۲</sup> و سیاست‌های پولی سفت و سخت - در هماهنگی با برنامه‌های تعدیل ساختاری گسترده‌ی صندوق بین‌المللی پول - می‌تواند استعداد کارآفرینانه‌ی هند را آزاد کند. در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۹۰، او از مالیات‌ها کاست و نظام مالیاتی ملی را ساده‌سازی کرد؛ تعرفه بر واردات را بسیار پایین آورد، نیاز به کسب مجوز دولتی برای فعالیت در بیشتر بخش‌های اقتصادی را لغو کرد، بی‌انضباطی‌های نرخ مبادله‌ی هند را تصحیح کرد، صنایع دولتی کلیدی را خصوصی کرد، و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را تشویق نمود. سینگ پس از نخست‌وزیری در سال ۲۰۰۴، اصلاحات نئولیبرال خود را گسترش و سرعت بیشتری بخشید. سینگ با اعلام اینکه بزرگترین مانع توفیق هند در اقتصاد جهانی، شرایط نامطلوب جاده‌ها، بنادر، و نیروگاه‌های آنست، تأکید خود را گذاشت روی شراکت بخش دولتی - بخش خصوصی برای ترمیم زیرساخت‌های کشور، و همچنین عرضه‌ی برق ارزان و همیشگی به کارخانه‌ها و روستاها.

رشد سالانه‌ی تولید ناخالص ملی، با احتساب تورم



و نرخ رشد تولید ناخالص ملی هند از ۲۰۰۶-۹

کل پرونداد تولیدی هند در سال ۲۰۰۷-۸ سه تریلیارد دلار بود (برحسب شاخص تساوی قیمت خرید) که ۹.۱ رشد نشان می‌دهد و پس از چین، دومین اقتصاد سریع جهان است. اما تصویر بالا نشان می‌دهد رکود جهانی بر نرخ رشد این کشور هم تأثیر گذارده است.

منبع: <http://www.tradingeconomics.com/Economics/GDP-Growth.aspx?Symbol=INR>

نخست‌وزیر برای تحقق اهداف بلندپروازانه‌ی خود درباره‌ی انرژی و زیرساخت‌ها، کشور خود را متعهد به گسترش انرژی هسته‌ای کرد. سینگ با اذعان به اینکه هند نمی‌تواند با نیروهای داخلی، به چنین ظرفیتی برسد، از جامعه‌ی جهانی درخواست کمک کرد. برخلاف موضع منفی نهر و درباره‌ی ایالات متحده، سینگ دعوت جورج بوش پسر برای شراکت اقتصادی و سیاسی حقیقی را پذیرفت. رییس‌جمهور آمریکا با پذیرش اهمیت استراتژیک شبه‌قاره به‌عنوان یک متحد بالقوه در برابر ظهور چین و تروریسم جهانی، تبدیل شد به حامی اصلی عرضه‌ی تکنولوژی هسته‌ای پیشرفته به هند. بوش پس از تنش‌های طولانی و سخت با قانونگذاران داخلی که نمی‌خواستند هند را از توافق عدم تکثیر هسته‌ای<sup>۳۳</sup> استثنا کنند، تصویب کنگره برای موافقت‌نامه‌ی هسته‌ی غیرنظامی ایالات متحده-هند<sup>۳۴</sup> را گرفت. این موافقت‌نامه در سال ۲۰۰۸ تبدیل به قانون شد. مصوبه‌ی

## 32. fiscal austerity

## 33. Non-Nuclear Proliferation Agreement

## 34. US-India Civil Nuclear Deal



همکاری هسته‌ای ایالات متحده-هند<sup>۳۵</sup> و فرمان ارتقای عدم اشاعه<sup>۳۶</sup>. متن این توافقنامه بخصوص برای مانموهان سینگ موجب رضایت خاطر شد، یعنی کسی که او هم در کشور خود برای تصویب این معاهده مورد حمله‌های سیاسی مشابهی قرار گرفته بود.



۱۳. مانموهان سینگ (۱۹۳۲- )، نخست‌وزیر هند (۲۰۰۴-۲۰۱۴)

نتایج مثبت اصلاحات نئولیبرالی جامع نخست‌وزیر سینگ روشنند: رشد اقتصادی بسیار زیاد، ثبات نرخ مبادله، و تا همین امروز، افزایش جدی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی. اما در طرف دیگر، اصلاحات نئولیبرال، فاصله‌ی بین غنی و فقیر را افزایش داده است. خصوصی‌کردن خانه‌سازی مانع از آن شده که اکثر هندی‌های عادی مالک خانه باشند. به علاوه، رشد اقتصادی به معنای افزایش نیاز به نفت است و قیمت رو به افزایش آن، یکبار دیگر دخایر خارجی هند را تحت فشار گذارده. در واقع، کسری بودجه به ۱۰٪ تولید ناخالص ملی افزایش یافته است. در نهایت آن‌که، پذیرش بازار جهانی توسط سینگ، کشور را در معرض تأثیرات مخرب بحران مالی جهانی قرار داد.

## نتیجه‌گیری

تغییر اقتصادی در آسیا خواه به خاطر الزامات تحمیلی جهانی‌سازی بوده باشد خواه توسط رهبران بازار دوست این کشورهای آسیایی تعمداً و برای تحقق اهداف سیاسی‌شان پذیرفته شده باشد، طی دو دهه‌ی اخیر در منطقه تغییر شگرفی به سوی نئولیبرالیسم به وجود آورده است. این تحول مداوم طی یک فرآیند واحد صورت نگرفته است؛ کشورهای مختلف برای شرکت در یک بازار جهانی، راه‌های خاص خود را پیدا کرده‌اند. همان‌طور که در این سه فصل مشاهده شد، در نظام‌های سیاسی-اقتصادی بسیار متمایز، نئولیبرالیسم به گونه‌های مختلفی تطبیق داده شده است. بنابراین، مقایسه‌ی تجلیات متنوع نئولیبرالیسم در آسیا، این اسطوره که نئولیبرالیسم ضرورتاً فقط شکل انگلیسی-آمریکایی دارد را نفی می‌کند. اجازه دهید برای تکمیل سفر دور دنیای خود، اکنون به آمریکای لاتین و آفریقا نگاهی بیندازیم.

## فصل پنجم

### نئولیبرالیسم در آمریکای لاتین و آفریقا

توافق واشنگتن تأثیر شگرفی بر شکل دادن سیاست‌های نئولیبرالی در آمریکای لاتین و آفریقا داشت. چنانکه در فصل اول گفتیم، در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اعطای وام به کشورهای در حال توسعه‌ی بشدت مقروض را به "برنامه‌های تعدیل ساختاری" (SAP) منوط کردند. این برنامه‌ها دستور می‌دادند که دولت‌های وام‌گیرنده، اقتصاد خود را براساس اصول نئولیبرال بازسازی کنند. این برنامه‌ها شامل موارد ذیل می‌شد: تأکید بیشتر بر تولید صادراتی به جای رفع نیازهای محلی یا ملی، کاهش عمده‌ی مالیات\_بخصوص برای برنامه‌های اجتماعی، گسترش سریع تدابیر خصوصی‌سازی، کاهش ضوابط حمایتی بر فعالیت شرکت‌های فراملی، و در برخی موارد، تنزل زیاد ارزش پول. به‌علاوه، این وام‌دهندگان بین‌المللی باید مطمئن می‌شدند که بخش بزرگی از وامشان خرج صاف کردن قروض این کشورها شود، قروضی که در نتیجه‌ی چند مولفه روی هم انباشته شده بودند: الگوهای جاافتاده‌ی سلطه‌ی اجتماعی که استعمار<sup>۱</sup> به جا گذاشته بود؛ استراتژی‌های نابجای توسعه، که غالباً آژانس‌های کمک‌کننده‌ی جهان اول توصیه کرده بودند؛ افزایش چشمگیر قیمت نفت در دهه‌ی ۱۹۷۰؛ افزایش نرخ جهانی بهره در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰؛ کاهش تقاضای جهانی برای محصولات جهان سوم؛ کاهش اهمیت بازارهای داخلی؛ پروژه‌های ساخت‌وساز بسیار بزرگِ مصرفانه و بی‌فایده؛ و فساد گسترده میان نخبگان حاکم داخلی.

اجازه دهید کار را با بررسی گسترش مدل نئولیبرال به آمریکای لاتین در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و تمرکز روی سه کشور شیلی، آرژانتین و مکزیک آغاز کنیم. در دو کشور اول، تحمیل توافق واشنگتن بعد از حملات آکادمیک مداوم به رویه‌ی اقتصادی آمریکای لاتین انجام شد. "توسعه‌گرایی"<sup>۲</sup> مسلط بر این منطقه، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، تا حد زیادی ریشه در اصول ناسیونالیسم اقتصادی داشت، اصولی برگرفته از توسعه‌ی موفق بیشتر کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی در سده‌ی نوزده و اوایل بیست. روشنفکران توسعه‌گرایی مانند رانول پریش<sup>۳</sup> اقتصاددان آرژانتینی گفتند که پیشرفت اقتصادی در منطقه بستگی دارد به صنعتی‌سازی درونی‌ای که حامی آن تعرفه‌ی گمرکی بالا و تجارت خارجی محدود باشد نه صادرات منابع طبیعی به بازار جهانی، بازاری که قیمت‌های آن در کنترل شرکت‌های بزرگ اروپایی و آمریکای شمالی است. سیاستمداران توسعه‌گرا این نظریات را به سیاست‌های اقتصادی تبدیل نموده و از ملی‌سازی صنایع مادر، مانند معدن و حمل‌ونقل حمایت کردند. موسسات خصوصی تا آنجا که در خدمت پروژه‌های توسعه‌ی دولتی بودند می‌توانستند برای ساخت کارخانه و استخدام کارگر، از پارانه‌های دولتی استفاده کنند. دولت قیمت غذا و دیگر کالاهای اساسی را هم شدیداً کنترل می‌کرد. اجرای موفق این اهداف سیاسی نیازمند یک دولت بشدت تمرکزگرا و مداخله‌گر بود که متعهد به حفظ استقلال ملی و تأمین تدابیر رفاهی بنیادین مانند خدمات اجتماعی و آموزش دولتی باشد.

### شیلی و آرژانتین

از دهه‌ی ۱۹۵۰، اعضای مکتب اقتصادی شیکاگو مشتاق بودند تا نقد عمومی خود بر رویه‌های اقتصاد کلان کینزی در دموکراسی‌های غربی را به کشورهای آمریکای لاتین نیز بسط دهند. میلتون فریدمن، که عمیقاً با مدل توسعه‌گرایانه‌ی آمریکای لاتین مخالف بود، و همکارش یعنی آرنولد هاربرگر، با هزینه‌ی دانشگاه شیکاگو، وزارت کشور ایالات متحده، چندین شرکت بزرگ آمریکایی، و بنیاد فورد، برنامه‌های آکادمیک نئولیبرالی برای اجرا در آمریکای جنوبی تعریف کردند. یکی از اینها، معروف به "پروژه‌ی شیلی"<sup>۴</sup>، هم در دانشگاه شیکاگو هم در دانشگاه کاتولیک

1. colonialism
2. developmentalism
3. Raul Prebisch
4. Chile Project

سانتیاگو به صدها دانشجوی شیلیایی، آموزش بازار آزاد داد\_طرحی که در منطقه به طرح "پسران شیکاگو"<sup>۵</sup> معروف شد. چنین برنامه‌هایی در دهه‌ی ۱۹۶۰، به شدت در سراسر منطقه گسترش یافت و دانشجویان این دوره‌ها تدریجاً در کشورهایی مانند آرژانتین، اروگوئه و برزیل به مناصب دولتی و آکادمیک برجسته رسیدند.

در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، ژنرال آگوستو پینوشه، یک کودتای آمریکایی را به صحنه برد و رییس‌جمهوری قانونی شیلی یعنی سالوادور آلنده، این حامی سرسخت مکتب توسعه‌گرایی را سرنگون کرد. بلافاصله پس از غضب نظامی قدرت، برخی از "پسران شیکاگو"ی وطنی، یک طرح ۵۰۰ صفحه‌ای برای بازسازی اقتصاد شیلی به مرد قدرتمند کشور ارایه دادند. این سند معروف به "آجر"، خواستار مقررات‌زدایی گسترده و سریع، اتخاذ تدابیر خصوصی‌سازی و همچنین کاهش شدید هزینه‌های اجتماعی، کاهش تعرفه‌های گمرکی، و حذف نظارت بر قیمت‌ها شد\_به‌ظاهر برای مبارزه با تورم عنان‌گسیخته‌ی شیلی. پینوشه با پذیرش بخش بزرگی از این برنامه، با شتاب فراوان رفت دنبال تحمیل این سیاست‌های نئولیبرال ولی در همان حال داشت از گرده‌ی مخالفان سیاسی خویش تسمه می‌کشید. فریدمن و هایک گرچه قبول داشتند روش‌های سرکوب سیاسی وحشیانه‌ی ژنرال با ایده‌آل‌های لیبرتارینی آن‌ها جور در نمی‌آید، ولی گفتند که چنین شوک‌درمانی‌ای باید یک "شانس منصفانه"<sup>۷</sup> داشته باشد. آنان پیش‌بینی کردند برنامه‌ی چابک آنها شیلی را به دموکراسی، آزادی، و وفور بی‌سابقه می‌رساند.

ولی پینوشه برای دو دهه قدرت دیکتاتوری گسترده‌ای به کار برد که شکل بیمارگونه‌ی آن، ناپدید شدن‌های پیاپی مخالفان سیاسی، شکنجه، و دیگر نقض‌های نظام‌مند حقوق بشر بود. اقتصاد شیلی طی حکومت اقتدارگرایانه‌ی پینوشه، در تورم و نرخ رشد تولید ناخالص ملی به ثبات رسید، ولی طبقات میانی و پایین ضربه خوردند چراکه نابرابری اقتصادی به‌شکل چشمگیری افزایش یافت. ۱۰٪ اغنیای کشور بیش از دیگران از اصلاحات نئولیبرال سود بردند، چراکه در سال‌های دیکتاتوری پینوشه، درآمدشان تقریباً دو برابر شد. تا امروز، شیلی یکی از ۱۵ کشور اول دنیا به‌لحاظ نابرابری است. نتایج اقتصادی خوب و بد "انقلاب نئولیبرال" که از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ کشور را در هم نوردید، ادامه دارد و در میان حامیان و بدگویان مکتب شیکاگو بحث داغی را به راه انداخته درباب فضایل اصلاحات بازار آزادی که از خارج تحمیل شده باشد.

|                          |             |
|--------------------------|-------------|
| Columbia                 | 53.8 (2005) |
| Chile                    | 54.9 (2003) |
| Guatemala                | 55.1 (2007) |
| Panama                   | 56.1 (2003) |
| Bosnia and Herzegovina   | 56.2 (2007) |
| Brazil                   | 56.7 (2005) |
| Paraguay                 | 56.8 (2008) |
| Haiti                    | 59.2 (2001) |
| Bolivia                  | 59.2 (2006) |
| Central African Republic | 61.3 (1993) |
| Sierra Leone             | 62.9 (1989) |
| Botswana                 | 63 (1993)   |
| Lesotho                  | 63.2 (1995) |
| South Africa             | 65 (2005)   |
| Namibia                  | 70.7 (2003) |

### ز. ۱۵ کشور اول دنیا به‌لحاظ نابرابری

ضریب جینی یک روش آماری است برای محاسبه‌ی درآمد و توزیع ثروت در یک کشور. هرچه این ضریب بالاتر باشد حاکی از آنست که ثروت و درآمد نابرابرتر توزیع شده است. ولی هرچه این ضریب پایین‌تر باشد یعنی آن دو مولفه به‌طور یکسان‌تری توزیع شده‌اند.

<CIA Factbook 2007 [online] at <<https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/fields/2172.html>

5. the Chicago Boys

6.The Brick

7. fair chance

وقتی یک دسته‌ی نظامی متشکل از سه ژنرال، قدرت را از حکومت قانونی ایزابل پرون غصب کرد، آرژانتین هم با وضع مشابهی روبه‌رو بود. ایزابل، بیوه‌ی خوان دومینگو پرون، بنیانگذار حزب ناسیونال-پوپولیست "پرونیست"<sup>۸</sup> بود، بیوه‌ی مردی که روزگاری مهم‌ترین شخصیت سیاسی کشور بود. ژنرال‌های حاکم با حفظ رابطه‌ی نزدیک خود با "پسران شیکاگو"، اصلاحاتی نتولیبرال به راه انداختند ولی تا آنجا پیش نرفتند که مثل ژنرال پینوشه برخی از صنایع کلیدی را خصوصی کنند. آنها در زمینه‌ی سرکوب سیاسی، استراتژی مرد قدرتمند شیلی را موبه‌مو پیروی کردند: ناپدید شدن و شکنجه‌ی هزاران مخالفی که به یکسان انگ "خرابکار"<sup>۹</sup> خورده بودند. همان طور که روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی اقتصادی یعنی ناتومی کلاین گفته است چرخش ادعایی این دارودسته‌ی آرژانتینی به سمت "بازار آزاد" در هفت سال حکومت دیکتاتوریشان عملاً بیشتر شبیه کورپوراتیسم فاشیستی<sup>۱۰</sup> ای بود که بر ساخت و پاخت دولت، بخش تجاری و سندیکاها مبتنی است.

پس از فروپاشی دیکتاتوری نظامیان در پی حمله‌ی فاجعه‌آمیز ژنرال‌ها در سال ۱۹۸۲ به فالکلند و صف‌آرایی مقابل بریتانیا، رییس‌جمهور تازه انتخاب‌شده یعنی راتول آلفونسین، اقتصاد کشور خود را بر لبه‌ی تیغ فروپاشی یافت. تحت فشار بدهی‌های ملی هنگفتی که از رژیم سابق روی هم تلنبار شده بود و خیر از تورمی عنان گسیخته می‌داد، آلفونسین در خیابان‌های بوئنوس آیرس و دیگر شهرهای بزرگ با شورش مردم گرسنه مواجه شد. به‌علاوه، وام‌دهندگان خارجی‌ای که به دولت نظامی، قرض‌های هنگفت داده بودند حالا خواستار تسویه‌ی هرچه زودتر آن‌ها شدند. پاسخ رییس‌جمهور، برقراری تدابیر مقررات‌زدایانه‌ی معتدلی بود که می‌خواست برای مبارزه با آبرتورم<sup>۱۱</sup>، تجارت را افزایش دهد و عرضه‌ی پول را کم کند. این اصلاحات به‌زعم سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان نتولیبرال بسیار بی‌رنگ‌بو بود و برای همین در سالم‌سازی اقتصادی کشور نقش چندانی ایفا نکرد. آلفونسین که مجبور بود به‌دلیل رکود شدید و رنج‌آور استعفا دهد، قدرت را به حزب پرونیست تسلیم کرد، که در آن موقع تحت‌هدایت کارلوس ساؤل منم<sup>۱۲</sup> مظنن بود. این استاندار سابق، در ۸ جولای ۱۹۸۹ به‌عنوان چهل‌وهشتمین رییس‌جمهور آرژانتین سوگند خورد و به رأی‌دهندگان قول داد که هرگز اجازه ندهد نظامیان یا وام‌دهندگان خارجی سرنوشت کشور را به‌دست گیرند.

بنابراین بیشتر آرژانتینی‌ها غافلگیر شدند وقتی رییس‌جمهور ناسیونالیست-پوپولیست آن‌ها که علقه‌های سندیکایی قوی داشت، از احیای توسعه‌گرایی آمریکای لاتینی خودداری کرد و در عوض توصیه‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول را پذیرفت، توصیه‌هایی در جهت "جهانی‌سازی" اقتصاد آرژانتین از راه اجرای اصلاحات نتولیبرال همه‌گیر. منم بیشتر صنایع دولتی از جمله شرکت ملی نفت، اداره‌ی پست، و تأسیساتی عمومی مانند تلفن، برق و آب را خصوصی کرد. اصلاحات خصوصی‌سازانه‌ی بیشتر در بخش تأمین اجتماعی، برنامه‌های امنیت اجتماعی را کاهش داد. دولت منم همچنین هزینه‌های عمومی را بسیار پایین آورد و سرمایه‌گذاری را آزاد کرد و بدین ترتیب باعث تشویق سیل سرمایه‌های خارجی عمدتاً قمارآمیز شد.

این رییس‌جمهور که مصمم بود علیرغم مخالفت‌ها -حتی مخالفت‌های حزب خود- در مسیر نتولیبرالیسم بماند با انتصاب چند تن از "پسران شیکاگو" به مناصب مهم دولتی توانست دست حزب ناسیونال-پوپولیست پرونیست را از قدرت کوتاه کند. برجسته‌ترین این افراد، وزیر مالیه یعنی دومینگو کاوایو بود که وظیفه داشت با قانون مبادله پول<sup>۱۳</sup> سال ۱۹۹۱، نظام پولی کشور را ثبات ببخشد. این فرمان جنجالی دستور می‌داد که ارزش جدید کشور، یعنی پزوی آرژانتین باید درمقابل دلار تثبیت شود. این کار به‌وسیله‌ی یک هیئت ارزی<sup>۱۴</sup> انجام شد که کارش نظارت بر تحصیل هنگفت دارایی‌های ذخیره به‌شکل اوراق بهادار ایالات‌متحده بود. در اساس، رژیم ارزی "دلاریزه"<sup>۱۵</sup>ی آرژانتین به همه اطمینان داد که پزوی دولتی می‌تواند در هر زمان و در هر بانکی با نرخی ثابت با ارزش ایالات‌متحده مبادله شود. کاوایو با این ادعا که توانسته جن‌آبرتورم را برای همیشه از تن

- 
8. Peronist party
  9. subversives
  10. Fascist corporatism
  11. hyperinflation
  12. Convertibility Law
  13. currency board

کشور بیرون کند لاف می‌زد که "معجزه‌ی منم" مدیون او بوده است. پذیرش "شوگ‌درمانی" تحمیلی از سوی صندوق بین‌المللی پول، راهنمای ورود آرژانتین به یک دوره‌ی بی‌سابقه از رونق بود.

## هیئت ارزی

هیئت ارزی که تا سال ۲۰۰۲ در آرژانتین برپا بود بر نظام پولی کشوری که ثبات ندارد نظارت می‌کند و آن را در مقابل ارزی رایج و باثبات تر مثل دلار آمریکا، پوند انگلیس یا یورو تثبیت می‌نماید. مطالبات و وظایف اصلی هیئت ارزی اینهاست:

- کشور تحت نظارت باید بقدر کافی ذخایر ارزی خارجی تحصیل کند تا ضمانت دهد همه‌ی دارندگان ارز رایج آن کشور می‌توانند آن را در هر زمان به ارز ذخیره (مثلاً دلار آمریکا) تبدیل کنند.
- ارز تحت نظارت باید بتمامه در مقابل ارز ذخیره، قابل تبدیل باشد؛
- خزانه‌داری/بانک مرکزی کشور تحت نظارت از حق خود برای چاپ پول کناره می‌گیرد هر چند توانایی خود برای وام گرفتن را حفظ می‌کند؛
- هیئت ارزی به بانک‌های تجاری پول قرض نمی‌دهد، و نرخ بهره را دست‌کاری نمی‌کند تا عرضه‌ی پول کم یا زیاد شود (برخلاف بانک مرکزی).

در سال‌های آتی، پیش‌بینی وزیر مالیه به‌نظر درست از آب درآمد، چون آرژانتین، از نرخ بیکاری پایین، ثبات پولی، و سرمایه‌گذاری سنگین خارجی بهره‌مند شد. بهره‌وری ارتقا یافت و صادرات به اوج تازه‌ای رسید. در بیشتر دهه‌ی ۱۹۹۰، اقتصاد با نرخ چشمگیر ۶٪ رشد یافت و حتی توانست بر رکود نسبتاً سبک و موقتی آغاز بحران پزوی مکزیک در سال ۱۹۹۵ هم غلبه کند.

ولی ارزش بالا و ثابت پزوی تثبیت‌شده در مقابل دلار یک ضرر جدی هم داشت: تولید کالا درون کشور خیلی گران شده بود و بنابراین بازار داخلی را به روی سیل محصولات ارزانی باز کرد که صنایع داخلی را تضعیف نمودند و ده‌ها هزار شغل را از بین بردند. ادغام جهانی آرژانتین که با وساطت صندوق بین‌المللی پول اتفاق افتاده بود، اقتصاد این کشور را در برابر شوک‌های خارجی مانند بحران آسیایی ۸-۱۹۹۷، سقوط سال ۱۹۹۸ اقتصاد روسیه، و بحران ارزی پریشان‌کننده‌ی ۱۹۹۹ برزیل حساس تر کرد. در نتیجه‌ی ضعف اقتصاد جهانی، دسترسی آرژانتین به بازارهای سرمایه از بین رفت. این کشور مغرور آمریکای جنوبی که مسوولان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، پیشتر از آن به‌عنوان "الگو"ی کشورهای در حال توسعه نام برده بودند حال در خطر فروپاشی اقتصادی بود.

در ژانویه‌ی سال ۲۰۰۲، پس از ماه‌ها اعتراض خشن خیابانی در شهرهای بزرگ، آرژانتین رسماً ۱۴۱ میلیارد دلار دیون دولتی هنگفت خود را نکول<sup>۱۴</sup> کرد. ادواردو دووالده، پنجمین رییس‌جمهوری که کشور طی فقط دو هفته به خود دیده بود، برای پیشگیری از ورشکستگی اجتماعی کامل، دسترسی مشتریان به حساب‌های خود را محدود کرد و پزو را از دلار منفک کرد. طی چند ساعت، ارز مملکت یک سوم ارزش خود را از دست داد، و ثمره‌ی کار مردم عادی از آنان دزدیده شد. رییس‌جمهور اذعان کرد که "آرژانتین شکست؛ غرق شد" و "مدل نئولیبرال همه‌چیز را جارو کرده و با خود برده است". از این روزهای تاریک به بعد، پیشرفت اقتصادی آرژانتین ضدونقیض بوده است. در نیمه‌ی پر لیوان، تولید ناخالص ملی هر سال رشد چشمگیر تقریباً ۹ درصدی داشته است و اینها از صدقه‌سر ساختاربندی موفق دیون و کاستن از بار بدهی‌ها، وام‌دهندگان بین‌المللی خوب، و سیاست‌های پولی و مالی توسعه‌گرایانه است. ولی در نیمه‌ی خالی لیوان، در سال ۲۰۰۶، تورم دو رقمی شد. رییس‌جمهور نستور

کرشنر، "پرونیست-سانتریست"<sup>۱۵</sup>ی که شبیه هیچکس نیست، به این تهدید پاسخی نداد جز به توافق رسیدن بر سر قیمت و مالیات با بیزنس‌ها. ولی تثبیت قیمت چندساله‌ی او در زمینه ی برق و گاز طبیعی برای مصرف کنندگان خانگی، مصرف را تشویق کرد و نگذاشت سرمایه‌ی خصوصی وارد شود و همین مطلب در سال ۲۰۰۷ منجر به محدودیت مصرف صنعتی و خاموشی‌های متعدد شد.

بی‌شک، نستور کرشنر و جانشین وی، همسرش، کریستینا، اقتصاد آرژانتین را از نئولیبرالیسم به گونه‌ی معتدلی از توسعه‌گرایی چرخانده است. برای مثال، کریستینا کرشنر در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد که طرح دولت وی، دولتی کردن ۳۰ میلیارد صندوق بازنشستگی است تا بازنشستگان را از کاهش سهام و قیمت اوراق بهادار در امان نگه دارد. ولی این رییس‌جمهور و منتقد پر سروصدای توافق واشنگتن مجبور شده ضررهای آرژانتین از بحران اقتصاد جهانی را درون چارچوب بین‌المللی گروه بیست<sup>۱۶</sup> مورد رسیدگی قرار دهد.

### گروه بیست

"گروه بیست وزیر مالی و روسای بانک‌های مرکزی"<sup>۱۷</sup> (G-20)، گروه رهبران اقتصادی مهم ۱۹ تا از بزرگ‌ترین اقتصادهای ملی جهان به‌علاوه‌ی اتحادیه‌ی اروپاست. G-20 با ترویج گفتگو میان این رهبران خواهان تعیین و شکل‌دهی به مسایل سیاستگذارانه‌ای است که هدفشان ارتقای ثبات مالی بین‌المللی است. در سپیده‌دم بحران مالی جهانی، G-20 همچنین در سطح سران کشورها نیز برگزار شد، از جمله ۲ آوریل ۲۰۰۹ در لندن. G-20 در مجموع بیش از ۶۰٪ جمعیت جهان را در برمی‌گیرد و ۸۵٪ تولید ناخالص داخلی جهانی و ۸۰٪ تجارت جهانی را تشکیل می‌دهد.

### مکزیک

نئولیبرالیسم در شرایطی اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ به مکزیکی وارد شد که وضع این کشور مانند وضعیت آرژانتین بود. در هردوی این موارد، اصلاحات بازارمحورانه مبتنی بود بر تجدیدنظر در استراتژی‌های صنعتی‌سازی توسعه‌گرا مانند ایجاد موانع تجاری متعدد برای حفاظت از صنایع داخلی در برابر رقابت خارجی. نسخه‌ی مکزیکی توسعه‌گرایی که مشخصه‌اش مداخله‌ی یک دولت قوی در توسعه و مدیریت موسسات دولتی است، به قیمت تورم بالا و رشد اقتصادی پایین، به اصلاحات اجتماعی و سازگاری طبقاتی دست یافته بود. در دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ مکزیکی هم مانند کشورهای آمریکای جنوبی از جمله آرژانتین و برزیل، با اخذ وام‌های سنگین از بانک‌های تجاری جهانی بود که بهای کسری مالی سالانه‌ی خود را می‌داد. در آگوست سال ۱۹۸۲، وزیر مالی‌هی مکزیکی، خسوس سیلوا-هرتزوغ اعلام کرد که کشورش دیگر نمی‌تواند دیون ملی خود را تسویه کند. نکول مکزیکی، در سال ۱۹۸۲، بحران دیون آمریکای لاتین<sup>۱۸</sup> را به راه انداخت. بحرانی که طی آن، بیشتر وام‌دهندگان خصوصی خارجی، وام‌های جدید به منطقه را یا کاهش دادند یا کلاً متوقف کردند. دولت مکزیکی با تکیه بر کمک‌های اضطراری و هنگفت صندوق بین‌المللی پول، از یک فاجعه‌ی اجتماعی پیشگیری کرد. دولت مکزیکی در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و سراسر دهه‌ی ۱۹۹۰ مجبور شد برنامه‌های تعدیل ساختاری‌ای که پیش‌شرط تزریق پول بیشتر بود را بپذیرد.

تغییرات نئولیبرالی مکزیکی، دو مرحله‌ی عمده داشت با دور رهبر تقریباً متفاوت: رییس‌جمهور کارلوس سالیناس دوگاتاری (۱۹۸۸-۹۴) و ارنستو زدیلو دولئون (۱۹۹۴-۲۰۰۰). اصلاحات عمده‌ی بازار توسط سالیناس همراه بود با تدابیر سیاسی اقتدارگرایانه، هرچند نه به‌قدر اقتدارگرایی پینوشه

15. centrist-Peronist

16. Group of Twenty

17. Group of Twenty Finance Ministers and Central Bank Governors

18. Latin American Debt Crisis

در شیلی. اوج تلاش‌های اصلاحی نئولیبرال سالیناس بی‌شک ادغام اقتصادی کشورش در اقتصاد منطقه‌ای بود، یعنی پذیرش توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا). دولت سالیناس برای اجرای این توافق تجاری و همچنین عمل به برنامه‌های تعدیل ساختاری تجویزی توافق واشنگتن، همکاری نزدیکی با گروه نخبه‌ای از اقتصاددانان نئولیبرال آمریکادرس خوانده داشت. نسخه‌ی مکزیکی "پسران شیکاگو". رییس‌جمهور مکزیکی با گردآوری یک جمع بازاریار دوست قدرتمند از اقتصاددانان، خبرگان سیاستگذاری، و پیشگامان تجاری بزرگترین شرکت‌های کشور امید داشت سرمایه‌های خارجی مستقیم بسیاری جذب کند و معتقد بود برای تضمین آینده‌ی اقتصادی بلندمدت و صادرات محور مکزیکی، این سرمایه‌ها بسیار حیاتی‌ند.

ولی در اول ژانویه‌ی ۱۹۹۴، روزی که نفتا کار خود را آغاز می‌کرد، نخبگان حاکم مکزیکی، ناغافل دریافتند که قیام مردمی در ایالت جنوبی چیپاس، نئولیبرالیسم اقتصادی آنان را به چالش کشیده است. گروه چپگرایی مبارزان "آزادسازی ملی"<sup>۱۹</sup> که به یاد امیلیانو زاپاتا، کشاورزی انقلابی مکزیکی، خود را "زاپاتیست‌ها"<sup>۲۰</sup> می‌خواندند، در تلاشی نافرجام برای ایجاد یک انقلاب ملی، با سران حکومتی درگیر شدند. علیرغم این شکست، آنان توجه جهان را به سوی تأثیرات سیاست‌های نئولیبرال بر ملل فقیر و سنتی کشورهای جنوب جلب کردند. قیام چیپاس همچنین منجر شد به مجموعه اعتصابات که هدفشان سرنگونی دولت سالیناس و تضعیف قدرت حزب مشروطه‌ی انقلابی "PRI" بود و بیش از شصت روز به طول انجامید. معترضان ضد فساد هم خیلی زود به این ائتلاف گروه‌های مخالف خوان پیوستند. با ربایش تاجران معروف و قتل لوئیس دونالدو کولوسو، این کاندیدای پیشناز ریاست‌جمهوری که از حزب PRI بود، بی‌ثباتی سیاسی و ابهام اقتصادی افزایش یافت.

سرمایه‌گذاران که از فرقه‌گرایی سیاسی ترسیده بودند، با سرعتی هشدارآمیز وجوه خود را بیرون کشیدند و آتش بحران اقتصادی را شعله‌ور کردند. جانشین سالیناس، ارستو زدیوی که در این سال‌های پر آشوب رییس‌جمهور شده بود تلاش کرد اقتصاد به تازگی لیبرال شده را با برنامه‌های سیاسی دموکراتیک‌تر و پذیرش گروه‌های ذینفع متعدد پیوند بزند. یکی از اولین تصمیماتی که این رییس‌جمهور باید می‌گرفت، از بین بردن تثبیت پزو- دلار بود و همین مطلب باعث شد ارزش ارز مکزیکی نسبت به چند روز قبل، ۵۰٪ سقوط کند. طی تلاشی فاجعه‌آمیز برای تقویت رابطه‌ی دولت با تجارت و بازگرداندن اعتماد به سرمایه‌گذاران، زدیو بسته‌ی اضطراری بانک جهانی به ارزش ۴۰ میلیارد دلار را در ازای اجرای یک طرح ریاضتی پذیرفت، طرحی که هزینه‌های دولتی را کاهش داد و نرخ بهره را بالا برد. اجرای این تدابیر نئولیبرال، مسکن کوتاه‌مدتی برای اقتصاد مکزیکی بود آن‌هم به قیمت افزایش نابرابری اجتماعی.

زدیو با اثبات تعهد دولت خود به رویکردی بازتر به حکمرانی، مبتکر گفتگوهایی با زاپاتیست‌ها شد و نهایتاً به توافقی نایل شد که قانون اساسی کشور را تغییر و در مجلس ملی به مکزیکی‌های بومی حق نمایندگی بیشتری داد. زدیو با قول به شفافیت اقتصادی بیشتر، اعضای اپوزیسیون را به مناصب کلیدی دولت گماشت و قضات تقریباً مستقلی را منصوب کرد که گاهی علیه دولت حکم می‌دادند. در نهایت، رییس‌جمهور هرچه بیشتر وارد مجموعه گفتگوهایی با سیاستمداران محلی و منطقه‌ای شد. این گفتگوها نشان‌گر تمایل او به واگذاری برخی از اختیارات دولتی بود. این ترکیب کردن اصلاحات اقتصادی نئولیبرال با گشودگی زیاد سیاسی، در دوره‌ی روسای‌جمهور بعدی یعنی وینسنت فوکس کسادا (که انتخاب او به

هفت دهه حکومت PRI خاتمه داد) و فلیپه کالدرون هم ادامه داشت. کالدرون به حلقه‌ی بازارآزادی‌های ایالات متحده بسیار نزدیک است ولی نتایج قاطع انتخابات ۲۰۰۶ مکزیکی که منجر به پیروزی کاندیدای ضد نفتا یعنی لوپز ابرادور شد نشان‌گر آنست که نئولیبرالیسم برای رأی‌دهندگان مکزیکی افسون‌زدایی شده است. در واقع، حمایت عمومی اندک از برنامه‌ی نئولیبرال کالدرون، با بحران اقتصادی جهانی دوران بوش پسر کمتر هم شده است.

---

19. 'national liberation' fighters

20. 'Zapatistas'

21. Institutional Revolutionary Party





۱۴. ارنستو زدیلو پونسه دولئون، رئیس جمهور مکزیک (۱۹۹۴-۲۰۰۰)

حالا که تأثیرات توافق واشنگتن بر آمریکای لاتین را بررسی کردیم نباید از دیدن تأثیرات مشابه آن در آفریقا تعجب کنیم. توسعه‌گرایی ملی‌گرا و دولتی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ آفریقا، برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی بلندپروازانه‌ای داشت که از توان اکثر کشورهای آفریقای سیاه خارج بود. در دهه‌ی بعد، این دولت‌ها به بانک‌های تجاری بین‌المللی لبریز از دلارهای نفتی عرب‌ها و همچنین وام‌دهندگان دولتی رو کردند؛ طی بحران دیون جهان سوم<sup>۲۲</sup> در سال ۱۹۸۲، وام‌های آن‌ها سه برابر شده و به ۲۳۵ میلیارد دلار رسیده بود. در پاسخ به این مصیبت، برنامه‌های اصلاح ساختاری توصیه‌شده از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، ۲۹ تا از این کشورها را مجبور کرد تا پیش از پایان دهه، مدل نئولیبرال را اتخاذ کنند. در دهه‌ی نود پرهیاهو، تدابیر آشنای مقررات‌زدایی، آزادسازی، و خصوصی‌سازی، تولیدات را صادراتی کرد (بخصوص صادرات تک محصولی و منابع طبیعی) و هزینه‌ی آن چیزی نبود جز کمبود تولید غذا برای داخل و بنابراین، قرار گرفتن بسیاری از کشورهای آفریقای در معرض قحطی، بیماری‌های مسری و بی‌ثباتی‌های سیاسی ناشی از آن‌ها. ولی علیرغم پذیرش اوامر بازارآزادی کشورهای شمال توسط آفریقای‌ها، تجارت محصولات این قاره از تجارت جهانی در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ به کمتر از ۰.۵٪ در دهه‌ی ۱۹۹۰ کاهش یافت. نئولیبرالیسم ربع آخر قرن بیستم در عوض اینکه باعث احیای اقتصادی آفریقا و بازپرداخت همه‌ی دیون خارجی این قاره شود پایین‌ترین نرخ رشدی که تا به حال در آفریقا به ثبت رسیده را رقم زده و ناجوری ثروت و به‌زیستی را با سرعت افزایش داده است.

در گفتمان مسلط گلوبالیسم بازار، جایگاه آفریقا در اقتصاد جهانی غالباً برحسب طرد و حاشیه‌گذاری توصیف می‌شود. تقریرات جریان بدنه که از سوی بانک جهانی و دیگر نهادهای بین‌المللی می‌آید، توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی کل قاره‌ی آفریقا را اینگونه وصف می‌کنند: "ضعیف"، "ناکارآمد"، "سست"، "خشن"، "گرفتار آفت بیماری‌هایی مانند ایدز و مالاریا" و "پر از دولت‌های شکست‌خورده". اغراق نیست اگر بگویم به بهانه‌ی "شکست در جذب سرمایه‌های خصوصی" که همه‌اش زیر سر "دولت‌های ناکارآمد"، "فساد"، "بی‌قانونی"، و "تفرات مدنی ریشه‌دار" است، آفریقا را تقریباً از داستان جهانی سازی نئولیبرال کنار گذاشته‌اند. ولی آنچه از این روایت را حذف می‌کنند به قدر همان چیزی که رویش تأکید می‌کنند مهم است. چنانکه در مورد غنا خواهیم دید، تعدادی از دولت‌های آفریقای توانسته‌اند سرمایه‌ی خارجی هنگفتی را جذب کنند، بخصوص در صنایع استخراج معادن. بنابر گزارش منتشره از سوی کمیسیون تجارت و توسعه‌ی سازمان ملل<sup>۲۳</sup>، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آفریقا از ۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ به ۱۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ جهش کرده است. این میزان در قیاس با استانداردهای جهانی کم است ولی با اینهمه دلیل محکمی است برای به چالش کشیدن کلیشه‌ی یک آفریقای "جهانی" نامرئی. در واقع به نظر می‌رسد که داستان مسلط "قاره‌ی سیاه"<sup>۲۴</sup> که به لحاظ اقتصادی و سیاسی درمان‌ناشدنی است، ماهرانه با تصاویر استعماری جافتاده هماهنگ است و عملاً خارج کردن سود از این قاره توسط شرکت‌های فراملی قدرتمند و ساخت و پاخت با نخبگان حاکم در آن کشورها را تسهیل می‌کند.

تحلیل کوتاهمان از غنا به ما اجازه می‌دهد این تغییرات اجتماعی-اقتصادی بزرگی که در دهه‌های اخیر، کشورهای آفریقای سیاه را شکل داده است را در قالب یک مثال درک کنیم. اجازه دهید با این یادآوری شروع کنیم که استخوان‌بندی اجتماعی غنای پس از استقلال را عملاً رییس‌جمهور قوام نکرومه و حزب پوپولیست او یعنی حزب پیمان مردم<sup>۲۴</sup> شکل داده بود. نکرومه، این قهرمان ملی‌گرایی و توسعه‌گرایی، در پس تصویر اجتماعی خود برای «غنای جدید» گروه‌های محرومی مثل کارگران و زنان را بسیج کرد. او که سوءظن بسیاری به سرمایه‌داری غربی داشت، صنعتی شدن را از راه حمایت‌گرایی برگزید، یعنی حمایت از صنایع نوپای کشور در مقابل رقابت‌های خارجی. ولی حمایت قوی او از پروژه‌ی زیربنایی بزرگ مانند سد‌های برق‌آبی، او را مجبور کرد منابع محدود مالی را از کشاورزی به بخش صنعت ببرد. نکرومه که در سیاست تقریباً از نوعی اقتدارگرایی استفاده می‌کرد که نه به مذاق نخبگان روستایی خوش می‌آمد نه به مذاق مدرن‌های کاپیتالیست، طی یک کودتای نظامی در سال ۱۹۶۶ سرنگون شد. دو سال بعد، دولت کوفی بوسیا به قصد انباشت سرمایه و حمایت از مکانیسم‌های قیمت‌گذاری بازاری روی برخی محصولات خاص، با چندتا اصلاحات بازاری معتدل خودی نشان داد. ولی در دهه‌ی ۱۹۷۰ و با سقوط قیمت کاکائو – عمده‌ترین محصول کشاورزی این کشور – اقتصاد غنا سقوط کرد.

22. Third World Debt Crisis

23. United Nations Commission on Trade and Development

24. Convention People's Party

در سال ۱۹۷۹، یک گروه نظامی به رهبری ستوان نیروی هوایی یعنی جری رولینگز، یک کودتای موفق اجرا کرد ولی شورای انقلابی خدمات مسلحانه<sup>۲۵</sup> به زودی، قدرت را به یک دولت غیرنظامی به رهبری هیلا لیمان، رهبر حزب ملی مردم<sup>۲۶</sup> سپرد. در سال ۱۹۸۱، رولینگز کودتای دومی هم اجرا کرد و به عنوان رییس شورای موقت دفاع ملی که ترکیبی از غیرنظامیان و افسران نظامی بود به قدرت بازگشت. رژیم با تمسک به احساسات ملی-پوپولیستی و دادن قول بازگشت دموکراسی، کاری کرد که انتخابات ملی تا سال ۱۹۹۲ به تعویق بیفتد، یعنی وقتی که رولینگز با فاصله‌ی بسیار زیاد با دیگران به ریاست جمهوری برگزیده شد.

رولینگز مانند همتای آرژانتینی خود یعنی کارلوس منم، وقتی وضعیت خراب ذخایر ارز خارجی کشور خود را دید، از مواضع ملی-پوپولیستی دست کشید. رولینگز با پذیرش شروط تحمیلی صندوق بین‌المللی پول - کاهش هزینه‌های دولتی، افزایش تشویق بخش خصوصی، جذب سرمایه‌های خارجی، کاهش کنترل بر سرمایه و کاهش موانع تجاری، آزادسازی نرخ‌های مبادلاتی، و حمایت از شراکت سرمایه‌گذاران خارجی و داخلی - در عوض وام‌های ضروری، در سال ۱۹۸۳ برنامه‌ی احیای اقتصادی<sup>۲۷</sup> نئولیبرال خود را به راه انداخت. مرد قدرتمند غنا در مواجهه با مقاومت جدی از سوی اتحادیه‌های تجاری و جنبش‌های متعدد دانشجویی، برای اجرای اصلاحات بازار آزادی خود، بند اقتدارگرایی خود را دور کردن چپ سیاسی محکم تر کرد.

---

25. Armed Service Revolutionary Council

26. People's National Party

27. Economic Recovery Programme



۱۵. یرمیا (جری) رولینگز (۱۹۴۷-); رئیس دولت (۱۹۷۹ و ۹۳-۱۹۸۱); رئیس جمهور غنا (۲۰۰۱-۱۹۹۳)

اصل دیدگاه اقتصادی رولینگر این ایده ی نئولیبرال بود که تبدیل بخش دولتی به شرکت های خصوصی پر جنب و جوش، هزاران شغل جدید می آفریند، درآمد را بالا می برد، و جریان سرمایه گذاری خارجی برای تسریع خصوصی سازی موسسات دولتی را افزایش می دهد. او علاوه بر برنامه های کاهش تأمین اجتماعی و کاهش یارانه های غذایی، حق گمرک واردات را نیز کم کرد و نظام بانکداری کشور خود را مقررات زدایی کرد. چنانکه در مورد کشورهای آمریکای لاتین دیدیم، در اینجا نیز نتایج این سیاست ها در بهترین حالت هم خوب بود هم بد. تورم کاهش چشمگیری یافت و از بیش از ۱۰۰٪ در اوایل دهه ی ۱۹۸۰، به حدود ۳۰٪ در پایان دهه کاهش یافت. در همان زمان، بیکاری و تعداد فقرا هم به شکل چشمگیری افزایش یافت. نفع برندگان اصلی کاهش ارزش ارز، ملاکین بزرگ و سرمایه گذاران خارجی ای بودند که به کار تولید و صادرات محصولات تک کاشت مانند کاکائو، محصولات چوبی و همچنین کاوش معادن فلزات گرانبها مانند طلا وارد شده بودند.

### کاوش طلا در غنای عصر نئولیبرالیسم

در نگاه نخست، خصوصی سازی معادن طلای غنا در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به نظر می رسد تحقق همان چیزی باشد که اقتصاددانان نئولیبرال پیش بینی کرده بودند. این کار مقادیر زیادی سرمایه گذاری مستقیم خارجی را جذب کرد و منجر به افزایش چشمگیر تولید شد، از ۳۰۰.۰۰۰ اونس سال ۱۹۸۵ به ۲.۳۳۶.۰۰۰ اونس سال ۲۰۰۱. در میانه ی دهه ی ۲۰۰۰، به جای کاکائو، عملاً طلا تبدیل شده بود به صادرات اصلی غنا. ولی گزارش معتدل سال ۲۰۰۳ بانک جهانی، تأثیرات منفی این خصوصی سازی را آشکار می نماید. اول آن که، آن نوع کاوش معدنی که محرک سرمایه گذاری شرکت های خارجی باشد نیازمند مواد و ماشین های وارداتی گران قیمت است و برای همین، ارز چندانی نصیب غنا نمی کند. دوم آن که، به سبب مشوق های مالیاتی متعدد ارایه شده به شرکت های خارجی، درآمدهای مالیاتی هم اندک هستند. سوم آن که، تکنیک های کاوش سطحی مدرن، به جد تعداد کارگران مورد نیاز برای استخراج طلا را کاهش داده و بنابراین، برای نیروی کار غنا، مشاغل کمی ایجاد کرده است. چهارم آن که، کاوش معدن در مقیاس های بزرگ، با کشاورزی در زمین های بارآور در رقابت است و برای همین، روی امکان حیات اقتصادهای محلی تأثیری منفی می گذارد. در نهایت آن که، مدت ها است مشخص شده که استخراج معدن، سبب تخریب شدید محیط زیست می شود.

منبع: جیمز فرگوسن، سایه ی جهانی: آفریقا در نظم جهانی نئولیبرال (دوره ام و لندن: انتشارات دانشگاه دوک، ۲۰۰۶)، ص ۷-۳۶

اما برخلاف اینها، کارگران شهری در رنج بودند، چرا که گرچه قیمت کالاها ی وارداتی و اقلام صادراتی سر به فلک کشیده بود ولی درآمدهای آنان فقط اندکی افزایش یافته بود. به علاوه، عدم کنترل دولت بر سرمایه ها، باعث سود سرمایه گذاران بین المللی، وام دهندگان خارجی و شرکت های فراملی ای شد که اینک آزاد بودند همه ی سود را برای خود بردارند و فقط مالیاتی حداقلی بدهند. آزادسازی تجاری، کسب و کارهای واردات محور و صادرات محور را رونق بخشید، بخصوص آنهایی که روابط تنگاتنگی با سرمایه گذاران خارجی داشتند. خصوصی سازی صنایع دولتی، به منافع سرمایه گذاران داخلی و بین المللی ای خدمت کرد که می توانستند این صنایع را به ثمن بخش خریداری کنند. قیمت بالای دانه های کاکائو و دیگر محصولات تک کاشت، معنایش سود بیشتر ملاک بزرگ و فشار روی کشاورزان کوچک و کارگران کشاورزی بود.

غنا در بیشتر دهه ی ۱۹۹۰، از افزایش چشمگیر سرمایه گذاری خارجی بهره برد (به طور متوسط سالی ۱۳۳ میلیون دلار) و تولید طلا نزدیک ۴۰٪ بالا رفت. در این دوره، بازارهای مالی کشور خوب کار می کرد، هر چند بیشتر غنایی ها نمی توانستند سهام یا اوراق بهادار بخرند. ولی در سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹ اقتصاد غنا دچار بحران شد، یعنی وقتی که قیمت کاکائو و طلا کاهش یافت و قیمت واردات نفتی به نحو چشمگیری بالا رفت. یکبار دیگر دولت مجبور شد با نرخ بهره ی گزاف، وام خارجی بگیرد و برای همین، تورم تا ۴۰٪ بالا رفت و ارزش پول تا ۳۰٪ کاهش قیمت پیدا کرد. این اواخر جان کوفور، رئیس جمهوری که به طور دموکراتیک انتخاب شد، در پیدا کردن سرمایه گذار خارجی موفقیت چندانی نداشته است. او در مواجهه با تورم و فروپاشی اقتصادی، در فوریه ی ۲۰۰۸، ترتیبات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را پذیرفت، ترتیباتی که غنا را تحت حمایت برنامه ی کشورهای فقیر با بدهی سنگین قرار می داد.

کشورهای فقیر با بدهی سنگین <sup>۲۸</sup> (HIPCها)

HIPCها ترکیبی هستند از حدود ۴۰ کشور در حال توسعه با سطوح بالای فقر و بدهی. آنها واجد شرایط دریافت کمک‌های خاص از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هستند. این سازمان‌ها به آن کشورها بخشودگی دیون و وام‌های با بهره‌ی پایین می‌دهند تا آنها دیون خود را به سطوح پایدار برسانند. ولی این شکل کمک بستگی دارد به توان این دولت‌ها برای رسیدن به دامنه‌ی مشخصی از مدیریت‌های اقتصادی و اهداف کارآمدی.

نمایه‌ی توسعه‌ی انسانی غنا در سال ۲۰۰۵

| تولید ناخالص ملی در ازای هر نفر (شاخص تساوی قیمت خرید برحسب دلار آمریکا) | نرخ ثبت‌نام در مقاطع اول، دوم و سوم تحصیلی (برحسب درصد) | نرخ باسوادی میان پانزده ساله‌ها و بالاتر (برحسب درصد) | سن امید به زندگی (برحسب سال) | ارزش توسعه‌ی انسانی |
|--------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------|------------------------------|---------------------|
|--------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------|------------------------------|---------------------|

|                           |                          |                              |                                           |                               |
|---------------------------|--------------------------|------------------------------|-------------------------------------------|-------------------------------|
| 1. Iceland (0.968)        | 1. Japan (82.3)          | 1. Georgia (100.0)           | 1. Australia (113.0)                      | 1. Luxembourg (60,228)        |
| 133. Bhutan (0.579)       | 135. Timor-Leste (59.7)  | 115. Sudan (60.9)            | 144. Congo (51.4)                         | 124. Cambodia (2,727)         |
| 134. Comoros (0.561)      | 136. Haiti (59.5)        | 116. Burundi (59.3)          | 145. Rwanda (50.9)                        | 125. Papua New Guinea (2,563) |
| <b>135. Ghana (0.553)</b> | <b>137. Ghana (59.1)</b> | <b>117. Ghana (57.9)</b>     | <b>146. Ghana (50.7)</b>                  | <b>126. Ghana (2,480)</b>     |
| 136. Pakistan (0.551)     | 138. Gambia (58.8)       | 118. Papua New Guinea (57.3) | 147. Benin (50.7)                         | 127. Pakistan (2,370)         |
| 137. Mauritania (0.550)   | 139. Madagascar (58.4)   | 119. Yemen (54.1)            | 148. Tanzania (United Republic of) (50.4) | 128. Angola (2,335)           |
| 177. Sierra Leone (0.336) | 177. Zambia (40.5)       | 139. Burkina Faso (23.6)     | 172. Niger (22.7)                         | 174. Malawi (667)             |

ح. نمایه‌ی توسعه‌ی انسانی غنا

نمایه‌ی توسعه‌ی انسانی از سوی برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل اعلام می‌شود. هدف آن اینست که از "شرایط انسانی" و تجربه‌ی مردم کشورها تصویری ارائه دهد که نسبت به آمارهای متعارفی که معمولاً از درآمد ملی (مثل تولید ناخالص ملی در ازای هر نفر) ارائه می‌شوند جامع‌ترست. شاخص‌هایی مثل سن امید به زندگی، نرخ باسوادی بزرگسالان، و تولید ناخالص ملی (که برحسب قدرت خرید حساب می‌شود) براساس این اصل طراحی شده‌اند که "سرمایه‌ی واقعی یک کشور، مردم آنست".

منبع: <http://hdr.undp.org/en>

رئیس‌جمهور، تصمیم خود برای مردم غنا توضیح داد و اعلام کرد که این کارها باعث می‌شود کشور بخشی از ۵.۸ میلیارد دیون خارجی را که بسیار ضروری است تسویه کند. کوفور اعلام کرد که این تدابیر در کنار عواید جدید منابع تازه کشف‌شده‌ی نفتی کشور باعث می‌شود غنا دوباره به مسیر درست بیفتد. به‌علاوه او گفت که تسکین ناشی از برنامه‌ی HIPC به دولت او اجازه می‌دهد پس‌اندازهای خود را صرف رفاه اجتماعی کند. آینده برای غنا هرچه می‌خواهد در چنته داشته باشد، ولی آنچه روشن است آنست که اقتصاد آن توانسته در این چند دهه انتظارات و استانداردهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را برآورده کند.

## خلاصه کلام

بررسی ما در باب تأثیرات توافق واشنگتن بر آمریکای لاتین و آفریقا نشان گر وجود الگوها و نتایج یکسان بود. از منظر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، برای ایجاد رشد پایدار اقتصادی و بنابراین رها کردن میلیون‌ها نفر از فقر، در این منطقه باید اصلاحات بازاری انجام گیرد. برای همین هم آن‌ها اعطای کمک‌های مالی خود را به اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری مشروط کردند، به برنامه‌ای که ریشه در توصیه‌های اقتصادی "تک‌سایز"<sup>۲۹</sup> داشت. حتی اگر اعتراضات ممکن بر خود نظریه‌ی نئولیبرال را کنار بگذاریم، آشکارست که هرکس به قصد "درست کردن وضع بازار" برود دنبال اصلاحات بازاری، باید بداند همه‌ی بازارها دقیقاً یک‌جور و بنابراین با یک قاعده‌ی کلی "کار" نمی‌کنند. مشکل دیگر، به کار بردن فرمول‌های انعطاف‌ناپذیر در بافت‌های اجتماعی مختلف است. نسخه‌های نئولیبرال برای آمریکای لاتین و آفریقا، یک دسته راهکارهای اقتصاد خرد هستند، راهکارهایی که بر فرض‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خاصی مبتنی هستند. اصول نئولیبرال "کارآفرینی خصوصی"<sup>۳۰</sup> یا "سود حداکثری"<sup>۳۱</sup> ضرورتاً هنجارهایی جهانشمول نیستند که بتوانند به‌سادگی با "جهان در حال توسعه"<sup>۳۲</sup> قابل تطبیق باشند. خیال خامی است که تصور کنیم می‌توان ظرف یکی دو دهه، تجویزهای توافق واشنگتن را در همه‌جا اجرا کرد. نهادهای اقتصادی‌ای مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای اعتبار خود هم که شده دارند راهکارهای مندرس خود را بازاندیشی می‌کنند. به‌علاوه، بحران مالی جهانی زمان بوش پسر، رهبران سیاسی کشورهای شمال و جنوب را مجبور کرده طرح و رویه‌ی نئولیبرال ساختمان اقتصادی جهان را مورد پرسش‌گری قرار دهند.

---

29. one-size-fits-all

30. private entrepreneurship

31. profit-maximization

32. developing world

## فصل ششم

### بحران نئولیبرالیسم: حوالی سال ۲۰۰۰ و پس از آن

چنانکه در فصول پیشین دیدیم با پایان دهه‌ی نود پریهاوو، نئولیبرالیسم با جهش‌ها و تعدیلات مختلف، موفق شد به بیشتر قسمت‌های جهان گسترش یابد. حامیان قدرتمند نئولیبرالیسم در غرب، درباره‌ی گریزناپذیر بودن گلوبالیسم بازار موعظه می‌کردند و می‌گفتند آزادسازی تجارت و بازارها با حداقل تنظیم‌گری، باعث رشد اقتصادی بالا و بهبود چشمگیر در شرایط زندگی همه‌ی مردم جهان می‌شود. گسترش نئولیبرالیسم علاوه بر اتکا به این زرادخانه‌ی بالقوه‌ی بازنمایی‌های ایدئولوژیک، گهگاه نیازمند همکاری نخبگان محلی است، آن‌هم غالباً از راه اجبار غیرمستقیم نهادهای اقتصادی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که اصرار داشتند تنها در صورت پذیرش برنامه‌های اصلاح ساختاری، وام‌های ضروری را اعطا کنند.

نئولیبرالیسم علیرغم دستاوردهای خود از جمله غلبه بر "رکود تورمی"<sup>۱</sup> اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، در اقتصاد جهانی برندگان و بازندگان را ایجاد کرد. توزیع نابرابر منافع مادی، چالش‌ها و بحران‌های جدی‌ای را شعله‌ور کرد، از جمله قیام ارتش زاپاتیست برای آزادسازی ملی<sup>۲</sup> از قید توافق واشنگتن، یا بحران مالی آسیا در سال‌های ۸-۱۹۹۷ که خیلی زود پس از سقوط اقتصادی روسیه و برزیل ظاهر شد. یک سال بعد، میلیون‌ها آدم عادی در سراسر جهان از سیاتل گرفته تا واشنگتن دی سی، داووس، سالزبورگ، ملبورن، مانیل، پراگ، گوتنبرگ و دیگر شهرهای جهان به خیابان آمدند تا علیه گسترش نابرابری و شرایط کاری برده‌وار<sup>۳</sup> اعتراض کنند. آنان همه این مسایل را به تجارت نئولیبرال و طرح‌های توسعه‌ای ساخته و پرداخته‌ی صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی نسبت می‌دادند. اعتراضات توده‌ای در اجلاس گروه هشت<sup>۴</sup> در آگوست سال ۲۰۰۱ در جنوای ایتالیا خیلی روشن اعلام کرد که میلیون‌ها آدم در سراسر جهان رویای نئولیبرال یک بازار جهانی واحد را طرد کرده‌اند، بازاری که بر پایه‌ی امیال مصرف‌گرایانه‌ی بی‌مهار کار می‌کند. این معترضان "دگرجهان‌گرا"<sup>۵</sup> با موفقیت در یک "جنبش عدالتخواه جهانی"<sup>۶</sup> بزرگ به هم آمیختند. این فعالان با ایجاد فروم سوسیال جهانی<sup>۷</sup> در برزیل به عنوان محل برگزاری اجلاس‌های سالانه‌ی خود، یک اساسنامه‌ی ضد نئولیبرال تعریف کردند که ریشه در این اعتقادشان داشت که "جهان دیگری ممکن است"<sup>۸</sup>.

در واکنش به تنش‌های فرهنگی و قومی روبه‌افزایش در جهانی که هرروز بیش از پیش جهانی می‌شود، نیروهای ملی‌گرای راست سیاسی هم در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ با یکدیگر هماهنگ شدند. آنان گلوبالیسم بازار را به سبب فروپاشاندن اجتماع و شیوه‌های سنتی زندگی تخطئه می‌کردند و از نابودی معیشت کشاورزان کوچک و افزایش مهاجرت به کشورهای خود حسرت می‌خوردند. رهبران سیاسی پوپولیست مانند پاتریک بوکانان در ایالات متحده، یورگ هایدنر در اتریش، ژان ماری لوپن در فرانسه، کریستوف بلوخر در سوییس، جانفرانکو فینی در ایتالیا، پائولین هانسون در استرالیا، و وینستون پیترز در نیوزلند، مخالفت خود با "بنیادگرایی بازاری"<sup>۹</sup> نئولیبرال را بیان کردند. آنها همچنین تجارت آزاد، قدرت روبه‌افزایش سرمایه‌گذاران جهانی، و "برون‌سپاری"<sup>۱۰</sup> مشاغل تولیدی داخلی به کارگران خارجی را به عنوان اعمال "غیر میهن‌پرستانه"<sup>۱۱</sup> محکوم کردند و آن‌ها را در افت استانداردهای زندگی و انحطاط اخلاقی سهمی به‌سزا دارند. در کشورهای جنوب هم صداهای ملی-پوپولیست مشابهی، جهانی‌سازی نئولیبرال و بسط قدرت آمریکا را مسوول وخامت اقتصادی و خرابی فرهنگی می‌دانستند. برای مثال، رییس‌جمهور ونزوئلا متعهد شد که کشور خود را از چنین "انترناسیونالیسم نئولیبرال"<sup>۱۲</sup>ی در امان دارد.

1. stagflation
2. Zapatista Army of National Liberation
3. sweatshop working conditions
4. G-8 Summit
5. alter-globalization
6. global justice movement
7. World Social Forum

این نام در تقابل با مجمع جهانی اقتصاد که هر ساله در داووس برگزار می‌شود انتخاب شده است. (م)

8. 'another is possible world'
9. market fundamentalism
10. outsourcing
11. unpatriotic
12. neoliberal internationalism



نئولیبرال‌های موج دوم در عینِ تمسخر آنچه ایشان "حمایت‌گرایی از مدافنده"<sup>۱۳</sup> و "کوته‌نظری" منتقدان دست راستی خود می‌خواندند، قدرتمندانه به چالش‌گران دست‌چپی خود نیز واکنش نشان دادند. رهبران سیاسی با این ادعا که صرفاً دارند از مملکت دفاع می‌کنند شروع کردند به تکیه‌ی هر چه بیشتر به قدرت‌های سرکوبگر دولتی برای تحت‌نظر نگه داشتن این گروه‌های "ضد جهانی‌سازی"<sup>۱۴</sup>. به‌علاوه، رسانه‌های جریان بدنه هم به بینندگان غالباً کم‌اطلاع خود، کلیشه‌ی آنارشیست‌های کوکتل‌مولوتوف به‌دست را ارایه دادند. این تلاش‌ها برای تثبیت مدل نئولیبرال از راه وحشت‌پراکنی، به‌طور روزافزون در گفتمان دولتی نمایان‌تر می‌شد. می‌گفتند بازارهای جهانی‌سازی، درمقابل معترضان خشن و غیرمعقول نیاز به حمایت دولتی دارند. به‌نظر رسید که تکامل "گریزناپذیر" ادعایی گلوبالیسم بازار حالا نیاز به سنبه‌ی پرزور قانون دارد، اجبارهایی که بتوانند پشت "دشمنان دموکراسی و بازار آزاد" را به خاک بمالند.

ولی تا زمان حادثه‌ی تروماتیک ۱۱ سپتامبر، مولفه‌ی ترس بالکل وارد میدان نشده بود. در این روز نیروهای جهادی ضد جهانی‌شدن به چیزهایی حمله کردند که به‌قول خودشان نمادهای "الحادی" و "مادی" نئولیبرال‌ترین کشور دنیا بودند. وقتی القاعده حملات خبیثانه‌ی خود را انجام داد، خشونت سیاسی چنان با تظاهرات ضدجهانی‌شدن هم‌معنا شده بود که بلافاصله برخی از مفسران کشورهای شمال این "عناصر افراطی ضد جهانی‌شدن" را مظنونین اصلی خواندند. وقتی آشکار شد که شبکه‌ی تروریستی تحت هدایت اسامه بن لادن و ایمن الظواهری عامل این سبعیت‌های وحشتناک بوده، کلیشه‌های منفی درباره‌ی جنبش‌های عدالتخواه جهانی هرج‌ومرج طلب به محاق رفت و جای خود را به تصویر افراطیون اسلامی زیرزمینی داد، افراطیونی که در سراسر جهان پخش شده‌اند. وقتی نئولیبرالیسم با جهادی‌های جهان‌گیر سرشاخ شد، جورج بوش پسر و تونی بلر، بحران امنیتی‌ای که باعث آزار جهانیان شده بود را فرصت جدیدی برای بسط هژمونی نئولیبرال دانستند. بنابراین در اولین سال‌های قرن بیست و یکم، زبان بازار نئولیبرال با برنامه‌های امنیتی نومحافظه‌کارانه مخلوط شد. با قاطعیت به کشورها گفته شد که یا باید به نفع "تمدن"، در کنار رهبر نئولیبرالیسم جهانی - یعنی ایالات متحده - بایستند و با نیروهای تروریسم بجنگند یا عواقب انتخاب بد خود را بچشند. "تمدن" بودن یعنی نه‌فقط قبول دموکراسی و بازار آزاد از نوع آمریکایی بلکه همچنین پرهیز از نقد سیاست‌های خارجی آمریکا. کشورهایمانند فرانسه، آلمان و روسیه که با حمله‌ی سال ۲۰۰۳ به عراق مخالف بودند، هزینه‌ی اقتصادی بالایی برای عدم متابعت خویش پرداختند: دولت کینه‌توز بوش خیلی ساده آن‌ها را به قراردادهای تجاری پرمفعت مربوط به بازسازی یک کشور ویران، یعنی عراق راه نداد.

"جنگ جهان‌گیر با ترور" که اول محدود به افغانستان و عراق بود به‌زودی به دیگر بخش‌های جهان هم گسترش یافت، از جمله به سومالی و اندونزی و اخیراً هم دوباره به افغانستان و پاکستان بازگشته است. اما در همان زمان، گروه‌های تروریستی القاعده‌طور به حملات جهادی خود ادامه می‌دادند. هدف ایدئولوژیک ساده‌ی آنان - یعنی احیای یک امت واحد جهانی از راه جهاد جهان‌گیر با "کفار جهانی" - دینامیسم‌های دنیای جهانی‌شده را دشمن خود می‌دانست. این ایده برای جوانان مسلمان غریب ۱۵ تا ۲۵ سال که همیشه در غرب، بخصوص اروپا زندگی کرده بودند جذابیت خاصی داشت. این اعضا جدید که مسوول عجیب‌ترین عملیات‌های تروریستی مابین ۱۱ سپتامبر تا بمب‌گذاری ۷ جولای ۲۰۰۵ در لندن بودند در اعتقاد به این حکم بن‌لادن مشترک بودند که "اقتصاد جهانی مخرب و ربّوی"<sup>۱۵</sup>، سلاحی است در دست غرب تا با آن به جهان اسلام، "کفر و حقارت تحمیل کنند"<sup>۱۶</sup>.

بن لادن در پیام ویدئویی خود که سپتامبر ۲۰۰۷ پخش شد نئولیبرالیسم و "نظام سیاسی فاسد آمریکا" را به باد انتقاد گرفت. او ورود دولت بوش به عراق را به منافع شرکت‌های فراملی ربط داد، شرکت‌هایی که برای کسب منافع حاصل از جنگ، جهان را به گروگان گرفته‌اند. بن لادن با متهم کردن "نظام کاپیتالیستی" به اینکه می‌خواهد "تحت‌عنوان 'جهانی‌سازی' کل جهان را بنده‌ی شرکت‌های بزرگ کند"، بر گلوبالیسم بازار نئولیبرال نقدی وارد می‌کرد که مخالفان دست راستی/دست چپی نئولیبرالیسم با آن موافق بودند. هرچند رهبران جنبش عدالتخواه جهانی، اصول و روش‌های مخوف القاعده را بی‌برویر گرد محکوم کردند. از این رو وقتی سقوط بازار ملک آمریکا در اواخر سال ۲۰۰۷ - مشهور به "بحران مالی جهانی"<sup>۱۷</sup> - شروع شد، نئولیبرالیسم از سوی نیروهای مرگب از چپ رادیکال تا راست رادیکال، نزدیک یک دهه مورد نقد دائمی قرار گرفت.

13. outdated protectionism

14. anti-globalizers

15. destructive, usurious global economy

16. impose unbelief and humiliation

17. global financial crisis

## تحلیل خشک هزینه-فایده‌ای اسامه بن لادن از حملات ۱۱ سپتامبر

القاعده برای حملات ۱۱ سپتامبر ۵۰۰.۰۰۰ دلار خرج کرد حال آن که آمریکا دست کم، بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار ضرر کرد. یعنی به لطف خدای متعال، به ازای هر دلار برای القاعده یک میلیون دلار برای آمریکا. مضاف بر این واقعیت که این حمله تعداد زیادی شغل را از دسترس خارج کرد و کسری بودجه‌ی فدرال را به رقم بی‌سابقه‌ی بیش از یک تریلیارد دلار رساند. ولی جدی‌ترین پیامد این حمله برای آمریکا این بود که مجاهدین، بوش را مجبور کردند برای ادامه‌ی جنگ در افغانستان و عراق به یک بودجه‌ی اضطراری متوسل شود. این نشان‌گر موفقیت برنامه‌ی ما برای خونریزی در آمریکا تا مرحله‌ی ورشکستگی است، انشاءالله تعالی.

منبع: اسامه بن لادن، "برج‌های لبنان" (۲۹ اکتبر ۲۰۰۴)، در پیام به جهان: سخنان اسامه بن لادن، ویراسته‌ی بروس لارنس و ترجمه‌ی جیمز هووارث (لندن: ورسو، ۲۰۰۵)، ص ۲۴۲.

## بحران مالی جهانی: علل و پیامدها

در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بازار گروگذاراری رشد کرد چون سه دولت نئولیبرال پشت‌سرهم، هم ضوابط وام دادن و هم ضمانت مالی برای اخذ وام را کاهش دادند. این دولت‌ها که اولی‌شان دولت ریگان بود، به شدت صنعت خدمات مالی ایالات متحده را مقررات‌زدایی کردند. شاید مهم‌ترین ابتکار در این زمینه حمله به فرمان گلس-استیگال<sup>۱۸</sup> بود که با امضای رییس‌جمهور روزولت در سال ۱۹۳۳ تبدیل به قانون شد و بانک‌ها را از سرمایه‌گذاری در وال استریت منع می‌کرد. سقوط سال ۱۹۲۹ و رکود بزرگ ناشی از آن، خطرات شراکت صنعت پس‌انداز و وام در معاملات قمارآمیز وال استریت را نشان داده بود، خطری که نهایتاً منجر به ورشکستگی بسیاری از بانک‌ها و کاهش دارایی مشتریان‌شان شد.

در بهار ۱۹۸۷، هیئت فدرال رزرو<sup>۱۹</sup> به لغو برخی از مقررات گلس-استیگال رأی داد و استدلالش آن بود که پس از دوران تاریک رکود بزرگ روی قمار شرکت‌ها سه کنترل موثر اعمال شده که ایجاد بحران‌های بزرگ اقتصادی جدید را تقریباً نامحتمل می‌کند: (۱) کمیسیون بورس و اوراق بهادار<sup>۲۰</sup> (SEC) "کارآمد"؛ (۲) ارتقای مهارت سرمایه‌گذاران عمده؛ (۳) موسسات اعتبارسنجی<sup>۲۱</sup> مستقلی مانند خدمات سرمایه‌گذاران مودی<sup>۲۲</sup> که اطلاعات دقیق و مطمئنی به سرمایه‌گذاران می‌دهد. تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، بانک‌های تجاری بزرگ مانند جی.پی. مورگان، سیتی‌گروپ، و چیس منهنز از فدرال رزرو اجازه گرفتند تا اوراق بهادار خریداری کنند. در سال ۱۹۹۶، هیئت فدرال رزرو که تحت رهبری آلن گرینسپن بود به شرکت‌های هولدینگ بانک‌ها اجازه داد بالغ بر ۲۵٪ از تجارت خود را در زمینه‌ی اوراق بهادار انجام دهند. در سال ۱۹۹۹، کنگره رأی به الغای گلس-استیگال داد و رییس‌جمهور کلینتون هم قانون جدید را امضا کرد و بدین ترتیب، هر محدودیتی بر سر تصاحب بانک‌های سرمایه‌گذاری توسط بانک‌های تجاری را از بین برد.

این مجموعه مقررات‌زدایی‌های نئولیبرال منجر به جنون ادغام‌کنندگانی شد که توانستند معجزه‌ی از خدمات مالی درست کنند، خدماتی که مشتاق خطر کردن در بازار پرگمانه‌ی اوراق بهادار بودند، یعنی در جایی که ربط چندانی به کسب و کار آن‌ها ندارد. وقتی مدل‌های ریاضیاتی کامپیوتری، راه‌های امن مدیریت ریسک در زمینه‌ی خرید چیزی در آینده به قیمت حال حاضر را پیشنهاد کردند، ابزار مشتقه<sup>۲۳</sup>، قرارداد آتی<sup>۲۴</sup>، و تبادل افول اعتبار<sup>۲۵</sup> و ابزارهای مرتبط با آن بسیار محبوب شدند. نهادهای مالی با اتکای هرچه کمتر بر حساب‌های پس‌انداز، از یکدیگر قرض گرفتند و این وام‌ها را به عنوان اوراق بهادار فروختند و بدین ترتیب، ریسک را به گردن سرمایه‌گذاران چنین اوراق بهاداری انداختند. دیگر

18. Glass-Steagall Act
19. Federal Reserve Board
20. Securities Exchange Commission
21. rating credit agencies
- 22 rating credit agencies
23. Derivatives
24. financial futures
25. Credit default swaps

ابزارهای مالی "ابداعی" مانند "صندوق پوشش ریسک"<sup>۲۶</sup> که با وجوه فرضی کار می‌کردند، سبب چه بسیار فعالیت‌های قمارآمیز شدند از جمله حملات تمام‌قد به ارزهای ملی. میلیاردها دلار به قصد سرمایه‌گذاری، به حوزه‌ی پیچیده‌ی "اوراق بهادار مبتنی بر گروگذار مسکن"<sup>۲۷</sup> حرکت کردند، به حوزه‌ای که به سرمایه‌گذاران، سود ۲۵٪ نوید داده بود.

بانک‌های سرمایه‌گذاری که از سیاست‌های پول‌گرایانه‌ی گرینسپن درمورد پایین نگه‌داشتن نرخ بهره و تزریق اعتبار مطمئن شده بودند، تلاش برای کسب سرمایه را نهایتاً به حوزه‌ی خرید خطرناک وام‌های "درجه دو"<sup>۲۸</sup> از دلایل‌های گروگذار گسترش دادند. اینان به طمع حق کمیسیون‌های زیاد، وام‌های مسکن ۱۰۰ درصدی یا نیازمند به پول اولیه‌ی اندک را اغلب بدون بررسی بضاعت متقاضیان پرداخت می‌کردند. بیشتر این وام‌ها که هرروز محبوب‌تر می‌شدند، نرخشان برحسب نوسان نرخ بهره‌ی کوتاه‌مدت پایین‌بالا<sup>۲۹</sup> می‌شد. بانک‌های سرمایه‌گذاری همه‌ی این وام‌های خطرآلود را قاپیدنند و تصورشان این بود که می‌توانند این وام‌ها – و خطر آنها – را در میان اوراق بهادار استاندارد، که تابع مقررات دولتی نیستند بفروشند. درواقع یکی از پیچیده‌ترین "ابتکارات" اوراق بهادارسازی<sup>۳۰</sup> – به اصطلاح "تعهدات قرض تضمین شده"<sup>۳۱</sup> – غالباً وام‌های مشکل‌دار را در میان دارایی‌های کم‌خطر جا می‌زد و آن‌ها را به سرمایه‌گذاران ساده‌لوح می‌فروخت.

ولی چرا با وجود کیفیت پایین ضمانت‌ها باز هم سرمایه‌گذاران حقیقی و حقوقی به خرید این اوراق بهادار با پشتوانه‌ی رهنی<sup>۳۲</sup> ادامه دادند؟ سه دلیل عمده وجود دارد. اولی آن‌ها همان‌طور که بالاتر گفتیم، سرمایه‌گذاران متوجه‌ی پیچیدگی‌های این وجوه جدید سرمایه‌گذاری نشدند. دوم آن‌ها که سرمایه‌گذاران، به نام خوش‌این‌غول‌های مالی از جمله بانک آو آمریکا یا سیتی‌گروپ اعتماد کردند. سوم هم آن‌ها که آنان به گزارش‌های اعتبارسنجی استاندارد<sup>۳۳</sup> یا پورز<sup>۳۴</sup> یا مودی<sup>۳۵</sup> که همه‌چیز را مثبت نشان می‌دادند اعتماد کردند و نفهمیدند که چگونه خود این موسسات درگیر باد کردن حباب‌های قمارآمیز بودند. این غول‌های اعتبارسنجی اگر بازار اوراق بهادار را بزرگ می‌کردند سهمشان یک‌جایی محفوظ بود و برای همین، درباره‌ی خطرهای موجود با خوش‌بینی تمام می‌نوشتند.

### تعریف مفاهیم "سرمایه‌گذاری ابداعی" و "استریت"

ابزار مشتقه: یک دارایی مالی که ارزشش از دیگر دارایی‌ها مشتق می‌شود؛

اوراق بهادار: دارایی‌هایی مانند سهام و اوراق قرضه که باید در بازار ثانویه معامله شوند. ابزار مشتقه‌ی بهادار شامل قرارداد آتی، اختیار معامله<sup>۳۶</sup>، و صندوق سرمایه‌گذاری مشترک<sup>۳۷</sup> می‌شود.

اوراق بهادارسازی: جمع کردن هزاران وام و رهن درون فایل‌هایی جدید تا بعداً دوباره تکه‌تکه شوند و به سرمایه‌گذاران فروخته شود.

تبادل افول اعتبار: نوعی مبادله‌ی موافقتنامه‌های مالی است که فروشنده‌ی تبادل، در صورت زیان در وام یا هر اتفاق اعتباری دیگر، زیان خریدار را جبران می‌کند.

صندوق پوشش ریسک: وجوه سرمایه‌گذاری شده‌ی فاقد مقرراتی است که به‌روی تعداد محدودی از سرمایه‌گذاران حرفه‌ای و ثروتمند گشوده است و دامنه‌ی وسیعی از سرمایه‌گذاری‌ها را شامل می‌شود از جمله سهام، قروض و کالاها.

پوشش دادن ریسک<sup>۳۸</sup>: تلاش برای پیش‌خرید ضررهای یک سرمایه‌گذاری با استفاده از تکنیک‌هایی مثل فروش استقراضی<sup>۳۹</sup>.

26. hedge funds
27. residential mortgage-backed securities
28. subprime
29. adjustable-rate mortgages
30. securitization
31. collateralized debt obligations
32. mortgage-backed securities
33. Standard
34. Poor's
35. Moody's
36. options
37. mutual funds

فروش استقراضی: فروش اوراق بهادار به فروشنده‌ای که صاحب آن دارایی نیست (و بنابراین باید برای آنها گرو بگذارد) ولی قصد دارد آنها را در آینده دوباره و به قیمتی کمتر به دست آورد. اگر قیمت اوراق بهادار افت کند، به سبب تفاوت بین قیمت این سهام فروخته شده و قیمت سهام خریداری شده برای بازپرداخت سهام استقراضی، فروشنده سود می‌کند.

اهرم: استفاده از اعتبار برای بهبود قدرت خرید قمارآمیز و بنابراین افزایش احتمالی نرخ بازدهی سرمایه‌گذاری.

آربیتراژ<sup>۴۰</sup>: خرید و فروش همزمان اوراق بهادار در بازارهای مختلف برای سود بردن از تفاوت قیمت آن‌ها.

بازدهی بالای این اوراق بهادار و وجوه جدید، در سراسر جهان سرمایه‌گذاران بیشتر و بیشتری را به خود جلب کرد و سرعت، بیش از یک تریلیارد دلار آمریکا - که به "دارایی‌های زهرآگین"<sup>۴۱</sup> معروف شدند - در جهان دست‌به‌دست شد. ولی در میانه‌ی سال ۲۰۰۷، این غلنگ در نهایت بنزین تمام کرد و بازار سنگین املاک در آمریکا شروع به سقوط کرد و مصادره‌ی دارایی‌های به رهن گذارده شده به شکل چشمگیری افزایش یافت. سرمایه‌گذاران در نهایت متوجه‌ی خطرهای جدی همراه با این اوراق بهادار شدند و اعتماد خود را از دست دادند. نتیجه آن‌که، ارزش وجوه رهنی تضمینی کم شد و بانک‌ها ناامیدانه و بی‌پرده سعی کردند، به طریقی دیون را از ترازنامه‌ی خود پاک کنند.

برخی از بزرگترین و محترم‌ترین نهادهای مالی، شرکت‌های بیمه، و بیمه‌گران دولتی و ام‌ها مانند لیمن برادرز، بی‌ار استرنز، مریل لینچ، گلدمن ساکس، ای‌آی‌جی، جی‌پی مورگان چیس، ایندی‌مک بانک، مورگان استنلی، فنی‌ما، و فردی مک - که فقط چندتای آنها هستند - یا اعلام ورشکستگی کردند یا با به کمک گمانه‌زنانه‌ترین "ملی‌کردن" آمریکا پس از رکود بزرگ، نجات پیدا کردند. کنایه‌آمیز آن‌که دولت محافظه‌کار بوش از خرید ۷۰۰ میلیارد اوراق بهادار با پشتوانه‌ی رهنی مشکل‌دار حمایت کرد، آن‌هم در ازای سهم یافتن دولت در این موسسات. بریتانیا و بیشتر کشورهای صنعتی با بسته‌های حمایتی چند میلیاردی از این کار تقلید کردند و امید داشتند که تزریق هنگفت سرمایه به بازارهای مالی ناخوش احوال بتواند به بهبود نهادهای مالی یاری رساند، به نهادهای مالی ای "که بیش از آن بزرگند که بگذاریم ورشکست شوند". ولی این بسته‌های نجات‌بخش سخاوتمندانه باعث شد شرکت‌های مالی چند منظوره‌ی بزرگ<sup>۴۲</sup> بدون اعلام ورشکستگی پول بیشتری از دست بدهند. هزینه‌ی وارده به مالیات دهندگان جهان واقعا چشمگیر است: نسل‌های بعدی باید تریلیاردها دلاری که صرف این بسته‌های ضروری شد را بپردازند.

- 
38. To hedge
  39. short-selling
  40. Arbitrage
  41. toxic assets
  42. large financial conglomerates

| مدیر اجرایی         | شرکت             | حقوق در سال ۲۰۰۸<br>(بر حسب میلیون دلار) | حقوق حدودی روزانه |
|---------------------|------------------|------------------------------------------|-------------------|
| Sanjay K. Jha       | Motorola         | \$104.4                                  | \$285,000         |
| Lawrence J. Ellison | Oracle           | \$84.6                                   | \$233,000         |
| Robert A. Iger      | Walt Disney      | \$51.1                                   | \$140,000         |
| Kenneth I. Chenault | American Express | \$42.8                                   | \$118,000         |
| Vikram S. Pandit    | Citigroup        | \$38.2                                   | \$105,000         |
| Mark V. Hurd        | Hewlett-Packard  | \$34.0                                   | \$93,000          |
| Jack A. Fusco       | Calpine          | \$32.7                                   | \$90,000          |
| Rupert K. Murdoch   | News Corp.       | \$30.1                                   | \$82,000          |
| David M. Cote       | Honeywell Int'l. | \$28.7                                   | \$80,000          |
| Alan G. Lafley      | Procter & Gamble | \$25.6                                   | \$71,000          |

ح. کل حقوق (دستمزد، پاداش، و امتیازات سهامی) ۵۵ مدیر اجرایی برتر آمریکا در سال ۲۰۰۸

### فروپاشی بزرگ ایسلند

در اوایل دهه ۲۰۰۰، دولت کشور کوچک ایسلند سه بانک اصلی خود را آزادسازی کرد و بدانها اجازه داد از بازارهای مالی دنیا سرمایه‌های هنگفتی تحصیل کنند. بانک‌های ایسلند با پیشنهاد بهره‌های بسیار بالا برای حساب‌های پس‌انداز، از سرمایه‌گذاران اروپایی حدود دو میلیارد دلار جذب کردند. اما وقتی بحران مالی جهانی به وام‌های آسان‌یاب خاتمه داد و باعث کم‌ارزش شدن کرونا ایسلند شد، بانک‌های این کشور خود را از پس دادن دیون عاجز دیدند، دیونی که بسیاری از آن‌ها برحسب ارزهای خارجی بودند. صاحبان حساب سعی کردند پول خود را بیرون بکشند ولی ذخایر بانکی پاسخگوی این حجم درخواست نبود و برای همین، دولت بسیاری از حساب‌های بانکی را مسدود کرد. دولت ایسلند که چاره‌ای نداشت، در اکتبر ۲۰۰۸ بانک‌ها رو دوباره ملی کرد و برای جلوگیری از فروپاشی اقتصادی، از صندوق بین‌المللی پول درخواست ده میلیارد دلار وام کرد.

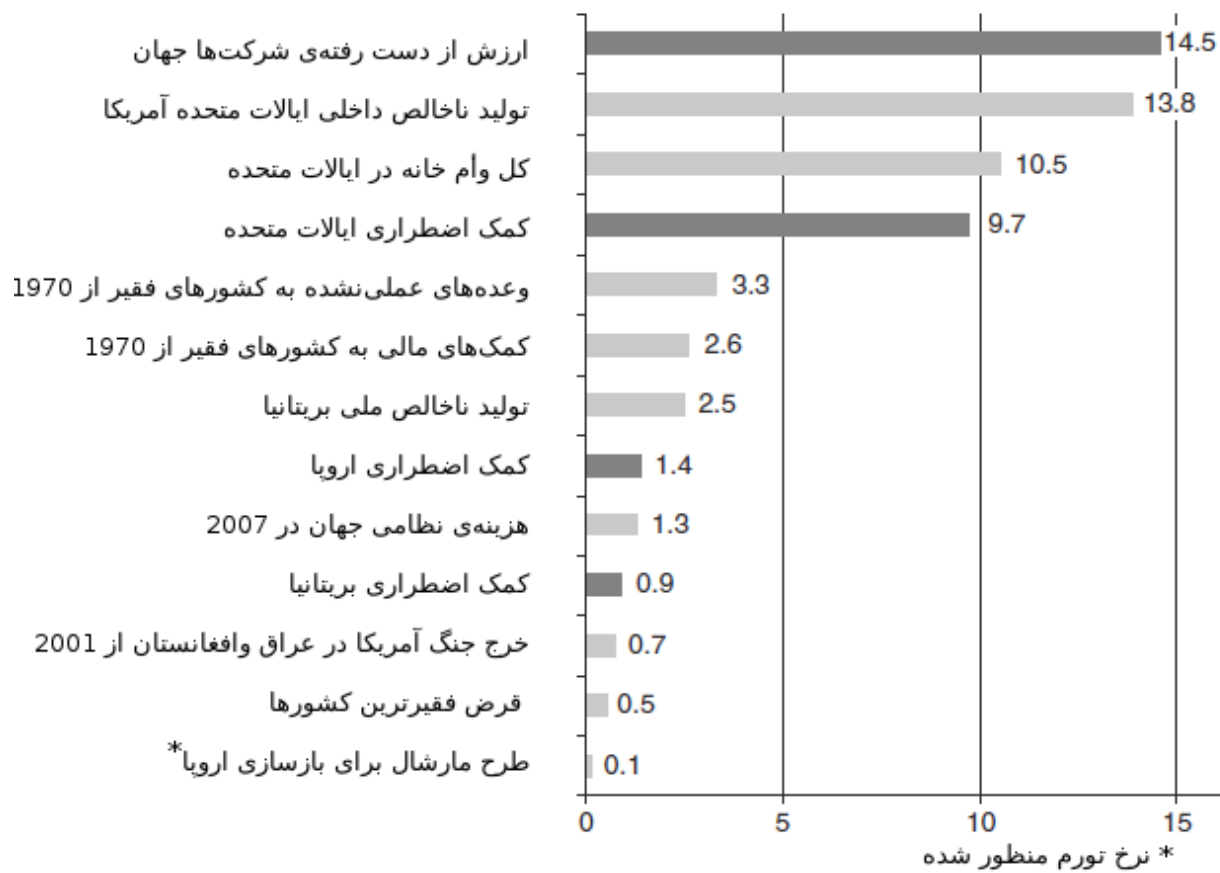
اما یکی از پیامدهای بزرگ خرابی نظام مالی این بود که بانک‌هایی که می‌خواستند پایه‌ی سرمایه‌ای خود را ترمیم کنند به سختی می‌توانستند از پس قرض دادن میزان پول زیادی برآید. رکود جریان سرمایه، به شکل قطره‌چکانی بر پایین دست اقتصاد هم تأثیر گذاشت و برای تجارت‌ها و افرادی که برای کسب و کارشان به تأمین اعتبار نیاز داشتند دریافت وام سخت‌تر شد. این کسری اعتبار، روی سودآوری بسیاری از کسب‌وکارها تأثیر گذارد و آن‌ها را مجبور کرد تولید را کاهش داده و کارگران را بیکار کنند. وقتی بازارهای بورس جهان سقوط کردند بیکاری رشد چشمگیری پیدا کرد. شاخص نیکی ژاپن<sup>۴۳</sup> از ۱۸.۰۰۰ در جولای ۲۰۰۷ به ۸.۰۰۰ در اوایل ۲۰۰۹ سقوط کرد؛ میانگین صنعتی داوجونز<sup>۴۴</sup> از ۱۴.۰۰۰ در اکتبر

43. Japan's Nikkei index

44. Dow Jones Industrial Average

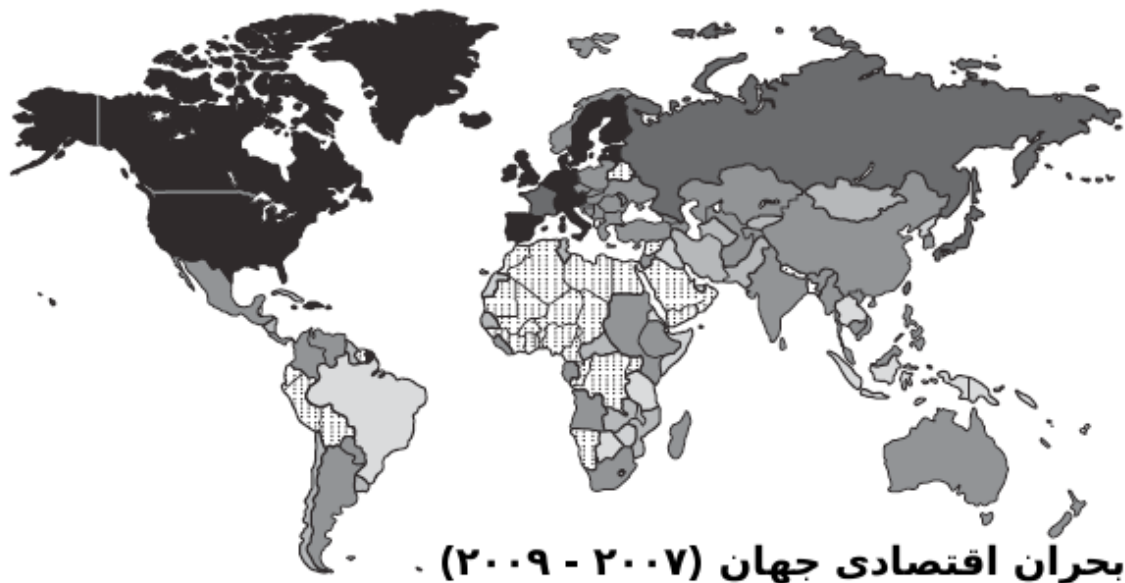
۲۰۰۷ به کمتر از ۷.۰۰۰ در اوایل ۲۰۰۹ رسید؛ و کک ۴۰ پاریس<sup>۴۵</sup> از ۶.۰۰۰ در جولای ۲۰۰۷ به حدود ۳.۰۰۰ در اوایل ۲۰۰۹ پایین آمد. تا اوایل سال ۲۰۰۹، به خاطر بحران، ۱۴.۳ تریلیارد دلار یا ۳۳٪ ارزش شرکت‌های جهان کاسته شده بود.

تولید صنعتی سال ۲۰۰۸، ۳۱٪ در ژاپن کاهش یافت، ۲۶٪ در کره، ۱۶٪ در روسیه، ۱۵٪ در برزیل، ۱۴٪ در ایتالیا و ۱۲٪ در آلمان. پیامد دیگر آن که، اقتصاد کشورهای سراسر جهان دچار رکود شد. پیش‌بینی مارس ۲۰۰۹ بانک جهانی اعلام کرد که هم اقتصاد جهانی و هم حجم تجارت خارجی برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم کم خواهد شد. گزارش متذکر شد که کشورهای در حال توسعه به‌خصوص ضربه‌ی سختی خواهند خورد و تا پایان سال ۲۰۱۰ با یک کسری مالی ۷۰۰ میلیارد دلاری مواجه می‌شوند. سازمان جهانی کار<sup>۴۶</sup> هم پیش‌بینی کرد که این بحران تا پایان سال ۲۰۰۹، حداقل ۲۰ میلیون کار را از بین می‌برد و بیکاری جهانی را تا میزان بی‌سابقه‌ی بیش از ۲۰۰ میلیون نفر افزایش می‌دهد. بررسی زاگات از وضع هتل‌ها، اماکن تفریحی و چشمه‌های آب گرم<sup>۴۷</sup> اعلام کرد که ممکن است سفرهای تجاری سال ۲۰۰۹ تا ۳۰٪ کاهش داشته باشند. خلاصه، بحران مالی جهانی تبدیل به یک بحران اقتصادی جهانی شده است.



ط.بحران مالی جهانی: کسری‌ها و کمک‌های آمریکا و کشورهای اروپایی

منبع: [www.globalissues.org](http://www.globalissues.org), February 2009



- کشورهای دچار رکود رسمی (دو فصل پیاپی)
- کشورهای دچار رکود غیررسمی (یک فصل)
- کشورهای دچار کندی اقتصادی بیش از 1%
- کشورهای دچار کندی اقتصادی بیش از 0.5%
- کشورهای دچار کندی اقتصادی بیش از 0.1%
- کشورهایی که شتاب اقتصادی داشتند

بحران اقتصاد مالی جهان (۲۰۰۹)

نقشه ۲. کشورهایی که بر اثر بحران مالی جهانی دچار رکود شدند

منبع: [http://en.wikipedia.org/wiki/File:2007-2009\\_World\\_Financial\\_Crisis.svg#file](http://en.wikipedia.org/wiki/File:2007-2009_World_Financial_Crisis.svg#file)

پایان نئولیبرالیسم؟

تا اوایل سال ۲۰۰۹، خبرگان اقتصادی سراسر جهان توافق کردند که اقتصاد جهانی در میانه‌ی رکودی است که ممکن است اوج بگیرد و به رکود بزرگ دیگری بدل گردد. گرچه برخی از این صاحب‌نظران روی نقش منفی "بانکداران طماع وال استریت" تأکید کردند ولی بیشتر این صاحب‌نظران، نخبگان مالی جهانی را به‌خاطر حمایت از نوعی دگماتیسم نئولیبرال سرزنش کردند. رهبران سیاسی راست و چپ نه تنها به‌طور گسترده



اصول نئولیبرالیسم را به پرسش گرفتند بلکه همچنین به نفع نظارت بیشتر بر بازار مالی توسط نهادهای ملی و بین‌المللی استدلال کردند. رییس قبلی فدرال رزرو آمریکا یعنی آلن گرینسپن در مقابل کمیته‌ی نظارت و اصلاح دولتی کنگره<sup>۴۸</sup> پذیرفت که ایدئولوژی نئولیبرال او دیگر کارا نیست. حتی محافظه‌کاران برجسته‌ای که برای مخاطبان پر تعداد می‌نوشتند، از جمله ستون‌نویس نیویورک تایمز یعنی دیوید بروکس قبول کردند که بازار آزاد، خودتنظیم‌گر و کاملاً کارآمد نیست و آدم‌ها نمی‌توانند همیشه نگاهبان خوبی برای منافع خود باشند. ولی شاید جامع‌ترین و هوشمندانه‌ترین نقد مدل نئولیبرال در گزارش ۶۵ صفحه‌ای کنفرانس سازمان ملل در باب تجارت و توسعه<sup>۴۹</sup> (UNCTAD) آمد. این گزارش که مارس ۲۰۰۹ منتشر شد چنین عنوانی داشت: "بحران اقتصاد جهانی: شکست‌های نظام‌مند و درمان‌های چندبخش‌بانه"

### رهبان جهانی در پاسخ به بحران اقتصادی جهانی، نئولیبرالیسم را به باد انتقاد می‌گیرند

"لسه‌فر تمام شد." - نیکولا سارکوزی، رییس‌جمهور فرانسه، ژانویه ۲۰۰۹

"بحران مالی جهانی بحرانی است که هم شخصی است هم ملی و هم جهانی. هم بحران کشورهای توسعه‌یافته است هم کشورهای در حال توسعه. بحرانی است نهادی، فکری و ایدئولوژیک. این بحران منجر به نقد اقتصاد نئولیبرال سخت‌کیشی شده که در این ۳۰ سال حاکم بوده است. اقتصاد سخت‌کیشی که چارچوب‌های تنظیم‌گری ملی و جهانی را سست کرد ولی نتوانست مانع از فاجعه‌ی اقتصادی‌ای شود که الان

گریبان همه‌ی ما را گرفته است." - کوین راد، نخست‌وزیر استرالیا، فوریه ۲۰۰۹

"جهان قدیمی توافقی و اشنگتن تمام شده است." - گوردون براون، نخست‌وزیر بریتانیا، آوریل ۲۰۰۹

گزارش UNCTAD چهار پیام کلیدی دارد. اول آن که تأکید می‌کند "بنیادگرایی بازاری لسه‌فر<sup>۵۱</sup> دو دهه‌ی اخیر تا حد زیادی در عرصه‌ی عمل ناموفق بود. مقررات‌زدایی مالی، توده‌ی فزاینده‌ای از ریسک‌های مالی ایجاد کرده بود و رها شدن آنها اقتصاد جهانی را به انقباض ناشی از قرض<sup>۵۲</sup> سوق داد که نتیجه‌ی آن تورم قروض دولتی<sup>۵۳</sup> بود. دوم آن که "ایمان کورکورانه به کارآمدی بازارهای مالی مقررات‌زدایی شده" و غیبت یک نظام مالی و پولی همکارانه، توهم سودهای بدون ریسک را ایجاد کرد و هرزه‌گردی در بازارهای مالی قمارآمیز را مجاز شمرد. سوم آن که، نقش رو به افزایش کارتل‌های مالی بر محصولات و مشتقات آن منجر به بی‌ثباتی گسترده و ظهور "حباب‌های کالایی قمارآمیز شد که یک نمونه‌اش حباب بخش مسکن ایالات متحده بود. چهارم و آخر آن که، مانند بحران آسیایی سال‌های ۸-۱۹۹۷، غیبت نظام بین‌المللی همکارانه برای مدیریت نوسانات نرخ مبادله، قمارهای ارزی شایع را تسهیل کرد و عدم تعادل جهانی را افزایش داد و به همین خاطر، چندین کشور را به پرتگاه ورشکستگی کشاند.

48. Congressional Committee on Oversight and Government Reform

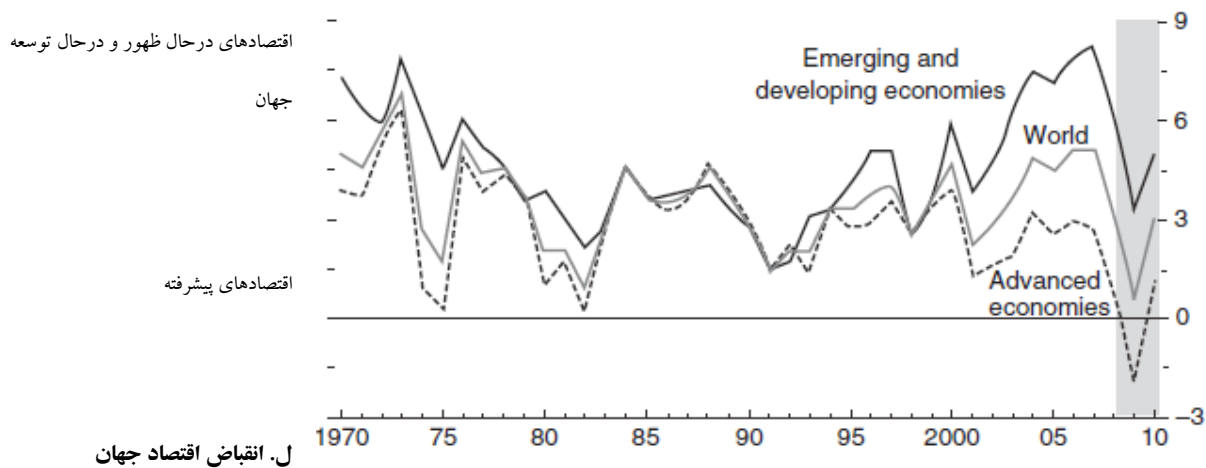
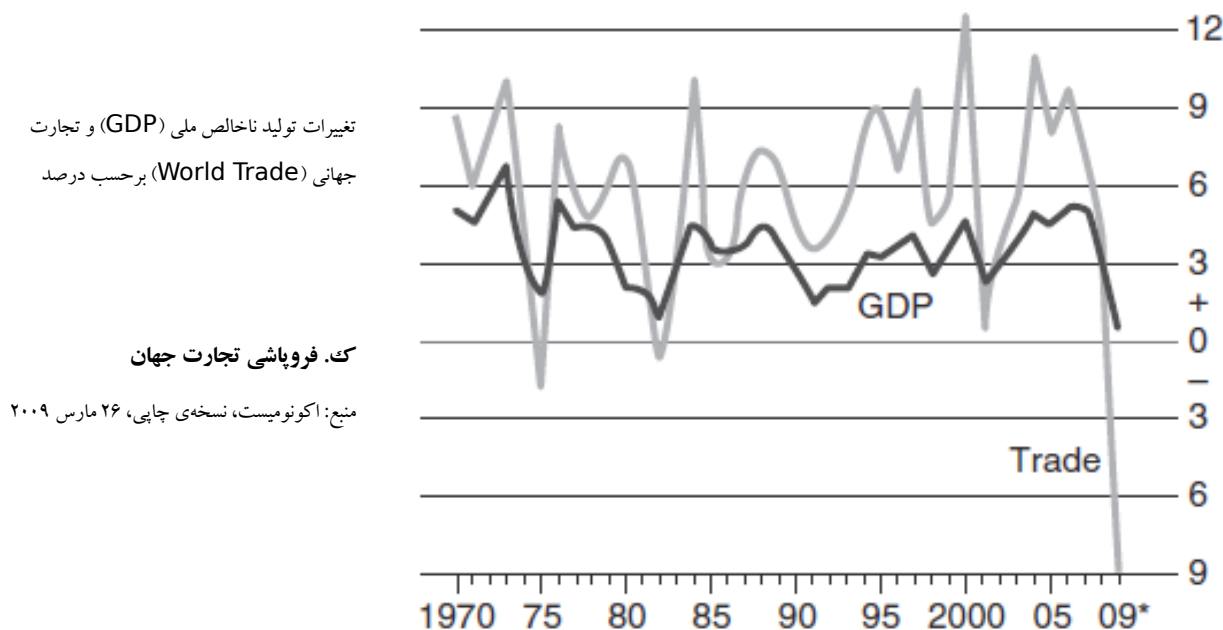
49. United Nations Conference on Trade and Development

50. The Global Economic Crisis: Systematic Failures and Multilateral Remedies

51. market fundamentalist *laissez-faire*

52. debt deflation

53. government debt inflation



منبع: [www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2009/update/01/index.htm](http://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2009/update/01/index.htm)

گزارش UNCTAD جدای از اینکه طنینی شبیه مرثیه ای برای مرگ نئولیبرالیسم دارد، سه راه‌حل ساختاری پیشنهاد داد: (۱) وضع مقررات جدید و جامع نظام مالی جهانی به‌علاوه‌ی وحدت دولت‌های جهان برای دستیابی به این هدف؛ (۲) همکاری بخش دولتی-خصوصی برای تشویق رشد اقتصادی؛ (۳) کشورهای در حال توسعه دیگر نباید محکوم به آن نوع منطق نئولیبرالی باشند که بحران فعلی بیش از هر چیز ناشی از آنست. در واقع، کمتر از یک‌ماه پس از انتشار گزارش UNCTAD، سران کشورهای اجلاس گروه ۲۰ در لندن گردهم آمدند تا روی یک استراتژی اقتصادی مشترک به توافق برسند. به‌قول نخست‌وزیر بریتانیا، گوردون براون این نشست که در پاسخ به بحران مالی جهانی بود یک "فرصت جهانی" آفرید برای استقرار یک "نظم جدید جهانی"<sup>۵۴</sup>. پس از تنش‌های آغازین میان گروه نیکولا سارکوزی و آنگلا مرکل که در پی کنترل‌های تنظیمی

قدرتمند در سطح جهان بودند، با گروه اوباما، گوردون براون و نخست‌وزیر ژاپن یعنی تارو آسو که بر اهمیت بسته‌های مشوق بیشتر تأکید داشتند، رهبران G-20 بالاخره بر سر اصول عمومی یک بیانیه‌ی مشترک که در ۲ آوریل ۲۰۰۹ منتشر شد به توافق رسیدند.

### شش نکته‌ی کلیدی توافق گروه ۲۰

- اصلاح نظام بانکداری جهانی، همراه با کنترل صندوق پوشش ریسک، تقویت استانداردهای حسابداری، قواعد سفت و سخت‌تر برای موسسات اعتبارسنجی، مهمیز زدن بر حق و حساب‌های نجومی مدیران عامل و رسوا کردن بهشت‌های مالیاتی که مخفی‌کاری می‌کنند.
- یک هیئت ثبات مالی<sup>۵۵</sup> جدید تشکیل می‌شود تا با صندوق بین‌المللی پول، همکاری فرا مرزی را تضمین کند و برای نظام مالی یک مکانیسم هشدار زودهنگام<sup>۵۶</sup> فراهم آورد. اعضای آن، وزرای مالیه، واضعان مقررات و بانک‌های مرکزی کشورهای G-20 خواهند بود.
- تزریق بسته‌ی ۱.۱ تریلیارد دلاری برای تکمیل مشوق‌های ۵ تریلیارد دلاری به اقتصاد جهانی توسط تک‌تک کشورهای عضو. ۷۵۰ میلیارد دلار - یعنی بخش عمده‌ی این مبلغ - به صندوق بین‌المللی پول تعلق می‌گیرد. مابقی آن به بانک جهانی و نهادهای دیگر واریز می‌شود تا بلکه بتوانند اعطای اعتبار و مشاغل کشورها را ترمیم کنند و وام به کشورهای در معرض خطر را افزایش دهند.
- کشورهای در حال توسعه‌ی پیشرو مثل چین و هند باید در تعیین سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نقش مهم‌تری ایفا کنند.
- ۲۰۰ میلیارد دلار وجه برای تجارت در سال ۱۰-۲۰۰۹ در جهت کمک به معکوس شدن روند روبه نزول تجارت جهانی.
- التزام به اینکه بخشی از مشوق‌های مالی، از جمله فروش طلا از طریق بانک جهانی تا سقف ۶ میلیارد دلار، صرف کمک به فقیرترین کشورها و ایجاد مشاغل "سبز" شود.

منبع: گاردین، ۲ آوریل ۲۰۰۹

رهبران تجاری، این توافق را به عنوان قدمی مهم در راه ترمیم زیرساخت‌های مالی جهان تحسین کردند، درحالی‌که منتقدان دست‌چپی به رقیق بودن این اصلاحات، فقدان جزئیات، و نبود تدابیر انضمامی برای مبارزه با تغییر اقلیم جهانی تاختند. به‌علاوه بیانیه‌ی گروه ۲۰ اصلاحات نظام بانکداری را به دولت‌های ملی سپرد تا هریک "بنا به مقتضیات خود" دست به عمل بزنند. غافلگیرکننده نبود که بسیاری از مدیران بانک‌های ملی در مقابل این تدابیر مقاومت کردند و گفتند نوسان آونگ به سمت تنظیم‌گری، بار سنگینی بر گردن بخش مالی می‌گذارد. به‌علاوه، هیئت ثبات مالی جدید، قدرت الزام‌آوری نداشت و فعالیت‌های آن محدود بود به توصیه، نظارت بر مقررات، و تشریک مساعی با صندوق جهانی پول برای ایجاد مکانیسم‌های هشدار زودهنگام به‌قصد پیشگیری از بحران مالی جدید. درنهایت گرچه معلوم بود که توافق گروه ۲۰ در فرآیند اصلاحات مطلوب خود به صندوق بین‌المللی پول نقشی محوری داد ولی خوب روشن نبود این نهاد به‌تازگی قدرت گرفته تا کی و اصلاً تا چه میزان می‌تواند خود را از پستان منطق نئولیبرال بگیرد. بنابراین، باید اینطور تمام کنیم که گرچه بجگانه است بگویم نئولیبرالیسم مرده است ولی همانقدر هم احمقانه است که منکر شویم جهان بحران‌زده دوباره واله و شیدای اصول کینزی شده است.

## نتیجه‌گیری

حالا که سفر ما به چشم‌اندازهای مختلف نئولیبرالیسم به پایان رسیده اجازه دهید یافته‌های خود را به‌طور گذرا خلاصه کنیم. بعد از اینکه گفتیم نئولیبرالیسم در مقام یک ایدئولوژی، در مقام شکلی از حکمرانی و در مقام یک بسته‌ی سیاستی روی نقش محوری بازار آزاد و موسسات خصوصی تأکید می‌کند تذکر دادیم که این جریان طی دو موج کل جهان را درنوردید: با آغاز از دهه‌ی ۱۹۸۰ در بریتانیا و ایالات متحده. اقتصاد ریگانی و تاجریسم، با کاربست متهورانه‌ی ایده‌های اقتصادی هایک و فریدمن موفق شدند پارادایم کینزی را تکه‌پاره کنند، پارادایمی را که از سال‌های تاریک رکود اقتصادی به بعد، نظریه و کنش اقتصادی را در سیطره‌ی خود گرفته بود. گرچه این دو گونه‌ی موج اول، ترجیحات سیاستگذارانه‌ی خاص خود را پروردند ولی در تمایل عمومی به بازشکل دهی کشورهای متبوع خود برحسب فرمول [قرارات زدایی]-[آزادسازی]-[خصوصی‌سازی]<sup>۵۷</sup> اشتراک داشتند.

موج دوم نئولیبرالیسم در دهه‌ی نود پرهیاهو موردپذیرش "چپ‌های میانه" ای مانند بیل کلینتون و تونی بلر قرار گرفت، یعنی کسانی که می‌خواستند اندیشه‌ی بازار آزاد خود را با نوعی اجتماع و مسوولیت اجتماعی تلفیق کنند. ولی در عین حال برای صدور "توافق واشنگتن" به سراسر جهان، از "قدرت نرم" صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هم استفاده کردند. تعهد جدی آنان به اقتصاد جهانی مبتنی بر تجارت فراملی منجر به چندین توافق تجارت آزاد منطقه‌ای شد. به‌علاوه، سازمان تجارت جهانی نوین، ناظر قدرتمند و اجبارگر برنامه‌های آزادسازی گلوبالیسم بازار شد. ولی در آستانه‌ی قرن جدید مجموعه‌ای از چالش‌ها سر راه هژمونی نئولیبرالیسم قرار گرفتند هرچند نتوانستند تغییر چندانی به وجود آورند. بزرگ‌ترین عامل بی‌ثبات‌سازی حاکمیت بلامنازع و سی‌ساله‌ی نئولیبرالیسم پس از ورود مارگارت تاجر به دفتر نخست‌وزیری، بحران اقتصاد جهانی ۲۰۰۸-۹ بود (بحرانی که شاید بیش از این دو سال طول بکشد).

گرچه آشکارست که موج اول و حتی موج دوم روزگار خوش خودشان را داشته‌اند ولی به‌طور قطع نمی‌شود گفت که نئولیبرالیسم برای همیشه از صحنه‌ی جهان رخت بر بسته است. همان‌طور که در سراسر این کتاب تأکید کردیم نئولیبرالیسم اشکال مختلفی به خود می‌گیرد و ثابت کرده با بافت‌های اجتماعی گوناگون بسیار قابل تطابق است. به‌علاوه توافقات ابتدایی رهبران گروه ۲۰ در اجلاس لندن سال ۲۰۰۹ برای به‌کارگیری درمان‌های کینزی اقتصاد جهانی ناخوش احوال ممکن است در بلندمدت دوام نیاورد. گرچه به‌نظر می‌آید که گویا بنیادگرایی بازار به زباله‌دان تاریخ افکنده شده ولی ستون دوم نئولیبرالیسم - یعنی تجارت آزاد - نه تنها هنوز برپاست بلکه توسط نخبگان سیاسی و اقتصادی جهان به‌مثابه چیزی "گریزناپذیر" مورد تأیید مجدد قرار گرفته است. کاملاً امکان‌پذیر است که احیای اقتصادی احتمالی در سال‌های آینده یکبار دیگر آن صداهای نئولیبرالی که الان به‌خاطر مصیبت فعلی ساکت شده‌اند را بلند کند. از سوی دیگر، اگر بحران ادامه یابد یا حتی عمیق‌تر شود، درخواست‌ها برای جراحی‌های رادیکال‌تر بلندتر خواهد شد و شاید فشار کافی برای طلوع یک کاپیتالیسم کنترل‌شده‌ی جهانی را به وجود آورد. پس موج سوم نئولیبرالیسم (که از دو موج قبلی خود معتدل‌ترست) یا یک نیو دیل جدید جهانی (مبتنی بر اصول کینزی) دو سناریوی متفاوت برای دهه‌ی دوم قرن بیست و یکم هستند.